TIB-E-FARISHTA

REG 654

PERSIAN

طب فرشتہ

نمبر ۶۵۴

محمد قاسم ۱۱۷۳ھ

3161
10/5/2001

پاره چهارم

صداع ۳ | [illegible] | سرسام ۶ | برسام ۶ | دوار ۶ | اختلاج ۷ | لقوه ۹ | سکته ۹ | سهر ۱۰ | سبات ۱۱

کابوس ۱۱ | صرع ۱۲ | مالیخولیا ۱۳ | [illegible] ۱۴ | تشنج ۱۵ | [illegible] ۱۵ | [illegible] ۱۶ | [illegible] ۱۶ | [illegible] ۱۷ | زکام ۱۷

[illegible] ۱۸ | علاج [illegible] | [illegible] | [illegible] ۲۱ | [illegible] ۲۱ | [illegible] | علاج [illegible] ۲۱ | ماخنه ۲۲ | [illegible] ۲۲ | [illegible] ۲۲

[illegible] ۲۳ | علاج [illegible] ۲۳ | [illegible] ۲۳ | [illegible] ۲۳ | [illegible] ۲۳ | رمد ۲۳ | شعیره ۲۳ | انتشار ۲۴ | جرب ۲۴ | تحجر ۲۴

[illegible] ۲۴ | [illegible] ۲۴ | [illegible] ۲۴ | [illegible] ۲۵ | [illegible] ۲۵ | [illegible] ۲۶ | [illegible] ۲۶ | کمنه ۲۶ | [illegible] ۲۷

[illegible] ۲۷ | [illegible] ۲۸ | [illegible] ۲۸ | [illegible] | ناصور ۲۸ | ناصور [illegible] ۲۹ | [illegible] ۲۹ | [illegible] | [illegible]

[illegible] ۳۰ | [illegible] ۳۰ | [illegible] | [illegible] | [illegible] ۳۱ | [illegible] ۳۱ | [illegible] ۳۲ | [illegible] ۳۲

[illegible] ۳۲ | [illegible] ۳۲ | [illegible] ۳۳ | [illegible] ۳۳ | [illegible] ۳۳ | [illegible] ۳۴ | سعال ۳۴ | [illegible] ۳۵

[illegible] ۳۶ | ضیق النفس ۳۷ | ربو ۳۸ | ذات الریه ۳۸ | ذات الجنب ۳۸ | [illegible] ۳۹ | وجع القلب ۴۰ | خفقان ۴۱

عطش ۴۱ | [illegible] ۴۲ | وجع معده ۴۳ | [illegible] ۴۴ | [illegible] ۴۴ | قی ۴۴ | [illegible] ۴۵ | [illegible] ۴۵

فواق ۴۶ | [illegible] ۴۶ | [illegible] ۴۶ | [illegible] ۴۶ | [illegible] ۴۷ | [illegible] ۴۷ | زحیر ۴۷ | [illegible] ۴۸ | [illegible] ۴۹

طب فرشته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پاره چهارم

ربّ یسّر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

طب فرشته

حمد بیحد ایزدی را که علم و عمل را سلک الله رحمة للعالمین رایات نبوت محمد
صلی الله علیه و سلم مرتفع ساخته زمام امور مخلوقات در قبضه قدرت ایشان
و ابواب رحمت بر روی خلق گشاده حل و عقد مهام ایشان برای عالم آرای
مفوض گردانید و چون مدار نظام جهان و معرفت خداوندان موقوف بر صحت ابدان
بنی نوع انسان است بر اینه آن شهرستان علم زبان فصیح بیان باین کلام وحی
گویا ساخت العلم علمان علم الابدان و علم الادیان از این جهت مسعود دوران
محمد قاسم الملقب بهندوشاه المشهور بفرشته در آن علم شریف مهما امکن بتحصیل
برخی از عمر گران مایه صرف کرد و بعد از مطالعه کتب این فن که در ایران و توران
عربستان متداول است طبیعت راغب مطالعه کتب [illegible] ستان گردید و

و علمی طب ایشان را در نهایت استحکام یافت واجب و لازم دانست
جهت عزیزان که بحلیه اسلام مزین بوده‌اند و در آن دیار بسر برند و از فصول و ضوابط
زایند حصول آن مملکت بواجبی اطلاع ندارند و طرز معالجات اطبای آن ولایت
بلکه باید نمیدانند بحالة الوقت کتابی مشتمل بر فواید و قواعد و ضوابط طبی ایشان
تدبیر ازاله امراض که بحسب ظاهر خالی از غرابتی نیست شود که خواص و مزاج ادویه
اغذیه و اسامی آنها که تلفظ در او و زبان بری از اشکال نبود بقلم آورده و مطلوب
بر صحیفه روزگار یادگاری گذارد و غرض نفسیست که ما را یاد و ما [illegible] بحسب راحتی
امید از ناظران بعین عنایت نظر کردنست و این نسخه گرامی که موسوم است به
دستور الاطبا مشتمل بر مقدمه و سه مقاله و خاتمه است مقدمه در ذکر ارکان
و اخلاط و غیره مقاله اول در خواص ادویه و اغذیه مفرده مقاله دوم در مرکبات
مشهوره مقاله سیوم در معالجات علل بطریق اجمال خاتمه در شرح انواع میوه بعضی طعم
ممالک ربع مسکون مقدمه در اصول بدن و جز آن و این مقدمه مبنی بر پنج
فایده است فایده اول در کیفیت ارکان بدن که رطوبات نامند و هفت‌اند فایده
دوم در کیفیت اخلاط که دوم خوانند و سه الفاظند فایده سیوم در شرح عناصر که ترتیب گویند
و پنج شمارند فایده چهارم در اطبار علل که سه قسم مفرد و چهار نوع مرکب دانند فایده پنجم

در ازاله امراض که بدو نوع علاج نمایند فایده ششم در ضوابط عشره که بر طبیب واجب و لازم
فایده هفتم در تدبیر فصول که صحت خواهند و تشخیص پندارند فایده هشتم در ترتیب طعام خوردن و
کردن که بعضی نافع اند فایده نهم در ضوابط اصلاح ثقل و بدهضمی اغذیه و اشربه که اگرچه نامفید فاید
اول کیفیت حصول و ارکان بدن مولا نزد ایشان منفعت است کیلوس خون گوشت پیه
استخوان مغز منی کیلوس را رس نامند و خون را رکت نامند و گوشت را ممس و پیه را
مید و استخوان را استهی و مغز را مج و منی را سکر نامند اما رطوبت کیلوس که رس نامند و
از غذای لطیف حاصل شده بعد از گذشتن سه هزار و پانزده پل که سه روز و چهار پاس
گهری باشد رس شود بعد از گذشتن همان قدر مدت که گفته شد از رس خون
شود و بجمله اندام در آید و خون حیض را از خون رس دانند از خونی که در جگر متکون
گردد و مصنف کتاب سشرت که از حکمای معتبر هند است گوید اگر کسی سوال نماید
که هرگاه از رس خون بود می باید که از روزیکه مولود شروع در اکل غذا کند خون حیض جاری گردد
جواب آنست روز بروز قدری از رس خون حیض میشود اما تا بمرتبه کمال نرسد ظاهر
نمیگردد مثال بوی که از بید و نشو با غنچه می باشد اما تا بحد کمال نرسد و شگفته نگردد
ظاهر نمیشود و همچنین بعد از مدت مذکوره از خون گوشت شود و از گوشت پیه متکون
گردد و از پیه استخوان بندد و از استخوان مغز بهم رسد و از مغز منی گردد و بایی حساب

از روزیکه غذا خورده شود تا زمانیکه ممتنع گردد بسبب رودی باید و قضیه منع و حضن [illegible]
بیج است در اطفال نیز موجود است اما درین بلا [illegible] ظاهر میشود و گویند خاصه [illegible]
ماهیات مانند رقیق و لطیف و سرد مایل باعتدال باشد و منور و مایده [illegible] گرد و درین [illegible]
رود و دل النقدر که ضرور دارد و از رفته نزد جگر و [illegible] بعد از انکه اینها [illegible]
که از دل بر جگر بهت رسته اند در آمده بجمیع بدن [illegible] سریان آب در اوراق
گل واین خلاف حکما ماست چه ما میگوئیم که کیلوس اول پخته شده در معده و [illegible] در انگاه
بدل معمول پس از ان به پشت و چهار رگ بدل متصل است در آمده در تمام بدن منتشر گردد
و درین [illegible] قسم دانند پخته و خام و خام را دو معنی گفته اند یکی انکه از کمی آتش معده ماکول
ناپخته ماند و انرا امراض [illegible] خوانند چه خام بمعنی خام است دوم انکه طبخ یافته باشد اما در قعر
معده فاسد گردد و بعضی گویند کیلوس خواه در معده پخته شده باشد و خواه نشده چون
در قعر معده فساد پیدا کند و اخلاط ناشف که در کیلوس است فاسد و [illegible] سازند امراض [illegible] سست
بهر تقدیر امراض عبارت از کیلوس فاسد است و از ان امراض بسیار ناشی میشود
و از اسرار الاطبا از سرور کائنات صلی الله علیه و سلم نقل میکنند که اهل جنت [illegible] تفحص
حال موت بیکدیگر کنند چنانی معلوم میشود که بیشتر اگر [illegible] طعام و شراب مرده باشند

و هرگاه اکرس با باد و بلغم و صفرا که جا بجائیکه در اندام می باشد آمیخته مزاج آنها را گسسته

نیز خواهد [illegible] و هرچه در مجاری بگوید خمیر [illegible] ها شیر اسپین است ملکد بلکه مسدود

جمیع قوی ارجات [illegible] بنیغید آنرا سام دوک خوانند و همچنین با هر یک از اکرس دهات دیگر

گرانی و [illegible] آن خوانند سام رکت و سام [illegible] و سام اهل هند خلط خام را گویند و خلط

نیز صحیح [illegible] را آم خوانند و افراط و تفریط هر یک ازین هفت دهات را اسباب

علامات [illegible] از جمله امراض شمرده اند و علاج قرار داده علامات کمی و زیادتی کیلوس

هرگاه که کیلوس نقصان پذیرد زبان و حلق و دهان خشک گردد و سخن گفتن خوش

نیاید و گاهی بدرجه اعلی رسد علاج کمی در تقویت معده کوشیدن است و غذای لطیف

گرانی کیلوس زیاده گردد و هرگاه که زیاده شود بدن سرد و سفید شود و مفاصل سست

گردد و دم [illegible] سرفه و گرفتگی سینه و کم اشتهائی وقی پدید آید علاج زیادتی فاقه و بید [illegible]

و [illegible] زنجبیل ترمع ترشی ترنج و خشک و یا جوشانیده زنجبیل خشک و فلفل

خوردن علامات کمی و زیادتی خون هرگاه خون کم شود رنگها و پوست بدن خشک گردد و چیزهای

سرد و ترش رغبت کند و از غسل کردن بآب سرد نفع [illegible] و یا سفید گردد و علاج کمی آن

خوراز ادویه دافع بلغم انتخاب کرده بدهند و [illegible] بادویه گرم و تیز [illegible] تحلیل مقبول

با ادویه گرم و تیز که خون لطیف بغور آید و هرگاه خون زیاده گردد علاج زیادتی از چیزها
که خون افزاست اجتناب کردن و فصد و حجامت و تقلیل غذا علامات کمی و زیادتی
گوشت هرگاه گوشت کم شود گوشت بن دندان و ساق و پای خشک گردد و بنیاگوش
فرو نشیند علاج کمی هرچه بلغم افزاست خوردن و گوشت جانوران که بیشتر گوشت میخورده
باشند بکار بردن و هرگاه گوشت زیاده شود علامات امتلای معلوم است علاج زیادتی
هرچه صفرا افزاست خوردن علامات کمی و زیادتی پیه هرگاه پیه کم گردد گداختن
گیرد محلها گوشت بخشکی گراید و شخص روز بروز ضعیف شود علاج کمی شیر و شیرینی
و گوشت و ماش و هرچه بلغم افزاست خوردن و بعد از طعام در یک لحظه آب نوشیدن
و غم و اندیشه بخود راه ندادن و خواب و استراحت کردن و هرگاه پیه فزون گردد ضیق النفس
پدید آید و ضعف بمثابه غلبه کند که اگر استاده باشد در نشستن و استادن دقت نماید علاج
زیادتی ادویه دافع بلغم کار فرمودن و هر صبح عسل و آب آمیخته آشامیدن علامات کمی
هرگاه استخوان بکاهد جمیع استخوانها درد کنند و موی و ناخن و دندان بریزد علاج کمی شیر
و روغن خوردن و بهمین حقنه کردن و هرگاه استخوان فزونی گردد آن مکان بلند نماید
و ناخن بر ناخن برآمدن از قسم زیادتی استخوان است علاج زیادتی دفع بلغم

نمودن است علامات کمی و زیادتی مغز هرگاه که مغز استخوان کم گردد چنان معلوم میشود
که استخوان خالیست و دوران پدید آید و چشم تیره نماید و در استخوان رفته رفته [illegible] افتد
علاج کمی شیر و شیرینی و گوشت و هر چه ازان بلغم فزاید کار بندد و هرگاه مغز استخوان زیاده
گردد چشمها گران گردد و مفاصل پر شود و گرههای انگشتان بزرگ گردد و اندام قوی و چرب نماید
علاج زیادتی هر چه برای دفع بلغم بکار آید کار بندد و جماع بسیار کند و طعام کم خورد علامات کمی و
زیادتی منی هرگاه منی کم گردد وقت مجامعت انزال دیر شود و منی کم برآید و گاه باشد خون بجای آب
منی برآید و در خصیه و قضیب سوزش پدید آید علاج کمی چیزها که بلغم افزاید کار فرمودن و هرگاه منی
بسیار شود رغبت بر جماع بسیار زند باید که جماع کند و گرنه منی منجمد گشته سنگ مثانه حادث گردد
علاج زیادتی جماع بافراط و چیزها در چرب و شیرینی خوردن و ریاضت کشیدن فایده دوم در ذکر
اخلاط و این فایده مبنی بر سه فصل است فصل اول در خلط باد فصل دوم در خلط بلغم
فصل سیوم در خلط صفرا باید دانست که حکمای هند خلط را دوک نامند و معنی خلط چنین گفته اند که
صلاح و فساد هفت دهات ازان باشد و آن پیشتر بیان شده است باد و بلغم
صفرا و سودا را از جمله اخلاط می شمارند و میگویند اگرچه در بدن موجود است اما آن مرض است
نه خلط و خون جزو بدن است مانند گوشت و سودا خود خون سوخته است که از [illegible]

باد

باد سرد و خشک شده رنگ تیره بهم رسانیده است چه هرگاه باد با خون آمیزد آنرا سرد
و خشک گردانیده سیاه کرده منیره شود و از سبب خشکی مانند دود خون نماید و اگر باد با بلغم
آمیزد و آنرا از حالت طبیعی گردانیده سرد و خشک سازد سودای غیر طبیعی بلغمی بهم رساند
و کذلک خون با صفرا آمیزد سودای غیر طبیعی صفراوی پدید آید و فاعل اینها همه باد است
پس تا می‌باید باد را که موجب صلاح و فساد خون و صفرا و بلغم است سرگروه اخلاط
شماریم و دفع غلبه آن نمائیم تا مرض سودا از زایل گردد و درین مبحث سخن بسیار است
از تطویل اندیشیده سکوت اختیار نمود **فصل** لعل در خواص خلط باد بدانکه باد را
سرد و خشک و سبک و درشت و لطیف و کثیر الحرکت و سریع السیر و متحرک و
محرک دیگر اخلاط دانند و گویند مرکب بلغم و صفرا باد است و آنها را بردار شده حرکت فرماید
و در صحت و مرض علتش قوت ترازو یا اخلاط بود می‌توانند که بیک طرفة العین در تمام
بدن سیر کند و بهر چه مخلوط گردد مزاج آن بهم رساند اگر با گرمی آمیزد گرم گردد و اگر با سردی
سرد و اگر با خشک خشک و اگر با تری تر و ما خلط ثلث اگرچه در جمیع اندام ساری باشد
لیکن گویند معدن باد فرو تن زیر ناف است تا سر زانوها و معدن صفرا معده و امعای
و معدن بلغم سینه و دست و گردن هرگاه باد بسیار گردد و یا از سبب امتلا و بند هضمی و

غیره شوریده شود از جای خود حرکت کرده زور بر عضو آورد و آنرا برداشته رو به
بلغم نهد و آنرا نیز برداشته اول باعضاء عالیه مثل سر و گردن رساند اگر فساد قوی بود
از آنجا بجمیع بدن سرایت کند و تا بجلد نرسد در هیچ جا آرام نگیرد و حکماء هند باد را پنج قسم
دانند و کذلک بلغم و صفرا را نیز پنج قسم شمارند یکی از آن پنج قسم باد را پران نامند
و گویند مقام آن سر بود و جو[illegible] نگاه داشتن گلو باشد و عقل و فهم و بینائی نسبت ازو
دوم را ادان خوانند مقام آن دماغ باشد و تردد در سینه نماید جمله ارادها که حسی و حیاتی
کنیم و سخن گفتن و حافظه تعلق بوی دارد و سیوم را سمان گویند مقام آن ناف بود و در احشا
بالا متردد باشد حفظ ماکول و مشروب و نضج مواد و جدا کردن فضله از کیلوس بوی
منسوب است چهارم را اپان نامند مقام آن مقعد باشد و در کمر و خصیتین و قضیب و
مثانه تردد نماید و بیرون آورنده منی و خون حیض و بول و غایت باشد پنجم را
ویان خوانند مقام آن جمله اندام بود و شمشیر زدن و تیر انداختن و هر حرکت که در آن
باشد ازوست و امکنه و احکامی که برای باد که نوشته شده در حالت صحت است
اما اگر بسببی از اسباب فساد پیدا کند در تمام اندام پیوسته از هر قسم باد هشتاد
نوع علت حادث گردد که مجموع هشتاد علت بادی باشد حکیم کامل و طبیب حاذق

با…

باید که از روی دانائی تدبیران بجوید و قدم بر شاهراه نگذاشته صواب طریق خطا نپوید
و حکماء هند جهت دفع جملهٔ علتهاء بادی این ادویه مفرده مرکبه انتخاب کرده بر صفحه روزگار
و اوراق لیل و نهار ثبت نموده اند تا خستگان وادی رنجوری در لیل و نهار دلی نگشته
نمیر بلکه مقصود صحت رسانند چرا که ادویه مفرده دافع اخلاط بادی اجمود یعنی کرفس و هنگ
یعنی انگزه اجوان یعنی نانخواه برمی یعنی زرنب پاکهان روسخت ایرند یعنی بید انجیر
لهسیا کوکل یعنی مقل ازرق بنبرج یعنی ساد ج تج یعنی قرفه باهرنگ یعنی برنگ کابلی
بل بیلی یعنی رمان الهندی چترک یعنی شیطرج جوک یعنی حماض گوکهار یعنی لوبیا ارمنی گوکهرو
یعنی خار خسک لاکهنولی یعنی گندم خوشبو مشک زعفران عود اگر بادیان کشنیز
زنجبیل قند هندی هلیله بلیله آمله ترنج نمک سطبرزد ریه سفید نمکسنگ نمک هندی
سنا و ریه یعنی بوزیدان فلفل گرد فلفل دراز فلفلمور نیل جوب تار تیل سرشف تیل
زقوم قاقله اسکند ارهی بیج ارهی بیخ کوپخ بیخ دبرک سکربت پلخ بل ناخ بهیمو
املتس تالیس پتر کرو بادل بهارنگی کاکهلی بیل کا کرا سنگی مندی مهندی انول بنکو
زهوفرس ازین ادویه چند دارو که با طبیعت موافق باشد اختیار کنند و ازان سفوف سازند
و یا حب و قرص ساخته بخورند و یا جوشانیده و دیگر بعضی ازین ادویه با روغن سرشف و یا

گنجه به پنبه و پیه دان حقنه کنند یا شافه بردارند یا در گوش چکانند نافع آید ادویه مرکب دافع باد
فلفلین فلفلمور کرفس بادیان خرد بزرگ چوب نار شیطرج هندیه نمک سنگ بزنگ کابلی از هر یک
یکدرم بدهایره ده درم زنجبیل ده درم پوست هلیله زرد ده درم پنجدرم قند کهنه هندی که بیست سال
باشد بیست و چهار درم ادویه را کوفته و بیخته با قند مقدار یکدرم و نیم حب بندند صبح و شام یک حب
با آب گرم بخورند باد هفت اندام و درد پشت و مقعد دفع کرده و علتهای بلغمی نیز برطرف شود
نوع دیگر انکره فلفلین بزنگ زیره سفید و بزرگ باده بهارنگی تیتیس زنبک زنجبیل
چوک چترک زنجبیل اسرشف کره و جمله برابر کوفته دو وزن ادویه سفوف هلیله بلیله آمله
و سه وزن ادویه غیر از هلیله که عبارت از هلیلجات باشد مقل ازرق داخل بمجموع
و قدری روغن گاو کرده بوزن یکدرم حب بندند و هر روز یکحبه باشهد بخورند انواع
علل بادی و یرقانی و کم اشتهائی و درد سینه و سیلان منی و بواسیر و خلفه و درد کمر
بهندیه سنگرهنی گویند جمله دفع گردد و اگر امراض بادی بر جلد ریخته باشد این سفوف
بر بدن مالیدن نفع عظیم بخشد اجزای این نحو دیگر سنبل الطیب اسگند زرنباد
تهکر مشک گوشته زرچوبه دارچوبه آرد عدس این ادویه را سوده مع آرد عدس نگاه دارند
و بجا آنند دیگر انواع روغن چوب بر بدن مالیدن بسی نافع است خاصه روغن سرشف

و بهادر

و بلادر و آسگند و ستاور و گل بسارن دیگر بهترین دوائی دافع امراض بادی اینست
اجزاء آن نمک سنگ نانخواه انگره چوک پزنک کابلی برابر سوده هفت نوبت در
آب ترنج خیسانیده خشک کنند و هفت کرت در شیره سیر جسک و هفت نوبت در
در شیره زنجبیل تر و یکمرتبه بشیر تشور نخود الکاه بوزن یکدرم حب ساخته نگاه دارد و علی الصباح
باب حمر خوارت یا دوغ یا ترشی ترنج یکحب بخورند دیگر اگر خواهند که باد را دفع کنند بهتر
بهترین علاج حقنه است و اگر خواهند که بتدریج و ملایمت دفع نمایند خوشترین دوا مالیدن
روغنها و سعوف مذکور دیگر باید که خود را گرم نگاه دارد و غذاء مناسب بخورند و آن
اینست غذاء موافق مزاج بادی گوشت لوه نان گندم کهنه روغن بستور خاصه روغن گاو
بشرط آنکه خام نباشد یا گوشت بز یا چیز دیگر پخته شده باشد گوشت بز جوان از گردی
نیم کوب حب القلت که بهندی کلتهی گویند ماش گوشت دراج ترشی ترنج سیر
وشکو فرستاور کلوره کریله شربت خوارت و دوغ گاو مغز بادام مغز پسته مغز
گردکان مغز چلغوزه مویز بادنجان ترب نازک بجریه مونگ مقشر و برنج خشکه و
بهت آب چاه چیزها ناموافق خواب روز بیداری شب آب سرد سیری بهتی ارهر خام
لوبیا عدس مونگ غیر مقشر نخود درست شراب جماع بافراط ازین چیزها که ذکر کرده شد

اجتناب واشند و باید دانست که حکمای هند بادی مزاج را دو نوع قرار داده اند
یکی آنکه خلقتش بادی باشد دوم آنکه باد عارضی غلبه کرده باشد علامات خداوند خلقت
بادی صورت و افعالش پسند خلق نباشد و چشم خورد و موی اندامش خشک بود و در
عقل و هوشش قصوری باشد و در محبت و دوستیش قصوری و آوازش با آواز روینی
شکسته ماند و سخن بسیار گوید و شتاب گوید و لکنت هم داشته باشد و قلیل النوم و
کثیر الغضب و بی رحم و متکبر و فراغت طلب بود و بر سرود و خنده و تسبیح
رغبت نماید و شوربا و ترشی و شیرینی نخواهد و زود زود گرسنه گردد و درد طبیعت باشد
و حواس خمسه او در ضبط وی نبود چنانکه ناشنیدنی و نادیدنی و ناگرفتنی و نابوییدنی
و ناخوردنی بی اختیار بشنود و ببیند و بگیرد و ببوید و بخورد و اکثر خود را در خواب
فراز کوه و درخت ببیند و زبان را دوست ندارد و افعالش با فعال بعض حیوانات
که خالی از حیله و خدعه نباشند ماند چون شغال و گرگ و روباه و زاغ و موش و
اسباب غلبه باد عارضی حبس نمودن بول و غایط و عطسه و نفخ و خواب و قی و هکهک
و خازه و افراط در خوردن شراب و زرنیخ و تلخ و ترشی و آب نهار و طعام بی وقت و گفتن
سخن بلند و خفتن زمین و کردن جماع و شتاب و کشیدن فاقه و برداشتن بار گران و علامات

باد

باد عارضی سستی اعضا و وجع مفاصل بفراغت بر نیامدن بول و غایط متوحش و
وانمودن کاهلی بودن و سخن بلند خوش نیامدن خله گوش آواز نفخ امعا سوختن معده
کند سبب دوران بدگمانی لرزه اندام سیاه فامی استخوانها خشکی رگها و دیدن خوابهای مهیب
و باید دانست که اگر باد در پوست غلبه نماید سردی و گرمی چند این معلوم نگردد و اگر
در خون غلبه کند درد کند و در آن موضع سرخی و گرمی ظاهر شود و اعضاها خشک در
بین پدید آید و رغبت بر طعام نشود و اگر در گوشت غلبه نماید گرهها نمایان گردد و درد کند
و اگر در استخوان غلبه کند در آن خله شود و اگر در مغز استخوان غلبه نماید خله بشانه پدید آید
که خواب نیاید و اگر در منی غلبه کند انزال زودی شود یا قابض شده بر نیاید یا بجای منی
خون بر آید و اگر در کیلوس غلبه نماید رحتهای شکم پدید آید و از ناف بالاتر هر مرضی که
حادث گردد گویند از غلبه باد باشد اگرچه بطریقی که کیفیت مکان باد از ناف فرو
تر است و میلش هر گاه با سببی که گذشت شوریده شود میل بالا کند و یک نشان باد
دانسته که درد را از جای بجای نقل کند و اگر باد با رطوبت یعنی با بلغم باشد مفاصل
آماس کند و اندام بلرزد و تب پدید آید و اگر با صفرا بود گسترده و بدن مایل بزردی
بود و اگر با خون باشد چهره و اندام سرخ مایل بسیاهی نماید و رگها برخاسته شود و در

علاج باد با بلغم و با صفرا و باد با خون فرقی نبود مگر آنکه در باد با خون اول از
هر دو گوشت رگ باسلیق باید گشود آنگاه بنوعیکه بیاید بعلاج قیام نمود و هرگاه باد
در بدن غلبه کند و سراپا را فرو گیرد بهندی اقسام انراوات و یاه گویند که بفارسی
باد اندام و بعربی وجع المفاصل خوانند همانان چون باد غلبه کند لخت مفاصل
که محل صفرا و بلغم است درد کند پس تسمیه عام باسم خاص بود **فصل** دوم در خلاط
بلغم و آن باعتقاد اهل هند فضله کیلوس است و طبیعت آن سرد و تر و شور و بدبو
بود قلیل الحرکت و ملایم مزاج بود صفت تحمل و بردباری و خاموشی از دست اخلاق
و علامات بلغمی مزاج خداوند بلغم در کار آهسته بود بر مصایب صابر بود در محبت و
دوستی ثابت و در محنت و مشقت بردبار و بر خویشان و متعلقان مهربان
و بر زیردستان و دوستان مشفق و با پدر و مادر و صاحب و استاد با ادب و بر جوانمردی
راغب لیکن زود بظهور نرساند و بعد از آنکه بظهور آرد خوب آید و از غایت حیا زود
رنج نشود لیکن بعد رنجیدن زود صلح هم نکند و کینه در دل نگاه داشته در بند انتقام بود
و قدر مشقت بداند و بر کسی اشکار نکند و در نظرها عزیز بود و سخنش معتبر و غذا کم
خورد و بیکبارگی از قوت نیفتد و ضعیف نگردد و کم گریه بود چنانچه در طفلی هم کم گریز

کند

کند و چیزهای تلخ و تیز و گرم و خشک بیشتر خورد و محتشم و قوی دل باشد و باسباب نجات نیکو وا
رسد و بر جماع قادر بود لیکن بافراط نکو نشد و سینه اش پهن باشد و زراع و دهن و جبین
گشاده باشد و موی سر و ریش و پلک و ابرو سیاه و انبوه بود و چشمش بزرگ باشد و
آواز صاف و فهم چنانچه در بیداری لطافت و نظافت جوید در خواب نیز سبزه
و ریاحین و انهار بیند و افعالش را بافعال بعض طایران نیکو مانند طاوس و تذرو و کبک
تشبیه کرده اند و بلغم را پنج قسم دانند یکی اولنبک و آن در سینه بود قوت دهنده بلغم
دل و آبگاه دوم بودهک که و آن بالای زبان باشد و مدرک مزها اوست و بعضی گویند
بادو آلت ادراک مزهاست سیوم کلیدک و آن در اماشی یعنی فم معده بود
خالی از عفونتی نبود بوی دهان از بخار اوست هرچه خورده شود آنرا مضمحل کرده
بقعر معده سپارد چهارم ترپک و آن در سر بود رطوبت چشم ازوست پنجم سلیشک
و آن در مفاصل بود بندها را ملایم نگاه دارد و این در زمان صحت بلغم است و در وقت
فساد از مکان خود نقل کند و در جمیع بدن پهن شده علل متضاده پدید آرد چنانکه کند نسبت
معدن اصل بلغم سینه و دست و گردن است و ادویه مفرده و مرکبه استفراغ و دافع بلغم
نسبت جز آن ادویه مفرده دافع بلغم استخار انکره باالسفید یعنی تخم شاهتره زردچوبه چوب تاز

نمک سنگ ہلیلہ بلیلہ آملہ نسوت یعنی تربد انداراني یعنی حنظل الدیہ یعنی حاقلہ زنجبیل نانخواه

بادیان تخم بادرد بزرگ بزنگ کابلی تخ یعنی قرفو جبرک یعنی شیطرج فلفلمور کرفس یعنی بقم

زعفران قرنفل اکرمشک جوتریا یعنی بسباسہ جادہ ہل یعنی جوز بویہ کباب چینی شیر زنجبیل تر

شیر برنج اطریفل فلفلین صندل سفید کالیجی یعنی خولنجان گوشت شہد مصطگی اسکند

ارگو انول جوہار نبلوتر یے کلوی ہتیس یعنی جرائیتہ نیب دہایہ کہیر کرو تتول باده

کاہل ہتیو نینے زنکلی سیوتی بادل بیخ کوبجہ منوی تخم کسوندی مینی ہل یعنی جوز رقی

بابچی کونید تلخ لکوره ناک دونہ مہندیے درختی ترا ہمان جزانسا ادھیجار برلون معالی کمکنی

برم کہوتہ سساروان ہوس نوست کرا ناک کیسر کستر تکالہنر بالیستر زبرہا سفید جوک یعنی حماض

کنجبیل املتس سیلارس سپارنیا یعنی فوفل کاکراسنگی بہکر مول نخالس معقول الطریق کرده در سحجت

باد گفتہ شد چند ادویہ در سحجت باد گفتہ شد چند ادویہ اختیار کرده کار بندند ادویہ کہ دافع بلغم

سونتہہ یعنی زنجبیل فلفلین جرائیتہ زرچوبہ برابر سوده ہفت روز در بلغم گوسفند نگاہ دارد بعده

خشک کرده نرم سازد و بر انگشت گرفتہ بر کام و زبان مالد بلغم بسیار شود و اگر ہر روز تا شب

بجند روز چنین کنند بنہایت بلغم برامده مرض دفع شود و دردے نشود بر طرف شود نوع دیگر

کہ جہت دفع بلغم بغیر اشتہ تیز نافع است کاکہل بکہر مول کاکراسنگی بہارنگی فلفل دراز

۱۵

برابر سوده هر روز یکدرم با عسل بخورد **سعوط** بلغم تخم کتانی بزرگ فلفل فلفل دراز زنجبیل خشک
برابر سوده در بینی دمند **ایضاً** سعوط فلفل و بوره و برگ نکمنک پوست املی برابر آب برگ تنبول
سائیده دوسه قطره در بینی چکانند **غرغره** دافع بلغم نمکمنک یکدرم با دوازده درم
شیره زنجبیل تر بیامیزند و مضمضه کنند و اگر صداع باشد دو قطره در بینی چکانند بهتر **ایضاً**
غرغره مویز انگوری ربع سیر شیر ادرک ده درم سعوف خردل یکدرم یکجا کرده و بر سر آتش نیم گرم
غرغره کنند و ساعتی دهان کشاده دارد پارچها بلغم بیرون افتد و سینه و حلق و دماغ
گردد و چشم روشن شود و طعام نیکو گوارد غذاء موافق مزاج آب کلتهی آب سنگ
نان چپاتی گندم جو ترشی ترنج ادرک سیر شهد تربی شیرین بادیان میتهی بادنجان
گوشت جانوران جنگل و بسی که تفصیل آن در خاتمه گفته آید غذاء مخالف مزاج
خورات شراب سرد تر طعام سرد شده خواب روز سیر تبی کر بان حاجت سرد
باشد **فصل** سیوم در خلط صفرا بدانکه نزد حکماء هند صفرا گرم و تر و رقیق و حاد و
سریع الحرکت و سبک بود و بعضی گویند هر عضوی حرارتی و آتشی از وی دارد
و آتش معده صفرا است و بعضی گویند که صفرا از آتش معده است و هندوی محقق
بهاکبت گوید که صفرا از فضله خون است و خشم کردن و غلط گوئیدن و کم علت

۱۱

و مباشرت نمودن لصفرا بیشتر باو تعلق دارد جای صفرا معده و امعاء عالی است و خداوند
صفرا بدین صفات موصوف بود اخلاق و علامات صفراوی مزاج هم تیز فهم و چابک و عجول و
کثیر الغضب و متوسط العمر و قلیل اللحم و زود خشم و صاحب نفس قوی در خرج کردن مال دلیر
بود و مرتکب امور صعب گردد و دیگر بر مصایب و محنت صابر نبود و با هر کسی عمل نتماید و گستاخی را
کم ترسیده باو و پناه از ندیماه عهد و حمایت کنند و با وجود لکه از فلک هیچ وقت خشنود نبود و بعملی
و متالم باشد و بر خوردن و آشامیدن زود زود رغبت نماید و چیزهای ترش و تلخ و شیرین
رغبت خواهد و عرق بسیار کند و عرقش فی الجمله بدبوی بود و موی سر و ریش مایل بسرخی باشد
و گوشت اندامش کم بود و مفاصل سست و پیری بروی زود غلبه کند زیرا که صفرا رطوبت
غریزی را کم سازد و در خواب آتش و چیزهای سرخ بیند و افعالش با فعال بعض حیوانات درنده
ماند مانند ببر و پلنگ و یوزنه و صفرا نیز پنج قسم دانند یکی الوجک مقام آن حدقه چشم بود
دوم پراجک و مقام آن پوست جمله اندام بود سیوم سادک مقام آن دل بود چهارم
دیجک مقام آن فم معده بود کمیدرش آلو رنگ دهد و حافظ فهم بود خاصه فهمی که بخیر دلالت کند
و غیرت نیز از و باشد و بظهور آورنده ارادهاست پنجم پاجک و مقام آن فم معده بود در چهار
قسم صفرا قوت دهد و نضج دهنده ماکول و مشروب است هذا پاجک موسوم است چرا که پاجک نضج

دهنده

دهنده را گویند و این مانند باد و همان جدا کننده کیلوس از فضد بود خراز ادویه مفرده دافع صفرا
اینست جزاینه کروبیت یا پره بادر سیاه و سفید بتول زرد چوبه بادل باده کهوی یا بجی
توری شیرین کندوری هلیله بلیله امله ترا همان تیفور از باینه ماقله بیخ بل بیخ کیکر بیخ نکلیه
صندل گل نیلوفر کافور زانکور دودهی بیخ قوب باشه نار و ان اصل السوس کثیرا
سعتر پهالسه سماک کوار مروارید خرما و سنگ شکن ادویه مرکبه دافع صفرا مویز ترنجبین
هلیله بلیله امله برابر سوده مقدار یکدرم و نیم با آب حب سازد هر روز یک حب بخورد نوع دیگر
که در دفع صفرا بغایت قاطع است کشنیز الایچی گل نیلوفر و دودهی شیرین گل ارا شکنی
کهیر سار مروارید کشنیز برابر سوده با آب صندل سحق نمایند و مقدار یکدرم حب ساخته نگاه دارد
عند الحاجة با آب سرد بخورند جراحات صفرائی خاصه سرخ باده را نیز دور کنند غذا و
موافق مزاج صفرائی روغن مستور حلوی برنج مسکه جو گندم مسکه شیر توری ساگ چولائی
و امثال اینها غذا مخالف صفرائی روغن کنجد خوات بادنجان مرز زنجبیل شیر
دروغ خاصه ترش و هر چه تیز و حار و ترش و شور باشد و دروغنها که بعمل خاص حار
کرده باشند و جماع و در آفتاب گشتن و جامه سرخ و سیاه پوشیدن نیز مضر است و کلید
و اگر خواهند که صفرا را دفع نمایند هیچ چیز بهتر از مسهل نیست و اگر خواهند تبدیل و مرو دفع نمایند

وصفراء طبیعی نقصان نپذیرد از خوردن روغن ستور هر صبح ناشتا فایده سیوم در ذکر
عناصر که ترکیب گویند و آن نزد ایشان پنج است چهار مشهور آب و خاک آتش و باد و
پنجم اکاس معنی اکاس عوام گویند آسمان است و خواص گویند هر چه مجوف است
و اکاس هوا منسوب و اسامی عناصر بزبان هندوی اینست پرت آبتو اگنی واو و
اکاس و هر یکی ازین چهار مکان معین کنند و پنج چیز متعلق دانند پرت یعنی زمین مکان
شام بود استخوان گوشت رگ پوست چربی بوی متعلق باشد ابتو یعنی آب
مکان او زبان است عرق بول خون منی لعاب بوی منسوب است اگنی یعنی آتش
مکان آن چشم بود گرسنگی تشنگی تندی جمال حرص ازوست واو یعنی باد مکان آن
باشد قبض بسط نفس حرکت قوت بوی متعلق است اکاس یعنی مجوف مکان آن
گوش است بیهوشی خواب نسیان غلبه غم ازوست فایده چهارم در فصل علل مفرد و مرکب
بدانکه نزد حکماء هند علت مفرد و مرکب هفت است مفرد آنکه علت از غلبه یک خلط باشد و
آن سه نوع است بادی و بلغمی و صفرائی و مرکب آنکه از دو خلط یا سه خلط پدید آید و این
چهار است یکی باد با صفرا و آنرا اندوکیل خوانند دوم باد مع بلغم و آنرا [illegible] خوانند سیوم
صفرا مع بلغم و آنرا [illegible] گویند چهارم آنکه هر سه خلط در آن باشد و آنرا [illegible] خوانند

وازالم

و ازالهٔ آن صعب است و هرگاه خلطی از اخلاط ثلثه یا دو خلط یا سه خلط غالب
گشته شوریده شود و مسکن خویش گذاشته بیکی از هفت دهات گردد رفیده بعول خر کر
کرده شده در آید و هنوز اثر آن در پوست و غیره ظاهر نشده باشد اهل هند نجست
منضج دهند و منضج را پاچک گویند و منضج شش نوع است گرمی آفتاب گرمی آتش
گرمی بخار گرمی آب گرمی پوشش گرمی حرکت گرمی ضماد گرمی اطلیه گرمی استعمال ادویه
حاره در داخل و خارج و ادویه‌ای که از منضج است زنجبیل فلفلمول چوک فلفل گرد
خیطیج فلفل دراز بلیله کرور تخم کرفس بابرنگ دار هلد پهاور موته یعنی سعد هندی تربد ترامان
پوست نیب اندرجو یعنی لسان العصافیر تنبخی پهار خضل ساکوریه دیودار گونهار ازینها موافق
حال دیده کاره و یا سفوف و یا حب ساخته بعضی را سه روز بعضی را هفت روز دهند آنگاه از
یکی از دو کار کنند یا تدبیر تحلیل آن نموده خلط نضج یافته مشد بتقدیم رسد اگر از مجاری طولانی
که راه او راست متجاوز نکرده باشد در دفع آن بنوعی کوشند که زود بی دفع گردد یا باستعمال
ادویه جاذبه باحشا در آورند و اگر از مجاری طولانی گذشته بعرض در آید و آنرا اهل هند
ترجک گویند در تحلیل آن تعجیل ننمایند و بتدریج و مرور علاج کنند حاصله آنست که خلط
نضج یافته را انجا طارند که جاست موافق آن بعمل آرند مثلا اگر معده نزدیک بود قی

دفع نمایند و اگر در قعر معده باشد بمسهل و اگر در امعاء اسافل بود بحقنه و اگر در سر و حلق باشد
بغرغره و چون علامات اخلاط غالب بر جلد ظاهر شود مثل دمل و جذام و برص و ثلول و سعفه و بثور
محللات و قیالیات داخلاً و خارجاً بکار بندند و استعمال کردن عمل اول یعنی محلل بیشتر متعارف
اهل هند است و بیا ضرورت مسهل و قی و حقنه قیام ننمایند تا حرارت غریزی نقصان نپذیرد
و عمل دوم یعنی قلع اخلاط نضج یافته بیشتر متعارف مردم ولایت است و چون از روی فهمیدگی
میکنند فی الجمله وقت مسهل دادن و قی و حقنه فرمودن در حفظ حرارت غریزی میکوشند
و علی ای حال چنین خلط را که گفته شد بغیر منضج در مقام دفع شدن مخاطره عظیم است
فاما اگر خلط فاسد گردد و یکی از هفت دهات در نیامده باشد مثل فساد میلوس کما
کم نجون و دیگر دهاتها آمیزش نکرده باشد نخست فاقه یعنی امساک فرمایند چون اندک
تخفیف یابد بمنضج پردازند و اگر احتیاج شود بمسهل کار بندند این است آنچه در کتب
معتبره ایشان است اما رسم اهل هند که معاصر این مولف اند آنست که چنین خلط را
بمنضج قوی و فاقه علاج کنند و بمسهل و قی و حقنه التفات ننمایند چنانکه بسیار دیده شده
که بیست روز بلکه یکماه مریض را امساک فرموده اند و در قلع خلط بمسهل وغیره رجوع
نکرده فاما ازین معنی اکثر بیماران را که نخست قوی بتحلیل رفته است و بیمار کمان هلاک گ

گردیده

گردیده اند پس بهتر آنکه بدستوری که محقق بهاک پت گفته و در دیگر کتب ایشان مثل
ششترت و سنت سرلوکی و نگنت و غیره مسطور است عمل نمایند و امساک بقدر طاقت
فرمایند بعده منضج دهند اگر بهمین دفع مرض شد فبها و گرنه جوشیده ملایم دهند که دوم است
اطلاق شود ف و بیلوس تپ باشد خواه نه بر طرف شود **فایده پنجم** در تدبیر ازاله
امراض باید دانست که امراض جسمانی را علاج بر دو قسم است یکی شودهن و آن
اینست که اخلاط را قلع نموده عین جنس بیرون آرد و این بر چهار نوع است یکی
بیچک یعنی مسهل اکلا طلا رشیافا دوم ستت کرم یعنی حقنه سیوم دمن یعنی
قی چهارم ناس و کل و کل یعنی سعوط و غیره دوم سمن بفتح سین و میم و وی آنست
که اخلاط را در جای خود بتحلیل برد اکلا طلا ضماد سمن بلغم که در تحلیل بلغم رتبه برتری
دارد شهد انه است که بجمیع صفات موصوف است و سمن که رتبه بهتری دارد در دفع حرکت
خاصه که بیناست اخورند و سمن باد که رتبه برتری دارد تیلها است یعنی روغن حبوب و غیره چنانچه
اکلا طلا سعوطها و بهترین شودهن بلغم قی است و بهترین شودهن صفرا مسهل و بهترین
شودهن باد حقنه خاصه که تیل داشته باشد **فایده ششم** در شرایط عشره طبیب بدانکه
جزم ده چیز بر طبیب لازم است تا در معالجه کم خطا افتد یکی به بیند که خلط در کدام اصلی از

اصول است یعنی در کیموس است یا در خون یا در گوشت یا در استخوان دوم
والدین و وطن مریض را بخاطر آورد سیوم فصل و هوا به بیند چهارم قوت مریض پنجم اشتهاء
و مقدار غذای مریض ششم عادت مریض هفتم طبیعت مریض هشتم عمر مریض نهم
طبیعت مریض که بادیست یا بلغمی یا صفراوی دو خلط است یا سه خلط دهم اوقات
یعنی حالتهای مریض معلوم کند مثل آنکه بلغم اول روز غلبه میکند و باد آخر روز و صفرا میان
روز دهم سستی نکند یعنی استقلال و غرور نکند مبادا بیمار مرض قوی را از روی غرور سهل انگاشته
باستقلال باشد و طبیب غافل بماند و دوائی سهل دهد و همچنین بر عکس مرض سهل باشد
و مریض بیدلی نموده اضطراب کند و طبیعت غلطی بر آن علت گذاشته داروی
دهد قوی ضابطه طبیبی باید که هر روز بلکه هر ساعت به سه طریق احوال مریض
معلوم کند اول به درستی یعنی بدیدن دوم به بسودن یعنی بدست مالیدن سیوم
به پرسش یعنی پرسیدن چه مثلا از دیدن آنکه مگس بسیار بر اندام او نشسته قیاس کند
که خلط چرب غالب گشته و از تنفر مور و مگس بر اند که تری در جسم او نمانده و کذالک
از نبض مالیدن معلوم نماید که کدام خلط غالب است و همچنین از استفسار حال
صبح و پیشین و شام مفهوم خود بسازد **فایده هفتم** در ذکر فصول سته و این فایده

مشتمل

مشتمل بر شش فصل است **فصل** اول در همنت رت **فصل** دوم در ششر رت
فصل سیوم در بسنت رت **فصل** چهارم در گرشم رت **فصل** پنجم در برکهارت **فصل** ششم در
سرد رت بدانکه حکماء هند هر دو ماه را فصلی قرار داده اند سال را شش فصل کرده فصل را رت
نامیده و دستور العمل نوشته که در هر فصلی کدام خلط باشد چه چیزها باید خورد و عمر گرامی را چه نوع بسر باید
برد اسامی ماهها بدین موجب است اگهن ماگهه پوس ماه پهاگن چیت بیساکه جیتهه اساره
ساون بهادون آسن کاتک دو ماه سابق را که مارگ و پوس باشد مطابق بود بعقرب
و قوس همنت رت خوانند و گویند درین فصل باد راجر است یعنی حاکم و فرمان روا و بلغم
پرورش یعنی فزاینده و بیشی دست چیزهای شیرین بیشتر باید خورد و ماه پهاگن را که مطابق جدی و
دلو باشد ششر رت نامند درین فصل نیز غلبه از باد باشد و تفاوت نباشد جز اینکه
چیزهای تلخ درین فصل بیشتر باید خورد و ماه چیت و بیساکه را که مطابق حوت و حمل بود هم
بسنت رت گویند درین فصل حاکم بلغم باشد و باد بیشی دست چیزهای زمخت بیشتر باید خورد و
ماه جیتهه و اساره را گرشم رت نامند و درین فصل که مطابق ثور و جوزا بود حاکم صفرا بود و
بیشی دست باد چیزهای تیز بیشتر باید خورد و ماه ساون و بهادون را که مطابق سرطان و اسد باشد
برکهارت خوانند حاکم باد بود و صفرا بیشی دست چیزهای ترش بیشتر باید خورد و ماه اسن و

کاتک را که مطابق سنبله و میزان بود شرد رت گویند صنو احکام باشد و بیشی دست باد

و چیزهای شور بیشتر باید خورد و ازین فصل سه فصل سابق را ادان کال خوانند یعنی ایام

گیرنده چه ادان در لغت هندی بمعنی گرفتن است چون این سه فصل که همنیت و ششر

و بسنت باشد قوت از حیوانات و نباتات میگیرد بدین اسم خوانند و سه فصل دیگر را

که گرشم و برکها و شرد بود سرگ کال نامند یعنی بخشنده چون قوتی که در فصول سابق رفته است

باز می آید بدین اسم نامیده اند **دستور العمل** فصل همنیت چنانکه گذشت هرگاه آفتاب در

عقرب و قوس باشد آن فصل را همنیت نامند بلغم و رطوبت میل انجماد کند و چون خلا مجاری

باد با نجا در آمده قوی گردد چیزهای شیرین و گرم بادشکن باید خورد و بدن را با روغن کنجد وغیره

چرب باید کرد در مقامی که باد را دخل نبود سکونت باید نمود و وقت غلبه سرما نزدیک آتش

باید نشست و زور کردن و چیزهای گران برداشتن و ادویه حاره مانند زنجبیل و فلفلین

وغیره خوردن خود را گرم باید نگاه داشت و روز سیوم مجامعت باید نمود کرد و طعام چرب

شکم سیر باید خورد چه از سبب بستگی مسامات حرارت متوجه درون شده اشتها و

قوت هاضمه را زیاده می سازد و دوغ و ماست با ادویه حاره نیکوست و درین هوا

آب حوض باید خورد و اگر حلیم خواهد بخورد با زنجبیل بخورد و اگر خورد با انگره و فلفلین و

اگر خواهد که طبیعت نرم گردد معجون برنگ بکار برد اجزاء آن برنگ آمله شیطرج هر یک
یکدرم تربد سفید سه درم قند کهنه دوازده درم دو درم وزن غلوله سازد و با آب گرم بخورد
دستور العمل فصل ششر چون آفتاب بجدی و دلو آید آن دو ماه را ماه و پهاگن و آن
فصل را ششر خوانند بدستور عمل همنت عمل نمایند و چون درین فصل سرما زیاده است
خود را از سرما محفوظ دارد و طعام خشک خورند و شهد و نمک و برنج و ادویه تلخ بکار
برند و هلیله اگر خورند با فلفل دراز خورند و درین فصل نیز آب حوض مطلوب است و یا آب
نهری که بسوی مغرب جریان داشته باشد دستور العمل فصل بسنت چون آفتاب بحوت
و حمل آید آن دو ماه را چیت و بیساکه و آن فصل را بسنت خوانند بلغم حاکم بود و باد سیبی درخت
در مقامی که سایه خوب داشته باشد و باد جنوب نیز رسد مسکن باید نمود و غذا لطیف سبک
خشک باید خورد و از غذا لطیف غلیظ تر و چرب و ترش و شیرین و خواب روز اجتناب
باید کرد جو و گندم کهنه و گوشت جانوران جانگل و بیسن شربت شیرین بکار باید داشت و
ریاضت و صعوبت مشقت کمتر باید کرد و با اطفال و زنان خوش شکل باید نشست و آب چاه
باید خورد و هم با آب شیرین گرم چاه غسل باید کرد و سرود و نغمه و آواز مرغان خوش الحان
مطلوب است و صندل و اگر و زعفران بر بدن باید مالید و از شب مباشرت احتراز نموده در

شهد آب کرده و نیم گرم ساخته باید خورد و هلیله نیز با شهد باید خورد و کباب گوشت نیلگاو و گوزن و گوره خر و آهو و دراج و لوه و تیهو بسیار خوب است

دستور العمل

گرشم چون آفتاب به ثور و جوزا آید آن دو ماه را جیته و اساره و آن فصل را گرشم خوانند حاکم صفرا بود و بیشی دست باد گاهها و صحرا انگیخته شود و بلغم روی بکمی نهد و صفرا زیاده شود از خبرها شور و ترش و تیز خوردن و ریاضت و مشقت نمودن و مجامعت کردن و در آفتاب گشتن اجتناب باید نمود و خبرها شیرین و سبک و سرد مثل شیر و روغن ستور و شوربای غلها و آب گوشت و شربت نبات و شربت موز نیکو است و در شربتها گلهای خوشبو افکنده و در آفتاب نگاه داشته باید خورد و آب چاه مطلوب است و مسکن جائی باید اختیار نمود که درختان سایه دار سر بهم آورده باشند و در سایه آنها برگ کیله و نیلوفر گسترد و اقسام گل بر آنها باید افکند و به شنیدن حکایات مرغوب خویش را خورسند باید داشت و درین هوا هلیله و ترنج با قند یکجای خورند

دستور العمل

فصل برکها چون آفتاب بسرطان و اسد در آید اهل هند آن دو ماه را ساون و بهادون و آن فصل را برکها خوانند درین فصل حاکم باد باشد و صفرا بیشی دست قوت هاضمه ضعیف میگردد باید که طعام اندک خورند و طعامی بکار برند که باد و بلغم و صفرا را

کم کنند و ادویه نیز چنین باشد و غله که یک سال گذشته باشد باید خورد و در شوربا
روغن بسیار انداخته و نمک و گلقند و ترشی و انار دانه مسحوق در وی کرده باید خورد و نعنا بسیار
و کباب گوشت دراج و لوه و تیهو و شهد و خجیده و کندوری مناسب تر بود و در ربیع فصل علی الخصوص
درین فصل طعامها را یکجا پخته خوردن ممنوع است بسیار ثقیل میشود و آب باران که یک سال بر آن
گذشته باشد خورند و اگر نباشد آب چاه یا آب گرم کرده سرد شده و سکونت درین فصل
بر پشت بام باید چه که از سبب باریدن بخار از زمین متصاعد میشود و کافور و صندل بر اندام مالیدن
صواب است و در آفتاب گشتن و روز خواب کردن و مشقت نمودن خطا جماع بعد از دو هفته
جایز است و جلسه درین هوا با نمک سنگ خورند دستور العمل فصل شرد و چون آفتاب
سنبله و میزان آید اهل هند آن دو ماه را اسون و کاتک و آن فصل را شرد خوانند درین هوا
غلبه صفرا باشد و علل مختلفه پدید آید خون باید گرفت و مسهل باید خورد و روغن آمله خوردن
نیکو است و غذا تلخ و شیرین و زمخت و گوشت و کباب و شهد خوب است و آب حوضی که بر تمام
آن آب نور مهر و ماه تافته باشد و درختان سایه بر آن نیفکنده باشند و بسبب طلوع
سهیل زهر آن رفته باشد و صاف شده درین هوا مثابه آب حیوة است و مسکن ربع
شمالی باید و پاسی اول شب بام آرام باید گرفت و روز خواب نکنند و شب چهار پاس بخوابند

و ماست و روغن گنجد و چربی و شوربه ممنوع است و شکم سیر طعام خوردن منع است
و تخت سما خفتن منع و جماع زودتر از دو هفته منع در ین هوا شیر ماده گاو مع نبات
و باشد که تری نیکست و اگر آب حوض را آنقدر بجوشانند که هشت یک شود و آنرا
سرد ساخته بخورند نیز خوب است و در جمله این شش فصول باید که چون یکهفته بماند
بدستور فصل آینده عمل نمایند و در هیچ فصل نشاید که شکم با ردینه پر کنند و چیزها رقیق نیز
بافراط خوردن منع است فایده هشتم در ترتیب طعام خوردن بدانکه اهل هند
خصوص براهمه و کهتری قبل از طعام خوردن بآب گرم غسل کنند و آنرا واجب دانند
و اگر میسر نشود گویند بآب سرد نیز درست است اما از کتب طبیه ایشان چنین مستفاد
میگردد که بدن شستن برای منفعت است که حرارت بدن بیفزاید و هضم
طعام کند و این بدون آب گرم نمیشود و کتابهای شرعی ایشان باین ناطق
است که غسل عبادتیست و ثواب بسیار دارد و بهمه جای بعد غسل کاری کنند
که ثواب اخروی دران باشد مانند معالجه بیماران و زر دادن بمستحقان
و کارسازی عاجزان و خواندن ادعیه آنگاه بر سر مایده نشینند و اول
چیزی خورند که شیرین و اندک چرب باشد پس از ان اچار ترشی و شور و تیز اندکی

میل نماید

میل نماید بوجه بغیر از زمان بر طعامی که سبک بود بخورند باید که چیزی کم داشته باشند و چون
نیم سیر شوند اگر طعام چرب ثقیل قدری بخورند قصوری ندارد اما شکم را نبایان و از دنبه
و گوشت و دیگر ثقیل پر کردن منع است کذلک طعام رقیق نشور باید از تندی اگر آخر
ازان طعام هیچ چند میل کنند صواب باشد و غذا نه بسیار گرم باید خورد و نه سرد و در ریاضت
نیز معتدل باید و نه بسیار باید خورد و نه کم و آنچه باهم نباید خورد اینست نقل از کتاب
باگ بهت گوشت ماهی و ترب و ماش سیاه شهد شیر ساق نیلوفر که اهل هند
بسیار میخورند ساگ پخته کانتهی و باقلا و انواع خضریات مثل ترب و گندنا و اقسام ترشیها
با انواع شیر و گوشت مرغ خانگی با ماست روغنی که ماهی بریان کرده باشند
با فلفل دراز شهد و روغن که هر دو در وزن برابر باشند و باید دانست که اگر خداوند
معده قوی گاهی ازین ممنوعات بخورد چندان قصوری ندارد اما ضعیف المعده البته
احتراز کند دیگر مراد از باهم خوردن آنست که در معده بیکبار جمع باید پس اگر ترب خورند
و هنوز ترب هضم نا شده ماهی خورند همانا که باهم خورده باشند فایده نهم در اصلاح ثقل
و بد هضمی اغذیه و اشربه بدانکه حکماء هند ثقل و بد هضمی را اجیرن خوانند و حجب ثقل و
بد هضمی جداگانه مصلح بقلم در آورده اند مولف برخی ازان ثبت مینماید نقل

و ما نخواه

گوشت را مصلح کابجی که سرکه هندی باشد و یا بجری که مانند خیار خورد بنود یا جو کهار ثقل
انواع اردینه را مصلح آب گرم و نمک سنگ ثقل غذاء گندم را مصلح خیار باد رنگ ثقل
روغن جنبیه را مصلح ترشی نارنج و لیمون و سرکه و دوغ ترش و از همه بهتر و سریع التاثیر
نمک پخته ماش سبز است باید که نرم کرده قدری بخورند ثقل برنج و کنجد و جوار مصلح
نخود است حکه ثقل دیگر حبوبات را مثل ماش سبز و سیاه و تور و عدس مصلح سرکه هندی که
کنه شب و یا پنج ارقی ثقل اقسام ساگها و دیگر خضریات مانند لدو و بادنجان و زردک و ترب و
شلغم و غیره را مصلح روغن سرشف و یا فلفل گرد و من العجایب ثقل شیر و برنج در شیر
پخته باشند دوغ شیرین و یا نمک است و من الغرایب ثقل کتهل را مصلح کیله بود و
مغز تخم کتهل نیز نیکو است قدری بر آتش بریان کرده بخورند و ثقل شراب را مصلح شهد مع آب
ثقل انبلی را که عبارت از تمر هندی باشد مصلح روغن کنجد ثقل کرونده را مصلح قند سیاه
ثقل مغز نارگیل را مصلح نمک بود و برنج خام نیز خائیده فرو بردن نافع بخشد ثقل انبه اگر کم بود
شیرین نوشیدن و اگر بسیار بود زنجبیل و نمک خوردن ثقل نجکه کیله را مصلح آب گرم ثقل
کوبت را مصلح تخم بازبیب ثقل اقسام خرما را مصلح فلفل گرد ثقل جامو و بیل نمک را نافع
را هندی را مصلح زنجبیل و ثقل انجیر خشک که کاک خوانند مصلح آب شبنیه ثقل انگور و زرد کر

بکو

پیلو فرو سنگکاره را مصلح سعد که موتهه نامند ثقل کوکنار و نانکی را شکر سرخ ثقل بیسکر
را مصلح شیره زنجبیل تر ثقل آب سرد را مصلح آب گرم و کذا بر عکس ثقل انواع تیزی را
مصلح روغن ستور ثقل اقسام شوربا را مصلح آب شسته برنج والسلام [illegible] جنسی
سیزده چیز نزد حکمای هند مذموم است و علل مختلفه پدید آورد یکی باد شکم دوم بول
سیوم غائط چهارم عطسه پنجم فازه ششم سرفه هفتم نفس هشتم گرسنگی نهم تشنگی دهم
خواب یازدهم گریه دوازدهم قی سیزدهم منی **تفصیل** کیفیت خوردن دوا و اوقات
استعمال آن حکمای هند اوقات استعمال ادویه و ترتیب خوردن آنرا ده قسم مقرر کرده اند
اول یکی آنکه دارو صبح زود خورد و بعد از هضم دوا غذا میل کنند و این برای آنکس است که
اخلاط بلغم برو غالب بود یا بنیه شخص قوی باشد دوم آنکه بمجرد خوردن دوا غذا نیز
میل نماید و این آنراست که باد اسافل احشا که بهندی باد اپان گویند در شکم باشد
سیوم آنکه دارو در وسط طعام خورد و این مناسب بحال کسی است که باد ناف و معده
را اهل هند باد سمان گویند در شکم باشد چهارم آنکه دوا بعد اکل غذا بی فاصله بخورد و این سزاوار است
بآنکس که باد جمیع بدن که باد دیان خوانند در شکسته باشد پنجم آنکه دارو را چند قسمت کند
و بعد از خوردن دو سه لقمه قسمی بخورده باشد تا تا طعام جمله خورده شود و این آنرا باید که باد سینه

که باد کردن خوانند داشته باشد ششم آنکه در هر لقمه دارو داخل کرده بخورد و دفع این آزار خوبست

که باد سرد کردن که باد پران نامند داشته باشد هفتم آنکه دارو پیش گذارد در زمان اندک بخورد

تا راحت حاصل گردد و این مناسب بحال آنکس است که زهر خورده و فواق گرفته و غثیان علت کرده باشد

هشتم آنکه دارو را با غذا آمیخته بخورد و این لایق آنکس است که ضعف معده داشته باشد

نهم آنکه دارو در اول و آخر طعام بخورد و این کسی را لایق است که رعشه داشته باشد دهم آنکه

هنگام خواب دارو خورد و این آزار خوبست که ضعیف باشد **مقدمه اول** در ذکر ادویه مفرده

مشتمل بر چند باب بر ارباب بصیرت پوشیده نماند که مولف قلم بر قلم گذاشته نقل

از کتب معتبره حکمای هند مثل باگ بهت و ستّ سرلوکی و مکنت وغیره بر داشته اگر

در ضوابط علاج بعضی علل تفاوتی و در خواص ادویه خلافی ظاهر گردد از سبب اختلاف قواعد

حکمای هند خواهد بود و مولف از اندیشه تطویل همه جا طریق اختصار نمود مجملی که بنا بر

قواعد طبی خواص اشیا فی الجمله بر خواننده ظاهر گردد و درج مینماید **باب اول** فی حروف الالف

انب و بفارسی زبانان انبه گویند و آن میوه ایست مستغنی از تعریف و توصیف

دو قسم بود راغی و باغی و باغی را باز احوال مختلف است چون کوچک بود و استخوان

که بالا مغز بود و از اجایی گوینده سخت نشده باشد ترش و زمخت و گرم و تیز و خوشبو

بود علتهای حلق دور کند و امراض بلغم و صفرا و خون زیاده سازد و ضیق النفس آورد و باد بیجا
و معده را دفع کند و شکم را اندکی نرم سازد و چون با فلفل و نمک یار کرده بخورند قره دهن
خوش کند و چون استخوان روی مغز سخت شود نیز همین خاصیت دارد و انبه مینجوش نباید
خورد صفرا و حرارت افزاید و جوشش لب و دهن حادث سازد و درد سینه و سرفه پدید
آید باید که انبه مطلقاً در وقت ترشی نباشد بکار برند و بهترین انبه شیرین آنست که در ماه جیت
پخته گردد و بیشتر از آن اگرچه انبه پخته گردد و شیرین شود و در مرتبه کمال نخواهد بود پس اول
دانست که در آن وقت از خوردن انبه خود را نگاه دارد و چون انبه پخته و شیرین شود درد باد
و صفرا و بلغم و تشنگی و ماندگی دور نماید و فربه سازد و حرارت و بی مزگی دهان دفع نماید
و منی افزاید و مجرد خوردن قوت بخشد و فرح آورد و نور افزاید و جمیع امراض بلغمی و صفراوی
و بادی و اقسام فساد خون مانند جذام و برص و غیرها را مفید است و انواع اسهال حتی
خونی و سنگرهنی را نافع باشد و قبض کند لیکن باید اصلا ترشی در وی نبود و اگر با روغن
بخورند قوت بدان بیشتر دهد هاضم و ملین بود و طریق خوردن وی آنست که اگر نرم نباشد
بدست مالیده نرم کنند و سر او را اگر شاخ چسپیده میباشد سوراخ کرده باهستگی بفشرند تا چیز
لزج چون صمغ مانند که آن را بهندی چیپ نامند برون آید بعده لب آن پستان مادر مهربان در دهان گرفته

بعد از خوردن رشته مو بهم رسد که از خوردن مضرت همانی چه خورده نشود اگر ریشه تا میکند آتش شیره برمی
انبه نیز متصور است و بعضی از حکمای هند از همین ملاحظه شیره انبه را از جامه تا ترکیب بالوده خورند و
بکار دیده بر خوردن نیز ازین جهت بسی ممنوع است و بعد از خوردن انبه سفوف زنجبیل بود و دوغ شیرین
تازه اند که بخورند از مصلح نفع وی است و در تقلیل و تلطیف طعام و شراب کوشند و انبه بر سه
قسم است یکی را رای انب گویند و آن راست مزه و شیرین و متوسط القوام بود و اکثر انبهار
خورد تنک پوست بدین صفات باشند و انبه راست مزه آنست که هر چند بخورند طبیعت ازو نفرت
نکند اگرچه ممتلی گردد دوم چهار انب و وی آنست که با صفات مذکوره شیرین است غلیظ
و خوش قوام بود سیوم آنکه از صفات مذکوره خالی باشد قسم اول بهتر است از قسم دویم
و دویم از سیوم و پوست ساق انبه و پوست بیخ وی و مغز تخم او سرد و خشک است و خوشبو و
قابض بود و مزه دهن خوش کند و برگ وی قابض و هاضم و انبه صحرائی علل مختلفه پدید
آورد و اچار خام آن بغایت خوب شهوت اشتها آورنده و مزه دهان بخشنده بود و انبه را
نباید ناشتا خورند چه نزد اهل هند پانزده میوه است که خوردن آنها ناهار ممنوع است
و انبه نیز از آنجمله است نظم این چند میوه است که خوردنش بر ناهار بدتر بود ز
هرچه در آری تو در شمار جامون و مغز نارگیل و کنجد و نخشی جار و لی است و انبلی

تار بهل کنند کنگری است و کبیل مع بار انگوله سیب است و انبه و گجار و اخروش

خیار **انار** و آن دو قسم بود ترش و شیرین ترش وی دافع باد و بلغم باشد و شیرین

دافع باد و بلغم و صفرا هر دو زود هضم بود و مطلق انار شیرین و ترش مسکن تب و قابض و سبک

و زمخت بود اشتها پدید آورد و لطیف کننده معده و جگر گرم باشد و سرفه و کوفت

بدن را زایل سازد و از بیماری کور لشب و جنون و هیچ طبیب شنیده شد که از انار ترش و

آمله صحرائی و کویت پخته بخلاف جمیع ترشیها دافع صفرا اند **الاچی** و آن قاقله است

دو قسم بود خورد و بزرگ در خواص هر دو نزدیک بهم اند معتدل بود و تلخ و خوشبو بود صفرا

و علتهای بادی و بلغم را دور کند و مضر بود سینه و شهوت جماع و الاچی بزرگ را قوی بود از

کوچک **ایرند** یعنی بید انجیر دو قسم بود سرخ و سفید تلخ و تیز و گرم بود بلغم و تب و ضیق النفس

و سرفه و اماس و علتهای خونی و دور کند و دوران سر و بی فرسیا دهان دفع کند و روغن تخم وی

ملین باشد **اندراین** و آن حنظل است دو قسم بود خورد و بزرگ در خواص نزدیک

بهم اند و تیز و تند و مسهل اخلاط صفرا و بلغم بود و چون بر آورام صلابت بیخ وی را

سائیده طلا نمایند محلل و منضج باشد و حنظل بزرگ را اهل دکن کلنکر تلخ و خرنده

تلخ نیز خوانند **انزویل** وی تلخ و شیرین بود صفرا دور سازد و منی زیاده کند و علتهای

پیری را دفع کند و قوت بیان دهد **الیشوربی** تلخ بود و دمه و سرفه و علتهای سینه و تبهای
را دفع کند **اترن** وی تلخ و سرد بود صفرا و بلغم و سرفه و ریشهای کهنه و کرم را دفع کند و روشنی
باصره افزاید و یک قسم دیگر اترن میباشد که انرا بستان تریا گویند و بوکری نیز خوانند و
آن نیز تلخ بود سرفه را دور کند و منی را بیفزاید و عقیمه اگر خورد حامله گردد **اتیاس** زمخت و
ترش و سرد بود دافع صفرا است و در دکهنه پیدا میشود **امرت ولی** زود هضم و تلخ مزه
بود علتهای ذیرپی و ریشهای و یرقان و اماس را نافع بود و در چیتور پیدا میشود
اروسه دانه نیز گویند تیز و سرد بود صفرا و خون و بلغم و یرقان و دمه و سرفه و سوزاک
و تبهای حتی دق و غشیان را زایل کند حکمای هند میگویند که در دیهی که اروسه بهم رسد چرا
بیماری بانجا در آید و این مبالغه است در خواص آن **اگ دونه** تیز و گرم بود چهره روشن
سازد و باد و بلغم و قولنج و درد سپرز و بد مزگی دهن و بد هضمی دفع کند و فرح بخشد **انگلی**
و آن بر دو قسم است یکی سفید و دیگر خار دار و هر کدام بسنسکرت یعنی لغت هندی نامی علیحده
دارد و هر دو تیز و گرم بود و کرم شکم و امعاء و غیره نماید و سفید را از جمله رسایانی دانند
انباره ساک نخته خورند زمخت و ترش باشد بلغم و علتهای باد و بلغم دفع کند و مزه
دهن خوش سازد و اشتهای طعام آورد **اکاره** او را هنجره نیز خوانند تلخ و تیز و گرم بود

بلغم

بلغم و بواسیر و خارش بدن را فایده بخشد **اکاره شرنج** و او سرد و تیز بود بلغم و باد و ریشها و خارش و زهر را نافع کند و قابض باشد و مقوی بود **اسگند** اکثر برانند که ان بهمن سفید است تیز و گرم و تلخ و بدبوی بود قوت بدن دهد و سرفه و دمه و ریشها و علتهای را نافع بود **اندر و بری** با حره را مفید است زهر موش و زهر زخمها و ریشها و علتهای چشم را دور کند **اوت بهکش** ترجمه اعقاب بر ست است یعنی هر جانب که آفتاب باشد توجه بر کند او بان جانب بود و آن دو قسم است خرد و بزرگ تلخ و گرم بود بلغم و درد و باد و قوباء و زحیر و استسقا و بیمزگی دهن را سود مند بود و اشتها آورد **اشتمل** بهندی بمعنی تلخ و سرد بود قی و خون با صفرا و صفرا که و اسهال را نافع است **انبوتی** از جمله ترشها است ترش و تیز و اندک گرم بود اشتهای طعام و مزه دهن بیفزاید و اسهال و بواسیر و بلغم را دفع کند **ادرک** و آن زنجبیل تازه است تیز و گرم بود و هاضم و مقوی سینه بود و بیمه شیرین و سرد بود اماس و علتهای حلق و بلغم دفع کند **اجوان** نانخواه است تلخ و تیز و گرم بود و بواسیر و بلغم و درد شکم و نفخ و گرم و قی را نافع است و مسهل بود و صفرا زیاده کند **اکنی جار** تیز و بسیار گرم بود و علتهای سینه و بلغم و درد مفاصل را نافع است و صفرا زیاده کند و آن بر روی آب دریای مغرب بدیه هند است بهم رسد **اتب لون** تیز و تلخ و شور بود باد و

بلغم دور کند و بدن گرم سازد و صفرا بیفزاید و قابض بول و شکم بود **اجود** و آن کرفس باشد
تیز و گرم بود سنگ مثانه بریزاند و بدن فربه سازد و مزه دهان خوش کند و فهم بیفزاید و باد و بلغم
و نفخ دور کند **امل** و تیتس شنیده شد که از العمل خاص از شیره ترنج سازند و بعضی گویند
از جنبیری و بعضی گویند درخت وی علیحده است و او دو نوع بود یکی سنگ بگذارد یعنی
بول را و دیگر گوشت را مضمحل سازد و بسیار ترش و زمخت و گرم بود باد و بلغم و بواسیر و
گوشت بدن و آماس را دور کند و بی مزگی دهن را بسیار نافع است و آن در هندو دیسی
می شود **اتویش** تلخ و تیز و گرم بود تپ بلغمی و تپ صفرائی و اسهال بلغمی و سرفه و
زهر و قی را دفع کند و آن سه نوع است سفید و سیاه و سرخ و در خواص هر سه مساوی
اند **اتبارنگ** بوتهی را گویند تیز و گرم بود مزه دهن بیفزاید بلغم و علتهای باد و درد حلق
و ریشهای را دور نماید **اتبی چهلد** تیز و ترش و گرم زود هضم بود مزه دهن بیفزاید
تپ و بلغم و خارش و ریشهای و علتهای دهن را دفع کند **ایلیا** و آن عبارت از
صبر است بعقیده حکمای هند سرد است صفرا و بلغم و ضیق النفس و درد جگر را بطریق
اسهال دفع نماید و گویند مسهل امعا او در دو مصلح وی مقل و سهاگه و زعفران است
باید که بادنجها حب کنند و وقت شب بالای طعام بخورند تا در فم معده بود اخلاط و مواد

فاره

فاسده که در بر و سینه و حلق است جذب کرده دفع کند و اگر باطفال شیرخواره دهند بر

فاسدی که در شکم باشد براند و پاک سازد بهتر آنکه بدایه دهند تا اثر آن بطفل رسد

اپهیم یعنی افیون جمله علتها که از رطوبت بود دفع نماید و منی بیفزاید و قوت بدن بخشد و

چون با زعفران سعوط کنند نزله را برطرف سازد و اگر بر گرهها و اورام طلا نمایند دافع مواد

بلغم بود و افیون هند بهتر آن باشد که در زمین مالوه پیدا می شود و آن بر چهار نوع است اول

سفید و آنرا جهارن گویند دوم سیاه آنرا مارن خوانند سوم زرد آنرا دهارن نامند چهارم مخلوط

بهورنگ آنرا سارن گویند قسم جهارن هضم طعام کند و مارن کشنده بود و دهارن جوان سازد

و سارن مسهل باشد چون تلخ است بنا بر قواعد ایشان سرد باشد و حرارت ظاهر آن از

سبب سد مسامات بود **انبوره** اهالی هند هرگاه چند قسم مساله خبکلی را یکجا کرده بپزند

آنرا انبوره گویند مشتهی و هاضم بود و قوت بدن دهد و چهره نورانی سازد و باد و بلغم و صفرا

و بی مزگی دهن دفع کند زود هضم و منی افزاینده و فرح آورنده بود و اسهال را مفید

باشد **ادرک** بر دو نوع بود بزرگ و کوچک بزرگ [illegible] زنجبیل بود و باد کمر و پشت و [illegible]

جمیع بدن را دفع کند و دردی که بواسطه ضربه و سقطه بود زایل سازد **اری** تلخ و تیز و گرم

بود و علتهای خونیه و صفرائی را دفع نماید **اشوانگو** شیرین و زنجبیل و زود هضم و منور بدن بود

وفرح آورد بلغم وصفرا دور سازد **ابنته** بعضی گویند حرنبی سیاه است شیرین وسرد بود

تر ومخنث بود صفرا وسوزاک وحرارت تشنگی وتب غیر معتاد وزهر وقی را دفع کند **انذرجو**

وآن لسان العصافیر است بار درختی است که کالدکوره گویند تیز وتلخ وسرد بود بلغم و

باد وخون با صفرا وحرارت واسهال وانواع تب ودرد شکم وبواسیر را منفعت بخشد

انکوله تیز بود وبدن نورانی گند علتهای بلغم وباد را دور نماید وسیماب را پاک کند ومسهل

بود ویار انکوله نباشد تا نشاید خورد **ارجن** گرم وزمخت بود دفع بلغم وصفرا ودرد اتهاد حرارت

باشد وتماند که دور نماید ومضر بود با مرض بادی **اگ** وآن دو قسم بود سفید وسرخ در خواص

نزدیک بهم اند لیکن سرخ اقوی بود واهل هند رسالها در خواص آن پرداخته اند واز ادویه بسیار

دانند گرم وتیز بود واستسقا آورد وباد ولعاب ورا شکمها وخارش وسمیت وکرم معده دور کند

وچون برگهای آگ را بر آماس وگرمیهای بادی وبلغمی ببندند نافع آید کذلک اگر شیر آکهه را بگوبند

وبآب خمیر کنند بر گرمیها ببندند اگر پخته بود به تحلیل برد والا نه بر روی بپزاند مانند دمل وغیره

اشوک سرد وفرح آورنده بود کرم معده پدید آورد وصفرا وحرارت وماندگی وتوجی ودرد شکم

وتفخ را دور کند **اونت کتاری** یعنی بادنجان دشتی موتر وگرم بود علتهای سینه را دور نماید و

تخم او شیرین وسرد بود منی زیاده سازد **اجوله** سه نوع بود هرسه تیز وگرم بود وبربان جامه

زادنی

زادن آسان کند خون و بلغم و باد و امراض چشم را دور کند **اگت بهل** وآن بادرنجویه است
سرد و شیرین بود و صفرا و خون و حرارت و قی و کرم شکم و تپ را دفع نماید و دو قسم است بهل
دیگر میباشد یکی سفید دوم کبود و آنها نیز در خواص بادرنجویه است لیکن کبود خوشبو و بسیار
فرح آور تیره بود و خون با صفرا فرونشاند و یکقسم دیگر نیز میباشد که آنرا بهلنی خوانند آن
در خواص مثل آنهاست **اکروت** وآن گردکان است چرب و گرم و سرد و شیرین و
ثقیل بود و بلغم زیاده کند باد و صفرا و امراض خونی را دفع نماید **ارکا** چهار نوع بود از
یکی برگ و از یکی گل و از یکی میوه و از یکی بیخ بکار آید و هر چهار شیرین و سرد بود و [illegible]
سوزاک و قولنج و امراض خونی را دور کند و این در همیت [illegible] میباشد **آنوله** وآن
آمله است زمخت و ترش و شیرین و سرد و زود هضم باشد و او را از جمله رسائین دانند
صفرا و حرارت و قی و دمه و اماس را دور کند و از غثیان و قبض و نفخ بود و قسم دیگر بود که نیز هست
آنرا کاته آمله گویند و در خواص مساوی اند الا آنکه اولی اقوی باشد **انبلی** وآن تمر هندی
خام او ترش و زود هضم و مهیج صفرا بود و پخته او شیرین و ترش و مسهل باشد و صفرا
و حرارت فرونشاند و نفخ و قبض را دفع نماید و چون کهنه گردد و با شکر یا قند یا نبات حل کنند
[illegible] و نفخ صفرا و حرارت و بلغم نیز نباشد خصوصا حرارت آفتاب و چون طلا کنند [illegible] را

نیکو سازد و برگ آن آماس و امراض حلقی را نافع باشد و خاکستر پوست درخت
دی یا شتها آورد و خوردن انبلی بناشتا بسیار منع است انباریس زمخت و ترش
مضر سپل الجبیبه و حلقی بود و پخته او شیرین و ترش و چرب باشد صفرا و بلغم دفع کند انیسی
زمخت و تیز و بینی را درست سازد و مشتهی بود و جامها در آبان رنگ کنند اگر
عود خام است پنج قسم بود و هر کدام نام علیحده دارد و در خواص اندکی تفاوت باشد زمخت
و تیز و حار و خوشبو بود اشتها پدید آورد و چون با آب یا گلاب سائیده بر بدن بمالند بوی
را دور کند ابیرکا او تلخ و تیز و زمخت و خوشبو بود و بلغم و سرفه و درد شکم و سیلان منی
و سنگ مثانه و تقطیر البول را نفع بخشد ارشهوفی تیز و خوشبو بود و فربه سازد و منی
افزاید باد صفرا و بلغم را دور کند ابرک یعنی طلق و آن چهار نوع است سفید و زرد و
سرخ و سیاه سفید جهت عمل نقره بکار آید و زرد و سرخ جهت عمل طلا و سیاه بجهت دارو
بکار آید و سیاه نیز چهار قسم بود دره و ناگ و پناگ و جرا علامت ابرک دره آنست
که چون بر آتش نهند آواز پی از وی برآید مانند آواز ضفدع و علامت ناگ ابرک آنست
که بر آتش مانند کفچه مار آواز دهد و علامت پناگ ابرک آنست که بر آتش مانند چله کمان
صدا دهد و علامت جرا ابرک آنست هیچ صدا نکند و ابرک سیاه باد و قولنج و جمیع

بلغم

سنگینی را دور سازد ازشی وآن بزر الکتان است گرم و شیرین بود فساد خون
را نافع باشد و بلغم و صفرا افزاید و چون طلا نمایند اورام و اماس را سود دهد اوبیر یعنی خس کلی
و آنرا بابله نیز خوانند و بباید اونکتمازیزه وآن اسپغول است و اهل هند اسپغول نیز خوانند
ایلوط قسط را گویند گوت هم خوانند و بباید اهلیم وآن بزر الرشاد است گرم و تیز بود
اگر سوده بر اورام طلا کنند به سازد اجوان خراسانی وآن بزر البنج است آتشکن وآن
حب الزلم است و بعضی گویند الجره اسپند سپند سوخته است را خوانند انالی بعضی بر آنند
که انالی سقال است اوک وآن نیشکر است شهرت به سیرابی و کانده دارد و بباید ابرت
وآن عبارت است از آب سرد و شیرین و هاضم بود و منور بدن بود تشنگی و حرارت و
دوران سر و بیهوشی و خواب و کاهلی ببرد و عقل و قوت و منی بیفزاید و آب بر چند قسم بود
یکی آب باران دوم آب شبنم سیوم آب تگرگ چهارم آب چشمها پنجم چاهها ششم آب
نهرها هفتم آب حوضها هشتم آب دریا شور اما آب باران قبل از آن که بر زمین افتد چون
بگیرند شیرین بود باد و بلغم و صفرا بهسته را دفع نماید و تشنگی و حرارت فرو نشاند بعد از آنکه
بر زمین افتد نشاید خورد مگر آنکه روزی چند بروی بگذرد و آب شبنم وآن بکار در خواص مانند آب
باران است آب چشمه شیرین و سبک بود اشتها بیاورد و صفرا دفع نماید آب چاه شور سبک بود دافع

بلغم باشد و صفرا بفزاید آب بهتر شیرین و سبک و پاک و هاضم بود و بگرمی مایل باشد

و اشتها پدید آورد و بهترین انهار هند آب بهاگیرتی است که بگنگ معروف است از تطویل

اندیشیده بتفصیل خواص دیگر انهار که از حیز شمار بیرون است نپرداخت مجملا ضابطه حکمای

هند آنست که هر نهری که بجانب شرق جریان دارد آب آن باد افزاید و آنکه بجانب

غرب جاریست صفرا زیاده گرداند و آن که بسوی جنوب رفته بلغم متولد سازد و آنکه طرف

شمال تافته هاضم بود و آب حوض شیرین و ثقیل بود در هر چهار ماه برسات و دو ماه اول زمستان

خوردن آن ممنوع است آب دریا خود شور و گرم و بدبو بود امراض خونی و حرارت پدید آورد

و صفرا بشوراند و بدن را بی نور سازد و در چهار ماه بارندگی آب باران چشمه باید

نوشید و در دو ماه دیگر آب چشمه چاه و در دو ماه دیگر آب حوض و در چهار ماه تابستان

آب نهر و آبی که از جوشانیدن چهار یک آن کم شده باشد بسی مفید بود و دافع باد و بلغم

و صفرا باشد و آبی که روز در آفتاب و شب در مهتاب باشد صفرا و حرارت و گرمی و زهر و

گردش سر و بیهوشی و کوفت اعضا دور گرداند و آبی که در وی سرگین باشد و یا سایش خس و خار یا دیگر چند

بیخهای اشجار و برگها افتاده باشد یا از آفتاب کم شده یا از اختلاط ارضی بغیر آن و غلیظ گشته

و کف برآورد و آبی که شوریست در وی بود و آبی که گرم داشته باشد و آبی که در وی سنگینی بود و

آبی

و آبی که در وی آفتاب و ماهتاب نتابد نشاید خورد و همچنین آبی که روز گرم کرده باشند شب نباید
خورد و کذا بر عکس و اگر شخص صحیح المزاج وقت شب بجای آب سرد آب گرم خورد و باد و
بلغم و بی مزگی دهان دفع کند و آب اگر سر شب بخورد استسقا بر طرف سازد و اگر نیم شب بخورد
باجوهره را قوت بخشد و عقل را افزاید و اگر صباح ناهار خورد جمیع علتها را نافع آید و اگر بعد از
طعام خورد ضرر شود و اگر قبل از طعام خورد لاغر شود و اگر در اثنای طعام بخورد اشتها آورد
و بر هضم یاری دهد و اگر آب بسیار یا کم بخورد طعام منهضم نشود باید که کم و نخست دو سه مرتبه
بخورد و آبی که از زمین سرخ یا سفید بر آید باد و بلغم و صفرا دور کند و پاکیزه و لطیف و
لطیف و شیرین بود و آبی که از زمین سیاه برون آید بسیار شیرین بود و بلغم و صفرا و جمیع
علتها دور کند و آبی که در کوهها رودخانه بسیار زمان ایستاده باشد و آنرا به هندی ده گویند اشتها
آورد و شیرین و سبک بود و باد و بلغم دفع کند و زمینی که از خاصیت آن غالب بود است
آتش بس و شور بود و زمینی که عنصر آن آب بسیار باشد آب آن شیرین بود و در زمینی که
عنصر آتش غالب بود آن آب تلخ و تیز بود و در زمینی که عنصر باد بسیار باشد آب آن زمخت بود
و آب چاه انگل و بیس شیرین بود عمر دراز کند و منی و نطفه بیفزاید و قوت بخشد و قرب سازد و باد
و صفرا و بلغم را دور کند و آب الوب و بیس که بیشتر از آن نیز مذکور شد خرب و شیرین بود صفرا و ... بکند

و بلغم و باد و تپ گرم و خارش پیدا کند و آب بسیار آرد و پیس ثمره دهن دهد و اشتها آورد
و سپیده و هاضم بود و فربه سازد و گوشت اعضا و تشنگی و باد و بلغم را دور کند **باب الثانی**
فی حروف الباء **پهاله** و آن میوه هند است ترش و شیرین و سرد بود حرارت و بلغم
برطرف سازد و دافع باد باشد و صفرا بیفزاید خام از آن شاید خورد **پان آمله** و آن نیز از
میوه‌ها هند است خوش مزه باشد و دافع باد و بلغم و صفرا باشد و فرح و قوت بخشد و در
کوکن میشود **پنڈالو** دو قسم بود سرخ و سفید شیرین و سرد و دیر هضم و دافع صفرا بود تقطیر البول
و حرارت و تشنگی را دفع نماید و منی بیفزاید و قوت بدن بخشد و هاضم بود پنڈالو سرخ را
رتالو گویند و در حرف را گفته شود **پیپلی** و آن فلفل دراز است گرم و تیز و تلخ بود و تپ
و باد و دمه و سرفه و بلغم را دور کند و منی بیفزاید و بدن نورانی سازد و قسم دیگر باشد و آن را
گج پیپلی گویند تیز و گرم و خاصیت او و بدن را نورانی گرداند و بلغم زیاده کند و پستان و گوشت
بزرگ سازد **پیپل مور** و آن دار فلفل است تیز و گرم بود بلغم و کرم و علتهای باد را دفع کند
و مشتهی طعام بود و صفرا زیاده سازد و آتش معده برافروزد **پیپل** بسیار شیرین و زود هضم و سنگین بود
و صفرا و بلغم و خون و حرارت را دور کند و میوه پخته درخت پیپل دافع امراض فرج زنان بود و سبز را
مفید باشد صفرا و خون و حرارت و قی و تشنگی و بی مزگی دهن را نافع بود و یکقسم دیگر میباشد کر

آنرا بپارسی پپل گویند ترشی و شیرین و زمخت و مسهل بود بهولسری و آن گلیست خوشبو
سرد و مسکر بود و خوش طبعان آنرا بر بسیاری از گلها ترجیح دهند و نباتی که از آن گل بر
می آید بسی شیرین و خوشبو باشد جهت حکام و سلاطین جمع نمایند بسیار کمیاب و عزیز است
بر زمخت و شیرین و سرد بود صفرا و بلغم و تپ و حرارت و تشنگی و بیهوشی و زخمها و ورم پستانها
و اماسها را نافع بود و قابض باشد بای برنگ یعنی برنگ کابلی تیز و گرم و درو و هاضم بود و باد
و بلغم و بی مزگی دهان برد و دوران سر و کرم شکم خاصه حیات البطن را دور گرداند و اشتها پدید آورد
نیمبل لوچن و آن طباشیر هندی است عفص و شیرین و سبک بود سرفه را نفع بخشد و قوت بدن
و منی بیفزاید و فربه سازد و اشتها باز دید کند و تپ و زردی چشم و یرقان و حرارت و سلسل البول
را نافع بود بیدچمک تلخ و شیرین بود و در رفع صفرا آسیب بود و خون با صفرا آمیخته برانگیزد
را نیز دفع نماید و بیهوشی و حرارت و تپ و استسقا را دور گرداند بکاین گویند درخت آزادیست
و اینرا در شهر تازه و خشک افتد که زمخت و تلخ و تیز و چرب و خشک است جمله علتها را نفع بخشد و بلغم
و صفرا و خون فاسد و درد اندامها را سود دهد و اماسها را برطرف سازد و سنگ مثانه بریزاند و برای علاج
بواسیر و جذام بهتر ازین دوائی نیست تخم وی اگر سائیده و زرد شده باشند بهم در فرزان هند با یکمن آب
در آوندی کنند و سه هفته در زمین دفن کنند آنگاه تا شش ماه هر روز یک ثلث سیر ازو بخورد دماهسادی بسید

سرد و تلخ بود تشنگی و حرارت و تقطیر البول و سنگ مثانه را نافع بود پاپرا و آن شاهتره است

بهندی پت پاپره نیز گویند سرد و تلخ بود تپ صفرا و بلغم و زیادتی خون و حرارت و بی مزگی دهان را

نافع است و بو و دران نیز دور کند بهانگ یعنی حشیش و آن عبارت است از بنگ طبع وی

خشک بود جهت نشف رطوبات فضلی معده بی نظیر است و اشتهاء طعام پدید آورد و چون

سودا انگیز است نشاید بسیار خوردن و مواظبت کردن بول سرخ مرصاف را گویند بول سیاه

صبر سقوطری را خوانند بهنگره و آن گیاهی است مشهور سبز و سیاه و زرد بود هر سه قسم بهنگره

تیز و گرم بود باصره را روشن کند و موی سیاه نماید بلغم و آماس دور کند و بهنگره سیاه را از جمله

رسائن دانند و در خواص او رسالهاء علیحده نوشته اند بول بضم با و سکون واو مر مکی است

تلخ و تیز و گرم بود زمخت بود علتهاء خونی و بلغمی و صفرائی دفع کند و خونی که دایم از عورات رود

یعنی استحاضه را زایل شود و گویند چون منجمد است صداع آورد بهارنگی یا بهانا نیز گویند تلخ و گرم و دیر

هضم بود تپ بادی و صفرائی و حرارت و اسهال و سنگ و حیض و درد شکم را دفع کند و استخوان

شکسته درست سازد و در گجرات دستویل گویند و در آگره و دهلی پوتی یا سسنج فرید مانند چون

آن جناب را اعتقاد تمام بخواص این گیاه بود که اکثر امراض را علاج منو بودند بدیشان منسوب گشت

یک قسم دیگر بهار می باشد که از انرا پیسری یا بهار گویند در خواص کم تفاوت دارند پانچی تیز و تلخ

وگرم بود علتهای که از فساد خون باشد ببرد و قوت باه بخشد و تن را هوشیار کند اگر هر روز یک
کف از آن بخورند جذام و برص را بسی نافع است پیپلونی خوش مزه بود و قید سیوم
گرم باشد باد و بلغم و جذام و دمل را نافع است و درد مفاصل را سود دارد تبتوندی دو
قسم بود سفید و سیاه و او مشهور است به کالا جیرو و او جلد محمود شیرین بود منی بیفزاید
و قوت بدن بخشد و خون با صفرا دور کند و دافع باد و بلغم و صفرا باشد و از ادویه معتبر هند است
پپرسانی در خواص مانند پیپلونی است که گفته شد بهادرموته و آن دو قسم بود یکی را بهادرموته
خوانند این عبارت است از سعد هندی دوم را ناگرموته و آن سعد کوفی است سرد و در مخنت
و تلخ و هاضم و قابض بود تپ صفراوی و بلغم را دور کند و هر دو در خواص قریب یکدیگر اند از جهت
بدل یکدیگر باشند و لیکن حکمای دکهنی بهادرموته را در دوا بیشتر استعمال کنند و در خوشبوها
ناگرموته بیشتر ازند و حکمای گجرات و آگره و دهلی ناگرموته را در دوا و غیره بیشتر استعمال نمایند و موته
تنها گفته هر دو سعد را خوانند بچ و آن ادک ترکی است حرارت غریزی را برانگیزد و منی زیاده کند
و راستها پدید آورد و نفخ و خلط ببرد و یک قسم بچ دیگر میباشد که اهل هند ابراوچ خوانند تیز و گرم
سریع التاثیر بود و بلغم قطع نماید و چون برآماس و کهرها طلا کنند سود دهد پاتهس و آن عبارت از تی است
و وی دو نوع بود یکی مجوف و دیگری غیر مجوف و هر دو قسم دل را تقویت نماید و بدن را قوت بخشد اند ک

زمخت و بقدر تلخ و سرد بود تقطیر البول و سرفه و بواسیر و صفرا و حرارت و خون زیاده را
نفع دهد و درد شکم را دور گرداند و مزه دهن بیفزاید و هضم طعام نماید و سینه را نافع باشد و اچار وی
نارک وی یا چون تازه باشد تیز و تلخ و ترش و زمخت و سبک و سرد بود و صفرا و خون و حرارت
و تقطیر البول را دفع نماید و مزه دهن بیفزاید و بهترین اچارها هندی بود نخست در آب نمک کنند
بعده بآب بشویند و خشک کنند آنگاه در سرکه و ترشی اندازند بینهه یعنی بچه به و آن بهترین ثمر در جهان بیخی
سیجاک بود بستگی بول بگشاید و سرفه و علتهای مثانه دور گرداند و سنگ آن بریزاند و منافع بیرون
آمدن غذای بسیار باشد تشنگی صفرا دفع نماید و منی بیفزاید و فربه سازد و قوت بدن دهد و شیرین
بود بهین بینهه بیخ است مانند چقندر و گذر در زمین میشود سرد و شیرین بود و دیر هضم باشد
بدن را نورانی سازد و خون با صفرا دفع نماید و بلغم قطع کند و رطوبت منی زیاده سازد
و فربه کند بینگن آن بادنجان است تیز و شیرین و بسیار دیر هضم و نفاخ بود خاصه
وقتی که با پوست بخورند و چون پوست وی دور کنند نفخ کم کند و بادنجان گرم و خشک است
تیزی آن و خون بشوراند و سودا کند و طبع را سرد دارد و دیر گوارد و نفع آورد و دافع صفرا بود
و باد بیفزاید و قوت تن دهد و فربه سازد و چون نازک وی پوست کنده بخورند زود
هضم گردد باید که بادنجان را هر قسم که خواهند بپزند اول جوشی داده برزنند آنگاه بکار برند و با

چیزها منفعت نخورند و از دهان و بسیار خوردن آن ممنوع است و از بیماجی گوز پشت که
رئیس الحکماء عصر فقیر بود شنیدم که باد نجانی که از پالیدن مانده باشد و سخت شده
بهیچ وجه نباید خورد که کیلوس آن بد باشد و نفخ کند و امراض صعب بهم رساند **بودنه**
آن نعناست گرم و خشک هضم طعام کند و قی بلغم باز دارد و کرم شکم بکشد و قوت
جماع بفزاید و چشم روشن سازد **بوذر** تلخ و تیز و گرم و خشک قابض و باخاصیت دفع
بلغم بود و خون فاسد را باصلاح آورد و تخم آن سرد و خشک بود بول براند و دافع باد و بلغم
و صفرا بود و تپ جذام و ضیق النفس را که از غلبه بلغم باشد نفع بخشد و سیلان منی را
ببرد **بهلاوه** و آن بلادر است تیز و تلخ و در محنت گرم بود کرم شکم و باد و سیلان منی
را نافع و مغز آن شیرین و در محنت بود و اندک گرم بود و بلغم و درد مرو کوفت بدن را نفع و
قبض و درد و کرم شکم را دور کند و چون خشک باشد و مخلوط در آب کنند همان ثمره میوه تازه
دهد و مغز بلادر کراور اچار ولی بزرگ گویند فرح آورد و اشتها پیدا آورد و تشنگی و حرارت
و باد دفع نماید و در دفع صفرا بی شبیه و بی النظیر باشد **بسکهره** و آن دو نوع بود سفید و
سرخ و هر دو تلخ و تیز و گرم بود و اشتها آورد و چون تازه و سبز و برا بکوبند و آب در چشم
رو باد و از ده تمره شیر گاو بخورند حبس بول دفع شود و اگر تخم بسکهره سفید که اقوی از

سرخ بود در سایه خشک کرده باب یا گلاب سائیده در چشم کشند موی پلک که ریخته
باشند برویاند و دموعه را زایل سازد و جرب چشم ببرد بیشتر درد واها بنجوی معمول است

براهمینی گیاهی است تلخ و تیز و هاضم و قابض باشد صفرا و بلغم و خون فاسد ببرد
و بسیار نفع بود بهینی ترور یعنی سنا دو قسم بود خورد و بزرگ بزرگ را انول ترور
خوانند و خورد را بهینی انول بهینی ترور نامند و آن سناست تلخ و تیز بود و مسهل بود
تپ و برص و بلغم امعاء و بهق را دور کند و از جمله ادویه مسهل است و اگر شیر آنرا
سه هفته سه توله با هم وزن روغن کنجد بخورند سنوراک را دفع نماید بهینی نیب
آن نوعی از درخت نیب است و در باب نون بیاید و بعضی بر آنند که بهینی نیب را
کراینة نیز خوانند بهینی پتریا ساکست و این بهینی پتریا آنرا گویند که ساق و شاخ
ندارد و همین برگ او بر زمین افتاده باشد تلخ و سرد بود و قابض بود و صفرا و بلغم
و بواسیر و علتهای خونی را نافع است و اشتها پدید آورد بیترج و آن ساج هندی است
و تحقیق آنست که وی برگ درخت دالچینی است زود هضم و تلخ و گرم بود و بلغم و باد
و بهر و علتهای مثانه و جرب را دور نماید و [illegible] و دماغ را پاک سازد بهانگره از شاه
نواز خان شنیدم که آن درخت دار شیشعان است و گیاه مسهل گوست او باشد و گرم

۶۱

و زود هضم بود و بلغم و باد و بی مزگی دهن دفع نماید و اشتها طعام آورد **تیرنو** و آن
نیشکره است و گندست **پادل** گل است بغایت خوشبو دو قسم بود سرخ و سفید هر دو
تلخ و تیز و گرم بود و اماس و نفخ و قی و ضیق النفس را دور کند **بیر** و آن عبارت است از کنار
بر چهار قسم بود یکی را بیر مطلق گویند و دیگر پیرا را یا بیر و ثالث را هینی بیر رابع را راجن بیر
اما قسم اول نارس و زمخت و ترش بود و رسیده او شیرین و ترش و گرم بود و دهان را خوش مزه سازد
و مولد بلغم باشد و فساد خون و گوشت بدن و لسکی را دور نماید و برگ او را چون کوفته بر بدن شخصی گرم
انضمه شده باشد طلا نمایند صحت بخشد و تپ و حرارت را دور نماید و پوست درخت او جراحتها را
به سازد و بخوش جهت امراض جسم بی لطیر است و راج بیر بهتر از قسم اول باشد و بغایت
شیرین باشد و سینه را نافع است و در باقی خواص همچو قسم اول است و هینی بیر و راجن بیر
شیرین و ترش و زود هضم و مشتهی بود صفرا و خون زیاده کند و باد و بلغم دفع نماید و خوردن کنار
ناشتا ممنوع است **پهکلی** و آن زراج سفید است تیز و زمخت و چرب بود رنگ رو صفا آرد
و سیلان منی و تقطیر البول و امراض منیخ رحمان و قی و لسکی را مفید بود **بیل** بو شند
رمان الهندی گویند و شیرین و زمخت و دیر هضم بود و اشتها آورد و بلغم و صفرا و تپ و اسهال را
نافع است و مغز او شیرین و زود هضم باشد و رسیده او دیر هضم بود ~~خفقان و بلغم~~

وشیرین وگرم وقابض بود باد و بلغم وصفرا دور نماید و اچار بیل جهت کسی که او را اسهال ورشته
دور است مجرب **بیال دوری** او را چونتی کوچک نیز گویند و برگو مانند خیار کوچک بود و بیابد
باجری و آن از حبوب است اهل هند طعام و نان ازو سازند و طبیعت وی را سرد دانند
برلون و آن نمک هند است گرم و مشتهی بود باد و استسقا و سُرفه را دفع نماید **بهاریکی** تیز و گرم
بود و سُرفه و دمه و آماس و ریشها و کرم معده و حرارت و تپ را نافع است **پالک** بعضی
گویند اسفاناخ است و گویند اسفاناخ ملینی است پس چگونه پالک اسفاناخ باشد تیز
وشیرین و زود هضم و قابض بود و خون با صفرا دفع نماید **بچهناک** اهل هند بعضی سرد و بعضی
تیز و گرم دانند باد و بلغم و علتهای حلق را نافع بود و صفرا زیاده سازد بچهناک هندی حکما دانند
از جمله رسایی دانند و واجب و لازم بود که برخی از آن تثبیت نماید و بچهناک را تا ده قسم دانند
ده قسم آن زهر قاتل است اصلا در معالجات داخل نمیشود و از آن جمله یکی آنست که چون
سائیده بر شاخ گاومیش نمالند خون از دهان و شکم او روان شده هلاک گردد و این
قسم بکار کیمیاگران آید و دیگر آنست که درون سیاه و بیرون سفید باشد آن نیز قسم
قاتل است و باقی اقسام را از تطویل اندیشیده قلمی نمود و هشت قسم دیگر از بچهناک
که جدا اند بیرون داخل دوا سازند بهترین آنها میلیا بچهناک است که بیرون سیاه و درون سفید

بیجهنک

۳۰

هیبات شود و دیگر برهمنی بچهاک که اندرون و بیرون سفید باشد چون برهمن بعقیده
ایشان بهترین طوایف است از این برهمنی بچهاک خوانند و مضرت آن از ان کمتر است و چهتری برهمنی
بچهاک آن بود که میان او سطبر و سر او باریک باشد نظیر شاخ گوزن و در کتب ایشان مرقوم است که هر روز
اول وزن یک گنجه بچهاک بخورد و هر روز بمقدار یک گنجه بیفزاید چنانکه روز هشتم وزن هشت گنجه خورده شود
و مدتی باین وزن مداومت نماید هیچ علت در بدن نماند و نیز در کتب ایشان مسطور است که اگر بچهاک
مدبر را با هم وزن آن سهاگه جهت کشتن طلا و نقره زرگران اندر کار میفرمایند بخورد و مداومت نماید
همانا آب حیات بوری آورده باشد و طریق تدبیر بچهاک آنست که دیگی پر آب کنند
و بچهاک را در لته کرده بیاویزند بنوعی که کیسه در آب باشد و بجوشانند تا نیم آب رسد تا گاه یک
گهری جوش داده بیرون آورند و این قسم جوش دادن را اهل هند دول جنتر نامند و در کتاب
اختیارات بدیعی بچه از خواص جدوار مرقوم گردیده اهل هند برای اقسام جدوار نوشته‌اند و جدوار را
نیز قسمی از بچهاک دانند **پیاز** اگرچه نام لغوی پیاز هندی کانده است اما چون بپیاز شهرت بیشتر دارد
بدین اسم نوشته شد بصل گرم و تیز و تشنه کننده است خلطهای غلیظ را لطیف سازد و سده
بگشاید و چون به تیزی زاید گردد و غذا اندک دهد و صداع و تاریکی چشم آرد و بلغم تولد کند
و سینه را نافع بود و گرم است در درجه دوم و خشک است در درجه چهارم و لنخ و رطوبت فضلی بسیار

پیاز

دارد و بدان سبب متحرک و موجب زیادتی منی بود و در پیاز دراز تیزی بیشتر از گرد بود و
در سرخ از سفید و در خشک از تر و در خام از پخته و مشتهی و مسهل بود و رنگ تن را نیکو کند و
چون آب او را در چشم کشند بصر را تیز گرداند و هر گاه پیاز پخته بسیار خورند خلط بد تولد کند و عقل را
فاسد گرداند و مالیدن آن موی برویاند و تخم او با سرکه سائیده بر بهق طلا کنند دفع سازد
و اگر آب او در گوش چکانند گرانی سمع را سود دارد و بصل بقولی تر است آب منی بیفزاید
و غبار شکم آورد و فربه سازد و چون با سرکه و بخورات خورند هیچ ضرر نکنند و مضرت باد سموم
ازو نرسد و اگر بصل گرم کرده در موضع درد بندند نافع آید **فیجن** سداب است چهار قسم بود و در خواص
مسهل تفاوت باشد و نوعی نیز گویند باد و بلغم و صفرا دفع کند و منی بسیار سازد و قوت بدن دهد
و رنگ و هضم و ملین بود و آتش معده روشن کند **بترجیوا** سرد بود بلغم و منی بیفزاید و جهت فرزندی
که در شکم بزرگ نشود و بماند بغایت نافع باشد و باصره را قوت دهد و صفرا و حرارت و تشنگی را دور نماید
بیلاسی بلی نیز گویند گرم و زخمت بود علتهای گرم معده دور نماید و مغز او چرب و بیشتر اشتها و درد او دفع نماید و کل
او ورم شکم و خارش تن را نافع است و آن سه نوع بود سرخ و کبود و زرد و سفید با طعم و بوی ترش و در خواص
موافق باشند **بیم ریز** گردی که بر جای سبز نیلوفر باشد او را بیم کیر خوانند شیرین و تیز و سرد بود و خشکی و خارش
و صفرا و تشنگی فرو نشاند **بیلو** درختی را ارک گویند و مسواک بدان کنند ثمر وی تیز و تلخ بود و شیرین

ترش و مسهل بود اشتهاء طعام باز دید کند و اقسام قولنج و انواع بواسیر را دور نماید شخصی بواسیر
داشت و مدتی هر روز قریب ربع سیر هلیله میخورد و دو دوغ شیرین گاو بران می نوشید حق تعالی
شفا بخشید پتپل یعنی برنج مضموع بود از مس دفعلی و آن دو قسم بود یکی را پتپل گویند و دیگر را اموتی
پتپل گویند و هر دو تلخ و شور و ترش و سرد بود باد و صفرا و یرقان و کرم شکم و سپرز را دور کنند و علامت
خوبی او آنست که چرب و نغزنده باشد و رنگ او مانند طلا باشد پاره و آن زیبق است
شیرین و ترش و تلخ و شور و تیز و در محنت بود و معتدل باشد از نجهت جمیع امراض را نافع بلکه
دافع است بار و آن خس است دو قسم بود سیاه و سفید سفید را او سیر نیز خوانند و در خواص
تفاوتی نبود و سرد و خشک و سبک است و تسکی و اسهال هر دو بلیه باج زرچدر او گویند و شیرین و
سرد دانند زهر و بلغم و صفرا و امعاء دفع نماید و فربه سازد و یکقسم بیست خوشبو از زیر با آورند
آنرا باج خوانند تیز و تلخ و در محنت گرم دانند چون در طعام اندازند خوشبو گردد نهکاج و آن
سراق است ترش و در محنت گرم و سرد بود اشتها زیاده کند بلور و آن معتدل بود چون
باصفرا و حرارت و تشنگی را دور کند سه نوع بود و آنچه درخشان و خوب و پاکیزه و ناهموار و بی غش
باشد چون برابر آفتاب دارند آتش از و بجهد بهتر است یکقسم دیگر بلور هم باشد که چون برابر
ماه چهارده بدارند قطره آبی ازان بر آید و آن بهتر از همه قسم است و آنرا چندرکانت خوانند

پیروزه وآن فیروزه است گویند رمخت و شیرین و اشتها آورد و انواع زهرها را مفید
باشد و ناصور رود و درد آنرا فایده بخشد تبانه درد سر آورد و مفاصل را بد بود بعضی درد مفاصل
زیاده شود بلر وآن قسمی از باقلاست نوعی بود سیاه و سرخ و سفید باد ضعف از بادی گنند و بلغم قطع
نماید و منی کم سازد و شیرین و سرد بود و قابض بود و اشتها ببرد پنجروه وآن ترنج است و بیاید
بلهوه وآن خیارچنبر است و بکرمالا نیز شهرت دارد و بیاید پنگل بعربی حنفا خوانند
تیلیس وآنرا الو نیک نیز گویند و بیاید بابر ریحان صحرائیست بربره وآن ریحان سیاه است
بال زالمس وآن پیل گوش است پتنک وآن بقم است و مجیت نیز خوانند و بیاید
پیاز جنگلی وآن اسقیل است بهنی چر وآن قطره است پهاینلی وآن انجدان
رومی است که گیلانیان گوله پرشی خوانند نیک قلعی را خوانند و نیز انک نامند پان وآن
برگ تنبول است و بیاید بیروزه وآن کندر است کندرک نیز خوانند و بیاید و پوشیده نماند
که باصطلاح حکمای هند چند دارو را یکجا کرده اسمی برآن گذاشته اند مانند پنجمول و پنج کول
و ترکلو و پنج لون و تریجاتک اما پنجمول خرد بیخ سالوتی پتهونی کتائی خرد و بزرگ خسک
پنجمول بزرگ بیخ ارنی بیلی سوناپادل تیتو پنج لون نمک سنگ سونچل بیرلون کاچ لون
نمک دریا پنجکول فلفل دراز فلفلمور چوک چترک زنجبیل هر کاه هردو پنجمول خرد و بزرگ

بیلر

نسخه سون

۳۲

را خواهند در نسخه کار بندند معمول نویسند یعنی هر دو منحول و اگر در نسخه پیچکول ثبت کنند مراد ازان
پنج دو است که ذکر کرده شد و کذا اسم توان یعنی پنج نمک که گذشت پوزهای جنگلی نوعی بز جای کهسار
بسیار تیز و مشهور و سریع التاثیر و ملین دافع قولنج بود برهی زرنب است تالیسفر گویند و جایید برادر
زر و اند طویل است بهوم کیس مردم گیاه بیوسی قلم بهر ای شاه بهر عم باب التاء المثناة فی حروف التاء
ترنیر کلنکاره است و در کاف نقطه شود تال مکهانه کول است و در کاف نقطه شود ترنج دو قسم بود ترش و شیرین و
شیرین در خواص سهل تفاوت بود مگر آنکه فواید ترش بیشتر بود گرم و ترشی است آتش معده فرو برد
و علت سینه و حلق و سرفه را نافع بود و مزه دهان بیفزاید و قبض شکم و خلط و بدهضمی ببرد و قوت
پدید آورد و قاطع بلغم بود و در هیچ فصل خوردن ترنج منع نیست و در زمستان با عسل خورد و
در تابستان با قند و در برسات با زنجبیل و نمک سنگ و پوست ترنج تلخ و تیز و گرم بود و گران و
جرب باشد و فی الجمله شیرین تیز باشد بلغم بیفزاید و صفرا کم نماید و قوت بدن بخشد ترایمان وی سرد
و شیرین بود باد و بلغم و غلبه خون با صفرا و دوران سر و تشنگی و بیهوشی و قی را دفع نماید تنتری
و آن سماق است تیز و ترشی و زمخت و اندکی گرم بود بلغم و بواسیر و تشنگی باد و استسقار
و علتهای سینه را نافع است تج نزد بعضی قرفه و بعضی گویند دارچینی است چه قرفه نیز از
جنس دارچینی دانند و آن سرد و تیز باشد بلغم و سرفه و سوزاک و بلغم معده را دور کند و حلقی را

صاف کند و زود هضم باشد و گره ها جگر بگشاید و خلط غلیظ سینه دفع سازد تماسپیه
تیز و شیرین و تلخ و سبک باشد بواسیر را نفع بخشد و استخوان شکسته درست سازد و در اشتها
آورد و اخشم یعنی زکام را نفع بخشد و قی بر طرف سازد تالیس پتر یعنی زرنب سریع النفع تیز
و گرم و شیرین بود بلغم و باد و سرفه و دمه و فواق را نافع است توری دو قسم شیرین و سبک
و منور بدن و نفاخ باشد لیکن نفع لطیف و قوت بدن بخشد و از آن دو قسم توری یکی را
توری فقط گویند و دیگر را کلهی توری خوانند توره چون بست سه نوع بود سفید و زرد و سرخ
بلغم و صفرا را دفع کند و برگ او اندک باد زیاده سازد تاکل دو قسم بود سیاه و سفید تیز و
گرم و تلخ بود باد و بلغم و آماس و بی اشتهائی و بواسیر و قبض و خون و بلغم معده را دور نماید
و مستعمل پوست بیخ بود تیتو دو نوع بود بزرگ و کوچک و هر دو تلخ و سرد بود باد و بلغم
و صفرا و اسهال بلغمی و صفرائی و تپ را نافع است و بار اینها تیز و گرم و سریع الهضم و هاضم
باشد و اندک ترش و شور بود باد را دور کند و سینه را مفید بود تمادهه شیرین و سرد
و سنگین بود قوت دهد و منی افزاید بلغم و صفرا و حرارت دور کند تابیک شیرین و سریع الهضم
و منور بدن و منی افزاینده و قوت بخشنده باشد یعنی افزاید و باد و بلغم و صفرا دور کند و
سینه را خوب باشد و پوست این درخت گرم و درشت باشد مضر بود بجماع علتهای دوران

دیگر

و کرم و آماس و ریشها و امراض خونی را نفع کند **تیندو** گویند زعرور است و دو قسم بود
خرد و بزرگ زمخت و قابض و دافع باد باشد و چون پخته گردد شیرین و چرب و دیر هضم
بود بلغم و باد زیاده گرداند **تانبه** یعنی مس شیرین و تلخ و زمخت و سرد بود بلغم و صفرا و قبض و درد شکم
را دفع نماید و مس خوب آن باشد که زر چلبس(؟) نکند و مسخ بود پاک کرده و کشته
باید خورد و الا دغشیان و گردش سر پیدا کند **تکر** و آن عبارت از دوغ است که آنرا چهاچ هم
گویند و دوغ خوب آنست که ماست را بیار چوب یا چمچه یا غیر بر هم زنند و اندک آب در
وی کرده بار بار یا چوب مذکور جنبانیده مسکه بر آورند دوغ بسبب حرکت آن چوب مزاج
حار بهم رساند و بسبب بر آوردن مسکه یابس گردد باتفاق حکماء هند دوغ ترش حار است
و صفرا غیر طبیعی زیاده کند و تپ آورد و دوغ شیرین معتدل باشد و در کتاب اغراض
ثبت شده که دوغ شیرین و تازه مایل بگرمی است و چون ترش گردد سرد شود
و علی ای حال حکماء هند دوغ شیرین را معتدل میدانند و میگویند که دافع باد و بلغم و صفرا ست
زیرا که بالطبع شیرین و ترش و زمخت بود از سبب ترشی باد را دور کند و از سبب شیرینی
صفرا و از سبب زمختی بلغم و نیز مزید دماغ و حرارت و تپ و درد و گرمی(؟) را دور گرداند
و اسهال بلغمی و استسقا را مفید بود و تپ باد و سیلان منی و قولنج و نفخ را نافع بود و

بالخاصیت مضر بود بلبت که تشنگی و گردش سر و بیهوشی و خون با صفرا داشته باشد و همچنین
برفی که زائیده باشد و یا حائض باشد ممنوع است و نظر بخاصیت کرده در هوای گرم نیز نباید
خورد و این خواص در خیست که بخیر زنند پس همچنان پیالهها شراب را متفاصله خورند و دوغ شیرین را
همچنان خورند و منفعت این زیاده بود ظاهرا و دوغ شیرین در برسات چندان ممنوع نیست
و بیماران و غیره را ممنوع است که بیکدفعه زیادی از نیم سیر کرد و دوازده توله باشد نخورند چرا که
برودت ظاهر سبب فساد معده را فاسد سازد و دیگر آنکه گرم تر از شراب چیزی نیست از آنرا
نیز اگر یکبار بخورند انهضام نشود و دوغی که در مشک کنند و مسکه بیرون آورند دافع صفرا باشد
و دوغی که از و مسکه بیرون نیاورده باشند شکم بند سازد و خواب آورد و بدن را سنگین
سازد و اگر پاره مسکه بر آورده باشند در خواص مذکور میانه باشد و اگر مسکه تمام بر آورده
باشند نهایت نیکو باشد و جامع خواص مذکور خواهد بود تیل مراد روغن حبوب است
اما روغن کنجد شیرین و تلخ در مخت و گرم و موتر باشد و قوت دهد بلغم و باد گرم معده
و جرب و خارش و زخمها را دور کند و نور بدن افزاید و چون بر موی و بدن بمالند درخشان سازد
و روغن سرسون یعنی سرشف تلخ و تیز و گرم بود باد و بلغم دور کند و خون با صفرا زیاده کند و باجرا را
روشن سازد و روغن کرر یعنی معصفر نور بدن و قوت شکم کند و باد و بلغم زیاده سازد و خرب

را دفع کند و خارشتی چشم آورد و روغن الیسی یعنی بزرگستان شیرین و رمحنت و بدبوی بود
و لزج باشد بلغم و صفرا زیاده کند و روغن گندم و برنج جمیع علل بادی و صفرائی و بلغمی را زایل
سازد و خارشتی بدن را دفع نماید و باصره را مفید باشد و روغن تخم انجیر شیرین و بسیار نافع است
صفرا زیاده کند و اشتها آورد و درد جمیع اعضا را نافع باشد و روغن کرنج درد چشم و علتهاء
بادی را دور کند و خارشتی و قوبا و هر چه بر ظاهر جلد آدمی باشد چون طلا کنند دفع گرداند و گرم و موثر باشد
و روغن بهمن گون که عبارت از ماهی زهرج است زود هضم و شیرین و سرد بود و قوت افزاید و موی را
قوت دهد و بلغم زیاده کند و صفرا دفع سازد و روغن سیب بلغم دفع کند و در گرمی معتدل باشد و روغن
بلیله سرد و شیرین بود و دیر هضم باشد امراض صفراوی و دماغ را دفع کند و روغن هلیله سرد و رمحنت
و شیرین و تیز بود و بر نفخ باشد و روغن سهجنه که از انگار سی ملفل سفید گویند تیز و گرم و لزج
باشد باد و بلغم و انواع زخمها و خارشتی و اماس را دور کند و روغن بالنگی که اهل هند
رسالها در خواص آن پرداخته تلخ و گرم و موثر باشد صفرا زیاده کند و دافع باد بود و عقل و
فهم و حافظه بیفزاید و روغن رائی یعنی خردل گرم و موثر بود خارشتی را دور کند و موی را قوت بخشد
و سپیدش بکشد و روغن تخم انبه مسهل و شیرین و تلخ و ترش بود قوت دهد و اشتها آورد
و زخمها را نیکو بود و روغن تخم خیارین و تخم خیار و تخم مجدبه شیرین و دیر هضم و سرد باشد و موی را

قوت بخشد و نور افزاید و بلغم و صفرا دفع کند و روغن کافور تیز و گرم بود و امراض بادی و درد دندان
و فالج را نافع باشد و مطلق روغن حبوب را نباید خورد که سم است مگر بطریق دوا که حکما گفته اند
تل
و آن کنجد است و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ هر دو در خواص هم نزدیک اند زمخت و
تلخ و شیرین و گرم و چرب و دیر هضم بود و قابض باشد قوت بدن دهد و منی افزاید و اشتها آورد
و عقل زیاده و موی را بزرگ سازد و باد دفع نماید و ضماد کردن او برد انها نیکو بود و خوردن آن به ناشتا
منع است از آن احتیاط نمایند تهور یعنی زقوم اگر برگ زقوم در آب جوشانیده دروغ و نمک
بجوشانند و افسرده آب دور کنند و داغ روغن دستور داده بخورد قبض شکم بکشاید و درد تپ تیز
رقولنج و سلسل منی دفع سازد و زهر وارانی شکم و علت خصیه و بسیار نوع علت را ببرد
خصیه
تنبول تلخ و زمخت و شیرین و تیز بود باد و بلغم دفع نماید و آواز صاف کند و شهوت را قوت
دهد تلیینی نیز بخشد و خواص خمرا هوشیار سازد و اشتها پدید آورد و اهل هند منافع بسیار
برای آن اقرار داده اند تنبول کهنه خوب است نو امراض دهان پیدا کند و خون نجس ارزد و کم باد
تنبول را مطلقا نباید خورد بدن سست کند و خون بسوزد و بسیاری او کاهد و چون هیچکدام
بسیار نخورد و خوردن تنبول منع است کسی را که درد چشم داشته باشد یا تپ دق یا ضیق النفس
یا یرقان یا سوزاک یا سوزش دل یا استسقا و کسی که زهر خورده باشد یا خمار شراب داشته باشد

٣٥

یا نزار و ضعیف باشد یا از دهن خون انداخته باشد یا بیهوشی همیشه باشد و یا راه بسیار
طی کرده مانده شده باشد و یا آفتاب بسیار خورده و نیز منع است از آنکه شیر خورده باشد
باید که بعد از آن دست آن دو ساعت یا سه ساعت برگ تنبول بخورد و لعاب تنبول را می باید که
در حلق اول جا بنشانند و ثقل را مطلقاً فرو نبرد که اشتها را کم کند و قولنج پدید آورد **تاری**
انواع آب تاری جمله هشت است آنچه شیرین است بهترین سرد بود و علت سینه و کرم شکم و
تلخی را دور کند و خوش مزه و خوش آینده باشد و دافع تلواسه باشد بدین سبب پیدا کند و بلغم و منی
افزاید و قوت بدن کند و غلیظ براند و درد دق و سوزش اندام ببرد و دمل دفع سازد
توت نیم خام ترش و گران و مسهل و گرم بود باد را دفع کند و بلغم و تلخی بیفزاید و بعد پختگی
کرم — شیرین و سرد شود و تر است و تلخی ببرد و گرسنگی کم کند و گرانی معده آرد آب کرم خورده
قی کردن دفع ضرر کند **تهوتهه** یعنی توتیای سبز تلخ و شور و عفص بود علت چشم را ببرد و قی
آورد و درد ورا زایل سازد زهر خورده چون دهند قی کرده نجات یابد **تلسی** گران و گرم است
قابض و سرد و خشک و تیز باشد دماغ را سبک سازد و دل را قوی کند اما ضرر او بر دماغ
سرد از آن دارد و مصلح آن بوئیدن نیلوفر تازه است و تلسی چهلک سرفه و درد و زهر
و درد پهلو و بد بوی دهن دفع سازد و قدر سرگرانی سینه پدید آرد و اعاسی ... مرکب را دور کند

وگرمی بهم چندان ندارد و گرسنگی آرد و خوش آینده است و تلخ بود و تلخه افزاید و باد و بلغم و ریح

و کرم شکم و جذام و سلسل البول را نفع بخشد **ترگت** یعنی زنجبیل و فلفلدراز و فلفل گرد

ترپهلد یعنی هلیله بلیله آمله **ترجاتک** یعنی تج تمالیپتر الاچی **ترونه** و آن مشهور است به

پوانر و کلد ست **توکهیر** یعنی طباشیر و آنرا بنس لوچن نیز گویند **ترور** و آن مشهور است بانول و کلد

تنگهار یعنی دار الشکر و آن بیشتر ببهاکه مشهور است و بجاید **تیتری** و آن کدو تلخ است

و بر مطالعه کنندگان این نسخه مخفی نماند که این حروف **ث ح خ ذ ز ص ض ط ظ ع غ ق**

در کتب طبی یافته نشده ظاهرا در لغت اهل هند نیست هر چه ثا و صاد باشد آنرا بسین

مبدل سازند و حا را به ها و خا و قاف را بکاف و ذال و ضا و ظا و زا را به جیم و عین را بالف

و غین را بکاف فارسی بنابر آن این حروف مذکوره قلمی نمود و در لفظ او حرف یافته

نشد **الباب الرابع فی حروف الجیم** **جامون** و آن از میوه‌های هند است باغی و صحرائی باغی

بار دو قسم بود **رای جامون** و بعیر **رای جامون** شیرین و زمخت و گرم و قابض بود و اسهال

بلغمی و دموی و صفراوی را دفع نماید و **رای جامون** زمخت و شیرین و قابض بود و گفت بدن و صفرا

و بلغم و حرارت امراض حلق و تشنگی و کرم معده و دموی و صفراوی و اسهال را دفع کند و اشتها

پدید آرد و **جامون صحرائی** زمخت و شیرین و ترش و دیر هضم بود منی افزاید و فربه سازد

نفخ

فربه سازد و قوت بدن بخشد و حرارت و کوفت بدن و اسهال را دفع نماید و قسم دیگر از جامون
باشد که از جامون کوچک کمی بزرگتر باشد و آن زمخت و شیرین متعاقب بود و سینه و امراض حلقی را نافع باشد و
منی افزاید و فربه سازد و بلغم و صفرا دفع کند و بسیار خوردن جامون ناشتا منع است **چار** میوه چار مغز
افزاید ترشی و شیرین بود و مغز آن که بچارولی مشهور است چرب و شیرین بود و منی افزاید و صفرا
و حرارت دفع نماید و خوردن آن نیز ناشتا منع است **جاپهل** و آن جوز الطیب است تیز و زمخت
و حار و زود هضم باشد و اسهال و سیلان منی و امراض حلق را دور کند و سرفه و زکام را سود
دهد و اشتها پدید آورد **جوتری** و آن بسباسه است تیز و تلخ بود و دهن را پاک سازد و کرانی را
دور کند و سرعت انزال بر طرف سازد **جالا مکهی** چون بسایند و بر برص طلا کنند بجوشد و جرب
و بشره برنگ اصلی باز آید بلکه بعد از مدتی بار کند **جامنی** گل است تلخ و سرد بود و از نهار لرز
و حرارت در وجع سینه پیدا شود دفع کند و گل او علتهای باصره و رشیها دور کند و کم بود باشد **جوهی**
گل است شیرین و سرد باشد سنگ مثانه و صفرا و حرارت دور نماید و جوهی هر چهار نوع است سفید
و کبود و زرد و سیاه و هر چهار تلخ و سرد بود صفرا و بلغم و تپ و زخم را دور نماید **چنبیلی** گل است و
آن درخت است معروف و مشهور و خاصه معجزه بر دوار از توصیف گل آن عاجز و خاصه تیز و تلخ و
سرد بود حرارت دور کند و قسمی ازین میباشد که او را ناگ چنبه میگویند و آن گرم و تیز و تلخ منور

بدن باشد و باصره مفید است اشتهاء طعام بیرد و باد و بلغم دور گرداند **جاسون** و آن قسمی از
گیاه بود بجای بود دو نوع است سرخ و سفید مایل بزردی تیز و گرم بود قی آورد و کرم معده بیرون افکند و موی
سر و ریش که از علت داء الثعلب ریخته باشد بر رویاند **جنبلی** و آن گلی است یاسمین است و در
خواص مثل جوبی بود شیر بیخ از آن جوبی با شیر گاو بخورند حسن التحول بر طرف شود و یاسمین گرم
و خشک است بلغم را بگدازد و دماغ را از رطوبات پاک گرداند و رنج درد مفاصل را نیکو گرداند است
جهاده نباتی است کز و بعربی طرفا گویند در کنار نهرها روید و یک قسم دیگر جهاده خار دار میباشد
که آن را کانتی جهاده گویند و کانتی شیر را شیرفی نیز خوانند کنار نهر کشته کرده و هلیکن است بسیار
میباشد که آن را کوفته بپزند و مدت چهل روز هر روز یک تا نیک با عسل سرشته بخورند علتی حب
قدرت شود **چنچیده** و آن را اهالی هند قلیه سازند و بخورند شیرین بود هاضم و سبک بود و صفرا
و تب را دافع است و فربه سازد اشتها طعام را بگرداند و برگ او نیز صفرا و بلغم لزج را
دفع نماید و بیخ او مسهل بود **جر** سنبل الطیب **جربله** بسباسه و اشنان **جنزکوتیا** طبیعتش گرم و
تنزه است تیز بود و بوی بد ببعض حرج علت را از بدن دور نماید و گویند اقسام علل را مفید است
هیچ مرض نیست که جهته ازاله آن مفید نباشد و این از قدرت خالق بیچون چه عجب **جنزک** و آن
شیطرج است گرم و تیز و زود هضم بود و بعد از هضم نجاست گرمی کند و مایل بتلخی باشد و اماکن

بر بلغم

بلغم و باد و استسقا و خارش را نافع است **چرک سرخ** و اگر با انیسان یعنی ادویه مصلح
بخورند بسیار نافع است بدن را قوت دهد و زیبق را بر بندد و انیقم در کوهکش سر امشود **جوز** نفخ
جسم و کمر و او نیز فلفل را داست خاصیت آن کمتر از فلفل گرد باشد **جمجم** دو نوع است خرد و بزرگ
شیرین و زرنخست تیز و گرم بود اشتها و طعام باز دید کند و قولنج و بواسیر و درد شکم را دور کند و قبض نماید
و تخم وی نیز همین خاصیت دارد **جوار** از حبوب است شیرین و بهضم سرد و دیرهضم بود بدن را فربه سازد
و در همه هنگام باد زیاد کند **چنا** یعنی نخود سرد و قابض بود و نفاخ بلغم و خون با صفرا و باد دهد را دور کند
و منی زیاده سازد و تعلقت با بواسیر و سنگ یعنی بسیار مضر بود و نفخ نخود از باقلا بیش بود مصلح او روغن
جو شیرین و سرد و مسهل و دیرهضم بود و بدن را فربه سازد و منی تولید و حلق را صاف سازد
و شکم را کوچک کند و تقطیر البول و صفرا و بلغم و اخلاط بینی و سرفه و دمه و درد سینه و امراض
حلق را دفع نماید **جیتمد** و آن اصل السوس است و بعضی شهرت به ملتهی دارد و بیاید و حرقت
و جوشش و غیره را دور کند **جوکهار** و آن بوره ارمنیا است تیز و گرم است و مسهل و دافع بلغم و باد و ملکت
و استسقا و بلغم معده و درد شکم و سنگ مثانه و تقطیر البول را نافع است **جیپال** و آن ماهو دانه
کرچال کوته بزبان هندی خوانند تیز و گرم و مسهل بلغم و صفرا بود و اشتها آورد و بلغم سینه و معده
و استسقا را دفع نماید **جیره** یعنی زیره دو نوع بود سیاه و سفید در خواص مسهل باشد تلخ و خوشبو و

گرم و خشک و دافع باد و بلغم باشد اشتها پدید آورد و قرحه دهان افزاید و گرم است در
درجه دوم و خشک است در درجه سیوم گویند برانند معده را خشک گرداند و نرمی طبع که از رطوبات
باشد بر طرف سازد خاصه زیره بریان کرده و در سرکه آغشته باشند و خون شکم و رعاف باز
دارد و پیچش شکم دفع کند و ورم خصیه را تحلیل دهد و تنگی نفس که از رطوبت بود دور سازد
و تقویم زیره پنج است یکی زرد دوم سیاه سیوم سفید چهارم را زیره خورد گویند پنجم را زیره کرمانی
اگر کسی زیره کرمانی را کوفته بیخته یک کف بخورد جمله کرمهای شکم که آن را حیات البطن
خوانند مرده بیرون افکند باید که قبل از آن کباب رغبت نماید آنگاه دماغ گرفته زیره مذکور
بخورند و بعضی گویند اطریلال زیره سیاه را گویند **جیدال گند** یک برگ و دو برگ و سه برگ
و چهار برگ و پنج برگ می‌باشد شیرین بود بلغم و صفرا و علتهاء مرا را نافع بود **چاکوت**
ساک است شیرین و اندک شور بود باد و بلغم و صفرا و تب و بواسیر را دفع نماید و قبض
بر طرف سازد و مثانه پاک کند و کثیر الفضول است مضر بود بمعده و جگر بسیار نباید خورد
چوکها ساک است برگ تو ترشی و سبک و گرم بود و قولنج زاد و رگند و اشتها آورد و در هضم
بود و اندک صفرا زیاده کند و هندیان سبزی او را ساک پخته بخورند و بعضی آن را حماض خوانند
و تخم آن را بزر الحماض گویند **چوپلائی** و آن نیز ساک است که اهل هند می‌خورند سرد و شیرین و دافع البلغم

بود و صفرا دفع کند و بیخ این را چون با آب سائیده بر بهار و بعضی رشته طلا کنند نافع است
چنبری خام وی ترش و با خم بود صفرا افزاید و قوت بدن دهد و باد را دفع کند و چون پخته
گردد شیرین شود و زخمها را نیکو سازد و منی افزاید و بجز خوردن آن قوت محسوس گردد و صفرا
و خون و بلغم را دفع کند جل بیخ آن تحمیست و خاصیت آن است که چون در آب افکنند درد
بثورات بند و صاف سازد چندن و آن صندل است پنج قسم بود یکی سفید و آن سرد و تلخ و
سرد و زمخت بود منی بیفزاید و بدن را چرب و نرم دارد و صفرا و گردش سر و قی و تپ و الم
و تشنگی و حرارت و امراض را نافع باشد و صندل سفید دو نوع یکی سد گویند و آن صندل است
که درخت او بعد از سنوات بسیار و سالهای بیشمار خود بخود سبک شود و دیگر را ابیر گویند
و او آن بود که درخت وی را بریده و خشک کرده باشند و بعضی گویند که بیت صندل است که
از نواحی ملیبار است که در این وقت ملیبار شهرت دارد او زرد صندل هیت بسیار سرد و تلخ بود
و حرارت و تپ و صفرا و قی و بیهوشی و تشنگی و تاریکی چشم و شرو و خون را دفع کند صندل زرد
سرد و تلخ بود بلغم و خارشی و جرب و داد را دفع سازد و صندل سرخ و آن را رکت چندن
نیز گویند سرد و تلخ بود و استعمال خونی و صفرائی و بلغمی دفع نماید و سرفه و تپ و گردش سر و کرم
معده و قی و تشنگی دور کند و دو قسم دیگر از صندل میباشد که آنرا بربره چندن و هر چندن گویند و

خواص آنها مثل صندل سفید باشد **چنبک** حجر المقناطیس بود و آن نوعی از آهن است
چهنکه و آن از بیابان است و بعربی وی را جراد البحر خوانند **چریانه** و آن قصب الذریره است
چهریله آن سیلیخ است کرپاته نیز گویند **چول** نقارسیه رونامش و بعربی فوه خوانند
چاکسو و آن چشمیزک است **جوانی** و آن نانخواه است اجوان نیز خوانند و گذشت
چرچیته اکهاره گویند و گذشت **چوزه** یعنی آهک تیز باشد صفرا پیدا آورد و بلغم قطع نماید
و جوزه اقسام است بهترین جوزه سجنه و جوزه اک و جوزه کرنج و جوزه بلور و جوزه صنوبر است
چهرچانک یعنی تج و تمالیستر و ناگیسر و الاچی **چشتمد** و آنرا ملتهی نیز خوانند و گذشت
چاول و آن برنج است چون نوعی هفت قسم است به تفصیل نه پرداخته می شود بهترین گر
برنج شیرین و زود هضم و دافع صفرا و بلغم است و از جمیع حبوبات سبک بود و ازین
جهت مریضان و ناقهان را منع نیست و از جمله برنجها برنج کمود بهتر است نه در بستانی و
بیماران را برنج نساتهی **چهر** و آن سنبل الطیب است **الباب الخامس فی حروف الدال**
دود بضم دال و سکون واو عبارت از شیر است بدانکه جمیع شیرها الا شیر عورت
خام خوردن منع است اگر چه دمه و باد و مراقی شکم و قبض پدید آورد و بلغم و صفرا زیاد گرداند
وامراض مختلفه حادث سازد لیکن بعضی از حکماء هند شیر گاو را استثنا کنند و گویند که

هرگاه شیر گاو را که هنوز کف گرمی پستان در وی باشد و عرب آنرا حلیب گویند
بخورند کار آب حیات کند دیگر انواع شیر را که کاره ساخته بجوشند که معتدل شود و جمیع
علل را زایل سازد و فربه گرداند و منی افزاید و طریق صنعت کاره آنست که در یک سیر شیر
ربع سیر یا بیشتر آب کنند و با آتش ملایم چندان بجوشانند که آبی که اضافه کرده اند
نماند و اگر ربع یا کم از آن جوش دهند و آب شیر کم شود جهت باه و قوت بدن اقوی بود و اما
ثقیل و دیر هضم بود و دیگر جمیع شیرها را با نمک یا انچه از گندم و ماش و نمک به پزند خوردن
منع است و همچنین با ماهی و گوشت هر حیوانی که باشد و ترب بسیار و جمیع سبزیها و میوه ها
ترش ممنوع است و چون با شراب بخورند بکشد و دیگر هر حیوانی که تازه زائیده باشد شیرش
شور بود بدن درشت سازد و صفرا و حرارت و امراض خونی پدید آورد و بعد از روزی چند
شیرین گردد و نجاست خود در تفصیل نوشته میشود باز آید اما چون نزدیک رسد که شیر منقطع
گردد در آنوقت نیز ممنوع است و شیر حیوانی که نوع اول زائیده باشد مفید نباشد و بسیار دیر هضم
بکار نیاید و دیگر شیر جوان اهل نجابت مذموم است دیگر حیوانات هر قسم علف خورند خاصیت آن در شیر
اثر کند ازین جهت است که شیر بز را بهترین شیرها دانند چه که چیزهای تلخ و زمخت و قابض چرا کند
و اگر شیر را صبح خورند منی افزاید و فربه سازد و اشتها آورد و اگر وقت ظهر خورند باه افزاید

و تقطیر البول و سنگ مثانه دفع کند و اگر وقت خفتن خورند جمیع علتها را دفع کند دیگر یعنی
گرم دو ساعت بر شیر نگذرد و خوردن ممنوع است اگر چه طعم تغیر نشده باشد دیگر صفرا مزاج باید
که سرد کرده بخورد و بلغمی گرم کرده بنوشد دیگر وقت صبح شیر گاو مناسب است و بیشتر شیر
گاو میش شکر آمیخته بخورد و شیر را در شدت روز اول تپ خوردن بسیار ممنوع است و سم
قاتل و تپها اگر بلغمی نباشد سود مند است و شیر بز تپ بلغمی نیز منفعت بخشد اما شیر بز
معتدل باشد دافع باد و بلغم و صفرا باشد و تشنگی کم کند از این سبب غیر از تپ نیز جمیع
امراض را دفع کند و زود هضم بود و موافق شکم باشد و اشتها آورد و ریش حلق و نزله و
عرق النسا و عظم و سواسی و سعر و سیل و تنگی نفس و ریش مثانه بود و دماغ را نافع بود و غرغره مصداله
کردن خناق و ورم ملازه را سود دهد و تپهای کهنه و استطلاق بطن را نافع باشد و طبیعت را
بقاعده نگاه دارد و منی افزاید و بدن را قوت بخشد و بول براند و اگر با نبات و شکر خورند تدارک
ضرر جماع کند و موافق اطفال شیرخواره بود و چربی او کمتر از شیر گاو بود و شیر بز جوان بهتر از
پیر بود و این همه خواص بنابر آنست که گفته شد که چرها تلخ و ترش خورند و قابض چرا کنند و بسیار روند
و بسیار خورد و آب اندک آشامد از این جهت حکمای هند گوشت بز را نیز بهتر از گوشت میش دانند
و شیر بز را خام خوردن ممنوع است باید که گرم کنند و سرد کرده بخورند و اگر خواهند که دست کاره

سازند

سازند و سرد کرده بخورند هیچ گونه علت در بدن نگذارد باید که اندک اندک بیاشامند تا
عادت شود وقت صبح ربع سیر و شب ربع سیر بخورند و بعد از سه چهار روز هر وقت هم سیر کنند
و اگر احساس شود بعد از روزی چند در آن بیفزایند و گویند بدل وی شیر گاو میش و بعضی بر آن
رفته اند که بدل وی شیر بز است و این قول الصحیح اقرب مینماید شیر گاو عقل زیاده کند و
نزلح آورد و باد و صفرا دفع نماید و ملین طبع و منور بدن باشد و تندرست نگاه دارد
و ضربه و سقطه را نفع دهد و شیر عورات زیاده کند و کثیر المنافع باشد و چون بدوشند هنوز
گرمی پستان با او باشد که بنوشند عمر بیفزاید و روز و شب میتوان خورد و چون سرد شود اگرچه
باه را زیاده کند اما بلغم بسیار بیفزاید و شکم بیشتر نرم گردد و بر معده ثقیل گردد باید که گرم
بخورند که سرفه کهنه و دمه را و ضعف لاغری و تشنگی را دفع کند و تپ کهنه را زایل سازد و حرقت
بول و فساد خون را مفید بود و فربه سازد و استخوان را قوی گرداند و در وقت نمو چون بنوشند
نماید در طول و عرض اعضا بیفزاید و درد چشم را زایل کند و سریع التاثیر بود و در وقت تکلم زیاده کند
و چون در وقت کیلوسی غذا اندکی بخورد قوت بدن بخشد و کیموس صالح از او متولد شود و در سومیت
و غلظت و بلغمیت زیاده از شیر بز بود لهذا موافق معده نباشد و دیر تحلیل کند باید که احتیاط کنند
که تازه گرده بخورند و اگر با زنجبیل یا فلفل دراز و اقسام دارچینی بخورند سرفه بلغمی را دفع کند شیر گاو میش

تکلم

قوت بخشد و زیاده از شیر ماده گاو بلغم بیفزاید و خواب آورد و باه زیاده سازد و حرارت
غریزی را بقاعده نگاه دارد و اگر حرارت فاسد معده زیاده گردد وجع الکلب و جوع البقر
بهم رساند آنرا باصلاح آورد و وقت کمیوسش چون بخورند فربه سازد و ضعف او باد و بلغم کند اما و مضعف
باشد و گاهی تب آورد و هاضمه را مضر باشد زیرا که بسیار خورد و کمتر نرد و گویند شیر شتر را
نسبت بشیرهای دیگر چربی کمتر بود و مایل بگرمی بود و شور مزه بود و قوت بخشد و مانند شیر
بز زود هضم بود باد و بلغم کم کند و سستی نرها و خصیه و پا و دست و غیره را زایل کند و جمیع
امراض شکم و بواسیر دفع کند و باید که شیر را با چهار چیز بخورند اگر گوارنده مانع نباشد و آن اینست
شهد شکر روغن فلفل دراز هر کدام قدری و چون با شیر پنج چیز می‌شود اهل هند آنرا
پنچ سار گویند و منافع بسیار جهت آن قرار دهند و بعضی از حکمای هند بر آن رفته اند که شیر تازه
جمیع حیوانات که کف و گرمی پستان باو باشد مشابه آبحیات بود مگر شیر بز که البته باید
چنانکه مذکور شد گرم کرده و سرد ساخته بخورند و در ذخیره مسطور است که شیر بز کثیر العدد است
یعنی اکثر چون شیر دو جزو بدن گردد لهذا بعد از جماع چون شیر بز بخورند فی الفور بدل آن گردد منفعت
آن بکنند و باید که بز فربه باشد و لاغر و الغت رسیده نبود و از زادن او مدتی گذشته باشد و
تازه دوشیده باشند و حکمای هند متفق اند که هر شیری که از دوشیدنش پنج گهری گذشته باشد آنرا حکم

حکم

۱۲

مختلفه پدید آورد و بعضی از حکما گفته‌اند و گویند که شیر گاو سفید دافع باد باشد و شیر گاو
سیاه دافع صفرا و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه اخلاط و شیر تر سرخ
بهتر از رنگهای دیگر بود دهی و آن ماست باشد و بهترین جغرات آنست که از گاو باشد
جغرات گاو چرب و شیرین و سرد بود درستها آورد و قوت دهد و بیماری فرسنگی دهان و امراض
بادی را دفع سازد و قبض نماید جغرات گاو میش چرب بود و قوت دهد و بلغم افزاید
خون با صفرا و کوفت بعضی اعضا را نافع بود و جغرات بز زود هضم و حار بود و مزه
بود اشتها آورد و هضم طعام آورد و بلغم و باد و امراض چشم و بواسیر و دمه و سرفه را نافع بخشد جغرات
میش چرب و دیر هضم بود و بلغم و صفرا زیاده کند و اما سرد گرم و حوس مناظر و ب سازد و باد و
خون با باد را نفع بخشد جغرات اسپ شیرین و ترش بود بدن را درشت سازد و اشتهای
آورد و بلغم و کرد ... سرد و امراض چشم دور گرداند و فی الجمله باد انگیز بود جغرات شتر تیز و شیرین
و ترش بود و بواسیر و درد شکم و استسقا را دور گرداند و چون از جغرات شیر شتر جغرات نمی
بندند بعضا نامراد حکماء هند از جغرات شتر دوغ شتر است که خشک مسکه بود جدا نشده باشد و مناسب
آنست که اقسام ماست را با یکی از اینها بخورند نمک سنگ فلفل زنجبیل چک خردل زیره سکر
و نمک اما آب مجرب و ماست را تنها خوردن در جمیع فصول ممنوع است و همچنین در برسات

و در شب نیز منع کرده اند و کسانیکه بلغم یا باد بر ایشان غالب باشد نخورند و اگر خواهند زنجبیل
و فلفل گرد و فلفل دراز و خردل کوفته داخل سازند و بخورند و در تابستان و زمستان برنجی
که نه کوبیده بخورند که بلغم و باد را دور کند و اشتها افزاید و قوت بخشد و رنگ رخسار سازد و
ماستی که بسیار شیرین و اندک ترش باشد باید خورد و ماست ترش مطلقاً ممنوع است و آب
ماست گرم و ترشی سریع الهضم و زود هضم بود و مزه دهن و اشتها آورد و گرده و سرد دور کند
و قوت دهد و رگها را پاک سازد و تشنگی و استسقا و سپرز و بواسیر و بلغم و باد و درد شکم و
نفخ و قبض و دمه و قولنج را نفع بخشد **دیو دانی** در طب شهابی مسطور است که الله سیندالی
که لدست **دوره** سه قسم بود تیز و تلخ و گرم بود یا در تیغه بی قی که دهن و سرفه و دمه
و علتهای سینه را دور نماید و قوت باصره پیدا کند **دواریها** سه نوع بود شیرین و تلخ و
سرد بود صفرا و حرارت را دور کند و قوت بدن دهد و استسقا آورد و تشنگی و عطش و بلغم
و دوار را دور کند **دوری** تلخ و تیز بود و اشتها پدید آورد و بلغم و باد و علتهای حلق را دور کند
و بی مزگی دهن پدید آورد و خشکی که با صفرا بود و حرارت زیاد کند **دوده هینی** تلخ و تیز بود مضرت زهر
و ریشها را دور کند و مزه دهن خوش سازد و اگر با زنیان یعنی مصلح بخورند نفع بسیار بخشد **مهریه**
و آنرا ابریشم گویند تیز و گرم و مسهل بود و درد شکم و بلغم معده و خارش و بواسیر و ریشها و سنگ مثانه

دفع نماید و اگر در معده یا امعاء سوزشی یا استرخائی پدید شده باشد دور کند و اشتها آورد و یکقسم
دیگر از دهرنیه میباشد که آنرا دهرنیه گویند در خواص اقوی بود **دارهلد** و آن دارچوب است
که بهندی دارهلد گویند و گذشت **داوفی گنند** سریع التاثیر و مشتهی بود و خمار ببرد و قولنج و علتهای
بادی و بلغمی را نافع است **دانگری** و آن قسمی از خربزه است سرد بود و مزه دهن بیفزاید
حرارت و خون با صفرا و تشنگی و گرانی بدن را دفع کند و حبس بول بگشاید و دانگری که
کوچک و خام بود سرد و شیرین باشد و فرمود خوردن فرح و قوت پیدا کند و فربه سازد و منی
بیفزاید و دوران سر و کوفت بدن دفع نماید و دانگری پخته شیرین بود و تشنگی و حرارت و خون
زیاده کند و دیر هضم بود **دم الذئب** و آن سه قسم بود از سه نوع تیز و تلخ و زمخت و سرد بود
رنگ روی را صاف کند و زهر و آماس و صفرا را دفع نماید و منی بسیار افزاید **دماوه** زمخت و تلخ
بود بلغم و باد را دفع کند صفرا زیاده سازد و مزه دهن بیفزاید و گاه زیاده مستعمل بود **دمامن** گرم
و زمخت و قابض بود و علتهای حلق دور نماید و حرارت و تشنگی بیفزاید **دیوسرس** گرم و تیز بود
مزه دهن افزاید بلغم و علتهای کرم معده دور نماید [و دهن] **دهاتوره** بعربیه جوز الماثل گویند و آن چهار قسم
بود سفید و سیاه و سرخ و زرد و سیاه اقوی بود یابس و گرم و تیز باشد و از غایت یبوست
بدنرا گرخت و بی حس سازد و دوران سر پدید آرد و شیر مع نبات مصلح وی است **دونه**

در بعضی نسخه نوشته شده که شاهتره را دونه گویند و در بعضی کتب مسطور گشته که قیصوم است و آن
سرد و تلخ و زمخت و خوشبو بود و زهر و ریشهار اسود دارد و بدن را قوت بخشد و دونه صحرائی نیز همین
حکم دارد دندسی و آن همچو کدو گرد بود لیکن از وی بغایت کوچک بود و طعمش نزدیک است بکدو و اهل هند
از آن حلیه سازند و بهتر از کدو دانند و دفع حرارت و صفرا بکند و زود هضم بود دودهی دو قسم بود بزرگ برگ و خورد
برگ ساق دار بود و خورد روی زمین بروید و دودهی زمخت و مقوی باه بود و منی بیفزاید و قوت بدن
بخشد چون سبز آنرا در سایه خشک کنند و سفوف ساخته با آن مداومت نمایند در باب تقویت باه
فایده بسیار بخشد و چون شیره برگ او بخورند و مداومت نمایند سنگ را زایل سازد دیودار
و آن سه قسم بود اگرچه نامها علیحده دارد اما در خواص یکسان است تلخ و گرم بود خون با
صفرا دفع کند و ازین جمله یکی را که در ادویه بیشتر داخل میشود دیودار گویند او آن چوب نازک است
دوم را دیودار چرا او این چوب درخت چرا است سیوم دیودار ساقونه بوی آن مانند فیل مست بود
چهارم را دیودار راسرل گویند پنجم را دیودار کاشنه گویند دهمایه و آنرا دماسه نیز گویند و آن
یاد آور دوات سرد و قابض بود و زمخت است و دفع صفرا و بلغم نماید و دوران سر و دمه و تب و جوشش
دهن و زهر نباتیه و حیوانیه دفع کند و قی و تشنگی را زایل سازد درنتی منافع دانتی مثل منافع جیاره جیزه است
بی زحمت اسهال آورد و تن را قوت دهد و باد قطع کند و علت خام را بپزد و تلخ و گرم بود و جلد

علت

علت یبوست بادی و صفرا و بلغم به برد خاصه از مفاصل و جهت درد مفاصل زانو و نقرس
چون بخورند فایده عظیم بخشد و خون فاسد و دمل و خنازیر را نفع دهد بهتر آنست که بجوشانند و بخورند
تا اسهال بی زحمت شود دهانه یعنی کشنیز رمخت و تیز و شیرین بود علتهای سینه را نافع بود
و طعام را هضم کند و اشتها آورد و آتش معده روشن کند و سرفه و تشنگی و بلغم و قی را ببرد
و تلخ و سبک و سرد و خوشبو باشد بول براند و تلخه و بلغم و دمه دفع سازد و شورش دل را ببرد
و چشم روشن کند و بسبب شدت یبوست معده را قوی کند و شورش خون را دفع سازد و خفقان
گرم را نافع است و منی را خشک گرداند و اگر طعام در معده او بماند کشنیز در طعام او باید کرد
اما بسیار خوردن آن نسیان آرد و منی را خشک سازد و کشنیز سبز تلخ و شیرین است بول را
تیز کند اما بسیار کم باید خورد و اگر نه احتمال ضرر کلی است بهتر آنست که تخم خشخاش استعمال نمایند
داک یعنی انگور از همه میوه‌ها بهتر بود منی بیفزاید و چشم روشن گرداند و بول و غایط بفراغ براند
و جرب بایل بریخته بود و سرد و گران باشد باد و تلخه و تشنگی و سرفه و تب و دمه و فواق سکسکه
آواز و دور گرداند دارمادی و آن انار دشت است و گذشت دسمولا همان قوه دارد وی سحره بنجول خورد و بزرگ
است که گذشت الباب السادس در حروف الراء زنجبیل وی را کنتای خورد و نیز خوانند تلخ و تیز
و گرم و خشک است باد و بلغم دفع کند و ضیق النفس و علل سینه و سنگ مثانه و درد پهلو و سلسل البول

و تب را سودمند بود و چون راصاف معده را از فضول پاک سازد و آتش معده بر افروزد
و بواسیر چون بر آید نفع بخشد و بد هضمی ببرد و طلا به آن زخمها را به سازد و قدری صفرا بفزاید
و یک قسم زنگی و دیگر میباشد که آنرا زنگی سفید گویند و در خواص مثل همین بود **ردهی و دودهی**
و آن دو قسم بود هر دو شیرین و تلخ و سرد بود بدن را نورانی سازد و مزه دهن خوش کند
و عقل بفزاید و بلغم دور کند در ملک کوه پیدا میشود **راشتیا** گویند زنجبیل شامی است تلخ و گرم دیر
هضم بود باد و بلغم قطع کند و سرفه را ببرد و در راشتا چند نوع بود یکی آنکه برگ باشد دوم آنکه
بیخ بود سیوم آنکه گیاه باشد گویند چون راشتا را زیر زبان دود کنند بچه مرده که در شکم باشد
بیرون افتد **رتالو** آنرا شید الو سرخ نیز گویند از میوه های هند است و خالی از مزه نباشد شیرین و
سرد و دیر هضم بود کوفت بدن و صفرا و حرارت را نافع است منی افزاید و قوت بدن بخشد
ردینی کمینی تیز و سرد بود گرد و خارش و تشنگی و حرارت و زهر را نفع کند دهن را پاک سازد
راجگیره و آن عصی الراعی است دو قسم بود یکی را سرخ مرد و دیگر را سفید مرد گویند سرد و
شیرین و دافع صفرا بود و دهن خوش مزه سازد **رددراجه** ترشی و گرم بود مزه دهن افزاید
و باد و بلغم و درد سر و امراض گوش کان و زهر را دفع کند **رال** و آن قیر است زخم را مرد و حرب
باشد دافع باد و صفرا بود در شیها و خارش و زخمها را نیکو سازد **راوشنی** و این چهار نوع بود

سفید و زرد و کبود و سرخ شیرین و بسرد باشد باد و صفرا و بلغم به برد و بعضی برانند

که قوت انسان کم گند رای بیل آن گلی است خوشبو و زرد محنت بسرد بود صفرا و حرارت

و تپ و دیوانگی و فواق و قی را نفع بخشد رام سرو ریشهٔ آن اندک گرم و ترش تند مخت بود صفرا زیاد

سازد و دافع باد و بلغم بود و آن در مالوه میشود دران کسنبه یعنی معصفر خبکلی تلخ بود بلغم را

دفع گند و اشتها پدید آورد روهن و آن چهره کاوست تیز و تلخ و دافع بلغم و خون فاسد

بود و قسم دیگر باشد که آنرا روهنی باسم یاد خوانند تلخ و تیز و گرم بود باد و بلغم دفع نماید

و دوانها و حرارت نیک سازد و حنجره را صاف گند رسوت و آن حضض هندیست و بهترین

وی آنست که در نگرکوت و نواحی لاهور از شیره دهلید سازند شیرین و تیز و تلخ و سرد

بود باصره را روشنی سازد و خون با صفرا و زهر و قی و فواق و اسهال را ببرد ریوند بهترین

ریوند آن بود که از چین آورند و مشابه بسم اشتر باشد و در دامنهٔ کوهستان هندوستان اکثر

جا رها میشود و خوبتر آن بود که زرد رنگ باشد بطریق ملین و نضج ماده بسیاری از علتها

را نفع نماید و درد جگر را بسی مفید باشد و شکمها بگشاید و چون بجوشیدها بمالند سود دهد

حتی جوشش و جراحت صفراوی را و ریوند چینی را اگر با مسکه باسیان دهند تپ را دو بهر از

اکسیر سازد و دارند شکم براند و پاک سازد و چون بعد از طعام قدری از ریوند ناب یا گلقند بسائیده

بخورند هضم طعام کند و قوت شکم دهد و فم معده را از فضول پاک گرداند و از ادویه کبار است
روپیه یعنی نقره و آن بر سخت و ترش و جرب و مسهل و دافع صفرا باشد و نقره خوب آنست که چون
بشکنند یا در آتش کنند یا بر محک زنند و یا بر خاک مالند سفید بود در زیر حک نرم باشد و بشکنند [یا بر محک]
و سنگین بود باید که پاک کرده و کشته بخورند والا اشتها ببرد رتن و آن الماس است خاصیت
هر ششی مزده بود و فرح بخشد و تن را سخت سازد و از رسانی دانند و درد سینه را دفع نماید و جمیع
علتها را دور کند و گویند که الماسی که پاکیزه و درخشان بود و وزن آن شش سرخ باشد اگر کسی با
خود دارد موجب ازدیاد دولت و نعمت گردد روهیره دو نوع بود سرخ و سفید تلخ و زمخت باشد
درد شکم و گره که در شکم باشد ببرد و سپرز و شکم بزرگ شده را نفع بخشد و خون را رقیق ساخته
صاف سازد لهذا هرگاه خون از ضربه و سقطه در پوست جمع شده سیاه گردد از آن کلک زنند
و روهیره را سائیده بر آن بمالند یا بخورانند و روهیره خوب آنست که هرگاه سوده بر خون آدمی بمالند
فی الفور مانند آب رقیق سازد و روهیره جمیع امراض را که از جوش فساد خون باشد چون بخورند
و یا طلا کنند نافع آید و اگر سفوف روهیره در [illegible] مستور کرده بر گلهای کتف و دوش بمالند بواسیر
خونی را فایده کند و پوست روهیره و چوب تنه آن در خواص مساوی باشد و بعضی گویند پوست
وی اقوای بود زرنبک تیز و سرد و خوشبو و سبک و تلخ باشد علتهای پوست و تشنگی و زهر و سوزش

دفع نماید و پوست بدن را درست و روشن سازد زرد چوبی اگر سفوف آن یک سیر و تربد نیم سیر
و ترکشته ربع سیر و هم وزن جمله ادویه شکر یکجا کرده هر روز یک کف بخورد و از ترشی پرهیز کند و بالای آن
یک کاسه شیر گاو بنوشد جمله درد دست و پا را ببرد و باید که تمام گیاه با بیخ و برگ برآرد و در سایه
خشک کنند و سوده جامه بیز سازد و استعمال کند و اگر هر روز سفوف گیاه مذکور تنها سه درم با آب
شبانه بخورد و غذا از چرب و کم خورد نیز بسی نفع ببیند و برگ شش بهتر و برگ نخود مانند است و شوره ... است
و پیوسته آب از برگهای او مترشح بود زمین را نمناک دارد و حکمای هند چکیدن آنرا تاویل کرده در
کتبهای خود نوشته اند که چون کسی قدرش نمیدانند همواره گریان است روٹی یعنی بهترین نانها
گندم است که امسال کشته و رسیده بود و کم سبوس باشد و سپید نبود و تازه باشد و در کتاب
ذخیره گوید غذا دو نوع است یکی آنکه خون صافی و نیک ازان غذا خیزد و آن مثل نانی است که گندم را
نیست سسته پخته باشند و گوشت دراج و تیهو و مرغ خصوص بال مرغ و ماهی تازه کوچک از انواع که در
سنگ و آب شیرین مقام داشته باشد و کدو با پوست کنده دوم آنکه خون غلیظ ناصاف
تولد کند و آن از چیزی که سخت باشد یا غلیظ پدید آید سخت چون عدس و باقلا بریان کرده و
خرمای دشت و شاه بلوط و غلیظ چون گوشت خرگوش و مغز مرغ بسیار پخته و شیر گاو و گاو میش
بسیار جوشیده و روغن نان تنک نیز غلیظ باشد بسبب سختی که از دیدن آتش شده باشد

و مغز پستش نیز غلیظ باشد از ممر از وجهت لیکه بپخت آن که به تنور چسپیده تا پس خشک نشده
باشد غلیظ نبود بلکه لطیف بود و اگر از خشکار آرد باشد و نان فطیر و آرد برنج هم سرشته
غلیظ تر باشد مولف گوید بهتر آنست که نان خشک آرد گندم نیم سبوس باشد خمایه زده بر تابه
سفالین پانش ملایم به پزند بنوعیکه روی آن بسیار خشک نشود زیرا که رسیده باشد اندرون آن
لزج خواهد بود و اگر خمایه نباشد نرم دسته باشد مضرت فطیر خمایه گردد و انقسام نانها آنکه نان
برنجی خوانند و نانی که اهل هند در خاکستر گرم پزند و روتک نامند نیز خوبست بشرطی که خمایه
زده باشند **رائی** یعنی خردل سپندان گرد نیز گویند بقو یا تلخ و تیز و گرم و خشک است قاطع بلغم
و دفع غلو رشکم نماید و بقو یا گرم و تر است بهر تقدیر مضر بود بنور بصر و دماغ و صداع آرد و حرقت
بول آرد مصلح آن سرکه بود **راجنس** و آن پر سیاوشان است **رنگه** و آن تخم سنبهالو بود
روحشس و آن گیاه اذخر است و بر اهل هند سوندی نیز خوانند **الباب الرابع فی حروف السین**
سونتهه در لغت هندی سنتهی نیز گویند و آن زنجبیل است در وی رطوبت فضلی است منی
بیفزاید و طبع نرم دارد و قولنج دور نماید و اشتها پدید آورد و حلق و قولنج را بر طرف سازد و معده و
جگر را گرم کند و آواز صاف سازد و حلق خشک کند با سکنجبین و قند خورند **سمنوه** یعنی شبت [illegible]
بو الملک خرد مشهور است دافع باد و بلغم بود و طعم تیز و تلخ دارد و حب گرم است [illegible]

چشم و الکر زحمت بدن را دور کند و در حقنه بکار آید و بواسیر و خلط و اسهال را نافع بود
و درد معده و پشت که از سردی باشد آن را قطع کند و طعام خوش آرد و عقل بیفزاید سنوب یعنی
بادیان و ادان بزرگ نیز گویند تلخ و تیز و سرد و شیرین است منی افزاید و بواسیر و دق را نفع بخشد
و صفرا زیاده کند و بلغم و باد کم کند و آتش معده بر افروزد سلاجیت دو نوع بود یکی را موتره گویند
و آن شیرین و ترش و تلخ است و دیگری گرم است سیلان حیض را اگر با سورش باشد ببرد
و آتش معده برافروزد و سنگ مثانه و آماس و جذام و صرع و سلسل البول را نفع بخشد و تیز و
حره و خوشبو و قاطع بلغم و باد بود سالونی تیز و گرم است امساک منی بود و خون زیاده سازد
و علت هر سه خلط را ببرد و سیلان حیض و دق و آماس شکم و قی و سرفه و نرمی شکم را دفع سازد
سورن مانند شلغم و چقندر بیخ است اجابت خوب شود و گرسنگی زیاده کند و لذت طعام پدید آید
و بلغم ببرد و جهت دفع بواسیر نافع باشد و سورن و شبیه نباید خورد و علل مختلفه بار آرد سنبهالو
بود سبز و سفید و سیاه مزه شور و تیز دارد و سرد و سبک بود روشنائی چشم و هوشیاری
پدید آرد و موی را دراز گرداند و بلغم و باد ببرد و کم اشتها و خلط و غلو و آماس و غبار سلم و درد سر را
دفع گرداند و جذام را نفع بخشد و خون حیض فرو دارد که ایام مرفته باشد بر طرف سازد سرسون یعنی
سرشف دو نوع است زرد و سرخ و هر دو نوع تیز و تلخ و گرم است بلغم و خارش را از اندام دور کند و صفرا

زیاده سازد و تیل سرسون برای انواع علل جلد خوب است و چون سعوط کنند گرهها بینی دفع شود
و اگر بر زخم مالند نیکو گرداند و هاضم و منهضم باشد بدل آبو روغن نخود است شنگهاره آنرا بر روی
تالاب ها بطریق نیلوفر نگارند خشک است اما باد بیفزاید و بلغم و تلخم کم کند و اسهال خونی و ناصور
مقعد و سنگ مثانه را ببرد و قوت باه و گرسنگی بیفزاید و سرفه و لاغری را زایل سازد و قابض باشد
و تب را نافع باشد شورش دل و بیهوشی و تشنگی و زحمت شراب را دفع گرداند و شیرین و سرد
باشد خشکی حلق دفع سازد و ناچار قوت بخشد و بحال اصلی دارد سلارسی و آن میوه است
تیز و تلخ و خوشبو و چرب بود بلغم و صفرا و سنگ مثانه و تقطیر البول را نفع کند شنوزه یعنی طلا
و آن چرب و شیرین و زحمت و سرد بود باصره روشن سازد و عقل و نور مغز زیاده گرداند و منی افزاید
و قوت بخشد و حافظه زیاده سازد و آواز صاف کند و باد و بلغم و صفرا دور کند و طلا تمام
عیار آنست که چون در آتش کنند و یا بر محک مالند سرخ شود و در شکستن سفید رنگ نماید
گشته و خاکستر ساخته باید خورد شنوزه ملنی و آن مرقیشای ذهبی است شیرین و تلخ و ترش
و تیز و مخفف رطوبات یعنی بلغم و گردش سر و غشیان و بیهوشی و دمه و سرفه را دفع کند و
استسقا را نافع بود و خوردن آن تا خوب نسوزند و خاکستر نسازند ممنوع است باید چنانکه متعارف
اهل هند است خاکستر کنند و آنرا استعمال نمایند سیاری و آن نوع لعل است و سیاری را در اصل لغت

هند بهوپل گویند ظاهرا عربان آنرا فوفل کردند اهل هند با برگ تنبول بخورند اقسام آن بسیارست
شیرین و اندک بمحت بود فی الجمله بلین در روی جمست او ازصاف کند و استها بخشد و از اجتماع دهان
برطرف سازد و رود اهضم بود و بعضی برانند که سرعت انزال آرد و عصاره درخت وی مسکر بود. ساجی کمار
وآن اشجار است تیز و گرم سریع التاثیر بود باد و بلغم و نفخ و قولنج و علتهای شکم دفع کند. سهجنه آنرا
سرکوه و سیکوه نیز خوانند سه قسم بود زرد و سیاه و سفید تلخ و تیز و گرم و سریع التاثیر باشد باد و
بلغم و علتهای دهن و ضرر دندانها دور کند و آماس و گرانی بدن دفع نماید و باصره را روشن سازد و
گل سهجنه بهتر از برگ بود و اگر بیخ سهجنه را کوفته شیره بگیرند و مع شیر گاو بنوشند حبس بول
که از سنگ مثانه باشد بگشاید و استها پیدا کند. ستاوری و آن بوزیدان است و آن دو قسم بود
کوچک و بزرگ و هر دو شیرین و تلخ بود منی بیفزاید و صفرا و باد و بلغم را قطع نماید و در رسائی
ستاوری بزرگ داخل کنند. سهاگه یعنی دار السکنه تیز و تلخ و گرم بود بلغم و سرفه و تنگی نفس
را که از غلبه بلغم باشد دور کند و باد و بلغم خصوصاً بلغم معده و امعا و نفخ دور سازد و چون
آنرا بر آتش بریان کنند و مساوی آن فوفل صبر و قند هندی کوفته حب سازند و هر روز ناشتا مقدار
طاقت بخورند در شبانروز دو سه مرتبه اطلاق واقع شود و مفید باشد قولنج و سپرز و ضیق النفس
و ترشان و لک و مجرب مولف است قریب بیست روز بلکه یکماه باید خورد و اگر بیمار نتواند خورد

یک روز یا دو روز جهت استراحت طبیعت تعطیل کرده باز میخورده باشند تا علت بالکلیه
زایل گردد و در پرهیز بکوشند و چیزها که منافی مرض باشد نخورند و این دوا مخصوص حکمای هندوستان است
و دیگران بآن پی نبرده اند و همین ترکیب جهت ثقل و گرانی فم معده بغایت مفید است
اما بعد از خوردن طعام چون یک ساعت نجومی کم و بیش بگذرد بوقت شب بخورند و بالای آن
بچیزی نخورند مگر آب که بمقداری خوردن تجویز کرده اند **سنبل کهار** یعنی سم الفار و آن جمیع فلزات
را کیمیا کنند و تب لرزه را زایل سازد و بلغم و باد در ابدان نگذارد و ضیق النفس و اورام دفع و مجرب است
سیپ و آن مطلق صدف است خواه دریائی خواه نهری چون آنرا سوخته خاکستر کنند و با دوغ
بخورند اشتها آورد و بدن را قوت بخشد و قولنج و درد شکم را مفید باشد و بهترین آن سفید مهره است
که اهل هند سنکهه گویند **سرکوله** سنگی است در غایت نرمی سرد و خشک بود و بعضی بر آنند
که سنگ جراحت که اهل هند سنگ دراز گویند همین است چون آنرا در مرهمها کنند جوششهای
صفرا را خشک کنند و مجفف رطوبات معده و امعاء باشد و در رود خانها پیدا میشود
ساربهل تلخ و شیرین و زمخت و قابض و دافع بلغم و باد بود و بواسیر و جراحتها را نیکو سازد
سیندی عصاره آن مسکر بود و میوه درختش بعد پخته شدن زمخت و شیرین بود و بلغم افزاید و
فربه سازد و صفرا دفع نماید **سینبل** دو نوع بود خاردار و بی خار منافع درخت خاردار است که آنرا کانتی

سینبل

سنبل و کافتی سالفور نیز خوانند و آن شیرین و زمخت و سرخ است و جهت قوت باه
و ازدیاد منی بهتر ازین دوائی نباشد در مقاله مرکبات معجون سنبل و خواص آن مفصل نوشته
خواهد شد از آنجا معلوم نمایند و اگر بیخ سنبل الطریق صندل سائیده و قندی شکر تری با آن
داخل کرده مدتی هر صبح یک پیاله از آن بخورد کسی نیرو شد بی نهایت صاحب قدرت گردد
ساوره نوعی از حبوب است اصل هند از آن نان و طعام پخته بخورند خون را خشک و تن را درشت کند
و صفرا زیاده سازد سابون و آن صابون است بسیار مشهور بود و باصره را نافع باشد و اگر بالو شفه
بردارند قبض بگشاید سپیدالون یعنی نمک سطبرزد سفید و سرخ بود سفید بهتر است منی بیفزاید
و باصره را قوت بخشد و دهان خوش مزه سازد و اشتها آورد و لطیف بود باد و صفرا و بلغم
را قطع کند و ریشها و قبض را دور گرداند سیرفی و آن دو نوع است نر و ماده نر آنست که بار آور نباشد
و ماده بار آور بود تیز و تلخ و گرم و دیر هضم باشد بلغم و آب ریختن از بینی و خون دایمی حیض را دافع است
و آب که دایم از فرج عورات بیرون رفته باشد و قبض و درد شکم و بواسیر را نافع است سیلی دو
نوع بود سفید و کبود سرد و تلخ بود علتها صفراوی را مفید است قوت باصره زیاده گرداند و چون
وی را سائیده بر برص طلا کنند و مداومت نمایند نفع بخشد ساتوری شیرین و سرد بود
علتها را که بواسطه قبض بود دفع نماید و صفرا و تشنگی و گردش سر را دور کند و این بر کنار نهر
کنک بود و همین ساتوری را ایکهره و نبرتو نیز خوانند که گذشت سیتم از اغذیه اهل هند است
مانند باقلا تازه آن شی را ببرند و بخورند و آن دو قسم بود یکی بهمنی و دراز و دیگری مدور و باریک

وهر دو شیرین و زمخت بود و آواز را صاف کند و کثیر الفضول باشد سپنده و آن
بطریق خیار خرد بود بیشتر بالکچری شهرت دارد و دو قسم بود خرد و بزرگ تلخ و آنچه
ترش باشد و بیرا چون آنرا پزند شیرین شود و اشتهای زیاده سازد و اگر در حالت تلخی پاره
پاره نمایند و خشک ساخته بخورند بلغم و باد و گرانی بدن را دور نماید و سفوف آنرا چون قرصی
با جوارش بگوشت کباب زنند هر قسم گوشت سخت باشد چنان نازک شود که از سیخ جدا
جدا شده افتد و اگر خشک و ترش آنرا در گوشت قلیه و مطنجنه کنند نیز مضمحل سازد
و از برای مهرا ساختن گوشت بی نظیر است سرس و آن از اشجار معروف است
تیز و سرد بود جرب و فساد خون و خارش و داد و امثال آنرا دفع کند ساک سال که درخت عظیم
و ساگوانه مشهور است و آن درخت در هند معروف باشد کشتیهای بزرگ و عمارات عالی
از چوب آن سازند چنانچه امیر خسرو در باب کشتی گوید بیت ماه نوی که اصل وی از سال
خور است یک مه نو گشته به ده سال راست مسهل بود صفرا و بلغم حرارت دفع
کند و پوست آن شیرین و زمخت بود بدن را درشت سازد سیوتی و آن گلی است در غایت
خوشبوی و ملایمت و اکثر اوقات در هند میباشد طبیعت وی سرد میباشد و عرق او زمخت
دانهای حرارت که در دهان پیدا می شود و صفرا دور کند ساگ گوره و آن دانه تیمکت است و بالجمله
مشهور است و آن تخم درخت است برگ او تیز گرم بود و بلغم و باد را دفع کند و مغز تخم او زود
هضم و مسهل بود و اشتها طعام پیدا کند و درد شکم را دفع نماید سپندور و آن تخم درخت

سمندر پهل

تیز و تلخ و گرم بود بهترین وی آنست که بسیار سرخ و لرزنده و سنگین و چرب بود و در
آتش نسوزد و بطریق میدا باشد سمندر پهل یعنی حب النیل تیز و گرم بود و علتها که از باد
و بلغم و صفرا بود نافع است و چون آن را با زنجبیل و شکر و روغن سائیده سعوط کنند سر و دماغ
را از اخلاط پاک سازد و درد سر بلغمی را زایل کند سمندر پهنی و آن کف دریا است سرد و خشک
بود بلغم و علتهای باصره و حلق و گوش دور کند ساتره مسهل باشد و دافع باد و بلغم بود
ساروان و آن بزر الرشاد است اهل هند اهلیم نیز خوانند و گذشت سهدیوی دافع باد
و صفرا بود و تن را قوت دهد ساسر موریا و آن را ساتوری نیز خوانند و گفته شد سانبهی و آن
مشهور است بموصلی و بیاید سرانتی و آن خار را از لونه است بیشتر معروف بگهوکهرو است
و بیاید سنگ بصری و آن رومی توتیا است سر بهونگه حجره نیز گویند لیکن آن حجره که رنگ او
گو سفید باشد و آن کم یاب است سیربا یعنی نیشکر چون باسم کانده بیشتر شهرت
دارد در باب کاف کنده خواهد شد و آن چهار نوع بود سفید و زرد و سرخ و سیاه و سفید باز
چند قسم باشد و حکماء هند برای هر یک خاصیتی نوشته اند از اصناف آن سپید نیشکر که از آنها بهتر بود
بهترین نیشکر سفید است که آن را پونده گویند نهایت لطیف و نازک و شکننده و شاداب باشد
مزه دهان بخشد و اشتها دیدی آورد و صفرا و حرارت فرو نشاند و منی و قوت افزاید و ادرار بول
افزاید و مفرح قلب بود و مدار اقسام سفید را گرم دانند و گویند که پوست آن گرم باشد و نیشکر سیاه مانند
نیشکر پونده دانند و نیشکر سرخ را سرد انگارند و گویند که پوست آن سرد است و نیشکر چون

نهار نخورند دافع صفرا بود و در اثناء طعام ثقیل بود و بالای طعام نفاخ بود و بهتر آنست که نیشکر
را بدندان خوهند پاک کرده بخورند که سینه را مفید بود و منی افزاید و قوت بخشد و صفرا فرو نشاند و
بقول بعضی از حکماء باد و بلغم و صفرا برسته دور گرداند و مانند آب حیات بود سکند وآن ذو قسم بود
تیز و تلخ و خوشبوی و اندک شیرین امراض بادی را نافع است اصل هند و اصل عطریات سازند
سن وآن درختی بود که از پوست وی ریسمان سازند سرکه هندیا وآنرا جهنی و کانجی
خوانند و در باب کاف گفته شود الباب الثامن فی حرف الشین شهد وآن هشت نوع بود
و هر کدام نامی دارد با انواع شیرین و ترش و زمخت وانند صفرا و باد و بلغم قطع نماید و انواع امراض
زبان و دهان و چشم را نافع است و اشتها آورد و سده بگشاید و آتش معده برافروزد و از
رگها اخلاط بیرون کند و قولنج بر طرف سازد و منور بدن بود و چهار ماه بارند یکی و دو ماه
اول زمستان خوردن بهتر است و باید دانست که شهد را گرم نباید خورد و در هوای گرم
و باد و روها که با آتش گرم کرده باشند در اثنای آن گرمی شهد یار کرده نباید خورد مگر در باب قی و حقنه
که چون آنجا مقصود منضم شدن نیست جایز داشته اند و آنرا که طعام منضم نشود شهد نشاید و اگر
بر بود منضمی طعام شهد خورد بسان زهر بود و در خوردن شهد افراط نباید کرد و شهد را با آب باران
که بسیار حرم(؟) گفته که با کسی که خسته باشند نباید خورد و کنند با ترشی و اگر خواهند که لاغر را فربه سازد
عسل را با شیر جوشیده سرد کرده آمیخته بدهند و اگر خواهند که فربه را لاغر گنند تا بآب همراه(؟)
کنند شهد و عسل را با ادویه حاره نباید خورد و انواع عسل منی بیفزاید و خون را پاک سازد

بسهل(؟)

٥١

سیلان منی را نافع بود و عسل هرچند خوش قوام و پاکیزه باشد بهتر است **شوب**
به چهره و بدن را نورانی سازد و منی بیفزاید و قوت بدن دهد **شنکا** سریع الهضم و مسهل بود و
خون با صفرا را دور نماید و جهت ازدیاد منی مثل سنبل است و تپ بادی یا صفراوی یا بلغمی
و آماس را نافع است و قضیب را سخت سازد **شوبیا** زرد چوب صحرائی است تیز و شیرین و
تلخ بود **شری تار** بسیار شیرین و اندک زمخت بود بلغم افزاید و صفرا دفع نماید و این در ملیبار
میباشد **شونیا** سه قسم بود سفید و سیاه و زرد و هر سه قسم بدن را نورانی کند و سرد بود و قوت
باه و صفرا و حرارت دفع نماید و قوت بخشد **شکرعیون** شیرین و سرد بود و دفع آورد و منی افزاید
و فربه سازد و صفرا و بلغم و آماس و کوفت بدن را دور کند **سنگرف** هنکلو او نیز گویند و آن
شنجرف است شیرین و تلخ و گرم بود بلغم و تپهای ریحی و بلغمی و صفرائی را نافع است **شکر**
شیرین و سرد و دیر هضم بود صفرا و حرارت و امراض خونی و دوران سر دور کند اما شکر سرخ
منی افزاید و ملین بود و دافع باد و صفرا باشد و اصلاح خون فاسد کند و بلغم انگیزد و شکر
~~انگیزد~~ و شکر سرخ سفید در جمیع امور قوی بود از شکر سرخ و دیر هضم تر باشد اما چون
اصلاح اصلاد و دسومت در وی نبود بلغم بیفزاید چه ضابطه اهل هند آنست که هر شیرینی که در
وی دسومت نبود بلغم بیفزاید و شکری که از عسل می‌سازند باصره را روشن سازد و زخمها را
التیام دهد و بلغم و صفرا و ضیق النفس و مواق و امراض چشم را نافع است **شوره** و آن بوره بود که در
باب باروت تفنگ داخل کنند ملین باشد صفرا زایل کند چون وی را نرم کرده بر دو نهند اکسیر

مستحصل بول اسیر از نهار و کنند مداومت بیانی روز چند و بدارند ملایم رخش بر را مقعد وبساعتی

شده بنفید و مجرب است و حبس بول بگشاید گویند جلال الدین محمد اکبر پادشاه را نوبتی

حبس بول شده بود هیچ وجه نگشاد آخر حکیم مصری نیم تولچه شوره در آب حل کرده خورانید فی الحال

دو گهری دو نوبت دیگر داد حق تعالی شفا بخشید شفتالو سرد و تر است تپهای گرم را نافع

و تپهای نوبت را نافع بود سر کند مصلح آن ... باشد الباب التاسع فی حروف الکاف کیسر یعنی

زعفران تلخ و تیز باشد و دافع باد و بلغم بود و صفرا زیاده کند و کلف و بهق ببرد و جراحتهارا

نیکو سازد و منور بدن باشد و بسیار دفع کند و بشره درخشان سازد و چون با روغن سعوط کنند

صداع را ببرد و جالینوس میگوید اگر شکر و زعفران بر آتش نهاده دود او گیرند زکام دفع گردد و اگر در

چشم کشند سفیدی چشم کهنه را ببرد و هر حلوائی که در وی زعفران بود خون جگر و دل را صاف کند و جگر را

قوی گرداند و بقراط زعفران را مفرح القلوب گفته است از جهت آنکه هر که از وی یک درم بخورد از غایت

فرح چندان خندد که بیهوش گردد اندک باید خورد و اگر نه اسهال باطل گردد کستوری یعنی

مشک تلخ و اندک نمکینی دارد سرد بود و بقولی گرم باد و بلغم دفع کند منی افزاید و قوت باه دهد

و قدری خشک است امساک منی نماید و تپ لرزه و بدبوی دهان ببرد و گویند مضر بود بدماغ

بوئیدن کافور مصلح باشد کپور یعنی کافور تلخ و تیز و سریع التأثیر و خوشبوی و سرد بود و بلغم

و صفرا و خون فاسد و تشنگی و حرارت و امراض سینه و حلق و چشم دفع نماید و سیلان منی که

از حرارت بود بر طرف سازد و بکسی که زهر داده باشند اگر قدری کافور بخورانند زهر اثر نکند و مضر

بماه

بود و شهوت جماع و کافور چهار نوع باشد یکی رنگه از چین ارند قسم دیگر از جزیره زیرباد آید
از درخت کمیله یعنی موز حاصل شود و آنچه از میان برآید بغایت سفید و پهن و بزرگ و درخشان بود
و آنچه بر برگ شود ضعیف تر از وی باشد و هرچه در بیخ موز بهم رسد زبون بود و مانند ریگ
باشد و بعضی از حکمای هند کافور را گرم دانند و تاویلات کنند در مقدمه هند که مسطور گشته است از
تطویل اندیشیده در بیجا ثبت ننمود **کهوپره** یعنی مغز نارگیل سرد و چرب بود و دیر هضم بود
قوت تن بخشد و منی افزاید و قدری امساک کند و سوزش سینه ببرد و غایط بسته براند ما...
نباید خورد **کهربوج** و آن خربزه دشتی شیرین و نرم است مزاج روح دارد و در زبان بیانی از تعداد
وصف آن عاجز و قاصر است بنابران دم نزد و گویند مرخی معده است مصلح سکنجبین باشد
کلوی دوائی است مبارک خصوصا جهت اقسام تپ بلغم او تیز بود و قابض باشد منی افزاید و
اشتها پدید آورد و تن را قوت دهد و تپ حرارت و سرفه و یرقان عینی و حمره و قی و سیلان منی را
ببرد و باد و بلغم را قاطع بود کلوی اگر با روغن خورند باد دفع کند و اگر با شهد خورند بلغم قطع نماید
و اگر با نبات خورند صفرا فرو نشاند و شیره کلوی در حالتی که سبزه و تازه باشد اقوی باشد و اگر
سبز نباشد خشک از آن ام کوب کرده بجوشانند و شیره اش استانند و این نوع شیره که بگیرند
اهل هند ورس گویند **کریاته** چرایته گویند و آن قصب الذریره است تیز و تلخ و خشک و سرد بود
و مسهل باشد برای دفع تپهای بلغمی نظیر است و بلغم و صفرا دفع نماید و سرفه کهن را دور کند
کراجهال کراجهال درخت ترش قابض و قاطع بلغم و صفرا بود و در اسهال کهنه و در جمع ... است را

نافع باشد و بواسیر و اسهال شکم را دافع و مستعمل تازه وی بود و چون خشک گردد عیوض
تازه نشود فلیکه درین عصر خشک را بجای تازه استعمال کنند **کاکراسنگ** تیز و دیرهضم و قابض و
گرم بود و موافق سرفه و ضیق النفس و اسهال خونی را ببرد **گرو** قابض و زمخت و گرم بود باد و بلغم و صفرا
برطرف سازد و تپ و حرارت عارضی را دفع کند و بسیار نافع است **کرماله** و آن خیار چنبر است شیرین
و اندک تلخ و سرد و مسهل است و دافع باد و بلغم بود و تحویج و سیلان منی و بسیاری از علتها را
نافع است و بیخ وی نیز همین خاصیت دارد فلیکه ضعیف‌تر بود **کای پهل** تلخ و تیز و زمخت باشد
بلغم قطع نماید و اشتها پدید آورد و سرفه کهن و تپ را سود دهد و سیلان منی برطرف سازد و
بواسیر را نفع بخشد **کتکی** بسیار تلخ و مسهل بود علل صفرائی و بلغمی و اسهال خونی و تپ را نافع
کرشت قسط را گویند و ابلوط نیز خوانند تلخ و تیز و گرم بود و دافع باد و بلغم باشد و بیرون را انواع سازد
کایپهل خونجان را گویند و آن بیخ درخت تنبول است گرم و تیز و تلخ باشد و اشتها افزاید و علل و
اسقام دهان را برطرف سازد و حنجره صاف کند **کچری** و آنرا اسینده نیز گویند و گوشت جستا را
ساختن گوشت عدیل ندارد **کوتربکری** و آنرا کویت نیز نامند و از جمله میوه‌ها شمارند ترش و شیرین
باشد و قبض در وی بود بر خلاف جمیع ترشیها که اکثر آن مضرت باشد بلکه دافع است اخلاط
دانند و قیحه که خوب رسیده باشد با قندی یا شیرینی ممزوج کرده بخورند و خام آنرا اهل هند حچنک
ساخته لکاهارند و در قلیه و غیره اندازند لذیذ سازد و در ترکیب که جهه منع اسهال خونی و صفرائی
و بلغمی و خونی باشد داخل سازند **کهیر** تلخ و زمخت و سرد باشد قاطع صفرا و بلغم بود

جراحت را به سازد و یرقان را نافع است و سوزاک را برطرف سازد و امساک منی
نماید و این نفع براده چوب کهیر است و طبخ کهیر جهت قوت باه بی شبهه و بی نظیر است
در روغن بریان کرده با ادویه مقوی باه مخلوط ساخته و قند سیاه سه ساله افکنده معجون
سازند کوکهرو و آن خار خسک است دو قسم بود خرد و بزرگ طعم آن شیرین باشد و دیر
هضم و سرد است منی افزاید و تن فربه سازد و سینه را منفعت بخشد و سنگ مثانه
بریزاند و سوزش و سوزاک و حبس بول را سود دهد و دفع صفرا و باد و بلغم باشد کنیده و آن
قنبیل است تیز مزه بود قاطع بلا باشد و اگر در مراهم داخل شود گوشت فاسد برطرف ساخته
صالح برویاند کهیرسار دو نوع است سرخ و سفید زمخت و شیرین بود اشتها بیاورد و
دندان را نفع بخشد و علت گلو را دفع نماید کهیرکند عبارت از شقاقل است و آن را دودی
و دوانالی نیز گویند و مغیث دو دالی شیر دار است چون در نار کی مانند شیر از وی آب بیرون آید
بیونی السم خوانند کیله و آن موز است شیرین و سرد و اندک زمخت و دیر هضم و دافع صفرا بود
و خاصیت گل آن نیز همین است و بیخ آن کرم شکم را دور کند و برگ آن درد شکم را زایل سازد
و بقول دیگر موز پخته اندک زمخت و شیرین بود و قوت بدن دهد و منی افزاید و منور بدن باشد و بخورد
خوردن فرح حاصل شود و صفرا و خون رود و دران سرد و تشنگی را دور نماید و اقسام آن بسیار است رای گمیله
و سوی گمیله مرتبانی بهتر از همه نوع است و خوردن موز ناشتا منع است و کمیله سته بهلو دیر هضم بود
و اشتها برطرف سازد کهجور و آن خرما است چهار نوع بود شیرین و سرد و دیر هضم باشد

منی افزاید صفرا و حرارت و دمه و گوشت بدن را دور گند و بعضی گویند مجرد خوردن
فرح آورد و قوت بخشد و فربه سازد و منور بدن باشد و خون با صفرا و تشنگی و بلغم و زهر
را نافع بود اما اشتهاء طعام ببرد اندکی باید خورد کوکل و آن مقل است تیز و تلخ و گرم
بود اما اشتهاء طعام باد و بلغم و سرفه و استسقا و نفخ و قولنج و سپرز و آماس را
نافع است و یک مقل دیگر اهل هند آنرا کوکل دانه دار خوانند و بعضی کوکل نیز خوانند
و آن عبارت از مقل ازرق است بهتر و اقوی بود و مقل را اهالی هند از جمله ادویه کبار
دانند گور یعنی قند سیاه گرم و تیز و معتدل باشد هر چند سفید تر و پاکیزه تر بهتر و شیرین و قدری
چرب می شود بول غالب براند و شهوت طعام و جماع افزاید و باد و بلغم و صفرا قطع نماید
و بول بلغم زیاده گند و بعضی بر آنند که در افزودن بلغم و منی و کم کردن باد و صفرا از ایشان
شیرینها کمتر بود اما در بلغمی بیشتر از سبب شوری که در وی است و بعضی گویند که
چون وقت پختن بعضی برای سفیدی قدری سم الفار سوده در آن افگند
بنابرین بخلاف سایر شیرینها قاطع بلغم باشد و قند کهنه اقوی بود و در جمیع صفات
از نو خون و گوشت و پیه و مغز و استخوان و منی را قوت بخشد و چندان مسهل نبود و سبب
باشد و اکثر علتها را ببرد و قند کهنه از یک سال گذشته تا سه سال رغوبتر است سال
چهارم بکار نیاید و قتی بی طرف شود حکمای هند قند سه ساله در ترکیب کنند و در اصل کتب
ایشان بجای عسل در معاجین و غیره همین قند سیاه نوشته شده اما درین عصر که حکمای هند

با

۵۳

با اهالی اسلام مشهور شده اند و دانسته اند اکل این قسم معاجین بر ایشان خالی از دشواری
نیست تجویز کنند کرا دویه را العسل لبرشتند کیج و آن عروسک است که حبه نیز گویند و او را
عین الدیک خوانند دو نوع بود یکی سرخ و دیگری سفید تلخ و گرم و در سیم خشک باشد و قی آورد
و برگ او نفخ شکم دفع نماید و کیج سفید را با شیر پستان سائیده در چشم کشند گل چشم
اگرچه کهنه شده باشد دفع شود اما اگر درد کند مسکه در چشم اندازد و روغن آن چون
بر بواسیر طلا کنند منفعت بخشد و گویند اگر روغن حب بر کف دست و پا بمالند و ساعتی با آتش
گرم کنند امساک منی شود و گرهها بلغمی و بادی و خوسیه را با ستره مجروح سازند و حب سفید را
بنمک سنگ و نعل و آب لیمون بر آن طلا نمایند ماده را به تحلیل برد و چون داخل ادویه تحلیل
کنند نفع عظیم بخشد کونجه کانجه کوری و کونجه نیز گویند تخم او شیرین بود و منی بیفزاید و چون
کر با صفرا آمیخته باشد و در اشتهاء تمیز را زایل گرداند اگر بوستی که تخم کونجه در آن میباشد بسوده شود
کسی رسد خیران خارشی پدید آید کر آن شخص بیتاب گردد و گرهها بیرون نمایان گردد علاج کردن
نما و مالیده با آب سرد شستن است کبابه چینی تیز و تلخ و حار و هاضم بود و اشتها آورد و باد و
بلغم و کرمی دهن را دور کند کیوره از جمله گلهاست درخت او در هند همه جا شود و در کتاب اختیارات
خواص او مرقوم است و آن دو قسم بود رای کیوره و یکی را سیون کیوره فرح آورد و منور دماغ بود
و فی الجمله سکر با و عیبست کندراج و آن گلیست خوشبو و سرد و تر نخست و مسهل و هاضم بود
و اشتها آورد و بلغم و صفرا دور کند کول و آن نیلوفر است سه قسم بود سرخ و سفید و کبود

و شیرین و خوشبو و زرد و دافع صفرا باشد و بیخ وی زمخت و قابض بود و گردی که
بر روی نیلوفر نشیند آنرا ایدم گیر نامند و خواص آن در حرف با گذشت **گیهون** یعنی
گندم سرد و ملین و تسکین و جرب و مفرح بود منی را افزاید و استخوان شکسته را درست سازد
و قوت بدن دهد و باد و بلغم دفع نماید **کوکنب** نباتیست تلخ و تیز و گرم بود و علل بلغمی را
قاطع باشد و اشتها پدید آرد و بسیار تند است زیاده بر سه توله شیر برگ سبز آن نباید
خورد آنهم در زمستان **کهنکر** و آن درخت مغیلان است بادل نیز خوانند گرم بود و سرفه و علتهای
بلغمی و انواع سرفه و بلغم معده را نافع است و اسهال دموی و صفراوی بود و بواسیر را دافع است
کهور بکری و آن عبارت از زرنباد است تلخ و تیز و گرم و خوشبو بود و سرفه و خنازیر را دفع
نماید و دهان پاک سازد و در خوشبوئیها کار بندند **کچوری یا کچور** دو قسم بود یکی را کچور خورد
نامند و دیگر را کچور بزرگ در خواص نزدیک بزرنباد اند **کورنه** سه قسم بود زرد و کبود و
خاردار و گرم و زمخت و تلخ بود اشتهای طعام زیاده کند و باد و بلغم و آماس و خارش و خون
فاسد بر طرف سازد **کاک بهل** هندی کاک کلاغ را گویند و بهل ثمر را چون کلاغ بخورد
او بیهوش گردد بلکه بمیرد و بدین اسم خوانند یعنی ثمر کلاغ و از حکیم روح الله شنیده شد
که کاک بهل ماهی زهر است ظاهرا غلط است ماهی زهر جهت هندی بنکلی خوانند
و بیاید **کسوندی** درختیست معروف و مشهور مستعمل آن برگش بود و در روی اندکی تلخی
مایل شیرینی بود گرم است بلغم و باد و صفرا و ادخال و سرفه را دور کند و هاضم باشد و اورا از صاحب

سازد

سازد **گوکر** و آن تخمیست سیاه و بیرا تال ملکهاره نیز گویند سرد و شیرین بود و اسهال صفرائی
را دور نماید و در دفع بلغم بود و تقویت بدن نماید و دهن را خوش مزه سازد **گشنیز** گلست شهرت
بگل خیلی دارد و دو قسم بود سرخ و سفید تیز و سریع التاثیر بود و بوجه و قاتل اسپ باشد **کاجرا**
تلخ و تیز و گرم بود علتهای بادی و خون و خارش و بلغم دفع نماید و بجلد یعنی مرض الجرب نافع ازین در جرب است
کندر بهلا نوعی از زرد چوبه است تیز و گرم و شیرین و سریع التاثیر بود و باد و سرفه و تپ را
نافع است و علتهای صفرائی زیاده سازد **کندبیر** نوعی از نمک است شور و تیز و گرم و در رفع هضم
بود و ترش و تلخ و گرم و بلغم معده و امعاء و درد شکم و آماس را نافع است **کاچ لون** و آن
زید انقوا دیر و ملح الزجاج است اندک شور بود صفرا زیاده کند و بلغم و کرم را دفع کند و اشتها پدید آورد
و نصیلی چشم را پیل سازد و چون طلا کنند جرب را نافع بود **کاد لون** گرم و اندک ترش
بود اخلاط معده و بلغم و باد و بواسیر را دور کند و اشتها پدید آورد **کانجی** و آن سرکه
هندیست باد و آماس و تپ صفرائی و حرارت و بیهوشی و کوفت بدن و درد شکم و نفخ
و قبض را دور کند و کانجی گندم و جو تفریح قلب آورد و موی را نیکو سازد و علتهای بعیری
و سستی بندها را باطلا دور کند و اگر بخورند بسیار بد بود و کانجی که از برنج سازند
زمخت و شیرین و سریع الهضم و قابض بود و قی و تشنگی و حرارت دور کند **کتمونه**
و آن اسپاروون است تلخ و گرم و بدبوی و بلغم و امراض دهن و بینی و استسقا را دور کند
گیرو یعنی گل سرخ و آن طین احمر است طین مختوم نیز گویند دو قسم بود یکی را گیرو و دیگری را

بسونی کبیر خوانند بسونی کبیر بهتر است و آن شیرین و زمخت و سرد بود زخمها را
مفید باشد و ریشها و بواسیر و حرارت دفع نماید **کهربا** و آن طینی قیمولیا است شیرین
و سرد و قابض بود و رطوبات ظاهری و بلغم و صفرا و حرارت و زخمها و آماس و خون و خارش
و امراض چشم را زایل سازد و سنگ رطبی و اسهال صفرائی و بلغم را مفید بود و با حمره را نافع
بخشد و سوزش مقعد را زایل سازد و اگر بر جوششها طلا کنند نافع بود خاصه جوششهای
اطفال را و کهری خاکیست سفید معروف مشهور اطفال بر تختها مشق مالند **امرتی** از میوه
مشهور هند است شیرین و چرب و مفرح و دیر هضم بود و منی افزاید و فربه سازد و سینه را نافع بود
صفرا و سوزاک را دور کند و آنچه در ولایت گجرات شود بهتر باشد و مغز تخم وی را چون با شیر
دختران سائیده در چشم کشند گل چشم را زایل سازد و جلا دهد و آن زمخت و سرد بود و باصره
روشن سازد و جرب را دور کند **کندک** و آن گوگرد است تیز و گرم و بدبوی بود و جوششها را
بغایت زیاده نماید و خارش و جرب و قوبا را با گل و طلا دفع کند و آن چهار نوع بود سفید و سرخ
و زرد و کبود و سفید بیشی را نفع کند و سرخ جهت کشتن آهن بکار آید و زرد جهت کشتن
زیبق و جز آن طبی باشد و کبود بهیچ وجه بکار نیاید **کیس** و آن زمخت و سرد بود و باصره را روشن
سازد و جرب را دور کند **کندرک** و آن کندر باشد بهروزه هم گویند تلخ و شیرین و سرد بود
صفرا و بلغم و حرارت و مرض مجمع زنان را دور کند و آن درخت بسیار بلند است **کس** مستعمل ترشی
این باشد سرد و شیرین و رافع صفرا است **کماه پاس** یعنی درخت پنبه و آنرا بانکه نیز خوانند

طبیعت وی سرد و شیرین بود و صحیح را نافع است و قوت بدن دهد **ککنی** علتهای سینه و باد و بواسیر و آماس و تب غیر معتاد دور نماید و تخم وی را بل بنج نامند بسی مشتهی بود

ککریا و آن خیار است سه قسم بود باغی و کشت زاری و صحرائی باغی آن باشد که بآب دادن رسانند و آن شیرین و سرد و دیر هضم بود صفرا و علتهای مثانه و حرارت معده و دل سر را مفید است و فرح آورد و هر که بسیار بخورد زخم نشینی بهم رسد دویم خیار کشت زاری که در میان زراعت مانند گندم و جو و غیره میشود و آنرا آب ندهند در زمستان و تابستان به نم زمینی و شبنم برسد و شیرین و سرد و دیر هضم باشد مانند که صفرا و خون را ساکن گرداند و مصلح اقسام شیرین و ترشی و علل و زنجبیل است و آنچه بآب روان میشود در موسم برسات خواه بادرنگ و خواه خیار کوچک خوردن آن ممنوع است باد و بلغم و صفرا غیر صالح بیفزاید و چیز یکه وی را برسته زیاده کند مصلح ندارد و اصلاح نپذیرد سیوم خیار صحرائی و آن چندانی نفع ندارد و این هر سه قسم خیار را اهل هند ککری میگویند دیگر بادیه در انست که در مملکت پنجاب یکقسم خیار میشود بس دراز مدکریا گویند و آن شیرین و سرد بود و در فصل گرم شود فرح آرد و سینه را مفید بود و صفرا و حرارت و تشنگی دور نماید و خیار بالنگ نباشد باید ... شود و خیار تلخ مضر بود بصفرائی مزاج **کاچر** و آن کندر است شیرین و تلخ بود گرم و تیز و ثقیل و مسهل باشد صفرا پیدا آورد و باد قطع نماید و بقولی گرم و تر است خون را لطیف گرداند و بول براند و سبوسه سرد را ... برد و مضر بود بسینه و شش مصلح خردل و شکر است **کسیرو** اهل هند بطریق میوه خورند

[illegible]

خشک و قابض و دیر هضم باشد باد و بلغم نفزاید و تن را قوت بخشد **گوند** جمع بسیار نوعست
همه نوع شیرین و لزج بود قوت باه افزاید و سیلان منی که از سستی باشد برطرف سازد
و صمغ کهیر زرد همه بهتر است و صمغ مغیلان که کیکر و یا دل خوانند در نفع قریب بآنست **گونده**
یعنی سک بعتان خواص آن نزدیک بخواص لیله که گذشت دو قسم دیگر هست که
آنرا گوندی خوانند مبهی تر از گونده بود **گرونده** کرونده نیز خاصیت انگور و بهاس دارد
و خام آن ترش بود و تلخه و اسهال پدید آورد و پخته اش سبک و شیرین است باد
و تلخه را دفع سازد **گرنه** طعم آن شیرین و ترش بود و گرسنگی و اشتهاء طعام پدید آرد و باد و بلغم
و تلخه و قی و درد شکم را دفع نماید **کدو** شیرین و دافع صفرا و منور بدن بود و منی افزاید و قوت بدن
دهد لیک نفاخ بود و زنان حامله را غذای به از آن نیست **و کدوی تلخ** که آنرا تنبری گویند
تیز و گرم بود و اماس بیخ دندان و علتهای دهن را دور کند **کانگره** و آنرا بحرفی لطیف اکهوسی
گویند سرد و شیرین بود دافع صفرا و حرارت بود منی بیفزاید فرح حاصل کند و قوت بخشد
و قر بسیار و نفاخ بود و آنچه خام باشد شیرین نبود خوردن آن ممنوع است **کریله** و آن از ادویه
غذای اهل هند است دو قسم بود باغی و صحرائی تلخ و گرم و مشتهی بود دافع باد باشد و علتهای
خون و صفرائی زیاده کند **کرونجی** و آن نیز از ادویه غذای هند است و هم در شکل و هم در خواص
مانند کریله باشد و بیخ آن بواسیر را نافع است و قبض را دفع نماید و از فرج زنان چیزیکه
مانند حیات بیرون می آید آنرا نیز دفع کند و حملی که تا چهار ماه بیفتد نگاه دارد **کندوریه**

آنی نیز از ادویه غذائی اهل هند است شیرین و سرد و ثقیل بود صفرا و بلغم و خون فاسد
و تپ و سر فرا دور کند و کند و ریا تلخ بکار نباید مضر بود کودر و آن انجیر صحرائی بود بعربی
تین الاحمق گویند اندک شیرینی با وی باشد زمخت و سرد و مولد کرم شکم و دافع صفرا باشد
و غلبه خون و بیهوشی و حرارت و تشنگی برد اشتهاء طعام آورد و فربه سازد و زنان حامله را
غایت مفید است و ناشتا خوردن ممنوع است کمرک خام بلغم و خون پدید آورد و پخته
پخته باشد خون و باد و بلغم را دفع سازد کلونجی یعنی سیاه دانه گرم و خشک است در درجه سوم تیز
و قاطع بلغم و مضر ریاح و دافع نفخ بود و سنگ مثانه بریزاند و اگر سعوط کنند صرع را نفع بخشد گرگه دو قسم
بود خرد و بزرگ تیز و گرم بود باصره را مفید است باد را دفع نماید و در دفع تخم این جو بر بدن بمالند نور افشانی
سازد و دوا نمها جرب را خشک سازد کات ماتره و آن گاوزبان است سرد بود و جهت تقویت
دل و جگر دوائیست مبارک و طپش دل و سوء المزاج از آن شود و هر بار که برگش را کوفته شیره بگیرند
و قدری نبات و چند قطره گلاب ممزوج ساخته هر صبح یک پیاله شربتی بنوشند طپش دل البته
بر طرف شود کاله مرتی تیز و تلخ و مسهل و گرم بود بلغم و درد شکم [illegible] و اماس و خارش [illegible]
نافع است کاله نجی تلخ و گرم و قابض بود و بلغم معده و امعاء و کرم شکم دور کند و [illegible]
کاله بجی گویند کنبها یعنی گل خشک تیز و گرم بود و بلغم و بی اشتهائی دور کند [illegible]
بود و اهل هند ساک پخته خورند و قسم دیگر هست که از آن دیوکنبها گویند و در حروف دال مذکور
شد کنتول و آن اشنان است سرد و بلغم و بی اشتهائی و باد و درد شکم را دور کند و

[illegible]

بیخ خشک سازد و کد سنبل شیرین و سرد و نرم بخت بود بلغم و صفرا و علتهای صفراوی را

ریشهای را دور گرداند کانوسی دو قسم بود خرد و بزرگ شیرین و سرد بود صفرا دور گرداند و قوت

بخشد و منی افزاید کلنبنگ و آنرا املاکیر نیز گویند چون بسایند اندک بوی خوش دهد سرد بود

دفع صفرا نماید و اگر بر بدن بمالند حرارتی که از صفرا و غیره عارض شده باشد دفع نماید از

ریز باد آورند کانپی لوه و آن سریع التاثیر و گرم و خشک بود در رساین سازند تریفان و آماس

و بلغم و صفرا را دور گرداند و چهار نوع بود یکی را حسک گویند و آن بهترین اقسام بود دوم را روهک سیوم را

سوبدک گویند چهارم را سهوکانت لوه و آن باقسام رتیق بکار نیاید و زیبق بی او تمام سیر خوب نکند

و هر دو با هم رساین اعلی بود و خواص آن در باب رساین گفته شود کنتاسید و آنرا کورنته

نیز گویند چون بیخ و یا برگ او نیم کوب کرده در دهن گیرند بیخ دندانها قوی گردد و اگر جنبیده

باشند بحال خود آیند درخت وی خاردار است و گلهای زرد دارد کفار تنجا نها برت

اندازند کریر و اهل دکن آنرا ببیتی گویند درخت وی جنگلی است برگ نداشته باشد و

ثمر وی را اچار کنند و بعضی ساک نیز پخته خورند چون استخوان پهلو شکسته باشد چوب کریر بند

بطریق غیره تر رسیده بجا وی کنند هرگز نپوسد و ضایع نشود کیت و آن ریم اقسام است

خواص آن نیز در رساین نوشته شود کعیلا و آن سلیخ است و وی پوست درختی است

که آنرا اسارپهل گویند و ساتی نیز خوانند و چوب و شاخ ساتی را اگر فیل بخورد مست شود

و آب او با گوشت او روان شود و بعضی گویند گنندرجه درخت سارپهل است کهایره بعضی

توتیا ار مزین و آنرا اگرل کماپریت نیز گویند تلخ و تیز و گرم بود چون در چشم کشند باصره
روشن سازد و اگر بخورند فربه کند و تپها متعفن و تپ صفراوی را زایل کند کلتهی و آن از حب القلت
است گرم و زمخت و قابض بود بلغم و باد و سنگ مثانه کراز مینه شود و قولنج و اخلاط بیرون
و دمه و فتح و بواسیر و فواق و امراض چشم را دور کند خون با صفرا زیاده کند کتکی و آن گاورز است
دو قسم بود هر دو در خواص چون ساتوه بود که گفته شد گودرو و آن نیز از حبوب است و در همه چیز
همچو ساتوه بود کرر و آن تخم معصفر است و در خواص مثل بزر الکتان باشد که السی گویند
و گفته شد باید دانست که جمیع غلها چون کهنه شود بهتر باشد الا گندم و جو و ماش که نو و کهنه
هر دو یکسان بود کهل کنجاره کنجد چون بخورند تشنگی آرد و خشک بود و قبض نماید و مضر باشد
بر روشنی چشم کتهل و آن میوه مشهور است بطریق سکنه کوسفند بود چون بشکافند از ان
میان دانها در شیرین لزج بیرون آید قابض و مبهی باشد و تشنگی و حرارت فرو نشاند و دیر
هضم مصلح وی تخم بود باید که بعد خوردن کتهل تخم وی را بر آتش بریان کرده بخورند که کتهل زود
هضم شود و خوردن کتهل بناشتا ~~ضا~~ بسیار مضرت رساند آونله میوه ایست میخوش
مثل نارنج است بغایت لطیف و درشت مزه بود و از خوردنش دل تازه آثار از وی ... دارد
دافع باد و بلغم و صفرا باشد و هیچ مضرت ندارد و متصور نبود استسقا دفع نماید و تن فربه کند و خون را
صاف سازد و تشنگی سینه بگشاید و غثیان فرو نشاند و حرارت دور کند و سوزش و تشنگی دل
دفع نماید و این در مملکت لکهنوتی و بنگاله گویند خوب میشود کیهو یعنی روغن ستور گرم و تر است

[illegible]

و حکمای هند بر تشخیص مزه روغن ساخته بسیار کرده اند و آخر بعجز اعتراف نموده گفته اند که
جامع مزه هاست اما محسوس نیست مگر شیرینی و بهترین روغنها روغن گاو است قوت بدن بخشد و منی
افزاید و دفع باد و بلغم و صفرا باشد و گوشت بدن و درد سینه ببرد و منضج اخلاط فاسد بود و اشتها پدید آورد
و نیز نافع است روغن گاومیش آدمی را آهسته کند و باد و بلغم دفع کند و اگر با شیرینی ناشتا بخورند صفرا نیز
فرو نشاند بواسیر را نفع کند و نیز اگر هم بلغمی بخشد و هم قبض نماید از این سبب بواسیر و سنگ مثانه بعضی از را
دور نماید روغن بز گرم و ضیق النفس را مفید باشد روغن میش اماس و امراض فرج زنان و رعشه اعضا
دفع کند روغن شتر باد و بلغم و قولنج و استسقا بر طرف سازد و روغن اسب دیر هضم بود باد
افزاید و روغن چون مرغی معده است که در هوای تابستان بسیار خورند و همچنین کسی که علت حیوانات
احتراق داشته باشد نشاید که بسیار خورد و مرطب منضج مثل روغن حیوان نباشد شخصی که
خواهد مسهل بخورد اول شب قدری روغن با فلفل گرد کوفته بخورد تا سه شب آنگاه مسهل بکار برد
کلاتهور قرنفل را گویند و آن بلونک مشهور است کشتائی و آن بادنجان دشتی است آنرا
بیت کشتائی نیز گویند و گذشت کوت میر و آن کشنیز است و در تحت خواص کشنیز کرده هانه
نامند گفته شد کهانره و آن نیشکر است و سیرپی نیز خوانند و گفته شد کانتی سدیر
آنرا کانتی سنبل نیز خوانند و در خواص سنبل ذکر کرده شد گل و بار این نیز همان خاصیت
دارد که بیخ سنبل دارد کهات آنرا با برگ تنبول خورند سرد بود اگر با کافور مقدار دو توله
بیکبار بخورند تحلیل رطوبت شود گویت آنرا گوته بری نیز خوانند و گذشت گهول و آن

سبزه ایست که جو خرد تخم او باشد و بلوچی مشهور است و بباید گج پیپل و خواص آن مانند
فلفل دراز است که پیپلی خوانند و ذکر کرده شد گیم و آن زنجبیل صحرائیست کاکوسیلی
و آن را کاکاک پهلا نیز گویند و بباید گنت بهیل تیز و گرم و دافع بلغم بود لهیل و آن بجگر تیغار
و بینی پهل نیز خوانند و بباید کانجی و آن بطریق یا بهر بز از گاو برآید گت قسط را گویند
و باسم گوشت گفته شد کیرا و آن کیر است چون بای مثلثه در لغت هندیست بجای یای
منقوط مبدل ساخته اند و آن سرد است کوید و آن مرجان است کومید از جمله
جواهر است کربک و آن نیز سنگیست در خواص مانند با الماس که رتن گویند و گفته شد
کیسد یعنی ریخت بود جهاو و آن نوعیست از گز از کنار رودخانها برآید و در بحث حرف
جا هم گفته شد الباب العاشر فی حروف اللام لونگ یعنی قرنفل تلخ و تیز و گرم و سرد بود باعتبار
حال گرم دانند و باعتبار مآل سرد پس معتدل باشد باد و بلغم و صفرا را بشکند قطع نماید و اشتهاء
پدید آورد و هاضم باشد و خون فاسد و عطش و سرفه و دمه و خله و قولنج و فواق و خناق
و درد شکم و سینه را دفع نماید و تحلیل کند آنکه از سبب بخار معده و سوء المزاج جگر باشد
بر طرف سازد و باید که سفوف آن را با نبات هر صبح یک کف بخورند مجرب است و در قرنفل نیز
و سومت سست هضمی افزاید و قی و غشیان را دور کند و جراحات را التیام دهد و صداع را ببرد
و گرانی بدن که از سهر شب بیداری باشد دفع نماید لجاو سرد و تیز بود خون شکم و آماس
و حرارت و کوفت بدن و دمه و سرفه و ریشها و بلغم را دور کند نشان و ... گفته شد

چون دست باو رسانند برگهای خود را درهم کند و از همین سبب اورا لجالو نامند چه لج بهندی
لاج بمعنی شرم و خجالت چون از رسیدن دست بیگانه خود را فراهم آرد همانا که حجاب میکند
و لو خود بطریق شاملو و استحلوست و این دارو جهت دفع خون شکم عدیل و نظیر ندارد و بسنجیده
هر روز یکتوله افیون میخورد و در اسهال دموی بهم رسانید از خوردن شیره این دارو صحت یافت
لذنکلی تیز و گرم و مسهل بود بلغم و باد دفع کند و حمل حامله بنشیند از دو رشهای معده و امعاء را
نافع است **لاک** تیز و زمخت بود خام آن دافع بلغم و صفرا باشد و لاک خام آنست که
هنوز آنرا نجوشانیده باشند و رنگ از وی نگرفته **لوده** دو قسم بود یکی را لوده سرطلی گویند
و دیگر را لوده سفید نامند و هر دو زمخت و سرد بود باد و بلغم و خون فاسد دفع نماید و باصره
روشن کند **لونالهار** نمک است اندک شور و بسیار گرم و سریع التاثیر بود صفرا زیاده کند و [?] درد
شکم را دور سازد **لهسن** و آن سیر است گرم است در درجه سیوم دو قسم بود سفید و سرخ گرم
و تیز و لزج و ثقیل و شیرین و سریع التاثیر بود بدن را فربه سازد و قوت بدن دهد و منی
زیاده و حلق و رنگ [?] مفید بود و استخوان شکسته را درست سازد و اشتها پدید
آورد و قولنج و سیلان منی و باد فتق و علتهای بلغمی را نافع است و آتش معده برافروزد و سرفه
کهنه دفع سازد و ملین [?] باشد و در دفع زهرها قایم مقام تریاق بود و هم با [?] مطعم با طلا و سیر
مضر بود به بصر و سر و گرده را تباه کند مصلحش روغن و ترشی است **لجبا** شیرین و سرد و قاطع
بلغم و صفرا است و از جمله ادویه پر نفع است و اگر عقیمه خورد حامله گردد **لیمو** ترش و تیز و

و گرم و مشتهی بود باصره را سود دارد و قولنج و سرفه و بلغم و غشیان را نافع است و تر بنا
و یا آنست که بر درخت خوب پخته گردد و خارش نباشد لاچیکست تلخ و شیرین و سرد بود
باد و بلغم و حرارت معده و شکم و تپ را دفع نماید لوه یعنی آهن و آن دو قسم است یکی آنکه
از آن زنجیر و قفل سازند و آن زبون بود دوم آنکه نیکو باشد از آن شمشیر و کارد و امثال
آن سازند لاجورد و آن حجر نرم و سرد بود صفرا را دور سازد لوبان خوشبوی بسیار دارد
اگر ببویند بلغم و علت سر را ببرد و در جهت چشم و باد را دور کند لون یعنی نمک از اقسام است هم
نوع فربل بلغم منجمد بود و گرم و سست و در رگها و باریک شدن نمک هیچ چیز نیفزود و در آمد ندارد
و بول و غایط برانند و اشتها پدید آرد و دافع باد باشد و بلغم و صفرا بیفزاید و افراط نمک
خون را بسوزد و ضعف بصر آرد و مو سفید گرداند و خارش اندام پدید سازد مصلح شربت شیرین است
و نمک مطبوخ مزاج را موافق باشد و ضعیف را نحیف سازد لونا و آن علف است لونیا
و آن سبزی یا خرفه است عرب بقلة الحمقا گویند زیرا که اکثر کنار رود خانها بر سر راه رسته
یا مال خلق میگردد و ترش و شور مزه بود دافع باد و بلغم باشد لهسنیا عین الهر را گویند
اهل هند جهت قوت ستاره طالع خود از نه قسم جواهر یکی را اختیار کرده با خود دارند چنانکه
طالع آفتاب یاقوت ماه مروارید مریخ مرجان عطارد زبرجد مشتری پشپراگ زهرا
الماس زحل نیلم راس گومید ذنب عین الهر و بعضی بر نه قسم را در غیر جای طلا
و یا نگین انگشتر جای داده با خود دارند و نورتن نامند الباب الحادی عشر در حروف میم

نحیف

مهلیه و آن اصل السوس است شیرین و اندک تلخ و سرد باشد باخره را روشن
کند صفرا و تشنگی و تب محرق و جوشش دهان بر طرف کند و جراحت درون سینه و
خون فاسد و قی و دق و آماس را دوا نیست مبارک میده دو قسم است خرد و بزرگ
سرد و شیرین بود و دافع صفرا و حرارت و سرفه و کهنی و تب بود و بلغم و منی افزاید و در مملکت
بنگاله پیدا میشود میده سنگه تلخ و تیز بود و بواسیر و آماس و درد شکم و دمه و سرفه
و علتهای سینه را دفع نماید و باخره روشن سازد و بار او شور و ترش و تلخ و تیز
و گرم بود بلغم و باد را دفع کند و مشتهی باشد موندی دو قسم باشد یکی خرد و بزرگ
شیرین و تیز و تلخ و گرم و درشت بود بلغم و صفرا و اسهال که از بدهضمی بهم
رسیده باشد نفع دهد و سرفه و سیلان منی و قی دور کند و بسی مشتهی بود عرق
موندی کشیده بخورند مندار دو قسم بود سرخ و سفید تیز و تلخ و گرم و مسهل بود
باد و بلغم و بزرگی شکم که بواسطه پیه باشد و ریشها و آماس و خارش و درد را
نافع است مهتی گند و آن دو نوع بود سفید و سیاه هر دو تیز و گرم بود علتهای بادی و سنگینی
و ملکی را دفع نماید سفید اقوی بود موکها دو نوع سفید و سیاه هر دو تلخ و تیز و ترش باشد
اشتها آرد و ملینی بود کهده و درد سپرز و قولنج و درد شکم را دور کند موجرسی و آن صمغ درخت
ساتور است که سنبل تیز گویند درشت و قابض بود باد و بلغم دفع کند قوت بخشد و فربه
سازد و منی بیفزاید و صحیح البدن الکاهد ارد مای پهل و آن خازو بود تیز و گرم و دافع باد

بلغ

باشند و نفع صفرا رنگ را تنک سازد و موی را سیاه و مجعد گرداند **مینی پهلی** و آن جوز القی است
تلخ و تیز و دافع بلغم و امراض سینه و شکم و زهار باشد و از خوردن آن قی بسهولت آید
و برای نضج و تحلیل ماده دمل طبیخ چیزی بهتر از آن نیست هم منضج و هم محلل و هم رادع **موسلی**
دو قسم بود سیاه و سفید و اکثر بر آنند که بهمن سیاه و سفید همین است شیرین و سرد
و لزج بود اگر با روغن گاو و شیر گاو و شکر بخورند منی بیفزاید و بدن را قوت بخشد و فربه
سازد و بلغم صافی زیاده نماید و صفرا و حرارت دفع نماید و اگر با روغن کنجد بخورند زکام و نزله
و بلغم را سود دهد و اگر با نمک سنگ بخورند اشتها آورد و اگر با آب گرم یا تیر آب بخورند
انواع درد شکم را مفید باشد و آن دو نوع است سفید و سیاه سیاه بر نفع اقوی بود
مروه و آن مرزنجوش است تیز و تلخ و گرم بود قبض و نفخ و درد شکم و بی اشتهائی و بد اشتهائی را
دفع نماید دو نوع بود سیاه و سفید در ترکیب بکار آید **مرهه** دو قسم بود شیرین و سرد است
باد و منی افزاید و فربه سازد و صفرا دفع نماید **مانک** و آن یاقوت است [illegible] صفرا
داند و خوش آن است که آبدار و شکیلی و گرد و بسیار روشن و مستوی الاضلاع و خوش رنگ
و سرخ بود **موتیه** و آن مروارید است شیرین و سرد بود فربه سازد و منی افزاید و قوت دهد
و امراض چشم را مفید است **مال کنکنی** از ادویه مشهور هند است در رسائل علیحده در خواص آن
نوشته اند تطویل اندیشیده بر همین اختصار می نماید و آن بر دو قسم بود بزرگ و کوچک
طبیعت و خواص هر دو برابر است و اصح است تلخ و تیز و گرم باشد و بر خلاف شهرت

بینائی بینی نور سازد و باد و بلغم دفع نماید و اشتها پدید آورد و عقل و حفظ زیاده کند

مرچ یعنی فلفل گرد دو قسم بود سیاه و سفید گرم تیز و زود هضم باشد بلغم و باد و علتهای

سینه را دفع کند و مزه دهن بیفزاید و معده و جگر را قوت بخشد و طعام غلیظ را هضم سازد

و صفرائی مزاج را مضر بود خاصه در تابستان ترشی و آب سرد مصلح است منجیث

بفارسی بقم و بعربی فوة الصباغین خوانند شیرین و ترمخت و گرم و سنگین بود تب

و ریشهای پرمه و بلغم و علتهای چشم را دور کند و آن بر چهار نوع بود اول چچول دوم پونجی

سیوم کونجی چهارم ستاهلی ستاهلی کونجی از ستاهلی بهتر است و پونجی از کرنجی

و چچول از پونجی مولیا و آن ترب دشت چهار قسم است هر کدام نامی دارد و خواص

و مزاج نزدیک بهم باشد گرم و تیز و سریع التأثیر و مشتهی و دافع بواسیر و قولنج بود

و علتهای سینه را نافع است و هاضم غیر منهضم باشد و خون با صفرا زیاده کند و اگر

با طعام بخورند قوت بدن بخشد و اگر بیشتر از طعام بخورند صفرا زیاده کند و اگر زرد چوبه و

خوابیده در و کرده بپزند علتهای سینه و درد شکم و بواسیر را نفع عظیم بخشد و اگر تخم

آب ترب با شش بول شیر گاو یا ریح بول ستها که بریان کرده بخورد و مداومت نماید علت

حبس بول کم از باد و اخلاط غلیظ بر طرف سازد مهوه دو نوع است هر دو یک خاصیت

دارد دو گل و میوه مهوه شیرین باشد باد و صفرا دفع نماید اهل هند که استطاعت ندارند

از میوه مهوه بجای قند سیاه شراب اندازند میتهی و آن حلبه است تیز و گرم بود

علتهای بلغمی و صفرائی را زیاده کند و باد را دفع نماید و اشتها زیاده پیدا آورد **موگره**
گلیست معروف چند قسم بود سرد و شیرین و خوشبو باشد فرح افزاید و صفرا
دور گرداند **موم** و آن شمع است شیرین و تیز بود و خون فاسد و باد را دفع کند و بر
شکاف دست و پا مالیدن نافع است **موککری** خیار دراز است در مملکت پنجاب
بسیار شود و خواص آن در تحت خیار که ککری گویند نوشته شد **مر** تیز و تلخ و در مخت بود
بلغم و صفرا و دمه و کرم شکم و سرفه و تشنگی را نافع است و این در حرارت مشهور بود **منسل**
و آن زرنیخ سرخ بود و گرم و تیز و چرب باشد حلق و سینه را پاک گرداند و زایل سازد
مسکه بفارسی کره و بعربی زبده خوانند بسیار شیرین [illegible] بود و نمک لشکر و حاجب
گرداند قوت بدن و مزه دهن بخشد باد و بلغم و صفرا و تشنگی و سرفه را سودمند باشد مسکه را
بهندی ماکهن نیز گویند مسکه گاو میش شکم را بزرگ گرداند و منی افزاید و مسکه میش اسیر را
مفید باشد و در هضم و ثقیل بود و اشتها کم سازد و شکم بزرگ کند و مسکه ...
باد و بلغم و سرفه دور گرداند و مفرح بود بچشم و مسکه شتر سرد و سریع الهضم بود و در اشتها و کرم
شکم و بلغم و خون فاسد و باد دفع نماید و مسکه هر چند بماند بدتر شود و سینه را آزار رساند
و علل غیر مکرر پیدا آورد **مسکره** در اصل لغت یعنی مستی است چنانچه مست را مدوا کر گویند و
در اینجا مراد شراب است و آن دو قسم بود یکی آنکه آتش نه بیند و آنرا اسو نامند و این نزد
کفره هند اگرچه حرام نیست لیک از اشد مکروهات باشد دوم عرقی و آن خود در کیش ایشان

نیز حرام است و هر دو قسم گرم و تر شش و هاضمی باشد و هرچه متحجر گردد از مفاصل و غیره
نرم کند و باد و بلغم دفع نماید و مولد صفرا باشد و مثانه و سینه از اخلاط پاک سازد
و سیاه اقل تاثیر بود خون را بجوشش آرد و جمیع حواس را خوب باشد و غایط و بول [illegible]
نگاهدارد و سرفه و بواسیر و سنگ حصی یعنی ذرب و حبس بول و باد و بلغم دفع نماید

ماش دو نوع بود سیاه و سبز اهل هند سیاه را ماش نامند و خواص علیحده قرار دهند
شیرینی و گرم و مبهی بود و بلغم افزاید و فربه سازد و سبز را مونگ خوانند **منگ** زمخت
و سبک و سرد باشد با حره را روشن سازد و اندکی نفخ با وی بود بلغم و خون با
صفرا دور کند و صاحب الاسرار الاطبا گوید منگ نزد بعضی سرد و خشک است و نزد بعضی
معتدل و بهر تقدیر قابض است لیکن چون بجوشانند و آب آنرا بخورند طبع را نرم دارد و
منگ لطیف تر از برنج و گندم بود و موافق مزاج بیماران احوال صفرائی و احوال بلغمی باشد
و چون منگ با برنج یکجا کنند تغیر الغذا او و دیر هضم نشود خاصه که با روغن بخورند و در
ذخیره مونگ را از جمله اغذیه لطیف شمرده و گفته خون صافی تولد کند و موافق بود بکسی
که حرکت و ریاضت کمتر دهند یا حرارت غریزی ضعیف شده باشد چنانچه کسی که از
بیماری برآمده بهتر شده باشد و کسی که خواهد در تن او خلطی تباه گرد نباید باید اختیار
کنند **مسور** یعنی عدس نزد بعضی معتدل است در گرمی و سردی و نزد بعضی سرد است
و باتفاق خشک و قابض معده را بد بود و تاریکی چشم آرد و مضعف قوت باه باشد

۶۳

نخود عجمی معتاد زنان را باز دارد و ادرار بول را که از حرارت باشد نفع کند و امراض
صفراوی چون آبله اطفال و ریشها و تبهای سخت و اسهال و موی را نیک باشد و خون
را غلیظ سازد و سودا انگیزد و دماغ را فاسد کند و خوابهای پریشان آورد و آب جوشیده
عدس مانند نخود ملین باشد ملتا شکنت و آن صدف است چون سنسینی نیز خوانند
و در سین گذشت مُشک و آنرا کستوریه نیز خوانند و گذشت موته سعد است که
مشکک نیز خوانند و اهل هند بهادر موته هم گویند گفته شد ملاگیر نوعی از صندل است که چندن
خوانند و گذشت موتهوتهه توتیا سبز است تهوتهه نیز خوانند مهندی یا انول انول نیز
گویند و گفته شد موتهه و آن شبیه ماش سبز و در لاهور و حوالی آن اگر بسیار شود
برای اسپ و شتر بهتر از نخود بود و اسپان را فربه سازد و قوی نگاه دارد ماث و آن ماش است
مخصوص هندوستان سبز آنرا به پزند و بخورند و چون مرضعه را شیر کم شود باید که
بیخ ماث صد توله و شیر گاو صد توله و صد توله آب جای بیالس ملایم جوشانیده بقوام
آورند و در ظرف کرده نگاه دارد صبح و شام مرضعه روغنی که بچه بر بدن بمالد و هر دو وقت
تا آب گرم بشوید و فی الفور قدری از آن دارو بخورد و خود را گرم نگاه دارد و باین طریق تا
هفت روز مداومت نماید و اگر دو هفته بدین عمل کند بهتر و این مجرب است حمید یعنی زباد
خوشبو و مجرب و گرم و مفرح بود و علامت زباد خوب آنست که کبود و سیاه رنگ باشد
و چون در آفتاب بگذارند بگدازد منشی گوشت را گویند و خواص آن از الطریفی قسمت ماکول

سه نوع قرار داده اند مخفی نماند که اهل هند بنا بر آب و زمین نهاده معموره عالم را
سه قسمت کرده اند و نامهای آن را چنین گفته جانگل دیس انوپ دیس ساده‌هارن دیس
جانگل دیس آنست که چاههای آن ولایت بسی عمیق بود و ولایت مارواړ که بالا دست
گجرات واقع شده از آن جمله است چاههای آن مملکت بمثابه عمیق اند که هرگاه
دلو بلب چاه رسد دهل زنند تا دلو کشان را معلوم شود که دلو از چاه برآمد و دست از
کشیدن بدارند و مردم آنجا غادی و قوی جلد و خورد شکم و کم دسومت باشند و
درختان خورد که سال به سال میرویند در آن زمین برویند و بادها تند بسیار وزد
و انوپ دیس بر عکس مملکت مذکور است چون اندکی از زمین حفر کنند آب برآید
ولایت بنگاله و کوهکن که کناره دریا واقع شده از آن مقوله است و درخت و
رطوبت بسیار بود و مردم آنجا بزرگ شکم و سست و رنجور باشند ساده‌هارن دیس
آنست که آب و زمین در قرب و بعد معتدل بود و سبزه و درختانش نیز در بسیاری
و کمی و خردی و بزرگی باعتدال باشند و مردم آنجا نیز مستوی الخلقه و صحیح البدن باشند و باز
اهل هند دنیا را سه دیس و پنجاه پنج قسمت کرده نامهای آن نوشته اند مثل باگر دیس
و هنوت دیس و پهتوره دیس و غیره از تطویل اندیشیده بود که آنها نیز درج نیست
آنچه مولف کفایة الاطبا نوشته اما معنی گوشت جانگل دیس و انوپ دیس و
ساده‌هارن آنها کنایت که نزد هندیان در طب کتابی معتبرتر و مبسوط تر از آن نیست

بنوعی بیان مفهوم گردد و گوشت جمله وی کیفیات راست قسم گروه آهو و گورخر و خرگوش و
لوه و دراج و گنجشک صحرائی و قطا و طاووس و مرغ و خروس و دستی و فاخته و هر بال و ماسو و جبه
و امثال اینها را جانوران جنگلی گفته اگر چه در زمین خوب و سیاه و دون باشند اسلم خورند
و گوشت اینها کم رطوبت و سبک باشد و گوزن و گاو میش و گاو قطاس و نیله گاو و بسیار کس
و مرغابی و سرخاب و ماهی و هر چه در آب و کنار آب بیشتر باشند اینها را جانوران آنوب خوانده
اگر چه در زمین جا بگل و سیاه ها ان باشند آب بسیار خورند و گوشت اینها ثقیل و بر رطوبت
باشد و گاو و اسب و گنجشک و مرغ خانگی و تیهو و کلنگ و امثال اینها را جانوران آن سیاه ها را
فرا گرفته در آب خوردن متوسط اند و گوشت اینها نیز در ثقل و رطوبت متوسط باشد و در باب بر
رئیس گفته متحیرم نمیدانیم که از جمله کدام یک ازین جنس شمایم و گوشت دراج بهترین گوشتهاست
گرم و خشک و خالص باشد قوت بخشد و منی افزاید و اشتها آورد و هیچ خلطی را زیاده نکند بلکه کم
گرداند گوشت لوه هم گرم و خشک است و در خواص نزدیک بدراج است و گوشت کبوتر بچه
در خواص نیک است نزدیک گوشت لوه بود نیک گرم تر است گوشت کبوتر اهلی سرد و مسهل
بود و خالص و زود هضم باشد و خون و باد و صفرا دور کند اما سلسل البول آورد و کبوتر بچه فرخی
دیر هضم و گرم باشد و خون با صفرا بیفزاید و منی زیاده کند گوشت طاووس خوب است
اما بر پیر نیز کارا مزاج موافق نباشد گوشت خروس نیز مثل گوشت طاووس است و گوشت
ماکیان دشتی گرم و خشک است گوشت تذرو و کبک مثل گوشت ماکیان است گوشت

خروش اهلی ثقیل و مولد بلغم است گوشت فاخته نیز ثقیل باشد و صفرا و بلغم افزاید

و گوشت تیهو معتدل بود هم در ثقل و سبکی و هم در گرمی و هم در سردی و گوشت تذرو نیز [illegible] باشد میان

خواص جانوران جنگلی و صحرایی است و جمیع گوشتها بطبیعت انسان موافق تر از گوشت [illegible]

نبود و گوشت نیز غالب بهتر باشد گوشت میش نیز [illegible] بود میان خواص جانوران [illegible]

و از خوب گوشت آهو سرد و زود هضم و مسهلی و دافع هر سه خلط باشد و گوسفند جامع [illegible]

مزه بود و گوشت گاو غلیظ و سرد است علل مختلف پدید آورد و اشتها ببرد و لهذا

کسی را که اشتها از حد زیاده بود گوشت گاو دهند تا کم گردد و گوشت گاومیش نسبت

با گوشت گاو بهتر بود گوشت گنجشک دشتی سرد و زود هضم و مسهلی و دافع باد باشد

گوشت گنجشک خانگی اگرچه اندکی ثقیل است اما منی بیشتر افزاید و گوشت ماهی [illegible]

گرم و تیز و دیر هضم است خون یا صفرا و بلغم زیاده کند و گوشت جمیع جانوران پرنده

آبی سرد و دیر هضم و مسهلی است و مخ جمیع جانوران ثقیل از گوشت آنها بود و گوشت

جانور مرده و زهر خورده و بسیار لاغر و بسیار فربه و جگر [illegible] و مریض و حامله و بریده نباید

خورد و از جنس چرنده گوشت نرینه گران تر از ماده باشد و از پرنده عکس و از

نرینه پایین تنه بهتر باشد و از ماده بر عکس و مراتب خفت و ثقل گوشت از سر تا

بپای بترتیب اندامها بود آنچه بالا تنه پدید است هرچند بالاتر رود بهتر بود و آنچه پایین پدید است

تنه پدید است هرچند پایین تر فرود آید بهتر بود و سبک ترین گوشتها گوشت سرین و ران [illegible]

گوشت شکم و فی الجمله گران است و گرانتر از وی گوشت پشت و ازان گرانتر سینه و
وازان گرانتر گردن و ازان گرانتر سر گویند باب الثانی عشر فی حروف النون نانخواه
ناگیسر وان سعد کوفی است شیرین یا سرد بود و خون فاسد و حرارت و اسهال را دفع کند
وان نارمشک است گرم و تیز و سبک نم از بلغم و علتهاء مثانه و حلق و درد سینه سر دفع کند
نربسی وان جدوار است تیز و گرم بود و باد و بلغم و علتهاء جزئی را دفع کند نیل دو قسم بود تیز و تلخ
و گرم باشد موی یا جرب کند سرفه و بلغم را نافع است ناری یا خنک تیز و گرم بود و بلغم و باد و قبض
و انواع بود اسیر را نفع بخشد نبقی وانرا کبیر گویند و در کاف گذشت نارگیل وان نارگیل
باشد مغز اینرا المویزه نامند و خواص ان در کاف گذشت و آب نارگیل مبهی یا و مشتهی و
مقوی بدن باشد لیکن دیر هضم شود و روغن پوست نارگیل جهت دفع جرب مجرب است
بطریقی که اهل هند چوره میکشند بکشند مالند نارنگی در شکل و خواص و مزه مانند کونله
باشد که در کاف گذشت بنابران تکرار نه پرداخت نولدسی برگ لیمو که هنوز تازه
باشد انرا نولدسی گویند و از جمله خوشبوئیها شمارند نکه وان اظفار الطیب باشد تیز
و گرم بود خارش و زخمها را دور کند نیلج سنگ است وی گرم بود و بلغم و صفرا را و اشتهار را
دور کند نرسیاک وان نوشادر است و بجر کهار نیز گویند و گفته شد نیمو یا میوه درخت
نیب را گویند نار وان سبزیست معروف بسیار حار بود و بلغم و باد دفع کند و اشتها
آورد و طعام را هضم نماید پخته بخورند و سفوف ان نیز استعمال کنند ناک یعنی امرت وانچه

در خاصیت موافق بود با علتی باد و بلغم و بواسیر را دور کند و چون در نقره اندازند نقره را
پاک سازد باید که پاک کرده و کشته بخورند و الا ورمها بر بدن پدید آید و دیگری علل
حادث گردد **ناک بیرین** گرم و تلخ و تیز و سریع التاثیر و دافع باد و بلغم و صفرا باشد
و استسقا و نفخ شکم را نافع است اخلاط معده را براند آنگاه قبض کند **ناک درخت**
تلخ و تیز بود و بدن را چنین فربه سازد و باد و بلغم و قولنج و درد شکم و استسقا و علتهای
حلق را نفع بخشد **ناک پهلد** شیرین و ترش و زرمخت و گرم و دیر هضم بود خارش
و ریشها و علل صفرائی را نافع است **نسوت** و آن تربد است دو نوع بود سرخ و
سفید تیز و شیرین و زرمخت باشد باد افزاید بلغم کم کند تپ و علل سینه و فساد
خون به برد **نیب** درخت نیب در هندوستان معروف است سرد و تلخ بود بلغم
و دانهها حرارت کم کند و کرم و قی و آماس و آب که همیشه از بینی آید و زهر و امراض صفراییه
و سوزش سینه را نافع است و معتقد اهل هند آنست که سایه آن نیز اکثر امراض را
دفع نماید **الباب الثالث عشر** فی حروف الهاء **هلد** یعنی زرد چوب عربی
عروق الصباغین خوانند تلخ و تیز و گرم بود بلغم و خون یا باد و خارش و ریشها دور کند
و قوت دل دهد یا کل و طلاء و خون را صاف سازد **هاور** هبادلی نیز گویند تلخ و
بود درد سپرز و قولنج و استسقا و جرب را نافع است **هتکند** تیز و گرم بود بلغم
و علتها که از بطن ظاهر جلد شود و ریشها که از سبب خارش شود مفید بود **هات جورک**

وآن پنجم هیم است **هنگن** گویند آن ماهیگیر هیچ دست ماهی از بوی آن بیهوش
گردد باشد که بگیرد و بد بوی و تیز و گرم بود معده و علتهای باد و بلغمی و دردها حرارت را
دفع کند و در سوم هضم است اگر پوست هنگن را کوفته و بیخته هر روز یک تانک بخورند
دوازده توله شیر بر بالا از آن بیاشامند و مداومت نمایند علت خنازیر بتدریج دفع گردد
و اگر سفوف پوست بیخ هنگن را هر روز با عسل و روغن بخورند علت دانه فرنگ و درد
مفاصل دفع شود و اگر با نبات و روغن بخورند داد یعنی قوبا اگرچه سیاه بود دفع شود
مجرب است باید که مداومت نماید و هنگن برای اقسام بواسیر خصوص خونی را نافع است
باید که سفوف کرده مدتی بدان مداومت نماید **هاتھل** بضم ها سبز سیب متعارف
اهل هند از آن ساک پزند و بخورند تیز و گرم بود و قولنج و استسقا و نفخ شکم را نافع است
و باد و ریش و درد گوش را دور کند برگ آن را مالیده قطره چند در گوش چکانند هلهل را
بعضی گویند خصوص ملکی است برخی برانند که فیل هیچ دست **چینک** بعربی حلتیت
و بفارسی انگزه خوانند گرم و تیز و دافع باد و بلغم و قبض و نفخ و درد شکم باشد و باه را منفعت
رساند اهل هند منافع بسیار برای انگزه نوشته اند **هیرادوکا** بعربی دم الاخوین و بفارسی
خون سیاوشان خوانند و آن سه قسم بود جلیده و خشبی و کردی بهترین وی جلیده صاف
بود که اصلا چوب در وی نباشد و این نوع در هندستان نمی باشد و این نوع ~~در هند~~ از
جزیره سقوطره و در ممالک آرند و دو نوع دیگر در هند بهم میرسد و خشبی بهتر از کردی باشد

زحمت بود قوت معده و جگر دهد و استسقا مقعد و سپرز و امعا را بغایت نفع بخشد و قطع خون
رفتن بکند جراحتها تازه را سود دهد چون بر آن افشانند هنکو تریه و آنرا ابهاملی
نیز گویند و آن چوبی باشد که آنرا زنجبیل رومی است به کلوکه بر هوبیر بکنار
خوشک شده صحرائی مشابه دست هنکوا و یعنی شنجرف گرم و تیز و تقدیر به زحمت و قاطع
بلغم باشد هالم و آنرا اهیم نیز گویند و گذشت هرز بفتح حا ها و تشدید عبارت از
هلیله است دو قسم بود سیاه و زرد و سیاه را هلیله زنگی نامند و آن اکثر در ممالک
هندوستان شود دوم زرد و زرد باز دو قسم بود یکی را هلیله زرد گویند دوم را هلیله
ترادی و کابلی خوانند هلیله زرد نیز همه جا هندوستان شود و در ادویه و در ترکیب چندان
بکار نیاید اصل هلیله ترادست و آن از کوهستان سوالک که شمال رویه هندوستان
و تا کوهستان هماچل کشیده خیزد و زیره سیاه که در خواص و مزه قرین زیره کرمانیست
نیز در کوهستان مذکور میشود و هلیله هر چند بزرگ و سنگین که در آب غرق رود و خوش
رنگ و دراز باشد بهتر است و اقسام هلیله شیرینی و ترشی و تلخ و زحمت و مسهل
بود دافع باد و بلغم باشد و صفرا و منضج و محلل و مسهل و مقوی دماغ و معده و امعا و
باعتبار کل النزاع حسن الفقیر باعتبار شیرینی صفرا فرونشاند و باعتبار ترشی باد
دفع نماید و اشتها آورد و مزه باشد و باعتبار زحمت بلغم قطع نماید و در باب آن جهت
مسطور است که هلیله ترادی درد سر و چشم و بینی و حلق و سینه و علت خلفو

دردِ و ذرب و تسکینِ اسهال و زحیر و منفعتِ رنگ و قی و غثیان و سرفه و دمه و ذرب بول و نفخ شکم و تقویت چشم و کم

اشتهائی و جمیعِ امراض خواه بادی و خواه بلغمی و خواه صفرائی را مفید است و هلیله هر چند

نو باشد بهتر بود و علامت نیکی آنست که چون در حال تر کرده بالند رنگ او زرد شود

و پوستش بر نیرد و اگر هلیله بصفات مذکوره نباشد فواید یکه گفته شد بظهور نرسد و از خواص

و منافع هلیله بسیار از عجایب شمارند در فصول سته باین نهج خورند در فصل کرشم هلیله را با قند

هندی بخورند و در فصل درکها با نمک سنگ و در فصل شمت با نبات و در فصل هیونت با

زنجبیل خشک و در فصل ششر و دوسنت با فلفل دراز و شهد و باید دانست که قوت هلیله

تا یکسال خوب نماند و هلیله را در لغت هندی هری و هرتیکی نیز خوانند و هلیله مضر بود

بزنان حامله هرتال زرنیخ را گویند تیز و گرم بود و چرب بود مقاله دوم در مرکبات مشهوره

واین مقاله مشتمل بر پانزده باب است باب اول در مفرحات باب دوم در معجونات

باب سیوم در جوارشات باب چهارم در اقراص باب پنجم در حبوبات باب ششم در سفوفات

باب هفتم در سنونات باب هشتم در روغنها باب نهم در مطبوخات باب دهم

در اشربه باب یازدهم در مراهم و ضماد و لطلیه باب دوازدهم در حقنه و شیاف باب

سیزدهم در غرغره و سعوط باب چهاردهم در رساین مفرده باب پانزدهم در رساین

مرکبه بدانکه حکماء هند در اصل مفرح و معجون و جوارش تکرار نه بندند چه معتقد ایشان

آنست که در هوای هند معجون و غیره ترش میشود ادویه کوفته بیخته را با شهد آمیخته در ظرف

برکت ای بعض کرم بحرمه
یا الله یا کبیکج
یا خاوث [illegible]

باید نخورند و قرص را بری یا مثل و حب را گولی یا و سفوف را پهنکی و چورن و سفوفی را اگر

پلی از ادویه آن آتش دیده باشد پاک خوانند چه پاک پخته را گویند و سنون را دنت جلنه

و مثل نامند و روغن چرب را تیل و مطبوخ را کاره و اشربه را آشو و مرهم و ضماد

طلا را لیپ و حقنه را ومن و غرغره را گل گل و سعوط را ناس

الباب الاول فی المفرحات

مفرح دل کشا که ملا رستم جرجانی جهت مرتضی نظام شاه والی احمدنگر ترتیب داده برای

دفع خمار شراب و درد سر مفید است و امراض سودائی و بلغمی دور کند و دل را تقویت دهد

نشاط افزاید مفرح معتدل بود اجزای آن زنجبیل فلفل گرد شیطرج بهادر موته چهر

کیسو کچری یا جهربلا دیودار چویرا ابرمی فلفلمول بیخ تیرج ناگیسر ستاوری تخم کشنیز اسکند هر کدام

دوازده تانک قلنو فلفل دراز کبابه دارچینی مصطکی رازیانج کشنیز تخم اجمود بادیان سفید

کلسیخ گل سیوتی الاچی پتهکره گل جاتی و گل چنبیلی در سایه خشک کرده گل دهاوه چهو

عود اگر قسط خولنجان هر کدام چهار تانک ریوند عاقرقرحا تخم خطمی گل نیلوفر پوست بیخ کاسنی

تخم کاسنی هر کدام دو تانک گل بولسری قوچ جس هلیله بلیله آمله تیلیا بچهناک یا زهر

هر یک یک تانک مروارید بسد هر یک سنجوار پوست ترنج عود لیان خاک کهربا موسلی سیاه

موسلی سفید راجهنس صندل سفید صندل سرخ گاوزبان بهمنین ترور هر کدام سه تانک کافور

نیم تانک طباشیر سه تانک قند سفید مغسول چهار تانک سیماب مصفی نیم تانک مشک چهار

تانک عنبر دو تانک زعفران شش تانک نبات چهل تانک حاجی تخم شش تانک [illegible]

الکه

رسم است

باید که چندان عسل و یک و نیم چندان قند هندی کف گرفته قوام بسرشند و نزد اکثر
حکماء هند شرط است که در مرکبات مثل سفوفات و معاجین و اشربه و لعوقات و مطبوخات
اجزا را جدا جدا بکوبند بعد از آن یکجا کرده استعمال نمایند اما بعضی گویند که اگر یکجا بکوبند
قصوری ندارد و تفاوتی نباشد هر دو مساوی باشند و در کتب متقدمین اهل اسلام مسطور است
که معاجین را با قند هندی که به آب نرم کرده باشند یا عسل خام بسرشند و بر آتش نگذارند
لیکن حکماء متاخرین ایشان چون با اهالی اسلام محشور شده اند و مشاهده میکنند که اکثر
چنین معاجین بر انها متعذر است تجویز میکنند که با آتش ملایم قوام داده و کف گرفته بسرشند
و قوام داده بهتر است جهت محافظت خواص اشیا **مفرح دل** جهت قوت باه بی نظیر است
و اشتهاء طعام پدید آورد و هضم را سهل سازد و نشاط افزاید **اجزای آن** تخم خرفه دارچینی
بهلاده موچرس ستاوری اسگند موسلی کل دهاوه بالچهر سیاه بالچهر سفید سنبل الطیب
تخم کشنیز بادیان هر یک شش تولچه بسباسه قرنفل کرفس کنکوتره تیتروح مال کنگنی سلیخه چلیره
کباب چینی فلفلمول زنجبیل فلفل گرد الاچی زرنباد هلک زیره هر یک چهار تولچه فلفل دراز
عاقرقرحا هر یک دو تولچه جوز الطیب یک تولچه نبات القند که خواهند همه ادویه را کوفته و بیخته
با عسل قوام داده بسرشند **باب الثانی فی المعاجین** معجون لجالو جهت قوت باه
و تقویت اعضاء رئیسه نافع است **اجزای آن** بیخ لجالو بیخ اوتنگن ستاوری موصلی سیاه
زنجبیل مغز تخم کوکهرو دار چینی مساوی سوده بوزن آن شکر تری کنند و بقند معجون سازند

67

و هر روز بقدر با شیر گاو بخورند که یکدرم اصل ادویه خورده شود معجون انگور جهت تقویت باه
اثر غریب دارد اجزای آن حسک خشک را بکوبند و بیخته میده سازند و بسته بهاون
از شیر تخم حسک تازه دهند و هر بار خشک کنند می باید که شیر حسک هر بار بوزن حسک
خشک باشد بعده عاقرقرحا و قرنفل داخل کنند بوزن مجموع شکر کرده معجون بسازند
و هر روز پنج درم با شیر جوشیده بخورند و مداومت نمایند و در ابتدا یک هفته گرد جماع نگردند
و این حکم در جمیع معاجین معتبر است معجون کنیکر انعاظ آورد و آلت را قوی گرداند و اگر نسخه کنگی
روزی مجامعت نکنند انزال شد اجزای آن بیخ کنیکر کنگی بیخ بهمنج بیخ کوکنج
بیخ اهرنج بیخ زنگینه همه مساوی کوفته معجون سازند و هر روز بهار چهار درم بخورد و بالای
و بالای آن شیر گاو نیم سیر یک شد معجون موسلی چهره سرخ سازد و قوت باه بجهد
و آلت را قوی گرداند موسلی سیاه موسلی سفید تخم کونچ تخم بهمنج اتنکن تخم سنبل
تخم لند عاقرقرحا لبابت جشنی تخم سنجنه اجمود اسگند بداری کند ستاوری فلفل دراز
موچرس ناگبلا دار چینی دانه الاچی طباشیر فلفل گرد سندهی نالیسر جاپتری جوزبویا
تخم گزر قرنفل تخم بهلی مصطکی افیون این ادویه کوفته باریک کرده و بیخته بوزن
بوزن مجموع شکر تری انداخته و موازنه سه درم شب با شیر گاو میش و اگر شیر موجود
نباشد با آب بخورد و قوت باه چندان آید که صفت نه آید معجون تخم سنبل معجون است
که در تقویت باه بغایت موثر است اجزای آن موسلی سیاه موسلی سفید تخم کونچ

بهما

تخم بهاینج تخم اتنکن جمیع سفید تخم سنبل تخم کندر عاقرقرحا کباب چینی مساوی کوده
بوزن مجموع شاه دانه کنند و با شهد معجون سازند و هر روز قدر دو درم بخورند **معجون ستاور**
بواسیر و دمه و کرفتگی بول و دم زیاد تیه و حبس زوفتق و استسقا و جمله زحمتهای حلق و سینه
و کردن و درد مفاصل و درد کمر و درد زانو و کودن نا کواریدن و عقیقه دفع شود و قوت باه
بیفزاید و اندام محکم شود و زردی بشره زایل کردد ستاور یا موسلی سیاه موسلی سفید تخم کوکه
خولنجان دارچینی تخم تره تخم کندر جوز بوا جاوتری فلفل دراز سندهی زعفران مصطکی اسکند
تخم اتنکن بیخ عاقرقرحا افیون بهیلی کبابه زنیک کنکول ملهاره درانه خشخاش اجوائن
افیون تخم کول کلری زبان بره حبوب کلادن فلفل کرد تخم شهجنه قرنفل همه مساوی سوده
نیم وزن مجموع شکر کنند و با هم وزن آن همه عسل معجون سازد و صبح سه درم و وقت خفتن
سه درم بخورد **معجون اسپند** قوت باه دهد و امساک آورد سپند سوختنی سیاه دانه
قرنفل همه برابر شکر دو وزن مجموع هر روز چهار سه درم بخورد **معجون موچرس** قوت باه بخشد
و امساک آورد **اجزای آن** موچرس تخم کونچ موصلی سیاه بیخ کوکهرو بیخ ستاوری تخم اتنکن بله
تخم بهیلی همه برابر سوده از شیره برگ سنبل هفت بهاون دهد و از شیر ماده گاو هفت بهاونا
دهد و هر کرت خشک کنند و وزن مجموع شکر کرده با شهد معجون سازند و پنج درم وقت
شب بخورند و از ترشی ملاحظه کنند **معجون دانتوره** اهل هند برای دفع عادت افیون
این معجون وضع کرده اند اگر خواهند که افیون ترک کنند باید که هر روز از معتاد چو اندکی

کنند و عوض آن مقداری ازین معجون که موافق طبیعت باشد بخورند و بعد از ترک افیون
یک هفته هر روز ازین معجون بخورند و یک هفته دیگر یکروز در میان بخورند و چون چنین کنند
ترک افیون ضرر نرساند **اجزای آن** پوست بیخ دهتوره چهار تولچه گل اکهه بیخ زنگیه
پوست بیخ اونت کتائی بزر البنج بیخ بادنجان هر کدام یک تولچه کوفته بیخته معجون سازند
معجون شوران جهت هر شش قسم بواسیر سود مند است و استرخاء اعصاب و ضعف
هاضمه و نفخ معده و امعاء را زایل گرداند باید چهار تانک صبح و چهار تانک شب بخورند و
بالای آن اندک آب گرم بیاشامند چون پنج شش ماه مداومت نماید بتوفیق الله زایل گردد
اخلاط آن شوران سفید بدارا و روباره هر یک شانزده تولچه چترک پترنوا هر یک شش تولچه
زنجبیل هلیله و بلیله و آمله بلیلهدر زجهو گرمی بلادر با برنگ فلفلمور هر کدام چهار تولچه فلفل گرد
تخم الاچی هر یک دو تولچه همه را کوفته بیخته با شیره قند هندی معجون سازند **معجون کان کائی**
از تیکی کان کائی نام یکی از حکماء ریاضت کش صاحب کشف هندوستان است در
کتاب خود نوشته که این معجون هر شش قسم بواسیر را مفید است و اکثر کان وود از فرنگ
تیز دفع کند **اخلاط آن** هلیله زرد جهو هر کدام بیست تانک زیره شش تانک فلفل گرد جهو کهار
دوازده تانک فلفل دراز هژده تانک فلفلمور چهار تانک چترک بیخ و شش تانک زنجبیل
چهل و دو تانک بلادر چهل و هشت تانک شوران خشک نود و شش تانک همه را کوفته
و بیخته با سه چند شیره قند هندی معجون سازند و هر روز چهار تانک یا دوغ شیرین نگاه

ماء گاو بخورند و اکثر غذا از نخود خشک بریان و دوغ شیرین ماء گاو سازند **معجون السنبل**

مصنف کتاب اسرار حلیم احمد ابن عمر شیرازی آورده که در اثنای سفر در دهی رسیدم از دیار

هند بود مردی دیدم پیر و توانا و نورانی زنی جوان با او بود از وی آب طلبیده بخوردم و گفتم

این دختر تست پیر بخندید و لب بدندان گزیده گفت زوجهٔ منست و سه زن دیگر

ازین جوانتر دارم معذرت خواستم و گفتم بهر چهار زن میرسی گفت هر روز با هر کدام

دو کرت که مجموعه هشت کرت باشد من متحیر گشته سال عمر پرسیدم گفت صد و ده

سال پس حیرت بر حیرت افزوده و او تحیر من مشاهده کرده گفت وقتی که پنجاه ساله

بودم پس ضعیف و ناتوان گشتم و گام برداشتن مقدورم نبود جوکی درین مقام رسید بر حال من

مطلع شد و دارو فرمود من بر آن عمل کردم حق سبحانه بخاصیتی که در اشیا نهاده است

مرا چندین قوت حاصل آمد گفتم مرا با تو سابقهٔ معرفتی نیست چگونه از تو التماس تعلیم

دارو نمایم پیر گفت از تو دریغ نیست درخت سنبل که جوان و تازه باشد فرود بکاوند

بیخ او را که سفید است و مانند کندر نازک باشد بر آورده پاره پاره کنند و در سایه خشک کنند

و سفوف کرده آنرا از جامه گذرانیده بوزن آن شکر تری داخل نمایند و معجون سازند و

هر روز ناشتا بخورند و از ترش پرهیز کنند بعده گفت پسری دارم هشتاد و پنج ساله در جوانی

دو سال متواتر این معجون خورد او هم قوت بجوانی دارد و یک موی سفید در ریش ندارد پس مرا

که او دید و پیر بود طلبیده ملاقات کنانید از وی نیز احوال پرسیدم او نیز چنین گفت **معجون انجیر**

قوت مباشرت را که زایل شده باشد باز گرداند پوست کینکر موسلی سپید چتیر کنتا نیم

بزرگ هم خورد مغز بیل هر یک پنج درم در نود درم آب بجوشانند تا بربع سیر باز آید بپالایند بعده

ماء اللحم از گوشت گوسفند جوان و شیر گاو و شیره مجد به زمینی و آب مویز ساییکی و آب نیشکر و روغن

گاو هر یک پنج درم یکجا کرده بجوشانند تا بقوام آید بعده آب داروها صاف کرده و قدری نبات در

وی کرده بر آتش نرم باز بقوام آرند و نیم سیر مغز پسته و نیم سیر خرما و یک سیر جوز هندی و نیم سیر

سنگهاره و نیم سیر چلغوزه و ربع سیر بیخ کونچ و مویز ساییکی هفتاد درم کاکرا سینگی

پانزده درم فلفل گرد ده درم نرم کرده داخل سازند و بر هم زنند پس فرود آورده خولنجان

و قرنفل و دارچینی هر یک سه درم اضافه نموده بر هم زنند و هر شب وقت خفتن هفت

درم بخورانند قوت ساقط شده عود کند و از مجامعت صبر نتواند کرد **معجون کامیسر** تخم کونچ

سیستان کیتهل لهسته اسگند گلوی شملیت موچرس مجد به زمینی موسلی سفید

تخم سنگهاره گوکهرو بیخ موز ستاوری اجمود اجوائن ماش مجد گشنیز مهلیتی با نیلاد

بیهل منجد دستی تخم جوز بوا لنگ سنک بهارنگی کاکرا سینگی بهنگره سندیش فلفلین

دیرینی چترک الاجی دارچینی جهوک ناگیسر زنجبیل مویز تخم سنبالی با نسه پوست ستیل

تر پهلا سوده ثلث مجموعه ادویه کامیسر گیرند و دو وزن مجموع شکر تری گیرند یا عسل بقوام داده برابر

معجون سازند و هر روز نیم درم بخورد و این معجون معتمد است در هر فصل توان خورد باید که بالای آن

چیزی که چرب و شیرین باشد بخورند قوت باه دهد و سرعت انزال بر طرف سازد و گاهی سستی نبود مجرب

[illegible]

سنگهاره

سمنگ هضمی و جمیع اخلاط دفع شود **الباب الثالث** في الجوارشات **جوارش اجوان**
جهت هضم طعام و قوت باه في النظیر است مداومت نماید **اخلاط آن** پوست اجوان
اجمود تخم کندر تخم شبت تخم ترب هر یک یک سیر جوز بربار مغز تخم پنبه عود اگر هر یک بهشت
ماشک مجموعه کوفته بیخته سفوف سازند و شیر روغن یا لکیره نمالند و بوزن مجموع ادویه نبات
یا قند هندی یا شکر در آب حل کنند و با عسل کف گرفته دو وزن ادویه قوام داده بسرشند
جوارش بهنکره مستعمل جالینوس الزمانی بناچی کوز نوشت جهت درد شکم و ضعف معده
و قراقر بلغمی که در خم معده و امعا سخت شده باشد و سرفه بلغمی و ضعف بصر و سستی اعصاب.
و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع الورک و درد سینه مفید است و درد پهلو
و درد گرده و تقطیر البول و صرع و صداع که از سردی بود و امراض که از بلغم و سودا باشد زایل
سازد و رطوبات دماغ و معده را خشک کند و تحریک منی نماید و بهق و برص را منفعت
بخشد و سده بگشاید و عسر البول و کرم یا جانوران را نافع بود و حیض برانگیزد و بر نهار را
سودمند باشد و طبیعت را معتدل نگاه دارد و فربه سازد و لون را نیکو گرداند و بول را بگشاید
و مقوی جگر باشد و غم و فساد و وحشت دور کند و بوی دهان که از خم معده بود برطرف.
سازد و خفقان را نافع باشد **اخلاط آن** پوست اجوان اگر ترش قسط خولنجان کرولم
دو زردچوبه ماشک انیهار کوفته بیخته با شیره بهنکره تازه چنانچه رسم هند است نه بهاون ابهند
و در هر بهاون شیره بهنکره می باید کرد دو وزن ادویه مذکوره باشد و در هر بار در آفتاب خشک کنند

بعد از آن این اجزا را داخل وی کنند کابهیل چهل تانک مصالح بیست و یکتا تانک سعد
سنبل الطیب بیست تانک سونته ده تانک مصطکی زنجبیل هر یک دوازده تانک مر لعل
تج عاقرقرحا دیودار پچهاک تیلیا کنتوته فلفلمور شیطرج فلفل دراز فلفل گرد الاچی ناگیسر
کهیلا تخم اجمود صندل سفید جوز الطیب هر کدام شش تانک مندور چهل تانک
سونته مکهی یا سیم پنج تانک مسک چهار تانک عنبر دو تانک کافور یکتا تانک گندک مغسول
سه تانک سیماب یکتا تانک و نیم باید که سیماب و گندک را کجلی سازند و کوفته و بیخته
اجزا را با دوازده تانک روغن گاو چرب کنند بوزن مجموع نبات یا شکر داخل
کرده یا دو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند **جوارش کافور** جهت تقویت معده و
هضم طعام نافع است و دفع تخمه و در باب خلفه نماید و از جمیع طبیب شنیدم که
این از جوارش معتبر هند است و چند کس از مرض سنگ یعنی در باب نجات یافته اند که
در پرهیز نکوشیده‌اند **اخلاط آن** سنبل جوز الطیب بالنه سفید زنجبیل سونته کبابه صندل و لعل
اگر دار فلفل طباشیر کنتوته زیره مغز تخم نیلوفر همه مساوی الاجزا را کوفته بیخته بوزن آن بر نبات
کنند و بقدر حاجت با عسل منزوع الرغوه بسرشند و نیم وزن یکی از این اجزا کافور داخل
سازند مثلا اگر جز چهار مثقال باشد دو مثقال کافور کنند **جوارش بکرماجیت** موافق
نسخه طبیب شهابی هر روز مقدار بیست درم بخورند معده را قوت دهد و گرده و قضیب را
قوی گردانند و باه را بیفزاید **اخلاط آن** جمع درخت اکر که ستیخ باشد دو سیر در روغن بستخه

بیربال

۲۱

بریان گشته و از روغن جدا کرده نگاه دارند پس بگیرند اسگند موسلی سیاه زنجبیل هر یک
بیست درم تنکول پانزده درم دارچینی خولنجان کباب چینی بهمن زعفران قرنفل هر کدام چهار درم
فلفل جوز بوا گل واحده هر کدام ده درم کوفته بیخته با دو سیر نبات و دو سیر شکر سرخ ممزوج
سازند و در روغن که صمغ بریان کرده اند بیندازند و صمغ را نیز نرم کرده در روی گشنیز و بر آتش
ملایم که داشته بر هم زنند تا همچو حلوا گردد و مولف گوید اگر بوزن مجموع عسل قوام داده هم
داخل کنند شاید **الباب الرابع فی الاقراص** نسخه ها اقراص که رقم زده کلک بیان
میگردد مجرب و آزموده است و بباید دانست که قوت اقراص زیاده از شش ماه نماند
و قرص را بهندی بری گویند **اخلاط آن** مازو پوست انار مورسنگ کالا گوره پوست
تخم ازبلی همه را مساوی کوفته بیخته در میان انار نیم رس که درون او را از تخم خالی کرده
باشند بکنند و پارچه تر کرده بر انار بپیچند و آنرا باز در خمیر آرد گندم بگیرند و در آتش ملایم اندازند
یا در تنور گرم بیندازند چون خمیر سوخته گردد بر آورده انار را بر آورند و با دو یه گوره در هاون کرده
چندان بکوبند که نرم گردد و قرصها ساخته نگاه دارند وقت حاجت استعمال کنند و اگر مورسنگ
و مازو را بآتش بریان کرده بکوبند بهتر خواهد بود **قرص بهار** این قرص مخصوص اطفال است
جهت اسهال و سرفه و پیچش امعاء و درد شکم نافع است با شیر دایه یا آب برنج صافیده
صلایه کرده بدهند و اگر اسهال با تب باشد آنرا نیز مفید است **اخلاط آن** بهار انبوی پیک
بالا بیل کانه بیل بهاندرموته کاکرا سنگی هر کدام برابر کوفته بیخته با آب برنج صلایه نموده و قرصها

قرص مازو جهت ازالهٔ اسهال
صفراوی و بلغمی و دموی [illegible]
[illegible]

ساخته نگاه دارند **قرص کرفسی** برای درد زانو و پا و نقرس و اورام بلغمی و درد پشت
و درد کمر که از اخلاط غلیظ باشد نافع است **اجزای آن** تخم کرفس تخم شبت تخم دیودار
چوب زرآبا بزرک نمک سنبیده تخم شبت فلفل گرد فلفل دراز فلفلمویه هر کدام سه ماشه
هلیله کابلی زنجبیل هر یک پنج ماشه بدایره ده ده ماشه همه را کوفته بیخته با آب خالص
صلایه کرده اقراص سازند و صبح نیم تولد و شام نیم تولد با شکر بخورند و هر شب روغن
بید انجیر بر موضع درد مالند و برگ درخت آک گرم کرده ببندند و اگر بدایره کوفته نگردد
اولی آنست که او را بطریق صندل بر سنگ بسایند و داخل ترکیب کنند **قرص موچرس**
اختلاف دم و اسهال و تزحیر را نافع بود و پیچش شکم را زایل سازد و با طفال نیز
توان داد **اجزای آن** موچرس زنجبیل بالا بیل اتیس فلفل گرد اندرجو تخم آنبه
مور سنگ بهاد در موته بالا سفید لجالو صندل سفید طباشیر اجزای همه برابر کوفته بیخته
با آب یا کاره دسمول یا با آب جمع کنیک صلایه بلیغ نمایند و اقراص سازند و بعد النجات جهت
آنقدر که موافق طبیعت باشد صلایه کرده با شهد یا دوغ شیرین بخورند غذا خشکه و بهت
عدسی سازند و در تقلیل غذا بکوشند و بعضی کافور نیز داخل این نسخه نمایند **قرص کالا کوره**
این را کرامک نیز گویند و این قرص جهت بواسیر نافع است و در علاج آن بهتر ازین دوائی
نیست و اسهال دموی و صفراوی و بلغمی و پیچش امعاء و سنگ گرده را نیز نافع است **صفت آن**
کالا کوره سه سیر و ریج کوفته و در ساخته در بعضی و سه سیر آب کنند و بجوشانند

تا دسته سیر بماند پس صاف کنند و باز بجوشانند تا غلیظ شود آنگاه این ادویه را کوفته
بیخته با آب کاره صلایه نمایند بنوعی که آب تمام صرف ادویه شود اجزاء اینست موچرس
بهادر موته گل دهاوه لجالو بال بیل آتو بیک سفید هر کدام دو تانک مربع وازان آقراص سازند
و ماست گاو را در جامه انداخته آبی که از وی بچکد نگاه دارند و سه تانک قرص خورد
و سه ماشه قرص مرمکی داخل آن آب چکیده نموده بصاحب بواسیر دهند بازین نهج
تا مدت چهل روز مداومت نماید بلکه بیشتر **قرص مرمکی** برای اقسام بواسیر و ضعف
هاضمه و غلبه بلغم و باه مفید است **اجزای آن** جند کلوی دو تولر رسوت سندر کنند که یکتولر
بجول لیمو باکره عبارت از مرباشد چهار تولر همه را کوفته بیخته با کاره بیخ موچرس دوازده
تولر صلایه نماید و اقراص سازند شربت یکتا تانک تا دو تانک **الباب الخامس فی**
الحبوبات آن از حد و حصر بیرون است لیکن آنچه مشهور است و مقرون بتجربه شده
درین کتاب نوشته شد و حب را بزبان هندی گولی گویند **حب سنهک بسم** در باب تقویت
معده و اعمال عجایب و غرایب است و بیماجی گورخشت بهمن که سرآمد حکمای عصر
مولف بود بانی حب اعتقاد داشت **اجزاء آن** خاکستر پوست درخت انبلی نخت
تولر و نیم خاکستر سنهک ده تولر نمک سنبهره نمک دریا نمک گنده بیر کاچ لون کل واحد
یکتولر و نیم سیماب نیم تولر صاف کنند که مخصول یکتوله بجهانک تیلیا نیم تولر آب لیمو بقدر حاجت
ادویه را انجابه کنند که سیماب بهم کرده بیخته یکجا کنند و بآب لیمو خمیر سازند آنگاه کنند گره

و سیماب را خوب صلایه نموده مجلی کنند و آن را نیز داخل اجزاء دیگر کرده باز بآب لیمو
خوب صلایه نمایند و یک روز در آفتاب گذارند و مقدار یک ماشه حبها سازند و
در سایه خشک کرده نگاه دارند با دوغ یا آب ترنج یا آب لیمو حل کرده بیاشامند
بعد از طعام و پیش از طعام توان خورد و طریق خاکستر ساختن سنهک که عبارت از
سفید مهره باشد چنان است که سنهک را در آتش اندازند چون بسوزد برآورده
همچنان گرم در آب لیمو فرو برند آنچه خاکستر شده باشد در آب لیمو فرو ریزد و آنچه
نسوخته باشد باز در آتش گرم کرده بآب لیمو فرو برند و همچنین چندان تکرار کنند که تمام
خاکستر شده مضمحل گردد پس آن را با دسته سنگ صلب در هاون سنگ صلب چندان
صلایه نمایند که خوب نرم شود و نگاه دارند چنانکه مذکور شد با اجزاء حب کو حب سازند و این حب از کبار
تراکیب هند است از پیش عاقل یاد گرفته شد و این را سنهک و نگار بس نیز خوانند حب آتش نهرو
برای جمیع تبهای عفنی و تب لرزه و تب حاد الاتبیدق و تب خالص صفراوی مجرب است
و اگر تب صفراوی از سده مجاری باشد و یرا نیز نافع است و سنجش شکم و اسهال
و بلغم که از رطوبت فضلی باشد و این نیز از اقسام دواییست که هر چند محقق دارند
بهتر است خاصه از مریض تا خوف برو غلبه نکند اجزای آن تنجهاک مدبر فلفل گرد
سهاگه فلفل دراز سنجرفه هم مساوی الاجزاء گرفته و بنجه یک پهر بآب لیمو صلایه
بلیغ نمایند و مقدار از جوار حبها سازند و بیاشامند بالای حبه باشد کوهند و شب با نخجه و آن

[illegible]

عادت

مجرب

علاوت بادویه حاره داشته باشد بیشتر نیز توان داد و باید دانست که حب که
برای دفع امراض مقرر کرده اند اگر در وی اجزاء مسهله نبود و معده علیل از اخلاط فاسده
ممتلی باشد نخست بحب گزرچری که در بیاض غضر بحب مسکین نواز شهرت دارد دفع نمایند
آنچه مستعمل مردم است برای دفع تپهاست روز سیوم سند و اگر موافق افتد تا پنج روز و بهفت روز
میتوان خورد و جهت تپ گرمی این علاجی است مجرب دیگر امراض خاصه تپ را در ابتدا
علاج نباید کرد و اقل مرتبه تا سه روز صبر کنند و گرنه بیم ضرر و هلاک باشد روز دوم مسهل
بدهند و از جوگیان مشاهده رفت که روز اول تپ حب مسکین نواز داده اند **حب جوزانکسی**
این نیز در جمیع خواص مثل حب انند بهر واست جور بضم جیم و سکون واو در لغت هندی تپ را
گویند و انکس بیخ فیل را خوانند یعنی حبی که بیخ تپهاست و چون آنچه در کتاب نوشته
شده از استاد حاذق و از کتب معتبره ایشان فرا گرفته شد و بتجربه مقرون گشته و موافق
قواعد طبی نیز هست در استعمال آنها از تنقیه معده ملاحظه نمایند و در عوام الناس تپهای
گشته علی الخصوص از مریض **اخلاط ازن** سیماب مصفا گندک مغسول بچهاک میر تخم
داتوره هلیله زرد بلیله آمله زنجبیل خشک فلفل دراز زرنیخ ورقی همه مساوی الوزن
نخست سیماب و گندک را کجلی سازند و دو گوگرد صوفته اجزاء دیگر داخل کرده دو روز باب
بهکره صلایه نمایند و مانند فلفل حبها سازند و نگاه دارند و بوقت حاجت یک حبه یا زیاده
موافق مزاج بدهند جهت تپ باشد که بشعیه نرم کرده بدهند جهت صحت شکم و اسهال با عسل بدهند

مي بايد كه طبيب انسان را فراموش نكند يعني مصلح را حب رام بان مولف آنرا حب روح
پرور نام كرده است جهت دفع تب لرزه مجرب و مفيد است رام را خدا و بان تير را يعني
تير خداست هرگز خطا نشود مجرب مولف است و مي بايد كه از سموم ملاحظه ننمايند چه
در قانون وغيره مسطور است كه هرگاه طبيعت آن شخص صورت نوعي سم بر طرف سازد و خود
از و متضرر نشود آن سم دوا خواهد بود از نيست كه اهالي هند آنچه از سموم است در وقت تداوي
كمتر ميدهند تا طبيعت از وي در وقت هضم از وي متضرر نشود و همچنين در وقت حرارت تب
از خرپزه و حار ضروري خوردن نترسند و در شرح اقصرائي مسطور است هرگاه ماده تب صفراي
مخلوط به بلغم باشد بايد كه دواء حاد قوي بمريض بدهند تا بلغم غليظ را بسرعت تحليل نمايد
زانكاه صفرا كه سريع التحليل است با سهل وجهي دفع گردد و قطع نظر از جميع امور هرگاه
به تجربه مقرون گردد ملاحظه و خوف را گنجايش نمي ماند پس سخن در مقصود هرگاه شخص را
طبيعت صاحب لرزه باشد اول بعمل حب مسكين نو از مسهل و ملين باو بايد داد و بعده
اين حب با شكر بدهند نيك بسيار بود كه بهمين حب تليين حاصل آيد يا قي گردد و دفع فضول
و اخلاط شده است و علي كل حال تب لرزه بتوفيق الله البته بر طرف ميشود و اطفال
شير خواره اگر تب لرزه داشته باشند اين حب را با يك تا نك شكر بدايه بدهند و
بارها ديده شده كه طفل يكساله را اندكي از اين حب با شكر داده اند و از اين مرض نجات
يافته و طريق خوردن وي اينست كه بيماران را و هر طفل نيز مر اين آزار را يكحب يا دو حب صباح

بدهند

یکحب

بدهند یا شکر و آب اگر روز اول مرض زایل شود فهو المراد والا دو روز دیگر بر
روز یکجبه بدهند که روز سیوم البته زایل میشود انشاء الله تعالی واگر جوان یا شیر و مرطوب
نباشد هر روز دو حبه بدهند واگر حرارت غلبه کند شیره خرفه با نبات یا شکر مخلوط نموده
چند از کلات بخورند یا شیر گاو و یا ماست گاوی یا بدیگ از شیر بزنی میل نمایند و غذا تا
یک هفته نخود خشکه و بهت نمک بی روغن بخورند و مطلقا گرد چربیها و ترشی و گوشت
نگردند و کرنه بیم ضرر است **اجزای حب** سم الفار خواه سفید و خواه زرد یکجز و کهاپر گرم
عبارت از توتیا و هر مری باشد دو جز و هر دو را شسته و کوفته بیخته دو روز با آب کریله
صلایه بلیغ نمایند و مقدار ماش حبها سازند و طریق شستن سم الفار اینست که برگ
راوسن را از ظروف گلین کنند و آب پر کنند و چوبی بعرض بر سر دیگ نهند و سم الفار
در لته کرده بدان چوب بیاویزند بنوعی که لته در آب باشد و بته دیگ نرسد بدین
طریق یک پهری یا جوش داده بر آورند و توتیا را نیز بهمین طریق بجوشانند لیکن در آب کریله
تلخ آنگاه حب سازند برابر ماش **حب امور چریا** و این حب مستعمل جوگیان است اکثر
ایشان آنرا همراه خود مستعد ساخته نگاه دارند و در حضر و سفر و اکثر امراض را بآن معالجه
نمایند و آن حبی است مبارک و مولف این رساله حب مسکین نواز نام کرده تا مردم فارسی زبان
تکلم بآن آسان باشد و معنی امور چریا اسب سوار است و این حب را بمحصلی اسب سوار
تشبیه داده اند که از جانب حاکم بیاید و از اسب فرود نیامده تحصیل کند و فرصت نمیدهد

حب

همچنین است حالت این حب که بطریق محصل اسپ سوار است تا مرض را از حصار بدن
دور نکند از تن شده و باز نیاید **اخلاط آن** هلیله بلیله آمله چترک سنبهالو فلفل گرد فلفلدراز بهادر موته
ترنبد ترپوند چینی عاقرقرحا زنجبیل نخناک مدبر حیدمها مدبر ازینج مدبر جل واحد یکتولر سیماب مصفا
نیم تولر گندک مغسول سه تولر مغز تخم جیپال مدبر هشت تولر سیماب و گندک را کجلی سازند و با
سایر اجزای کوفته بیخته یکجا کنند و سه روز با آب بهنگره صلایه نمایند و مقدار فلفل و ماش حبها
سازند و نگاه دارند و برای هر مرض با انپان بخورانند و آن انپان سفوف و اشربه و مطبوخی است که جهت
دفع آن مرض مفید باشد مثلا اگر برای حبس بول و سنگ گرده و مثانه و سوزاک و سیلان منی
خواهند بخورانند با شربت تخم خیارین و خربزه و راجهت و طباشیر و خار خسک استعمال کنند یا
با سفوف هلیله بلیله آمله بکیان بید سلاجیت کاسنی میل کنند و اگر خواهند که شکم را ابد(؟)
و معده را از فضول پاک سازد با شکر و آب گرم بخورانند و هر باری که بر سر قدم روند قدری آب
گرم نخورده باشند و هرگاه که خواهند که شکم به بندد آب سرد بخورانند بلکه خشکه برنج صدری یا ماشت
با چکیده تناول فرمایند و اگر برای اسهاله نوع بیسی خواهند بخورانند با کاره را(؟) استعمال
نمایند و اگر برای دفع تپها است با سفوف قرنفل و تخم گشنیز و امثال ذالک بخورانند و با سفوف(؟)
را از پیش تجسم قیاس کنند و چنین شنیدیم که جوگیان جهت اکثر امراض با شکر و آب
گرم بخورانند و مفید با انپان نشوند و طبیبی را در لاهور دیدم که شخصی را سنگ چینی(؟)
که عبارت از اسهال کهنه بود داشت و هیچ چیز دفع نمی شد سه روز حب مسکی نوز(؟)

۷۵

باقدری روغن گاو داد هر روز زیاده از معتاد شکم او رفت و بعد از ان تخفیف یافته دفع

مرض شد حب چاکسو یعنی چشمیزج چون با آب لیمو یا ترنج ساییده در چشم کشند و ورده در چشم

کشند پرده و تاریکی را زایل سازد و درد چشم و آب رفتن دفع نماید و فضول از دماغ بکشد و شب

کوری را دور کند و اگر با شیر عورت سوده در چشم کشند گل چشم را دفع کند اخلاط آن کف دریا فلفل دراز

زرد چوبه دار چوبه زاج توتیا هندی سوخته سهاگ یعنی سفید مهره سوخته توتیا دریایی هلیله بلیله

آمله سنگ بصری یعنی روح توتیا اجواین کهار رکات سفید هر یک نیم ماشه چاکسو چهار ماشه

کوفته بیخته با آب بنگره سحق بلیغ نمایند و مقدار نخود حب ساخته نگاه دارند و بوقت حاجت

با آب لیمو حل کرده در چشم کشند قوت آن تا شش ماه بماند حب پلکان بید انواع سنگ را

و حرقت بول را مفید است اجزای آن پلکان بید فلفل دراز الاچی قند هلیله بلیله آمله

هر یک یک درم سلاجیت سه درم همه را کوفته بیخته با آب میوه پلکان بید یا شیره پلکان بید سحق

بلیغ نمایند و حب ها سازند و موازی یک درم هر روز بخورند و بعد از دو سه روز یا بیشتر ریگها از احلیل

همچو ریزه شکر بیرون آید تریاکی خوردن نماید و الا بسیار مجرب است حب خاک گهری یکی از امراض

که حکمای یونانیه بسیار در کتب خویش متعرض آن نشده اند و بیان نکرده اند باد ترنگان و درد فرنگ است

از فساد صفرا و بلغم و باد این دو علت بهم رسد و خون فاسد گردد و هرگاه بلغم غلیظ در مجاری پیچ

بایستد و گره شود و هر آینه باد در مجاری بعد از اغت حرکت طبیعی نتواند کرد از این جهت سست مزاج

و تفرق اتصال در اعضا بهم رسد و هر بند سست شود کلی بدن قریب آن باشد و این مرض را اهل هند ترنگان

برگ

بلک تا و سیلون را نخوانند و اگر صفرا غلبه کند و چون کمال حدت بهم رسانند بر ظاهر جلد بریخته
دانهها و محرق شود و زنده بهم رسد این علت را دوازده آتشک و دوازده فرنگ گویند و این بیشتر با
زیرا که تعفن و چرک و رطوبت حاد لازم دارد و آتشک جهت آن نامند که مانند آتش میسوزاند
باشد و دوازده فرنگ برای آن گویند که در ولایت اهل فرنگ یعنی نصاری این مرض بسیار باشد و ابتدای ان
بعد از تنقیه بدن و استعمال مسهلات چنانچه خوردن دوای که مشهور است تجربه حب علاج این
مرض نمایند و اهل هند نیز در باب معالجه این عارضه کارها کرده و در سایر و تراکیب صحیح
نموده و چون قوت مطبوخات و مسهلات باعماق بدن نمیرسد برای دفع این مرض
این حب تیز بهم رسانیده اند چه که سم الفار بسرعت بلغم و باد را زایل سازد و بعد از ان کم
صفرا را که سریع التحلیل است بزودی می توان دفع کردن و در تدابیر حبها چنانکه در باب
ادویهای مذکور خواهد شد بنوشتند که امراض جلدیه را بسی مفید است و در وقت خوردن
این حب خود را از باد محفوظ دارند و آب بدن نشویند و از اغذیه و اشربه که مولد باد و بلغم
و صفرا باشد اجتناب نمایند و ترشی مطلقا نخورند چرا که با لخاصیت میان سم الفار و
ترشی ضدیت است و جمع نمیتوان کرد **ضد واران** سم الفار کاشت الالچی کافور جاکهری
همه مساوی الوزن کوفته بیخته تا باب خالص یا گلاب سحق بلیغ نمایند و مقدار دانه نخود یا
ماش حبها سازند و نگاه دارند جهت ترکان مشهور است که بعنیت بیکنوز هر روز یک حب صباحیه
کرده با عسل بخورند و جهت دوازده آتشک دوازده روز و اگر ضعف غالب شود متواتر میتوان

خوردن در میان فاصله کنند یعنی چند روز ترک کنند و باز باستعمال آن مشغول شوند و نیک
پرهیز بکنند و از غذاهای غلیظ بادانگیز مولد بلغم اجتناب کنند و نان گندم در روغن بدستور
خاصه روغن گاو موافق باشد و اگر بگوشت رغبت شود گوشت بره و دراج و تیهو و
کبک بخورند و در تقلیل غذا کوشند و این دوا را نیز مخفی دارند خاصه از مریض و عوام الناس
و مؤلف گوید بر بدن شخصی که بهار بلغمی شده متشنج گشته و بهیچ دوا زایل نمیشد بهفته
بوی این حب خورانیده بعضی که بهار تحلیل یافته از ان اثری نماند و بعضی نضج یافته نرم
و بیشتر سوراخ کرده چرک بهار و رطوبات برآورده و شفای تمام حاصل شد **حب بلادر**
جهت دفع باد خوره یعنی داء الثعلب و دواء آتشک و به ترکان مجرب مؤلف است
اخلاط آن روغن بلادر چهار تولچه بیخ خشکش چهار تولچه برگ نیم شش تولچه بیخ شش تولچه
بیخ بسکهپره دوازده تولچه همه را کوفته بیخته با روغن بلادر در عسل قوام داده تا سه روز
سحق بلیغ نمایند و هر روز آفتاب بنهند و مقدار دو ماشه وزن آن حب سازند و یک حب صبح و یک حب
شام بخورند اگر موافق طبیعت افتد و الا بصبح اکتفا نمایند و بالای آن طعام چرب بخورند و از غذای
غلیظ نفاخ و ترشی پرهیز نمایند و بعضی این اجزا با عسل معجون نمایند و از جمله مجربات دانند
حب انکره مستعمل استاد حکیم محمد مظفر بسیب جهت تسکین باد ترکان و دوار و زکام و
ضعف معده نافع است باید که یکماه بلکه بیشتر بآن مداومت نماید **اخلاط آن**
هلنک انیسون قرنفل مصطکی کندر فلفل گرد فلفل دراز زنجبیل پوست اجوان رازیانه

هر یک دو تولہ مجموع را کوفته بیخته با ششت تولہ مویز منقی و آب لیمو و ادرک صلایه
نمایند و هشتاد حب سازند و یک حب صبح و یک حب شام بخورند و اگر دو هفته ازین حب
بخورند بعد از آن ترک کرده روغن تر یا روغن زرد چنانکه بباید دو هفته بر بدن بمالند
دائم و رنگ با حسن و چهره پر رونق و فرح شود **حب سیماب** خواص آن بیشمار است اگر یاد
یک هفته ازین حب ناشتا بخورند و بالای آن شوربای گوشت گوسفند و شیر گرم تناول کنند و تا بیست روز
مجامعت نکنند قوت باه بیفزاید اگر کسی را بلغم در سینه و معده و دیگر اعضا لزج چسپیده
باشد و مسهلات و غیره معالجه آن دشوار باشد بعد مداومت این حب دفع شود اخلاط آن
سیماب کبریت کات سرخ قرنفل هر کدام پنج ماشه نخست سیماب و گندک را خوب
سحق نمایند و در باقی ادویه کوفته بیخته باشند و داخل کرده با زرده مرغ صلایه بلیغ نمایند
و مقدار فلفل حبها سازند **حب بادنجان** جهت قوت باه فی تشبیه و فی النظیر است
باید که بعد از آن دو سه ماه مداومت نمایند **اجزای آن** درخت بادنجان با بیخ و شاخ و برگ
و گل و میوه در سایه خشک کرده و کوفته و بیخته آن قدر که خواهند اختیار کنند و همه وزن
آن موصلی سیاه و سیوم حصه هر دو شکر سرخ و چهارم حصه هر سه تنکار و هشتم حصه
هر چهار آهن کشته پس همه را با آب تنکره دو روز صلایه نمایند و مقدار نخود حبها سازند
و صبح و شام بخورند که سستی ذکر زائل شود و بدن قوی گردد و عنینی صاحب قدرت بشود
حب توتیای هندی چون یک حب با بیست تا آب لیمو حل کرده بخورد با سفائی ارد و ضیق النفس

را مفید بود و بلغم حنجره و فم معده را زایل شود **اجزای آن** توتیا دو توله سهاگه یکتوله نرم کرده
باب برگ ترب سحق بلیغ نماید و مقدار نخود حبها سازند و نگاهدارند و بوقت حاجت بکار
فرمایند **حب مرملکی** چشمی که آب آرد و چرک کند و پلک چشم مجروح و سرخ شود خون باند
روغن صلاده که بطریقی سرمه در چشم کشند و ساعتی چشم بکشایند نفعی عظیم بخشد و مجرب
اجزای آن بول بعضی مرملکی توتیا هندی زراج سفید مغز چاکسو همه مساوی الوزن افیون دو جزو ربع
ربع وزن یکی ازین ادویه مجموع را باب چوب سحق کرده حب سازند و نگاهدارند و بوقت
حاجت در چشم کشند و مداومت نمایند و اگر عوض دوده سرمه داخل کنند آن نیز نافع است
حب گندک از نقل طبیب لاهوری جهت اشتها و هضم طعام **اخلاط آن** گندک معمول
یکتوله فلفل گرد چهار توله بوقت پخته با آب لیمو مقدار کنار کوچک حب سازند و بخورند و قدری
نمک سنگ داخل سازند **حب تخم انبه** جهت اسهال شکم که بهیچ دارو بسته نشود این حب
بخورند بسته شود **اجزای آن** بیارد مغز تخم اچار انبه غنچه گل انار زیره سفید بریان کرده این
همه ادویه را برابر بگیرند و باریک آس کرده یکتوله حب به بندند و بخورند تا آنکه روز اسهال
بسته شود **الباب السادس فی السفوفات** بدانکه اهل هند سفوف را چورن و بهنکی خوانند
و پاک نیز میگویند و چنانکه التزام رفته همین چورن ها مخصوص هندیان در سلک بیان میکنند ارغام
و از باقی ساکت میگردد **چورن واجی اخلاط** هندی واجی بعضی انواع جمیع علتها از این چورن
را چون بطریقی نوشته بخورند و در تلطیف و تقلیل غذا کوشند بواسیر و علو شکم و

سنگ حلیه و کرم شکم و یرقان و خله تمام اندام و دمه و باد فتق و سوزاک و سیلان منی

و تپ و کم اشتهائی را دفع سازد **اطریفل آن** موافق کتاب است هر لونکی یا ملی بیلیا

اجمود و زرک حترک حلنک بتیس سفید و سیاه تخم شبت بادیه حرک کنگی فلفلمور جو کهار

نسا العصافیر سندهی فلفلین تربهلا تخ تمالیت الاچی هیچ لون گوفته بیخته با روغن سه

بیدانجیر بپرشند و هر روز تا یک سکرم بخورند **لون کاد چورن** گویند جمیع امراض تر و کرابع علتهای

که از بسیار خلط بلغم و باد و صفرا حادث گردد دفع کند و آب منی و خون که کم شده باشد زیاده

سازد و ضعیفی بدن و ضعف هاضمه و عدم رغبت و علو شکم و سیلان منی و

بینش یعنی اختشم بینی و بلکهک و اسهال و دق و دمه و خنازیر و علت سنگ حلیه

دفع کند **اطریفل آن** قرنفل الاچی عود تیلیا تگر دار چینی تیکهر فلفل دراز جنبلان سفید

زنجبیل زیره سفید زیره سیاه بیخ نیهی ناکیسر جو دبو یا کافور براس یعنی کافور جو دانه

کنکول تخم نیلوفر ناکنی یا کرچه نیز گویند برابر سوده بوزن نیمه همه نبات داخل کنند هر روز

دو درم با آب سرد خورند **جاجاد چورنا** قوت اندام و حرارت غریزی و کم اشتهای طعام

و شکستگی رنگ و چهره بدن و سیر زودمه و سرفه و تپ و قی و علت سینه و گلو و

زبان همه را مفید است **اطریفل آن** تخ تمالیت تالیسر الاچی تیکهر کموبینی کسنیر

تالیسر باردان هر یک چهار درم کبینه سماق بدی سندهی فلفلین فلفلمور حرک جیتر

انجگند و کبری که چهار و بسا تهرهم گویند املتس اجمود جوانی هر یک دو درم سوده بیخته

تیکهر
یعنی سنگ جنی

جوکھ
ریشه بیخ فلفل
...

و زان مجموع نبات کنند هر روز موافق مزاج بخورند **ناراینی چورن** چون این چورن را با آب
ناردان خورند بواسیر را نافع آید و چون با کاره سماق خورند درد شکم را زایل سازد و چون با کاره
کنار خورند انواع علوی شکم را فایده کند و چون با دوغ خورند شکم را که بزرگ و سخت شده باشد
نافع بود و چون با خمر خورند ثقل شکم را مفید باشد و بادی که در شکم و اندام محتبس شود را زایل سازد
و چون با نبیذ استعمال کنند قبض بر طرف نماید و جهت زهر و یرقان و دلم اشتهائی و بد هضمی و
تپ دمه و سرفه و ناصور مقعد و زحیر و علتهای سینه و بستگی گلو چون با آب گرم بخورند و مواد
نمایند نافع باشد **اجزاء آن** دود هیلی ساتر هو تس زنجبیل فلفلین بابرنگ ترپهلا تخم
جو کهار اشنجار کلونجی تخم شبت بجوز بزرگ تخم گشنیز بهکر مول فلفلمور چلو تری قسط نانخواه و زیره
پنج نون هر یک یک درم و قوم جار دار چهار درم بنج خصطل دو درم و املی سه درم ترید پانزده درم سفوف کرده
چنانکه گذشت بخورند **نون بهاسکر چورن** چون با آب گرم یا دوغ ترش خورند علوی شکم و بواسیر و
سرفه و سنگ خنیی و زحمت سینه و زحمتهای خلط که از باد و بلغم باشد همه قطع کند و در کتب لغت
هند اسم این سفوف بهاسکر چورن است و بهاسکر یعنی آفتاب است یعنی چنانکه آفتاب
ظلمات را ببرد این چورن زحمت را ببرد **اجزاء آن** طالیس پتر فلفلمور تخم گشنیز نانخواه نمک سانبهر
بر لون فلفل دراز زیره سیاه تمالپتر املتاس هر یک دو درم نمک دریا هشت درم زنجبیل زیره
فلفل گرد هر کدام یک درم سونچل پنج درم دارچینی الاچی هر یک نیم درم ناردان چهار درم سفوف کرده
بقدر طاقت در لقمهای تری و روغن استعمال نمایند **نوع دیگر** که آنرا عمل کند **اجزاء آن** انکره یک درم

وزرک دو درم پیپلون سه درم زنجبیل چهار درم زیره سفید پنج درم هلیله شش درم بکهر مول

هفت درم قسط هشت درم تربد نه درم دانتی ده درم کوفته بیخته تا یاب گرم بخورند **چورن بلاذر**

هرگاه باکاره جو بخورند زیر کا شکم و بواسیر دفع کردد **اجزاء او** اجوان و نیز بهکر مول نمک سنگ سونچل

پیپلون جو کهار هلیله بازنگ زنجبیل فلفلین انگزه کلو احد یکدرم تربد سه درم سفوف سازد و عداو هست

نماید **چورن اشتخار** شکم ثقل و بد هضمی و قولنج و ضیق النفس و سرفه و بواسیر و جذام و فتق بلغم

را دفع سازد باید که هر روز تا یاب گرم بخورند **اجزاء او** جو کهار اشتخار کمونی دلیو دار تکر چیته جا

زنجبیل فلفلین فلفلمول چوک کجبیل بهارنگی دار هلد یعنی دارچوبه اندر جو هنوس نار دران

آمله نمک سنگ سونچل پیپلون کاجلون نمک دریا دانتی هو تهه و وزرک هلکو تری

بیس بکهر مول املتاس انبلی اجمود تخم کرنج هلیله خیارچنبر بهاره بدهاره انگزه

بازنگ همه مساوی سفوف سازد پس بیارد منسد و ر بعضی خبث الحدید و دانتی چند

کرت تلخ کرده هر بار در بول ماده گاو سرد گنند تا همگی ریزه ریزه شده در بول منعقد الگاه از

بول برآورده باید و از جامه بگذراند و ثلث سفوف ازین منسد ور گند و ثلث خایج منسدور

ثلث سفوف تنبخ کهار داخل کنند و در مدت نه روز نه بهاون بدهد بدین تفصیل و ترتیب

سه روز تا یاب تربج بهاون دهد و شرح تنبخ کهار در حرف یا در مفردات مذکور شد **چورن پاتهانکر**

ادرتیکی برای اندراج سنگ عقیم و اسهال و ضعف معده و سپرز و فتق و غلبه بلغم و غثیان و امراض بای

امراض مفید است و این از ترکیب کبار هند است و مقرون بتجربه شده است و اسم این سفوف

هندی یا پهتا نکر تیلی است پاتهار بهار را گویند و تنگر و بیخ را و بهر تیلی هلیله را و ترسا دسیم را جمع نموده
علم این سفوف ساخته اند مر بهار بر دو قسم است یکی را اسنوبل بهار و دیگری را ایسر بهار و در اینجا
نسخه مقصود و اسنوبل بهار است هر دو بهار در مزاج و خواص نزدیک بهم دیگر اند اخلاط ان بهار
پوست بیخ کریچ بزرگ پوست بیخ کریچ کوچک شیطرج بیخ املی بیخ نیر لا برگ نیم سیاه
تلسی سبز با جمیع این شش اجزا از هر کدام پنج توله نیم کوب کرده و چهار حصه برابر ادویه آب در روی داخل نموده
بجوشانند تا از چهار حصه یک حصه آب بماند آنگاه صاف کنند پس بیارند سفوف هلیله
کابلی پانزده توله ماست بسته دو توله کانجی کرار آب بیخ ساخته باشند شانزده توله
سنیده توله هشت توله سفوف زنجبیل خشک هشت توله روغن ستور دو توله روغن کنجد
دو توله و با مطبوخ مذکور بیامیزد و در ظرف سفالینی کرده با آتش ملایم بپزند تا آب جذب کند
پس سرد کنند و سفوف این ادویه نیز داخل و سیاه سازند تخم کرفس پوست بانحوان زیره انگوره
هلیله بلیله آمله چوک بهار از هر یک توله از آنگاه صاحب سنگر هضم یعنی خداوند حلوا و در بیخ صبح و شام
باد و بیخ کاو قریب بسته چهار ماه بخورد شربت آن دو تا تنک تا چهار تا تنک است مولف گوید
عیوض اسیر توره آنتویک سفید است و بدل انکره قیو وزن آن فلفل دراز است و طریق معالجه
در فصل علت ذرب مفصل نوشته شده از اینجا معلوم نمو لانمید از جهت مرض ذرب بهتر از این نوع
مفصل نیست سفوف شیرازک چندین کس از مرض ضیق النفس و دمه خلاص و نجات یافته اند
علت دمه بخست لنفر از نیر بهم رسد و همیشه حلق و سینه او ممتلی از بلغم غلیظ باشد از این سبب

نفس به دشواری برآید و تنفس و دایمی بهم رسد و گاه باشد اعصاب و عضلات نفس

از شرب رطوبات بلغم سست شوند و از حرکت طبیعی بیفتند و مرض ضیق النفس عارض

شود و اگر با بلغم حدت و شوریدگی باشد قرحه شش پیدا شود و این قسم ماده غلیظ لزج را

نضج دارو جهاد و دفع نکنند و از حکمای هند مشاهده شده که این مرض را بدین سفوف معالجه کرده اند

بیارند شیر اک و نانخواه در آن خیسانیده دو سه روز در سایه نگاه دارند چون خشک شود

برآورده نگاه دارند و هر روز نانخواه درست بوزن یک گنج یا دو گنج در سفوف خاک کهربسته

داخل نموده با آب گرم بخورند و بعد از آن چند گاه مداومت نمایند پاره پاره بلغم از راه دهن

دفع شود و مرض زایل شود و غذا خشکه برنج و روغن گاو بخورند **سفوف نیب** برای دفع

جذام تا آنگاه که بینی نشسته باشد و انگشتان نریخته مفید است و جمله علتهای

که از انفراس صفرا و حاد یا خون باشد سود مند بود باید که این سفوف را با کاره منجشت

جلد بخورند و از گوشت و نمک و نان و همه ترشیها پرهیز نمایند و از پرهیز نمک و نان اگر دلگیر

شوند اندک نان گندم و نمک سنگ بخورند **اجزای آن** درخت نیم که کمتر از صد سال نباشد

گل و بار و برگ و پوست و شاخ آن هر کدام نیم سیر هلیله بلیله آمله بابچی گلوی هر یک سه سیر

کوفته بیخته سفوف سازند شربت آن دو تانک تا سه تا چهار تانک باید که با عسل بخورند

و اگر با عسل مدام دارد معجون سازند و بخورند و بالای آن منجیشت کاره بنوشند خصوصی ندارد

سفوف مسعد هندی که جهت بواسیر خونی نافع است **اجزای آن** بیهاره کالاکوره اندر جو بهاد هم

۸۰

یعنی سعد هندی زنجبیل خشک دار فلفل هلیله اتو یک گل دنا وه بال بیل گلنگ و نی هر کدام سه تانک
کوفته بیخته سفوف سازند شربت آن یکدرم است **سفوف حنظل** جهت دفع سرفه کهن بلغمی یا
ضیق النفس مفید بود **اجزاء آن** حنظل نیم کرده دیودار فلفل گرد فلفل دراز کندر مغسول زنجبیل همه
مساوی الوزن کوفته بیخته سفوف سازند هر روز نیم ماشه با عسل بخورند اگر موافق شود اندکی زیاده کنند
سفوف کرم چرک از بدن زایل سازد و رنگ صاف گرداند برگ درخت خیار چنبر برگ سیب پوست سیب
توده پوست انار زرد چوبه بار زنگ جر دل کمیتوله ناگرموتهه سنبل الطیب بچه رکوچک [illegible] مروه
اظفار الطیب لادن همه مساوی الوزن کوفته بیخته سفوف سازند و نگاه دارند **چورن علاء الدین** سلطان
علاء الدین خلجی بدین چورن مداومت می نمود و امیر خسرو اخلاط و فواید آن نظم کرده است بدان الکف
می باید نانخواه و زنجبیل و املتاس قنبار دون تتری و بیدلون زهر یک چهار کان [illegible]
و دو کمون و دو دار چینی از هر یکی دو کیر و قرنفل یکی ستان این جمله سوده بیخته و زشکر سفید
هفتاد و دو برافکن و در وزن یک بیخ بران این شربت زبلغم فکند تلخ ناگوار افزاید که سیلی و شهوت
تولا **سفوف زقوم خار دار** جمله علل بادی را دفع کند و درد سپرز و قولنج و ضیق النفس و سرفه کهن و
استسقا و قراقر شکم و غشیان که از رطوبات بلغمی باشد و اماس بلغمی و بادی را سود دهد
اجزاء آن شیره زقوم خار دار شیره درخت آک برگ ادرک پهو پهین زنکنی روغن کنجد هر یک دوازده تولا روغن
بیدانجیر روغن سرشف هر یک بیست و چهار تولا فلوس درخت چنبر شش ماشه باد نجان ترب زنجبیل سورنجان تولا
سنیده کاجلون جوکهار سنجار هر کدام نه ماشه ادویه کوفته بیخته با روغنها در دیک سفالین کنند و هم

و آتش با چلد بستی دور او بر افروزند تا جمله خاکستر گردد پس بر آورده هفت بهاوزان از این
هفت چیز بدهند شیرهٔ بینج سنبلوه شیرهٔ زنجبیل تازه شیرهٔ برگ کیر آب ترنج آب لیمو
شیرهٔ برگ تنبول پس هر روز ناشتا یک ماشک یا بیشتر خورند و بآن مداومت نمایند

مدپاک بدانکه مربیات را نیز اهل هند حلوا گویند و هلیله را هرگاه با این عمل خاص به پزند و در
شهد پرورش نمایند آنرا مدپاک گویند چه که مد بفتح میم شهد است و پاک بفتح با فارسی
بمعنی پختن است و این مدپاک از حلواهای مبارک هند مشهور است هرگاه اسهال خونی و غیره
کهنه گردد و بمنضجات و محللات و قابضات دیگر علاج نپذیرد هر روز از این مدپاک یک محللات
هلیله یا دو هلیله بخورد و پرهیز نماید و غذا کم خورد بتوفیق الله تعالی صحت یابد و اگر با الله هلیله خوری
از شیر بز گردد در صحرا چرا میکرده باشد دو سه دانه فلفل دراز کرده بجوشد و در غذا او دیگر زیاده از حد
تقلیل نماید تا تاثیر آن سریع نیز بظهور رسد و اگر صفرا بسیار غالب باشد فلفل دراز موقوف
داشته با اندک سفوف زنجبیل شیر را بخورد و همچنین اگر خلفو ودب که بهندی سنگرهنی گویند
حادث گردد یا ضعف معده تشویش دهد و نفخ در شکم بهم رسد مدپاک را بر نهجی که مذکور شده
بخورند و در پرهیز و تلطیف و تقلیل غذا کوشند و مدپاک منضج و محلل اخلاط الالزج باشد
باید که مداومت نماید و دیگر مدپاک گاه باشد که شکم براند بعده بقاعده طبیعت را
نگاهدارد و گاه باشد بلینت نکند و ماده علت را نضج داده بتحلیل برد و همچنین کسی را عادت
شود که چند روز بجای خود شکم نرم شود بعده چند روز به بندد و اصلا براز دفع نشود آنرا نیز این دوا

نفع بخشد و همچنان رنگ بشره صاف سازد و قوت بدن بخشد و روشنی چشم بیفزاید و دیگر منافع
بسیار است اجزاء آن بیارند هلیله بزرگ اطراف یکسیر و هلیله اطراف آنست که در جانب شمال هند
در کوهستان سوالک و تبت و غیره خیزد و آن بهلیله و هلی و هلیله کابلی اشتهار دارد اما هلیله بزرگ
آنست که یکسیر از آن از بیست عدد زیاده نشود اما هر چند کمتر شود بهتر است و مراد از سیر هشتیت
و چهار توله است و هر توله سه تانک و هر تانکی یکدرم آنگاه بگیرند این شش اجزا را آملکی موته بیل اپیل
کهونکر و بنج بید انجیر جو هر کدام یکسیر و همه را نیم کوب کنند پس بیارند برنج هشتیت و چهار سیر و
شصت و چهار سیر آب در رو کرده بدست مالند و در مالیدن مبالغه نمایند و آب را از برنج جدا کرده در
هلیله درست و اجزاء کوفته بریزند و در دیگ بزرگ سفالین نو کرده بر آتش نهند و بالا در
دیگ آن گذاشته قریب پانزده ساعت که پنج پهر باشند آتش متوسط کنند و چون هلیله
خوب پخته گردد و هنوز که از هم نپاشیده باشد بر آورند و بیارند چو که با آتش آنها را پاک کرده در آن قدر
عسل بریزند که هلیلها غرق شوند و بعد از دو شبانروز از آن برآورده عسل دیگر کنند و نگاه دارند
و در مرتبه ثالث اگر عسل را با آتش قوام داده در هلیلها کنند مقرون بصواب باشد در ظرف
مناسب نگاه دارند و بوقت استعمال نمایند و اگر صفرا غالب باشد در مرتبه ثالث در شربت نبات
کرده بگذارند و عند الاحتیاج بخورند و مولف گوید آنچه از حکماء هند دیده و شنیده شد آنست
در برنج و آب برنج قدر تعیین مقرر نیست آن قدر که جهت طبخ هلیله ضروری بود کار فرمایند
الباب السابع فی السفوفات سفوف فوفل این سفوف در دفع امراض استسقاء منفعت

عظیم بخشد بیخ دندان محکم سازد و گوشت لثه را قوی گرداند و ظاهر دندانها صاف نماید و چرک را
از رطوبات پاک کرده خوشبو سازد اما اگر علل اسنان و بدبویی بعضی از غلبه رطوبات و
فضلات ردی باشد بغرغره عاقرقرحا دو سه روز غرغره کند بعد از آن باستعمال این سنون پردازند
که منافع بخشد اجزاء آن تخم فلفل کوه چینی چوب بویا بزباز قرنفل فلفل گرد زنجبیل زاج سفید جوز جوز بلد
ناگرموتهه صندل اگر ناسپال یعنی پوست انار بازنک نمک سنیده هر کدام یکتوله شاخ گوزن
جوهر یک چهار توله از شاخ گوزن و جوز سوخته و باقی را کوفته بیخته یکجا سازند و صبح و شام بر دندان
بمالند و بعض بشویند سنون مازو بیخ دندان محکم سازد و سیاه کند اجزاء آن مازو شش توله
مورتوتهه بهاهیره جوت کات هر یک یکتوله اجزا را کوفته بیخته دو قسم نمایند و یکقسم را در کاسه
آهنی کنند و نصف لیمو داخل آن نموده بر آتش گذارند و یکقسم آهن بر آهن میزده باشند تا وقتی
که خشک گردد بعده تقسیم دیگر را داخل کرده یکمرتبه دیگر از جامه بگذرانند و بکار فرمایند

الباب الثامن فی الادهان بدانکه اهالی هند مطلق روغن ستور را گهیو خوانند و هرگاه
آنرا بعمل خاص ادویه داخل کرده بپزند گهرت بکاف و هاء و سکون رای مهمله نامند ۹
و روغن حبوب و غیره را جمله تیل گویند و اگر بدارو ها بپزند باسم سر دارو خوانند و هرگاه
بگل خوشبو معطر سازند پهلیل نامند و اکثر تیلها را برای تدهین که مردنی خوانند
و فواید بیشمار برای آن قرار داده اند تجویز کنند نه از جهت خوردن مگر آنکه حکیم حکم
کند چنانکه در بسیاری از امراض خوردن روغن کنجد و سرشف و امثال آن درک امر

فرمایند و در کتاب باگ بهت مسطور است که چهارم حصه تیل با روغن زرد اجزاء باید و چهار
مقدار تیل آب انگور ترکیب وزن اجزاء با روغن معین نکرده باشند بدین دستور عمل نمایند و نزد
حکماء هند تحصین منافع بسیار دارد و الحق در آن ممالک استعمال ادهان مطلوب است از آنکه ضرر
آب و هوا بدن را محافظت نماید و حرارت غریزی را نگاه دارد و رطوبات فضلی جلد و اخلاط
مفاصل و اعضاء بتحلیل برد و منور بدن باشد و روشنی چشم زیاده کند و مؤلف بعضی از
ادهان معتبره درین رساله مرقوم میگرداند روغن زقوم خاردار برای دفع بهق و قتق و لبوا سیر و
قولنج و نزریه شکم و درد سپرز و جذام و سختی شکم مفید باشد اجزاء آن کشنایی خورد و بزرگ
زنجبیل فلفلین کتکی تربد دانتی الوتس وزرک بهلاد باتهه چیار شیر از هر یک دو درم
نیم سوده با پنج سیر زقوم بیامیزد بعده دو سیر روغن گاو کرده با آتش ملایم بپزند و روغن صرف
صاف کرده نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نماید شربت آن یک درم است روغن پوست بلیله
برای دفع تپ کهنه و بلبهک و نفخ و درد و رعشه و یرقان و سیلان منی و کرم شکم و جذام و قلت اشتهاء
و تشنگی و دق و قی و صرع و بواسیر و آماس و خنازیر و درد سپرز را نافع است اجزاء آن مورتی
کتاب چندرت پوست بلیله زرد زرد چوب ریوند ازیر زنجبیل انیس مرتزک کتکی خشک از هر یک
پنج درم در شصت و چهار سیر آب کاره سازد و هشت سیر بستانند و دو سیر روغن گاو کرده
بپزند شربتش دو درم بود روغن اروسا برای دفع جوششها و نفخ و دمه و درد چشم و بینی که
بهیدی پینس گویند و تپهها مجی که تپ دق را مفید است اجزاء آن غنچه بانس دو سیر خشک سوده

قرص سازد پس شیره بادیان سبز تازه دوازده سیر و نیم در سی و دو سیر آب بکاره سازد و
چهار سیر بستانند و هشت سیر روغن گاو داخل کرده بپزند و هر روز سه درم این روغن با یک درم شهد بخورند
روغن قسط برای دفع بیه یعنی درد سپرز و کرده جگر کار از خون بود و اماس و مغص و درد شکم و در جهت
سینه و پهلو و پشت و زانو و دخله یعنی مغص و یرقان و تپ و تشنگی و غیره را مفید بود و اشتها طعام
زیاده کند **اجزاء آن** پوست ریشه چهارده سیر بپزند چون هشت سیر در دو من آب بجوشانند
و نیم من بستانند و ترکته و ترپهلا و زنگره اجوان تخم کشنیز نمک سیاه زیره قسط نمک سنگ ناردان
دیودار بیز توار بیخ حنظل جو کهار پهکرمول بانزیک جترک اهنوه چهره هر کدام یک درم سوده خمیر سازد
و نیم من شیر گاو اندر ته بپزد و بخورد **روغن آمله** جهت خشکی دست و پا و خارش بدن و
تو با اکلاه و طلاء مفید است و دفع صفرا نماید و هضم طعام کند و هر گاه شخصی بواسطه بعضی کارها
داروهای گرم خورده باشد و از کثرت حرارت اندیشه نماید هر روز مقدار از این روغن در طعام کرده
بخورد و گرمی دفع مضرت نماید **اخلاط آن** ستاوری زرد چوبه دار چوبه صندل لیی اگر الایچی مویز اروس
فلفل دراز بیخ پابره کچ کلوی منجشت پوست تنه درخت نیم پوست درخت کنیر تج جستمد
یعنی اصل السوس تر ریحان اذخر کرماله هلیله بلیله آمله هر یک پنج ماشه همه اجزاء در دیگ بکند
و نیم من آب کرده بجوشانند تا ده سیر آب بماند بعد از آن صاف کرده یازده سیر روغن دستور بجوشانند
تا اجزاء و آب بتحلیل رود و روغن خالص بماند پس بکار برد **روغن سام ابرص** چون
بر خنازیر طلا کنند و اگر تا سینه رسیده باشد دفع شود **صفت آن** یک عدد سام ابرص که چلپاسه

٨٣٦

نیز گویند در یک سیر روغن کنجد انداخته بجوش نهند تا مضمحل شود پس خاکستر شاخ و سم
ماده گاو در ان کرده چند جوش دهند و فرود آورده نگاه دارند روغن حقنه بدانکه حقنه
در کتب معتبره هند هست دو سنت گرم نام دارد اما درین عصر که حکمای حاذق در میان کفره بسیار
کم یاب اند حقنه چندان رواج ندارد و ملایم تر ازین حقنه نباشد خاصه مردم نازک را باد و نفخ
دفع کرد اند قوت بدن بخشد و روشنی چشم افزاید و طراوت اندام بخشد اجزاء آن شیر گاو
یک سیر شهد نیم سیر روغن گاو نیم سیر و سفوف این ادویه کرده خوب برهم زنند و استعمال نمایند
اجوائن جوز القی پیپلی قسط وزرک رازیانج موتهه پیپلامول از هر یک نیم سیر گائن تیل
خدر و فالج و لقوه و تشنج و انواع علل بادی را نافع است اجزاء آن روغن کرنجه روغن سرشف
روغن بید انجیر روغن کنجد روغن پیلو همه مساوی آب چهار چندان ادویه پس بجوش نشانند و روغن بر
گرفته تند حس نماید تیل سنبهالو دافع جمله علل بادی بود و اگر شش هفت روز قدری ازین روغن بخورد
و در بینی هم سعوط کند بسی قوت در خود بیند و اگر جوان خورد دیر تر پیر گردد و چین در چهره و بدن او
پدید نیاید و همیشه صحیح البدن باشد اجزاء آن بیخ سنبهالو که برگ او پنج کنگره داشته باشد
باب بشوید از ریزه ریزه کنند و یک تسقیه بروغن سرشف دهد و بطریق تیال جفتر روغن کشند بهلاوه
تیل برای دفع زخمهای چشم اگرچه قریب بکوری رسیده باشد نافع است اجزاء آن شیر بهنکره
شیر گاو هر یک هشت سیر روغن کنجد دو سیر یکجا کرده بپزند و هر روز در سر کنند ایضا تیل بهنکره
برای ریختن موی نافع است و موی دراز کند اجزاء آن شیره بهنکره ترپهلا مغز تخم گل منبد و در

بکجل

روغن کنجد یکجا به پزد و شب و روز بر موی مالد تیل فلفله راز جهت دفع بواسیر و خلیه و برد آب

بلغم که از مقعد بر آید و درد و برد و گرانی شکم که از قبض باشد و تقاضای دروغین لحظه لحظه

بمستراح رود و چیزی دفع نشود و درد کمر و پشت بدین حقنه دفع شود اجزاء آن فلفل دراز

و زرک تخم شبت نیز نوا پیپل مول بکهر مول چتشمد دیودار چترک قسط بهیلی نیز رک جوز الیغ

برابر سوده قرص سازد پس در آن دو چند همه روغن کنجد و دو چند روغن شیر گاو به پزد تیل برای دفع

خنازیر نافع است اجزاء آن شیرها براهمی و شیرها اگر و شیر ماده گاو و روغن سرشف دو چند همه مساوی

پس بگیرند بجهاک بکیدرم ترید موتهه فلفل گرد زرد چوبه دیودار صندل سفید هر یک دو درم همه را

سوده با شاش ماده گاو قرص کنند و با شیر مذکور به پزند هر روز بر خنازیر بمالد تیل مریکی جهت نسخ

و نقرس و درد مفاصل و جمیع امراض جلد را بسی نافع است اجزاء آن شیرها برگ سنبالی

شیره برگ نیلی شیره بهنکره شیرها درخت آکه هر کدام یک سیر قسط هیلیا و لی دیودار چوب را

بجهاک هر یکی نیز بی عمر شسخ چترک کنج هر یک ده تولچه او از این اجزاء را چوب کرده چنانکه رسم است

کاره سازند بعده با شیرها مذکور ممزوج ساخته ست وزن مجموع اجزاء چهار روغن کنجد کنند و شیر بز و یا

شیر گاو دو وزن روغن همه یکجا کرده در ظرف آهنی بجوشانند و روغن را صاف کرده نگاه دارند تیل دیگر

جهت انواع درد گوش که از سردی و باد و اخلاط لزج باشد مفید است اجزاء آن تخم بیلی

تخم تیغی اکرکره خردل سیر برگ شبت زرد چوبه باز بانک همه مساوی الوزن نیم کوب کرده

در روغن کنجد و در آب بجوشانند صاف کرده استعمال نمایند روغن مصطکی بیارند روغن زیتون

۸۴

یا گنجد پنجاه درم مصطکی کوفته پانزده درم هر دو اندر شیشه کنند و در دیگ پر آب شیشه
بیاویزند چنانکه حلق و سر شیشه بیرون آب باشد و باقی در آب بعده آتش افروزند تا مصطکی
با روغن یک شود و از طلا کردن این روغن قرد معده ساکن شود روغن گندک منافع آن
چون بر بواسیر اندرون و بیرون دو سه روز بمالند هر اینه گوشت زیادتی کنده و عروق فاسده را
مضمحل ساخته تخفیف تمام دهد و اگر دو قطره ازین بر سیماب مصفا انداخته بمالند چندانکه سیماب
بس گردد آنرا با برگ تنبول خائیده بخورند در نواید بهتر از رس سندور و رس کپور است و اگر بر خارش آب
بمالند به شود و مولف شخصی را دید که در اول کف دست و پا نیش طرقیدن گرفت و خشکی
بسیار برو غلبه کرد بعد از مرور ایام کفها دست و پا سفید گشت یعنی مبروص گردید پس اول
سیماب را با یک توله روغن گندک ممزوج کرده در بیست و یک روز بخورد و نان گندم با یک بار روغن
غذا خود ساخت هر اینه سفیدی کف پا و دست که تازه رسیده بود خوب شده شفا یافت
روز بروز در وزن سیماب می افزوده باشد بنوعی در مدت بیست و یک روز هفت توله سیماب
خورده شود و آن مبروص را دیدیم که روز دهم یا زدهم جوشش گلو بهم رسانیده و پنج دندانها درم کرده
و اشتها بر طرف شده و ضعف برو غالب گشت و زیاده از بیست روز دارو نخورد و بر طرف کرد اما
از آن مرض ضعف که تازه رسیده بود نجات یافت صفت آن بیارند گندک زرد اعلی القدر که ضعف
خواهند و نرم کرده در شکم آن روغن گاو بیامیزند پارچه کرباس را بان فرو برده بر سیخ آهنی
به بندند و با آتش روشن کرده محاذی ظرفی گذارند از آن پارچه هر چه روغن بچکد جمع کرده نگاه دارند

وبوقت حاجت استعمال نمایند **روغن حب بلسان** چون بر کف دست و پا بمالند و بعد از سه عطسه مجامعت
مشغول گردند امساک در انزال منی واقع شود و اگر بآب سرد بشویند عمل آن بر طرف شود **اجزاء آن** تخم داتوره
کنکچی یعنی حب بسنج هر یک نیم سیر جوکوب کرده بطریق تیال جنتر روغن بکشند **روغن بید انجیر خطائی**
چون یک گنج از آن بخورند مسهل صفرا و اخلاط لزج باشد و بلغم را از اعماق بدن او سر
بیرون کند **اجزاء آن** تخم جیپال را مدبر سازند و مقشر کرده و زبان او را دور کرده بطریقی که
روغن کنجد و غیره کشند روغن کشیده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار فرمایند **روغن بیل** از
کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده انچه خواص این تیل بیل بنظر آمده اگر بتجربه مقرون
گردد از عجایب و نوادر خواهد بود تخم بیل بطریق تیال جنتر روغن کشند و مدت ۹ نه ماه بخورند
و منافع بیشمارش مشاهده کنند طریق خوردن وی آنست هلیله بلیله آمله هر کدام یکتوله در آب
جوشانیده صاف کنند و یکتا تنک از این روغن با آن ممزوج ساخته چهل روز بیاشامند
روغن زردچوبه برای جراحات شمشیر و دانه فرنگ و جرب و جمیع جوششها نافع است
گوشت بر رویاند و زود خشک گرداند و مستعمل حکمای عصر مولف است **اجزاء آن** زرد چوبه
دارچوبه دار هلد دیودار مرجیتی مغز تخم کرنج دو آنه و کافی که بخود بر رشته میکنند برابر
سفوف کرده چهار وزن مجموع روغن کنجد کنند و در کاره پوست کنبک که چهار وزن روغن
مذکور باشد بپزند و طلا کنند و پارچه باریک محلوج یا پنبه را بروغن تر کرده همیشه بر
جراحات میکنند آغشته باشند و اگر بهر روز بآب گرم بلکه با کاره پوست بادل یعنی مغیلان

٨٥

نوخم را می شسته باشد بهتر **دهن العاشقین** که آنرا تیل عنبر نیز گویند بغایت خوشبوست و
لطیف باشد و عزیزان خورش طبع آنرا بهتر از جوبه دانند و سلطان محمود بیکرا می گجرات
از رنگ و چسپیدگی جوه آزرده بود این تیل را اختراع کرده است آنرا جوه سفید محمود شاهی نیز
گویند **اجزاء آن** برگ ریحان گل کیوره گل نارنج گل سیوتی گل بهولسری گل سرخ بالچهر سیاه
سهارس ینگ الائچی کلانگ دونه جهلیره بال سفید هر یک شش تولا اگر تیلیا صندل سرخ
پوست نارنج مروه پوست نارنگی یا الائچی کبابه قرنفل تیج ترنج سعد هندی ناگیسر برگ لیمو
پانچ برمی یا تیلی هر یک شش تولا زرنباد چهار تولا گندم خوشبو سه تولا عود قماری پانزده تولا
دار چینی سنبل الطیب کنتور هر یک ده تولا عنبر بویا زباد عنبر اشهب هر یک یک تولا مشک
سه تولا خارج زباد و مشک و عنبر جمله را جو کوب کرده نه وزن مجموع آب داخل کنند و یک شبانه روز
در آفتاب بگذارند پس بجوش آرند و چون ثلثش بماند صاف کنند و چهار وزن مجموع ادویه روغن کنجد
داخل نمایند و در ظرف مسی قلعی دار کنند و چندان بجوشانند که آب بر طرف شود و روغن بماند
آنگاه صاف کرده در شیشه نگاه دارند و اگر آن روغن از کنجد پرورده خوشبو باشد بهتر پس زباد
و مشک و عنبر را اصلایه کرده در وی اندازند و نگاه دارند **صفت انواع تیلهای خوشبو** کنجد را بشویند
و آب گرم بر وی ریزند و بمالند تا پوست از وی دور گردد و منقی شود بعد از آن بیارند ظرف سفالین
آب ندیده و بهر قسم گل خوشبو که باشد پاره در ته ظرف پهن کنند و قدری از کنجد بالای آن بریزند
و باز بالای آن گل اندازند و کنجد اندازند تا بهمین قسم ظرف مملو شود یک شبانه روز بگذارند بعمده

برآورده گل و گنجد را جدا سازند چنانکه یک برگ پان نماند و ساعتی گنجد را و ظرف را
در آفتاب گذاشته خشک کنند بعده گل تازه در همان ظرف گنجد بطریق روز سابق کنند و
پس از یکشبانروز برآورده عمل روز سابق را بظهور رسانند و تا بیست روز چنین کنند بعد از آن
چنانکه رسم است روغن کشند **الباب التاسع فی المطبوخات** جهت دفع اسهال و تپها و غیرها اهالی هند
مطبوخات وضع کرده اند آنچه مستعمل این عصر است و بتجربه مقرون شده نوشته می شود و مطبوخ را
باصطلاح حکمای هند کاره گویند و چون ثفل همان ادویه را آب کرده بار دیگر بجوشانند آنرا نکاره خوانند
هرجا کاره نکاره مذکور شود مذکور شود مراد از نیست و در اصل لغت هند کاره بمعنی گرفتن جوهر است
از چیزی چون بجوشانند خواص ادویه باز گرفته می شود بدین اسم خوانند و ضابطه ایشان آنست
که هرگاه که جهت خوردن است هشت حصه آب و یک حصه ادویه داخل کرده بجوشانند تا
آنقدر که توان خورد بماند و مقدار تمام ادویه از ده درم زیاده نباشد و جهت نطول و غیره که
نه از برای خوردن است معین نیست همین قدر گفته اند که بجوشانند آنمقدار که ادویه حاجت
و مزاج خود را آب دهد پس استعمال نمایند و همچنین قاعده کلیه نهاده اند که کاره نباتات در
دفع اسهال و غیره بهتر از معاجین و سفوف و اقراص است چه که سریع التأثیر و سریع الهضم
و لطیف است پس اولی آنست که در اسهال و مروی یا اول کاره را استعمال نمایند بعده اگر
احتیاج افتد اقراص و سفوف بخورند آنگاه اگر ضرور شود در سایر معدنیات که قابض و مجفف
باشد استعمال کنند و نیز ایشان منع کرده اند که اجزاء ادویه در آب نخیسانند بلکه در ساعت در آب

کرده بجوشانند و در منع آن دو قول است یکی آنکه بجوشانیدن خاصیت اجزاء تغییر می یابد
دوم آنکه از جوشانیدن گاه باشد که کرمی ذی حیات در وی متکون شود و کشتن جاندار
پیش ایشان ممنوع است مطبوخ تخم گشنیز برای دفع اسهال صفراوی و بلغمی و دموی و سحج
و حیضه نافع است مطبوخی است هر بامداد یک کاره و نکاره از آن صبح و شام بخورند و غذا
خشکه برنج و بهت عدس نمایند و اگر ماست چکیده شیرین گاه گاهی بخورند قصوری ندارد
و در جمیع معالجات اسهال و سحج تقلیل غذا مطلوب است در آن باب مریض خود
را معاف ندارد و اگر اسهال کهنه و قوی باشد دو هفته بلکه سه هفته این مطبوخ را
بخورند و در تقلیل و تلطیف غذا کوشند و اگر حرارت غلبه داشته باشد عوض زنجبیل
کل ادکوره کنند و این حکم در جمیع کارها و اعراض اسهال جاریست اجزای آن تخم گشنیز
مثو بهه بالا سفید زنجبیل خشک مغز بیل از یکی پنج ماشه نیم کوب کرده سه قسمت نمایند
و هر روز یک حصه را در آب بجوشانند و صبح و شام کاره و نکاره بخورند و اگر احتیاج شود
سه روز دیگر این مطبوخ بکار برند و چون با براز خون باشد زنجبیل را سه ماشه کنند
و نیم ماشه گل دهاوه و چهار ماشه اندر جو بر اجزاء مذکور اضافه نمایند و اگر تب نیز باشد
گلوی داخل کنند مطبوخ سعد جهت اقسام اسهال مفید است شخصی را هر روز یک تولیه
افیون میخورد اسهال دموی باو رسانیده و از آنجا که علاج کسانی که با افیون عادت کرده
باشند کمال صعوبت است حکمای عصر هر چند در معالجه و تداوی آن کوشیدند اثری مرتب

نمیشد آخر شرو بندت که حکیم حاذق بود بدین کاره و نکاره دفع آن مرض نمود اما وقت
ظهر خاک کهری سفید یکتوله طباشیر ربع توله نبات ربع توله با شیره تخم خرفه تو داده
شربت کرده و دو سه قطره گلاب ممزوج ساخته بمریض میداد و در روزی دوازده توله
برنج و سه توله دال عدس مقرر کرده بود خواه یکوقت این مقدار بخورد خواه دو وقت اجزاء آن
توده بهادر موتهه تخم کسنیز بال بیل لجالو گل دهاوه کالا کوره بالا سفید و سیاه زنجبیل خشک همه
مساوی الوزن نیم کوب کرده در آب بجوشانند و صبح و شام بخورند و غذای مذکوره تناول نمایند
و مقدار ادویه بمعرفت حکیم رجوع است مطبوخ لسان العصافیر این نکاره در دفع اقسام
اسهال خاصه دموی اقوی از مطبوخات مذکوره بود اجزاء آن موچرس بالا سیاه
بالا سفید موتهه بالا بیل گل دهاوه الو بیک سفید زیره اندر جو الاچی تخم کسنیز
پوست انار آمله گلو بیل جهو نیلوفس جمله اجزا برابر جو کوب کرده در آب بجوشانند
و کاره نکاره صبح و شام بدهند و در کمی و زیادتی ادویه رجوع بحکیم است و چون اطفال
را تا سه سال خوراندن این مطبوخات و سفوفات و اقراص خالی از دشواری نیست
حکمای هند چنین قرار داده اند که اجزاء هر یک از مطبوخات مذکوره را که موافق مرض
دانند کوفته بیخته سفوف سازند و یا بآب سحق بلیغ نموده و قرص ساخته نگاه دارند
و اطفال شیر خواره را با شیر دایه حل کرده بدهند و اطفال غیر شیر خواره را بآب
برنج یا دوغ مطبوخ تپ لرزه کاره و نکاره هفت روز بخورند اجزاء آن زنجبیل چوب باریک

[illegible]

برگ نیب که برکهای بران میروید وبآن خلال نیز میتوان کرد اگر سنگ گرانتر معمول شهد

فلفل دراز تپ پا پره همه مساوی المقدار نیم کوب کرده در آب بجوشانند وصاف کرده

قدری سفوف مرفلفل کرده در آن کنند وبمریض دهند که تپ لرزه برطرف شود ومولف

سه روز این کاره بخداوند تپ لرزه میدهد روز چهارم یکمرتبه حب دوام بان بتوفیق الله

البته تپ لرزه برطرف میشود مگر بسیار کهنه باشد وسخت شده در انوقت دو روز حب دوام را

بان باید داد مطبوخ جهت دفع حبس بول که از مثانه وگرده باشد بس مفید است اجزاء آن چهال درخت

بیل یعنی پوست تنه درخت بیل بیخ اندی یا بیخ زنگنی بیخ دوریا بیخ بیخ بیخ گهوکهرو بهوی سیمول

هرکدام سه درم در دو سیر آب بجوشانند تا ربع سیر بماند صاف کرده نه ماشه روغن بید انجیر

در وی اندازند وبخورد وشفا یابد مجرب است واگر حبس بول بواسطه ضعف فساد مزاج جهت

مثانه وتنجج بول باشد بهوئینی سیمول را دور کرده بهوئینی آمله در آن داخل کنند مطبوخ اصل السوس

جهت دفع جوشش دهن وحنجره ومری ومعده وامعاء وغلبه صفرا نافع است مجرب است

چند روز بدان مداومت نماید اجزاء آن پوست درخت کهیر برگ آرو سر گلوی چسمد

مغز تخم کدو دو ماشه تخم کشنیز بار سفید صندل هریک سه ماشه جوکوب کرده سه قسمت نمایند

وهر روز یکحصه در آب جوشانیده صاف کنند ودر آن یک ماشه سفوف طباشیر ونیم ماشه نبات

داخل کرده بنوشند وتکاره نیز بهمین طریق بخورند مطبوخ برگ انبه جهت انواع اسهال قوی

نافع ومجرب است پنج وشش روز تکاره ولگاره بخورند اجزاء آن پوست درخت کچنال بیخ جامون

برگ انار برگ سنگکاره بال بیل موچرس زنجبیل هر یک پنج تانک نیم کوب کرده
در آب بجوشانند و بپالایند و بخورند مطبوخ مقل اینی کاره و نرکاره هستور سیندراست
اخلاط آن بجوز دنتی درالیه بهادر مو تهنه پنج از هندی برگ اروسه گلوی دیودار هلیله
بجوز اتیل بهوه تخم شبت بکهیره پنج بیل سنون بادل تیبو تا کل الویک مندیبی
اجوائن قسط اسگند سیرفی کهونکرو بیدارا ستاوری کوکل اندر جو هر کدام یک تولچه
راشنه سه تولچه جمله اجزا نیم کوب کرده سه تقسیم نمایند و هر روز یک حصه را در آب جوشانیده
کاره و نکاره صبح و شام بخورند مطبوخ هلیله جهت انواع سنوراک و حرقت بول مفید است
اخلاط آن هلیله پنج کهونکرو و منق بهوه درالیه بهوئی سمول هر کدام نه درم سه قسمت
نمایند و هر روز یک حصه را در آب جوشانیده و صاف کرده با یک تانک شهد تا مدت هفت روز
بخورند که مجرب است مطبوخ بادام جهت دفع قی خونی مفید است بادام آرس کرده یا نیم کوب
ساخته در آب بجوشانند و صاف نموده با عسل سه روز بخورند که مجرب است مطبوخ شیطرج
نزله و زکام و سر و درد سر بلغمی را نافع است و تخمه و اسهال که از فساد معده و غذا بهم رسد زایل
گرداند و قوت دماغ بخشد و هاضمه را قوی گرداند و خناق بلغمی را زایل گرداند اخلاط آن فلفل دراز
بلبلامور زنجبیل جهو شیطرج الحاصل هر کدام پنج تانک سه حصه نمایند و هر حصه را نیم کوب کرده
چنانکه رسم است بجوشانند صبح و شام کاره و نکاره بخورند نیم گرم بنوشند و اگر از گرمی
دغدغه داشته باشند پنج تانک خار خسک داخل کنند مطبوخ هلیله جهت دفع تپ که از

۸۸

هفت روز تجاوز کرده باشد و شرط الغب باشد یعنی بلغم و صفرا باهم مخلوط شده
چشم و روی زرد شده باشد بی‌نظیر است اجزاء آن ترا پهلان بهادر مونهه فلفلمور چستمد
ازوسه پوست نیب بچر بایه کلوبل هلیله بلیله آمله کتکی کشمش مدوری گیو رسه هر را
برابر چنانکه رسم است کاره ساخته صبح و شام بخورند و سفوف این داد و بر گفته خواهد شد.
با شهد آمیخته وقت بستن می‌خورده باشند گشنیله فلفلدراز زنجبیل خشک نبات ترید
کلوی الباب العاشره در اشربه بدانکه اهالی هند عوض شراب آسو وضع نموده‌اند و اقسام آن
بسیار است انتخاب کرده چند آسو می‌نویسند شراب نانخواه منقول کتاب از چند رت برای هضم
طعام و دفع سردی باد و نفخ و قرار و شکم سودمند بود و قوت باه بیفزاید اجزاء آن نانخواه کوفته
دو سیر قند کهنه هم وزن آن و ششه و در زیر آب یکجا کرده در جای گرم یک هفته دفن کنند بعده
صاف کرده هر روز بقدر طاقت بخورند شربت نیب برای دفع باد و خون فاسد مفید است
و این آسو را سلطان محمود خلجی دهلوی برای برادرزاده خود سلطان علاء الدین برسم
تحفه نوشته و بسیار بود اجزاء آن سفوف پوست نیب خیار شنبر قند کهنه دوازده سیر
آب چاه یکی در اوندی کرده سه هفته دفن نمایند بعده صاف کرده باندازه طبع خورد
شربت قرنفل ورم و گره سپرز و شش و درد و سستی اعضا و شکستگی استخوان و علت سینه
و بواسیر خونی و یرقان و کرم شکم و علو و گرانی شکم و بد هضمی و کم اشتهائی و فساد خون
و تپ را نافع است و بدن را قوی و نور زیاد کرداند و هر چند این شربت کهنه گردد بهتر بود

آسو اجوائن

آسو نیب

آسو قرنفل

و بیرا از ابسیار منافع بود اجزاء آن موافق چندرت پوست زرد هر یک شش سیر و بریج

دسمول گندنا که جوک چترک هر یک شش توله فلفل دراز فلفل گرد پوست گره اندر جو

زرنباد موسلی سفید بهلادر تکر جوزان تنبول پتر نوابهار مول مور و زنجبیل بلیله

پوست سنجنه مویز منقی بازنگ هر یک پانزده توله گل دهاوه شصت توله یکصد و هشت و

کشمش هشت سیر آب کاره سازد و شش و دو سیر از جامه بالوده بستاند و سه صد توله قند کهنه درو کرده

کرده باز بجوشاند و شانزده سیر یکبیر دو سفوف این ادویه کند تج تمالیسپتر تا کیسر الاچی

قرنفل هر یک پنجدرم برادهٔ آهن غیر مقتول نیم سیر در او ند چرب کرده و معطر ساخته

مهر کند و یکماه در جایی گرم دفن نماید بعده بر آورده صاف کند و با عطریات بخورد

شربت سعد انواع بواسیر و درد شکم و جمیع علل بادی و بلغمی را سود دهد و قوت باه

بخشد اجزاء آن مویز منقی سه سیر گوشت مسح مثلا سیر قند و سه سیر آب چاه شیرین در ظرف

کرده مدت دو هفته دفن کند بعده بیاشامد شربت سیر برای اوجاع و انواع باد جا

در زمستان سود دهد شربت آن پنجدرم بود اجزاء آن سیر مقشر دو سیر و نیم گوشت مسح پنج

سیر قند کهنه و نیم من آب چاه شیرین در ظرفی کند و دفن کرده بعد دو هفته صاف کرده بخورد

شربت نجیب هضم طعام کند و غذا رسا گرداند رنگ روشن گرداند و نشاط آورد و قوت را فتح کند

و معده و امعا را از رطوبات فضلی پاک سازد و حرارت غریزی برانگیزد و عروق را بلیل سازد

و دماغ را گرم کند و امراض بلغمی و بادی را منفعت بخشد و علتها که از باد و بلغم و سودا حادث

سیر

شده باشند دفع کند و ملین باشد خاصه که ناشتا خورند و نشاید که ناشتا بسیار
خورند و بعد از خوردن آنسو در ساعت غذا خورند خاصه گوشت که در روغن مطبخ کرده
باشند و نان گندم و کباب بسیار موافق بود و این قاعده در جمیع آنسوهای مرعی باید داشت اجزاء آن
هلیله کابلی هلیله زرد بهیره گل داوده مجور سنبل الطیب اظفار الطیب دیودار الایچی قرنفل نخل
کباب چینی عاقرقرحا بلیلمور زنجبیل تج طباشیر بیترج فلفل گرد فلفل دراز تخم کنگنی
خولنجان قسط موقل اجمود برمی برهما نالیسر بازنگ شیطرج سپید بهنکر اکلوی موسلی
تخم کوبجر لهو نکرو دار هلد کاسیهل بهادر موتهه موچرس اسکند بخهاک تیلیا ترتیب
دفع حمی جهت دفع حمی اگر کسی را بسیار قی می آمده باشد بیخ چیز نالسند بیارد و نو ثبت ترتیب
کرانبه مچهال گویند باد و دو دانه قرنفل سائیده بدهند باذن الهی امکان ندارد باشد
[illegible] جهت دفع یرقان مایسجان صفو المجرب است باید که چند گاه نان مداومت نمایند و از
یرقان ترشی و غذاهای نفاخ و غلیظ پرهیز کنند اجزاء آن مقو خیار شنبر بکمو درآب نیشکر چهار تولہ
و هر دو را بدست مالیده ناشتا بخورند و اگر نایشنی کمتر بهم رسد در شبانروزی دو سیر آب دفع
نیشکر خالص بخورند شربت ماء الجبن که بهندی آن شکسته بضم سین مهمله و سکون کاف و
تا منقوطین نامست و از آنجا که بضم جیم نخوانند بضم طعام کنند و دهن خوش مزه
سازد و خوشی بخشد و غم را زایل گرداند اخلاط آن کانجی بیخ ده سیر آب ماست دو سیر
شهد نیم سیر زنجبیل سه تولہ درسنده لون دو تولہ کوفته بیخته همه را یکجا کنند و در ظرف [illegible]

کرده و برشتش مضبوط ساخته در گندم یا جواری فرو برده و بعد از سه چهار روز بر آورده
موافق طبیعت بالاطعام میخورده باشند الباب الحادی عشر فی المراهم والاضماد والاطلیه
مختصری از مراهم نوشته می شود مرهم سنجرف برای حرارت و داء فرنگ و بعضی از آنکه
و دیگر جراحات کهنه صعب و جرب و خارشش مفید است و مستعمل استادی حکیم مصری است
اجزاء آن سندور یکتوله سنجرف یکتوله موم سفید یکتوله مردار سنگ یکماشه توتیای هندی
سوخته ربع ماشه سفیداب نیم ماشه کوفته بیخته در روغن گاو و یا روغن گل سرخ
و یا روغن گل جائی و یا روغن کنجد خالص بقدر احتیاج مرهم کنند و اگر سفیداب نباشد
بوسه مرغ خانگی را سوخته و خاکستر آن ساخته عوض آن کنند مرهم اصل السوس
این مرهم برای [illegible] جوششها که در بدن باشد خواه سر و خواه اعضاء دیگر خواه کلان بزرگ
و خواه طفل [illegible] نافع و مفید است و مرهمی است مبارک بکرات مرات از موجود
شده و چون آبله اطفال برطرف شود و بر بدن اکثر جاها و اندک جوششها بماند
این مرهم استعمال نماید و جهت جرب و حرقت [illegible] مقعد و فرج فی النظیر است و موجب نفع
گوید که پشت دست و کف پای شخصی یبوست و خشکی عجب بهم رسانیده بود سیماب
و گندک را برابر سحق کرده با مرهم [illegible] ترکیب ممزوج ساختم و چند روز بر آن مالیدم
خشکی برطرف شد و چون این مرهم را بر دانها و باد فرنگ بمالند حرقت و سوزش
آنرا تخفیف حاصل شود اجزاء آن پوست درخت مرسن دار چوبه سنبل الطیب [illegible]

۹۰

بالنگو سفید کتنوته ناچستمد یعنی اصل السوس قسط هر کدام برابر کوفته بیخته بقدر حاجت با روغن کنجد سرشند
و سحق بلیغ نمایند تا بهمچو مسکه نرم گردد و استعمال نمایند و اگر جوشش بر طرف شود و باز عود کند
مرهم گندک بکار برند مرهم گندک هرگاه ماده جوششها و جراحتها غلیظ و حاد و
اکال باشد و بمرهم مذکور خوب نشود و اگر خوب شود باز عود کند این مرهم که مجرب است
استعمال نمایند اجزاء آن گندک سیماب نیل شوره تهی سنگ قدر از یعنی سنگ جراحت
کبیله مور توتیا مردار سنگ همه را مساوی الوزن کوفته بخلی سازند و سفوف کرده
نگاه دارند و عند الاحتیاج با موم و روغن ممزوج ساخته بر جراحت و جوششها بمالند که
مجرب است شخصی را بر کف دست جراحتی بهم رسیده و مدتی گذشته هیچ دارو به نمیشد
آخر باین مرهم شفا یافت و اگر زیر جلد ماده قوی محتبس شده باشد و بدین مرهم علاج
نیابد محتاج باین ضماد بچهاک باشد ضماد بچهاک هرگاه ماده تحت جلد سر و جمیع اعضاء
در کمال قوت متمکن باشد و بمرهم گندک به تحلیل نرود و باید که با استره چند نیشتر بر
عضو معلول بزنند چنانکه جراحت شده اندک خون ظاهر شود پس این اجزاء را باب
لیمو سائیده بر آن بمالند و بعد از چهار پهر قدری مسکه گاو و یا گاو میش بر آن طلا کنند
باذن الله جراحتها خشک گشته و ماده بتحلیل رفته شفا حاصل خواهد شد و اگر
گرهها بر بدن بهم رسد و تحلیل آن صعب باشد همچنین بر گرهها نشتر زنند
و این اجزاء بطریق مذکور طلا کنند و ماده به تحلیل رود و اگر اثری از آن بماند یکبار

دیگر این عمل را تکرار نمایند و ضماد که بیخ آنها بهم رسد و هنوز نضج نیافته باشد این ضماد
کنند به تحلیل رود و اگر نضج یافته باشد و این را طلا کنند زود به شود بجهت آنکه تیلیا هر دو یا سرشته
کنج سفید نمک سنگ چترک جمله مساوی با آب لیمو بیند استعمال کنند که مجربست ضماد شیطرج
چون با آب لیمو صلایه کرده بر دمل یا بر هر قسم کرمی و ورم رشته و غیره طلا کنند به نیرو یا مضمحل شده
خوب شود اجزاء آن بیخ دشتی یا چترک یعنی شیطرج شیره آنکه شیره تخم حماروی یا بلادر
قند هندی یا هیر اکسیس خاکستر اکاره همه برابر با قند آمیخته استعمال نمایند ضماد مازو چون بر دمل و
داغ و امثال آن اگر طلا نمایند بسبب عت ماده را نضج دهد و پاک سازد اخلاط آن منی یا اهل کنجد زنجبیل
همه مساوی یا انور با آب لیمو صلایه کرده استعمال کنند و مولف گوید که منی یا اهل تنها نیز منضج
مواد دمل و غیره است و مقرون بتجربه شده ضماد دار چوبه منضج و محلل جمیع مواد اورام
بلغمی و صفراوی و بادی باشد خاصه اورام زبان و حلق و اوجاع آن که در ایام خناق بهم رسد
باید که بگلاب یا آب ... سائیده و گرم کرده ضماد کنند و مداومت نمایند که مجربست
اخلاط آن دار هلد یعنی دار چوبه دار شنه ... صندل سفید صندل سرخ کچلو پوست ...
... یا هر یک از اینها ... با آنکه کوفته بیخته و آمیخته نگاه دارند ضماد کتان جهت دفع
گرههای سخت اگر چه کهنه شده باشد و اقسام اورام خاصه ورم زبان و حلق و اوجاع آن
نافع است و بکرات تجربه شده اجزاء آن تخم السی یعنی تخم کتان ... تانک تخم ... بازه
... گویند ... تانک ... بیخ تانک ... کوفته بیخته با کانجی یا دوغ ترش خمیر کنند

ول

و ضماد سازند و بعضی دوازده تانک ازرد چوب داخل ساخته بر موضع ورم و کره بر بندند و اگر
نان سرد شود باز گرم کرده استعمال نمایند و چند مرتبه چنین کنند و در آخر بر موضع ماؤف بسته بگذارند
طلایه لذت مهره زهره مالکیان سیاه و بیضه با هم صلایه کرده بر قضیب بمالند و بهر زنی که نزدیکی کند
از کثرت ادراک لذت فریفته او گردد و زهره گوسفند را نیز قریب باین خاصیت است **طلایه عروس سنگ**
از دو جهت بطلایه عروس سنگ مشهور یافته یکی آنکه عروس از این طلایه دایم شادکام است
پس منسوب باو باشد دوم آنکه عروس سنگ یعنی حب سرخ که بهندی کنگچی گویند داخل این ترکیب میشود
چون اهل هند در طول زمان مجامعت حریص اند و عشرت حالی را بر محبت مالی ترجیح میدهند
گینگر این طلا جهت بطوء انزال اختراع کرده اند **اجزاء آن** کنگچی بیخ آک بلیدانک شیر یا پوست بیخ کنیکر
شیر یا پوست بیخ قنائی خموده و برگ سهاگر سلارس ده تانک عاقرقرحا لونگ عاقرقرحا دارچینی
کبابه هر کدام نیم تانک گوگرد بسنجه یا شیر ماند گوکر و سلارس ممزوج ساخته و سحق بلیغ نمایند و
اقراص ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت بآب دهن یا عسل نرم کرده بکار فرمایند قوت آن تا چهل روز
بماند **الباب الثانی عشر فی الحقنه و الشیافات حقنه** برگ چقندر بلید سته گل خطمی
نیم وقیه بادیان تخم خشت مغز تخم کاجیره گل بنفشه کشنیز [illegible] برگ چقندر آب بگیرند و باقی
را نیم کوب کرده قدری آب در دیگ کرده بجوشانند تا نیمه آید پس صاف کرده فلوس [illegible] روغن گاو
و نمک در وی بکشند و بحفظ بگذارند بعده بکار فرمایند **حقنه روغن کنجد** روغن کنجد شش
ماوه گاو خورات [illegible] تخم ترنج سرکه هندی هر یک هشت تولا [?] نشف قدری بآب بسایند

داخل کنند و استعمال نمایند قبض شکم و باد و نفخ زایل گردد حقنه مسعد موته یعنی مسعد هندی
تاب سایده و شهد و آب یخنی گوشت گوسفند و روغن گاو هر یک ده درم و از رازیانج هشت درم
نمک سنگ چهار درم سوده در کاره بیخ بید انجیر کنند و حقنه نماید برد سیر و حل شکم و مثانه و
خصیه دفع گردد حقنه بیخ بید انجیر فربهی آورد و قوت بخشد و منی بیفزاید و مشرخ باد و دور کند
و درد ران سر و برد اسیر و غلو شکم و قبض و حبس بول و تپ و امراض باد و نفخ شکم و درد سینه
و ران و کمر و تهیگاه و گوش و سر و استحاضه و اماس سر و سنگ مثانه دفع کنند و
چشم روشن سازد و از حقنها معتبر هند است اجزاء آن موته کلوی یا بیخ بید انجیر بواردا
موسلی سفید ر اسنا روغن خیار شنبر او سیر یعنی جس ترشامان اهلیله پنچمول گرد جوز القیء
هر کدام سه توله بابسکاره سازد و در بیخ آن اب ستانند بعده چهار سیر شیر گاو در او کرده چندان
بجوشانند که شیر خالص ماند پس برنج و وزن شیر بسیر با گوشت جانور صحرائی کنند مثل آهو
و دراج و همچنین روغن گاو و شهد و نمک سنگ نیز کنند و سفوف این ادویه قرص کرده
بجا میر دو سیر گرم حقنه کنند جهت ستمد و از رازیانج تربد انند جو ترنجم تشیت الباب الثالث عشر
النوع غرغره دماسه جهت اورام و اوجاع حلق نافع است و محلل اورام صفرائی و بادیه
بود و جوشش دهن دفع نماید اخلاط آن دماسه دوازده ماشک تخم کشنیز سه ماشک
زنجبیل سه ماشک الیسی بیخ ماشک منجستا سه ماشک همه را نیم کوب کرده چنانچه رسم است
بجوشانند و صاف کرده نیم گرم غرغره کنند و چند روز مداومت نمایند غرغره عاقرقرحا برای

۹۲

دفع امراض سر که از برودت باشد اخلاط آن عاقرقرحا زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز
نمک سیاه هر کدام یک تولچه همه را نیم کوب کرده در دو سیر آب بجوشانند چون یک سیر بماند صاف
کرده ربع سیر شیره زنجبیل تر و سه تولچه عسل داخل نموده بر هم زنند و بآن غرغره نمایند غرغره [illegible]
این غرغره است که از تجربه اقسام غرغره مستغنی سازد اجزای آن نمک سنگ یک نیم درم فلفلین
زنجبیل از یک نیم درم با دوازده درم شیره زنجبیل تر بیامیزد و با آب دوا مضمضه کنند و اگر قدری
بیاشامند و قطره در بینی چکانند بهتر باشد غرغره سرکه انگوری سرکه انگوری سه ربع سیر شیر ادرک
و دو درم سفوف خردل یک درم یکجا کرده گرم سازد و بر بار نشسته غرغره کنند و ساعتی دهان گشاده
دارد و بار چهار بلغم بیرون افتد و سینه و حلق و دماغ پاک گردد و چشم روشن شود و طعام
نیک گوارد الباب الرابع فی رسائن المفردة و فروعها و التنقیة الاجساد السبعة بدان اسعدک الله
تعالی که حکمای هند چنانکه انواع امراض را بادویه نباتی و حیوانی علاج میکنند بمعدنیات نیز که
سبعه اقسام اند معالجه مینمایند بلکه انواع مرض هر گاه در بدن اجحاف کنند و هیچ ادویه نباتی و حیوانی
علاج نیابد بمعدنیات متمسک گشته آن را از مرض مبرا مینمایند و از اینها بانواع کار میگیرند و حکمای
ممالک دیگر نیز اگر چه در معالجات استعمال میکنند اما نه در آن مرتبه اند که حکمای هند رسیده و
چون عارفان متصف صفات مکمله نهاده خوب ملاحظه گشته هر آینه صد او حسنت بر کنند اخلاق
زمان زند در بعضی از ممالک هند که هوا یابس و در کثرت رطوبات ضرب المثل است چون ولایت
کرناتک و بیجانگر و برخی از محالات بنگاله و کور و بنگاله و امثال آن در آن ولایات بیماران را

چندانی جدا از امراض تأثیر نباشد مدار بر استعمال رسایَن است و هر چه از مغذّیات
پرورده قابل خوردن سازند آنرا رسایَن خوانند بفتح یا و در کتاب جلکند سالم دو
سال تجربت افتاده که هرگاه سیماب را صد بار سازند آنرا رسایَن گویند پس دیگر یاد اکثر
رسایَن گویند ظرف دو اللباب باشد و رسایَن دریافت مزه را گویند چون ازین سیماب نجوة
و دانیق را زیاده کرده اند و دهانرا خوش مزه سازد هر آینه سیماب پرورده را رسایَن گویند
تسمیه الشیء باسم اللازم و هو لام الناس رسایَن گویند بکسر یا و با نخود چنین مخمر سازند
رس بزبان هندی لب شیر است چون مغذیات مجدد و منوح شی خلاصه میمانند هر آینه انهارا
رسایَن گویند و در کتب معتبره ما و اهل هند مسطور است که در خوردن اول و هر سه چیز باید تا مهم باه
بکمال رسد اول اگر غذا بسیار دهد دوم اکثر باد انگیزد سیوم اگر میل بگرمی و دو بیشتر باشد
آنچه در وی این سه معنی حاصل است نخود است و لوبیا و گزر و شلغم و امثال ذلک و انچه
در وی این دو معنی حاصل است مثل باقلا که در وی غذای بسیار و رطوبت فزونی
هست لیکن حرارت نیست که از وی رطوبت باد انگیزد پس اگر چیزی گرم چون زنجبیل
و دار فلفل و شقاقل با وی ترکیب کنند هر سه معنی حاصل آید و غرض ازین سخن
آنست که جمیع رسایَن گرم و خشک اند و از اعتدال دور اند پس اگر چه در عمل باه کامل
نباشند لیکن چون رطوبت در ابدان غلبه دور شده باشد چنانکه در ممالک هند و غیرها
باه نیکو خورده شود و یا اگر غذای خشک باد انگیز خورد و در رطوبت معده آنرا از خشکی بیرون

۹۱

گفتند هر آینه از وارد شدن رسایین هر سه معنی حاصل آید و همچنین اگر رطوبت بر ابدان غالب
نباشد و غذا دوا در رطب نیز خورده شود از ورود رسایین نیز هر سه معنی حاصل آید و دیگر در
کتاب اغراض مرغوب مسطور است که سرعت انزال اندر بیشتر وقتها از گرمی و تیزی باشد
و با خامی و سستی اندامها اگر بسبب تیزی یا گرمی باشد هنگام بیرون آمدن منی سوزاننده و غلیظ
بسوزد و سخت زود بیرون آید و اگر بسبب خامی و سستی اندامها بود و قوام آب رقیقی باشد
و لونش اگر سپید و هنگام بر آمدن حرارت ظاهر نشود و جهنده نباشد و وی از بس علت بسیار آید علاجش آنچه
از گرمی بود شربتها و غذاها خشک بکار داشتن است و آنچه از خامی منی و سستی آلت و اعصاب بود
اشربه و اغذیه گرم و خشک خوردن و چون مدد خواهند سرعت انزال اکثر از قسم اخیر است رسایین باتمام در وی
باب نافع خواهد آمد باید که مداومت بآن نمایند و رسایین مفرده نزد اهل هند هشت است ریتی الکحل کمی
ملمی نقره طلا طلق اسرب و چون سرگروه رسایین سیماب است آن را مقدم ساخته شروع میشاید
و آن دو قسم است یکی را رس سندور گویند دوم را رس کپور گویند **قتل سیماب** بدانکه در کتب
حکمای هند مسطور است که سیماب چهار نوع می باشد یکی را بهمن نامند و معدن آن در مشرق است
دوم را کهتری گویند و معدن آن در مغرب است سیوم را بیس گویند و معدن آن در جنوب است
چهارم را سود در خوانند و معدن آن در طرف شمال است جهت خوردن کهتری که رنگ او سرخی
زند پسندیده است و سیماب بهندی پاره گویند یعنی مسافر است چون امراض را از درمان و
مرض سیماب محل نجات میرساند موسوم بآن شده و هر سیمابی که از آن رس سندور سازند سیماب است

جمله دکان داری است بآنها التفات نباید کرد و باید دانست که از سیماب مصفا رس سندور
سازند و مصفا آنست که در وی اجزاء سرب و رصاص و ارض نباشد چه گر بعضی در سیماب
سرب و رصاص در اصل سازند و گاه باشد که سیماب در اصل پاکیزه نباشد بهمه حال باید بطریقی
در تصفیه آن بکوشند در پارچه کرباس هفت هشت لا کرده بفشرند تا سیاهی که در وی هست
بپارچه باز دهد و پاک شود و بعضی با نمک و مسحوق خشک بحجر چند روز در هاون سنگ صلایه
نمایند و بعد از آن استعمال کنند و بعضی با تیزابها صلایه کرده پاک سازند و از غش برآورند
و بعضی گویند احتیاج بآنها نیست هرگاه سیماب را باکو کرده چنانکه بباید در شیشه کنند و
آتش دهند آنچه صاف است متصعد شود و اجزاء سرب و رصاص و غیره خاکستر گردد و جماعتی
اینها خود منحصرت تمیز سازند و این معقول الصواب مینماید و بهترین سیماب مصفا آن بود که او را
از شنجرف برآورده باشند و طریق آن بیاید دیگر بباید دانست که رس سندور را باعمال مختلف
رنگارنگ میسازند و هر کدام دعوی میکنند که عمل من خوب است لیکن رنگ آن در خور اصل
ندارد و اینها بعوام بازی داران است دیگر بعضی گویند که رس سندور اعلی آنست که
قایم النار باشد بر آتش صعود نکند و اینهم عقل باور ندارد و ظاهر محض فریب است دیگر بعضی
میگویند رس سندور خوب آنست که هرگاه چند روز بخورند بیخ دندان و حلق و ملازه مردم مجروح
نکند و درد ننماید و آن نیز محض حرف و صوت است از خوردن نشود و البته اینها بهم رسد و
در آن سندور و در اینها عبث است فایده معتد به نمیکنند بل جمیع حکما اینها باتفاق میگویند که او [illegible]

ادویه نباتی و معدنیست باید قلیلی از آن در آن حل کرده بخورند تا اثر آن زود با عماق بدن رسانند
صفت رس سندور و آنرا رس بسم نیز گویند سیماب مصفا ده توله در بهاون سنگی مسحوق
بلیغ نمایند بعده هفت بهاون از شیرهٔ بسکهپره سفید تر تازه بدهند و هفت بهاون از شیرهٔ
دورکر و هفت بهاون از شیرهٔ پوست درخت کاتتی سانور و بهاون آنرا گویند که شیرهٔ چیزی تر
کرده خشک سازند و آنرا بیت نیز خوانند و از این درختها که بهاون آن مذکور شد اگر تازه نباشد
خشک نیم کوب کرده کاره سازند و بآن بهاون دهند و اگر خواهند که رس سندور خوش رنگ
باشد گیرو یعنی گل سرخ و پهتکی یعنی زاج سفید در آن حل کرده در شیشه که بگل حکمت گرفته
باشند بکنند و سر شیشه بگل حکمت بگیرند آنگاه در داور ریگ بر نیزند تا بگردن شیشه برسد
پس سه شبانروز آتش کنند یک شبانروز آتش ملایم و روز دوم میانه و روز سیوم بسیار بعد از آن
چون سرد شود شیشه را بشکسته رس سندور بر آورند و اگر درین مدت در آتش دادن مفاصله
شود قصوری ندارد و بعضی از حکماء هند آن رس سندور دیگر بار هست توله گندهک و
بیکی از آنها که گذشت بهاون دهند چنانکه گفته شد و در شیشه کرده آتش دهند و بر آورند و بار دیگر از آن
هفت توله گندهک کنند و در شیشه کرده آتش دهند تا هفت مرتبه و بعضی تا بیست مرتبه کنند و هر مرتبه
گندهک کمتر میداده باشند لیکن اینها عبث و بیفایده است بسیار باشد که سیماب هم
بر طرف شده بجز گندهک نماند **صفت رس بسم نوع دیگر** و این نوع معمول طایفه جوگیان است
بسازند خشت پخته بزرگ و میان آنرا خالی کنند و بخاک در آن آب سائیده و بالای آن پارچه
کرباس بمالند پس سیماب مصفا را مسح کنند که مساوی یا افزون مسحی کردن بلیغ [illegible]

در ان پارچه بندند و در کوزه خشت خرد کرده اندک تخم داتوره انداخته و بسته سیماب بر آن
گذاشته بر سرش اندک تخم داتوره دیگر بریزند و بالای آن خشت دیگر گران نیز کوزه شکسته
باشد بگذارند و درش را بگل حکمت گرفته در زمین کنند چنانکه نشست خشت بالای
نمایان باشد پس شبانه روز یا بیشتر آتش پاچکه سبتی کنند و چون سرد شود بر آورده
نگاه دارند ایضاً صفت رسنی بسم بطرز دیگر و این نوع نیز مستعمل جوگیان است و بسم
بفتح با و سین و سکون را گویند طریقش اینست اخلاط آن سیماب بسته توله گندک چهار
توله در کهرل انداخته با شیره چهار تاره مجلی سایند و در آفتاب خشک کرده در جامه ابریشم
بندند آنگاه زمین را کنده اندک ریگی در وی کنند و آن بسته گندک و سیماب را بالای آن نهند
و دیگر ریگ بر آن ریزند چنانکه ریگ تا آن بسته چهار انگشت مرتفع شود پس شبانه روز
بالای آن آتش پاچکه سبتی کنند و چون سرد شود بر آورده نگاه دارند و شربتش قسام
رسنی سندور نیم کنج است تا یک کنج باید که با مصلح بخورند و تنها نخورند و مصلح رسنی سندور
سندور بهمت شهد است منافع رسنی سندور باد و بلغم و سنگ حلیبی و تپ و درد و کرم شکم
و سنو زکسه زیر جان و تپ کهنه و ضعف باه را مفید است رسنی کپور چون سیماب را گندک
خاکستر سازند و زراج سفید داخل کنند آنرا رسنی کپور خوانند و این قسم خاکستر سیماب بیشتر
از رسنی سندور مزاج و تجربه و ملاحظه را مضرت رسانند ازین سبب پنج شش روز زیاده
پیاپی نخورند و اگر احتیاج شود چند روز فاصله ساخته باز باستعمال آن بپردازند اجزای آن
سیماب صاف نه ماشه نانک شون کبیر و بعضی بجای سنج نمک سنگ تهکی یعنی زراج سفید هر یک سه

نانک

٩٥

تا نیک همه را بآب صلایه نموده قرص سازند و در ته دیگ نمک کرده آن قرص را اگر خشک
شده باشد بالای آن بگذارند و دیگ دیگر گذارند و درزش بخاک اهریا و شیره دالقوره اندوده
باشند لب بر لب دیگ اعلی گذارند و درزش بگل حکمت بگیرند و محکم سازند و سه
شبانروز چنانکه در زرنیخ سند و در گذشت باتش دهند آنگاه دیگ را گشاده آنچه ته دیگ بالا
چسپیده باشد برآورند که زرنیخ کبود اعلی باشد و شنیده است حکیم میگفت که شخصی را الا اصلاح قوت
جماع نماند و شکایت پیش من آورد و من نوع زرنیخ کبود که ته شبانروز آتش داده بودم برابر وزن
یک برنج وزن آن با مصلح دادم و مداومت فرمودم بحالت اصلی باز آمد و بباید دانسته
دیگ سفالین که در عمل این نوع امور بر آتش گذارند چون رطوبت داخل آن نخواهد بود از آتش زود
خراب خواهد شد پس اولی آنست که ته آن دیگ را بآبی اغشته دارند و گلبند چسب الحدید و مغناطیس
را نرم کرده با آن تو سفید خمیر کنند و از جانب بیرون آن بر ته دیگ بمالند و خشک سازند تا مستحکم
گردد و عیوض مغناطیس بخاک بانبور راست و عیوض بانبور گل کوزه گران شربت زرنیخ کبود
نیم برنج راست تا دو برنج و مصلح ملایا که بهندی از زمیان گویند عسل باشد
از انواع باد و اقسام بشور رگ را سود دهد و کرمها را دفع کند و عرق النسا و بواسیر کهنه و ناصور
بینی و جوشش سر و خنازیر خام و پخته و سنگ مثانه و سرعت انزال و ضعف باه را
دفع سازد صفت تانبر بسم که بهندی تانبه بسم گویند بخارند مس پاک گیرند و آنرا
اوراق تنک سازند و نمک و کوه کبوتر و شیره پوست بیخ درخت آک یا شیره
سنهالی بر مس را تنگ نمایند و بر اوراق مس طلا نموده در صحن گلی نهند و در میان

آتش سرگین صحرائی بگذاشته اوراق را پاک سازند و نیم وزن آن مس سیماب با همه وزن آن

هر دو کنند که پس اوراق را بشویند و کنند که را با آشیره حجر تازه محلل سازند و بر یکان

یکان ورق مس بمالند و بالاهم در دیگ گلین بگذارند و کاسه گلین بر آن نهاده و درز بش

بگل حکمت گیرند و آن قدر نمک در دیگ ریزند که کاسه پوشیده شود و بعد بر دیگدان

گذاشته تا شش ساعت آتش متوسط کنند بعده شش ساعت آتش تند بر افروزند آنگاه برآورده

با شیر گاو صلایه بلیغ نمایند و در ظرف گلین دیگر بگذارند و درز بش بگل حکمت گرفته در آتش

سرگین صحرائی کنند و چون سرد گردد برآورده بهمین نهج یکبار دیگر بروغن گاو و یکبار دیگر

بماست گاو بدهند و هر مرتبه با آتش برند و بباید دانست که در آن کاسه که در آن دیگ گون

بر دیگ سفیدارند چیزی بطریق شنجرف جمع میشود باید که آنرا جدا نموده برآورند و

کنند که سیماب یا شیاء اصلی رمیکند و داخل مس ساخته تو بهار دهند و الا آنرا داخل نکنند

و آنرا بجای مس سند و در ترکیب دیگر استعمال کنند و همچنین مس را بشهد و شکر جدا

جدا سحق کرده بطریق با آتش برند و این نهج چیزها که شیر و روغن و ماست و شهد و شکر

باشد بپنج امرت گویند مجموعه برآورده نگاهدارند و عند الحاجت استعمال نمایند و علامات

کمال خاکستر شدن مس آنست که غثیان و گردش سر که از مس خوردن مس است با وی

نماند بلکه غثیان و گردش سر بر طرف سازد **صفت آن بنوع دیگر** بیارند مس مصفا

و اوراق آنرا ساخته دو وزن آن گوگرد و آشیره حجر یا آب خالص صلایه کرده برابر اوراق طلا

[illegible]

نمایند و بطریق سابق با آتش برند و برآورده و اوراق پاک کرده یکبار دیگر تکرار
این عمل نمایند و استعمال کنند ملک یکجانی که از مضرت سیماب خایف نباشند نوع
سابق انفع است منافع آن اشتها آورد و انواع بواسیر و جذام و استسقا و سنگ
و ضیق النفس و اقسام باد و درد شکم و امعا و اورام بلغمی و تبهای کهنه بلغمی و قولنج و
درد سپرز و ناصور مقعد را مفید باشد و طبیعت وی گرم و خشک است و یک بار
گرمی حد اعتدال دارد و ملین باشد و مصلح وی عسل و فلفل دراز است و یا آب
زنجبیل تازه مع شهد شربت وی تا نیم مثقالی در یک مسهل است و طریق سوختن وی چنین
آنست که نرم کرده و بالای سنگ با آب صلایه نموده قرص سازند و خشک سازند و
در پارچهٔ سفال گذاشته بالای آن سفال دیگر گذارند و درزش بگل حکمت بگیرند
و در آتش کرده یک هفته در آن بگذارند بعد از آن برآورده باز آن را بالای سنگ صلایه
کنند تا هیچ مسکر نشود و قرص ساخته بطریق سابق باز در آتش کنند و بعد یک هفته
برآورده باز نرم کنند و چون با این نهج هشت مرتبه تکرار عمل نمود خاکستر شده خواهد
بود پس نوشادر تا نیمه بکشی کنند که در خل کنند و با آب صلایه کرده و در کوزه گذاشته
بگل حکمت گرفته یک شبانه روز در آتش کنند و آن یکبار دیگر نیز بهمین عمل کنند آنگاه از
آتش برآورند و استعمال نمایند مقرون الصواب است صفت لوه بهسم و میان آن و
فولاد فرق نه نهند و فواید خاکستر آنها را یکی دانند بلکه خاکستر آهن نرم را بر خاکستر

صفت کشتهٔ ارزیز

فولاد ترجیح دهند و آهن انواع است و بهتر از همه جهت رسانیدن کانتی لوه است

و بیان آن در مفردات نموده شد باید که براده آهن را سه شبانه روز در شاش ماده گاو

بیندازند بعده برآورده بالای سنگ باب خالص یا آب هلیله و بلیله و آمله صلایه نمایند و

قرص ساخته و خشک کرده در ظرف سفالینی نهند و بالای آن نیز سفالینی دیگر گذاشته و در آتش

بگل حکمت گرفته یکپهر در آتش کنند و برآورده تا هشت مرتبه بلکه زیاده تکرار این عمل نمایند

و بعضی در هر مرتبه از سوخته آهن را نرم کرده یک شبانه روز در ماست ترش نگاه دارند بعده در

لوه آهن یک تولد نوشادر کرده صلایه بلیغ نمایند قرص ساخته و یکپهر دیگر در آتش کنند و

بباید دانست که در آتش دادن جمیع رسانیدن جهت آن رسم بسم قدری یا معینی قرار نداده اند

جدش آنست که خوب خاکستر شود و آنکه می نویسند که یکپهر یا زیاده در آتش کنند بنابر

قیاس و تخمین است و متعدنیات را اهل هند تجویز خوردن نکرده اند مگر آنکه خاکستر کرده

باشند و آنکه می شنوند که حکمای ولایت خبث الحدید یا توبال را بی خاکستر بسازند نرم کرده

در معجونی کنند و می خورند تعجب بسیار نموده میگویند که حاشا استادان و حکیمان این حکم کرده معجون

باشند و اگر در کتب ایشان مرقوم گردیده که سفوف خبث آهن را در روغن بریان کرده

داخل کنند کلام ایشان مرجوز است مقصود آنست که خاکستر خبث آهن را در

روغن بریان کرده داخل معاجین سازند و حق آنست که آهن را ناسوخته استعمال

کردن مضرت بسیار دارد و از آن اجتناب باید نمود و اگر لوه بسم را به پنج امر چنانکه

92

در تانبر بسم گذشت در آخر بیت هند اعلی است **ایضا صفت لوه بسم** بعضی نوشته اند

که براده آهن را ده مرتبه بعوض صبر تازه صلایه نمایند و هر مرتبه با آتش نگهبت سرگین صحرائی

گنند و چون سرد شود بر آورند و ده مرتبه دیگر بشیره بیخ و پوست آک صلایه گنند و هر مرتبه

در گنج پوت سرگین جنگلی گنند و ده مرتبه با مطبوخ هلیله و بلیله و آمله صلایه گنند و هر مرتبه

با آتش سرگین گنند و همچنین ده مرتبه بشیره برگ تنبول صلایه گنند و در آتش سرگین گنند

بعد از آن باب صلایه گنند و خشک نموده از پارچه حریر به بیزند و اند کی بر روی آب بگذارند

و اگر فی الفور ته نشست باید دانست که خاکستر شده و الا چند مرتبه دیگر یکباره

پوست انار یا بهار در موتهه صلایه کرده با آتش در آورند و گنج پوت آنست که به بلندی نیم

گز سرگین صحرائی بر روی هم بچینند بعده بر روی ظرف معهود گذاشته بالا آن نیم گز سرگین

گذاشته آتش دهند و چون گرمی در خاکستر مطلقا نماند بر آورند و ظاهر بعضی با دهند که صلایه

کردن و بانی هیچ در آتش سرگین گاو کردن محض حرف و صوت است می باید که آهن

خوب سوخته خاکستر گردد به هر عنوان که باشد و الله عالم بالصواب قوت لوه بسم بلکه

جمیع رسانی غیر نهایت بماند **منافع آن** حرارت غریزی را زیاده گنند و استسقاء و تبها را کهنه که

از بعض رطوبات باشد و سنگ حضیه و وجع المفاصل را سود مند است و ورم سام بود سیر و

قولنج و ضیق النفس بادی و بلغمی و سلسل البول و سوزاک و خفقان سرد و کرم و درد جگر

صفرائی باشد بر طرف سازد و یرقان خواه از سده مجاری باشد و خواه از غلبه صفرائی باشد

گند چه که حکمای هند اتفاق دارند که آن دافع صفرا است و نزد مخلص نیز بوضوح پیوست
که هر علت که از استیلای خون و صفرا باهم باشد لوه بسم آن را دفع میکند همچو سوزشهای
ظاهر جلد و جراحت آتشی و خون که غیر حیض از عورت جاری میشود و امثال آن چرا که
لوه بسم اگرچه خشک و مایل بگرمی است لیکن بالخاصیت خون را صاف میسازد و از استیلاد
دور زایل میکند ازین سبب است که اقسام بواسیر را نافع است و همچنین فتق و اختلاط
لزج معده را زایل گرداند و منی بیفزاید و نقوط آورد و در طب شهابی مرقوم است که اگر
هر سالی یکی یکماه متصل لوه بسم خورد موی او هرگز سفید نگردد و هم او گوید که خاک
آهن کشته و مس سوخته بر یک نهج است و اصلا تفاوت و تفرقه نیست مگر اینکه
بسم مس ملینی و معتدل باشد و بسم آهن خالص والله اعلم بالصواب فرع لوه
بسم منڈور فرع آهن ریم است که بهندی کیت گویند و چون خاکستر سازند منڈور نامند و گرم و
خشک اعتدال دارند لیکن گرم مایل باعتدال و مراد از ریم درینجا خرء الحدید است نه توبال الحدید
و خرء الحدید آنست که آهن را در آتش بر نهند و گداخته شود چیزی سیال و جدا شده بیفتد
و توبال آنکه چون آهن تفته بر سندان گذارند و بمطرقه بکوبند ورقها از و جدا شده بیفتد
و ریم هر چند کهنه تر باشد بهتر چنانکه اگر صد سال یا دویست سال یا بیشتر بر او گذشته باشد
و از آن منڈور سازند بی شبیه و نظیر خواهد بود خاصه که در آن مدت در زیر خاک و باد و باران
و آفتاب افتاده باشد و علی ای حال طریق عمل وی آنست که ریم آهن را نرم کنند آنگاه

بالا در سنگ باب تر بهلند و آب خالص یا شاش مادگاو صلایه نمایند و در باقی اعمال بلا
فرق مثل لوه بسم شناسند و حاجت بتکرار نداشند و بعد از فراغ بر بینج امرت بیت دهند
و در جمیع معجونات خاصه منجزبسی اگر احتیاج شود که توبال الحدید یا خبث الحدید باید کرد منور
داخل سازند که بر نفع وی یا ضرر خواهد بود و بعضی از حکمای ولایت خبث حدید را مدبر سازند
و در استعمال گنند لیک چینی مدبر سازند خبث الحدید کهنه را نیکو نرم کنند و بر تخته سنگ گذاشته
با آب سحق بلیغ نمایند و اگر خواهند که خالص تر باشد بشناسی بزرده دوازده بیت داده صلایه
کنند منافع آن اقسام استسقا و انواع سنگ طحالی را که از آن نیز مقدمه استسقاست مفید
باشد و اعصاب را قوی سازد و دستر خا معده را نفع بخشد و رطوبات فضول را از معده
و بدن خاصه دماغ را زایل کند و چون در معالجات جرگ گوش داخل شود منفعت عظیم
بخشد و ضیق النفس مادی یا بلغمی را دفع نماید شربت آن از نیم ماشه تا دو ماشه است
باید که با مصلح بخورند ایضا از فروع لوه بسم و بنکارات بسم مرقشیشا [illegible] بنکارات
نامند خاکستر وی خشک تر از خاکستر آهن و سیم آن باشد و طریق خاکستر ساختن
و بنکارات بعینه مثل خاکستر کردن سیم آهن است احتیاج بتکرار نیست گویند خاکستر
و بنکارات قایم مقام خاکستر الماس گردد باید کرد در سوختنی وی کمال سعی بجا آورند و در
آخر اگر بر بینج امرت بیوت دهند چنانکه گذشته بهتر است ابرک بسم بهندی [illegible] طلق را
ابرک گویند و خاکستر شده ابرک بسم و آن چهار نوع بود سفید قرمز زرد و سیاه [illegible]

نوع اول جهت رسانی پسندیده است لیکن شنجرف در دیار هند کم یاب است آرزینه

ابرک سیاه را رسانی سازند و سیاه نیز چهار نوع بود یکی آنکه چون پاره از آن در آتش گذارند گرم

شود و بر جهد دوم آنکه چون در آتش گذارند بوی از وی آید سیوم آنکه چون در آتش گذارند بر باد شود چهارم آنکه در آتش چون

در آتش گذارند هیچ یک از صفات ثالث نباشد و نوع چهارم در رسانی بکار آید و از آن اگر کشته ابرک خواهند

باید که مطبوخ و خورد سازند و در گوشته روز در سرگین نهند یا بخسانند بعد از آن چند جوش داده بر آورند و پاره

سنگ ریزه کوچک سخت یا شالی یا برنج در او کنند و در جوال کرده در ظرف مملو سرکه نهند یا بگدازند

و بتدریج بدست بمالند تا چشم وی مضمحل شود و آنرا بر آورده بر سنگ سخت صلایه کنند و قرص

ساخته در ظرف سفالین نهند و مثل آهن چند آن با آتش بر بندد که خاکستر گردد و بشیره نبات

و مانند چیزها که آهن را بهاون میدادند این را نیز میتوان داد و چون در مقابله آفتاب گذارند و در وی

برق و درخشیدگی محسوس نشود استعمال نمایند و اگر خواهند که سرخ شود دو سه مرتبه از شیره قند سیاه

بهاون داده در زیر آتش بپزند تا سرخ شود و اگر نشود باب بیخ مساک چون ملائی یا باب

پار بیخ درخت بر یعنی آن درختی که برگ آن و بر آن میشود از درخت بر بهاون داده با آتش گذارند

و اگر باین هم سرخ نشود با این بهاون بهاها میشود کوفته باشد همین که خاکستر شد

و درخشندگی از وی رفته گشت کافیست و استعمال میتوان کرد چرا که رنگ در حل در منفعت

و خواص مدخل ندارد و لیکن اگر در آخر به بیخ امرت بیت دهند فایده عظیم بخشد منافع آن

[illegible] و صرع و علتهای باد دیر از فتح بخاید و فربهی آورد و منی افزاید و هضم طعام کند و

جذام و دیگر ریشها از زایل سازد و سنگ گرده بریزاند و انواع استسقا را مفید باشد و چون
حرارت و یبوست او معتدل است قدرت غریزی بیفزاید و شربت او یک ماشه است باید که
با مصلح بخورد **صفت ونگ بسم** قلعی را بهندی ونگ گویند و خاکستر آن را ونگ بسم و
اکسیر تنقیه و تصفیه او بجز بسیار کند چون فرد آن چندان منفعت ندید سالت گسته همین طریق
ساختن آن مرقوم میسازد بیارند قلعی خالص را و در ظرف گلین کرده بر دیگدان نهند و آتش بر افروزند
چون بگدازد خاکستر پوست درخت انبلی و خاکستر پوست درخت پیپل از هر کدام قدری داخل کرده
بکفچه آهنی چندان حرکت دهند که خاکستر گردد دیگ تا دم آخر می باید که آتش سرد نگردد و بعضی بالجوائن
سفوف کرده چهره بهمین طریق خاکستر [illegible] برآورده چهار مرتبه بشیره صبر بهاون داده و صلایه نموده با آتش
بزنند چون وزن قلعی مانده و خاکستر تا هر گاه سوخته بر طرف شود و بر بنیج امرت بهاون داده هر مرتبه
در آتش کرده نگاه دارند بیست ونگ بسم خالص **قسم آن دیگر** بهمین گویند این نیز کم نفع
تر از اصل خود است صفت وی چنین بود ونگ بسم [illegible] تولگند که چهار تولا سیماب یکسو ساخته یکجا
کرده با لعاب صبر صلایه بلیغ کنند و خشک کرده بطریق [illegible] گل حکمت
گرفته باشند بگذارند و [illegible] شش ساعت آتش دهند و چون سرد شود برآورده نگاه دارند
صفت ناگ بسم بهندی ناگ بسم گویند ناگ در اصل لغت هند [illegible] هست [illegible] عوام
متعارف شده که ناگ مار است درینجا مقصود سرب است چه که میگویند [illegible] رسانی مداو مست
نماید و از وصیل هست بهم رسانند باید که [illegible] بیست و چهار تولا سرب منقا [illegible] سازند

ودر سه توله گندک و یکتوله و نیم سیماب بکجلی سازند و بآب صلایه کرده بر اوراق طلا طلیه کنند

و در ظرف سفالین گذاشته در آتش یا چکید سپتی کنند و چون سرد شود برآورده یکبار

دیگر همان سه توله گندک و یکتوله و نیم سیماب بطریق مذکور صلایه بلیغ نمایند همچنان با خاکستر

اسرب بجا فیزید و در آتش نهند آنگاه برآورده بیارند منسل کنز یا یعنی زرنیخ سرخ بیست

و چهار توله و گندک شش توله پس گرفته بنجه سه تقسیم نمایند و هر بار یک قسمت بالای آن بنجه

بشیره برگ کرویسه بهاون داده در آتش یا چکید سپتی کنند و بعد از آن بنجه و زنگار و کاجی را

باهم جوشانیده بنجه بهاون از شیر دهند هر کرت و در آفتاب خشک کرده با آتش نهند و لوعی کنند تا خوب

خاکستر شود چه اگر هرگاه خاکستر نشده بحد کمال نرسد از خوردن آن مضرت بسیار عاید گردد و از بعضی مشاهده

رفته که هرگاه میخواهند که هر یک از این رسانین مذکوره آینده را خوب خاکستر کنند و در عمل او را بتمام رسانند زر را

در بوته خلاص کرده و سفالینی بر سر آن نهاده در گل حکمت میگیرند و در آتش زغال گذاشته میدمند

و بدین بهج چیزی که مذکور شد ده روز با نجام میرسد در یک روز یا دو روز با تمام میرسانند و در اخصبت رسانیدن

ناک بسم را مذکور ساختیم که گفته طبیعت آن سرد است در درجه دوم و اهل هند گرم معتدل میدانند و بیشتر

آن ایک کنج است صنوژ بسم اهل هند صنوژ بسم خوانند و گویند خوردن وی همچنان بهیچ منفعت

نبخشد مگر آنکه خاکستر سازند و آنکه در کتب هند نوشته شده که طلا بدعوی اکسیر است گفته میشود

با این معنی است که هرگاه خواهند بالکلیه اثر طلا زردی بر طرف میشود و دیگر اینرا بعمل آرند

حکما مقرر است طلا نتوان ساخت می باید که با گوگرد یک شنید و این خطا محض است چرا که

[illegible]

۱۰۰

چه درین صورت خاصیت طلا نخواهد داشت و همچنین نقره را بر قیاس فضه که بهندی
تاره مکی گویند کشتن جایز نیست و متاخرین حکما منکر این اند تب دق از خوردن سنوزه بسم
بر طرف میشود لیکن که با مصلح بخورند گویند در عهد علی عادل شاه والی بیجاپور یکی از مردم مقرب
تب دق بهم رسانید و حکیم میر الله و حکیم شاه احمد شیرازی بمعالجه او مشغول شده و چون فایده نکرد
سلطان مذکور از حکمای هند طلب معالجه فرمود یکی از حاذقان آنکه شهرت در هند تمام داشت متعهد
تداوی شده گفت سنوزه بسم و مصلح آن علاج میکنم حکیم میر الله و شاه احمد معارض گفتند
در کتب طبیه مذکور است که تب دق از فساد رطوبت اول و دوم بهم رسد و از خاکستر طلا که یبوست
او در درجه اعلی است و تقوی او مشهور که این با یبوست چگونه رفع تب دق صورت بندد
و حکیم مرتاض گفت درین مرض حرارت غریزی از غلبه حرارت عارضی نقصان می پذیرد
و ازین سبب هاضمه ضعیف شده غذا بدل ما یتحلل حاصل نمیشود و رطوبات اصلی بدل ما یتحلل میگردد
و حرارت تب نیز علاوه آن میشود و هرگاه یک شی را دو چیز در مقام افساد شوند
باید که وقت معالجه زوال هر دو منظور طبیب باشد اگر ممکن بود و الا در مقام مدافعه سبب قوی
شود و اما شک که عدم وصول غذا بدل علت قوی نیست جهت افساد رطوبات اصلی چرا که
آن تا فاقا تا بدن چون غذا نمی یابد رطوبات اصلی را بدل ما یتحلل میسازد و حرارت عارضی که جز
افساد رطوبات اصلی نمی نماید اما نه المقصد اگر چه قسم اول مذکور شد لیکن بعضی آنست که اول
تقویت هاضمه نمایند یا نفطی که مدد حرارت غریزی کنند و قوت هاضمه را بحکمت اعاده نمایند کمالیوس

[illegible]

و کیموس صالح حاصل شود و غذا از بجمیع بدن رسیده رطوبات اصلی را بدل نگردد بلکه
متزاید گردد و طبیعت فرصت یافته دشمن صعب تر را که عبارت از مرض دق یا سل باشد از شهر
بدن باذن الله بیرون کند چون در مجلس آن پادشاه سخن باینجا رسید حکیم میر الله و حکیم شاه احمد
گفتند حکم و منصف میان ما و شما علاج است پس آن مریض را شیر و شربت بیرون داده
سونه بسم را که تقویت دل نیز میکند با مصلح داده در مدت یکماه و نیم علاج کرده و الله اعلم
بکیفیة الحال **سونه مکهی** مرقشیشا ذهبی را بهندی سونه مکهی بسم خوانند آنرا نیز مثل
مس محروق سازند و در آن یکمرتبه بشیره هر پاره سختی بلیغ نموده با آتش برند بعده دو مرتبه
بشکر و قند صلایه کرده آتش دهند انواع استسقا و سنگرهنی یعنی خلفه و درد معده را بخاید **روپه بسم**
بهندی روپه بسم خوانند باید که اورق سازند و آنرا نیز مثل مس محروق سازند و منافع آن نیز
مثل منافع مس است و باید دانست که اصل رسانین همین هشت چیز است که کشته شد
اما خاکستر هفت چیز دیگر را که در عوضش تاثیر مانند رسانین اند نیز بسبب مشابهت رسانین
مفصل و آن الماس است یاقوت مروارید مرجان روح توتیا زرنیخ زرد لبوی یعنی سفید مهره
خاکستر الماس که بهندی بهیره بسم خوانند صفت آن چنین است الماس را چند کرت گرم
کرده در آب لیمو اندازند بعده در بار کفانی نهاده در بوته کنند و سر آن پوشیده بگل حکمت گیرند
و در آتش گل داشته بدهند چند آنکه سوخته شود پس برآورده بآب لیمو صلایه نمایند و باز در بوته
گذاشته بآتش کنند و چند آن مکرر این عمل کنند که خاکستر شود آنگاه قدری از آن در مربع خورانند

چون

پ چون مضرت نرسانند کار فرمایند و بعضی دیگر مرقشیشا حدیدی را فرع الماس خوانند و فرع
آهن در منافع آن نیز دیگر بهم اند خاکستر یاقوت بهندی مانک بسم گویند و طریق سوختن
وی همچو الماس است صفت سنهک بسم بهندی سنهک بفتح سین و سکون ها و نون
سفید مهره را گویند که وقت صبح آنرا بدمند ولی در لکهانیز گویند باید که در آتش گنند چون سوخته
خوب خاکستر گردد با آب لیمو صلایه نموده نگاه دارند منافع آن دفع سنگرهنی و استسقا و طحال
معده و ضعف قوت باصره و سستی اعصاب را قتل مروارید که بهندی موتی بسم خوانند باید که
با شیر حیوان خاصه از ماده گاو در ظرف سفالین کرده و سر پوشیده در آتش گنند و استعمال نمایند
خاکستر مرجان که بهندی کهلو بسم گویند بضم کاف فارسی نامند باید که با آب لیمو در ظرف سفالین
کرده و سر پوشیده در آتش گنند و محروق آنرا استعمال نمایند منافع آن اظهر من الشمس است
قتل سنگ ابری بهندی سنگ ابرک بسم خوانند روح توتیا را اوراق ساخته سیوم حصه
آن گندک نرم کرده داخل سازند و در ظرف سفال کرده با آتش بپزند تا خوب خاکستر شود
هرتال بسم بهندی زرنیخ زرد را هرتال بفتح ها و سکون را گویند هرگاه خواهند آنرا در مرکبات
داخل سازند با شیره برگ انتالی یا آب جوشانده تازه یا آب قضبان در جهت بلادکسی و ماک نیز گویند
هفت ایام که باشد دوازده کرت بهاون دهند و استعمال کنند و اگر خواهند که تنها بخورند دفع مرض باد آن
نمایند باید که خاکستر سازند و طریقش بسیار است اسهل و مفیدتر از آن قلیل و دریا آرد باید که قدری خاکستر
درخت بلاس تسد یک ظرف سفالین پهن کنند و زرنیخ زرد ورقی را نرم کرده بر آن از زیر و بالا در آن

باز خاکستر بلادس اندازند و بکفچه آهنی بجنبانند و دیگ را بالای آتش گذاشته

از هر جا که دود زرنیخ بیرون آید قدری خاکستر بلادس کرده نگذارند که بیرون آید و چون

از دود برآمدن خاطر جمع تمام رسد سر دیگ پوشیده و بگل حکمت فرو گرفته تا

دو پهر آتش معتدل کنند بعد سرد شدن برآورده زرنیخ سوخته را با آن قدر خاکستر که بالای

و زیر آن باشد و اگر زرنیخ بیشتر بآن رسیده باشد نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال

کنند که هرتال بسم عبارت از نیست و بدل خاکستر بلادس خاکستر پوست املی است و بدل آن

خاکستر درخت ازنالی **ایضاً صفت هرتال بسم** بطرز جوکیان بیضه خاکستر یا بوقی که جوکیان بر رو مالند

آنرا در میان آتش خالی کنند و زرنیخ ورقی را نیم کوب کرده در وی اندازند و در آتش کنند و بکفچه آهنی آنرا بجنبانند

هرگاه دود زرنیخ از آتش افتد و رنگش تغییر یابد برآورده استعمال کنند که مستعمل طایفه جوکیان است گویند

زرنیخ مخدر است لهذا اکل آن موجب ترخشکی بدن گردد باید که با شهد و گلقند از نخود ... بیست

آن ربع ماشه تا یکماشه است **منافع آن** جذام و جرب و سل و بواسیر بادی و امراض جلدی ببرد

و در خواص زرنیخ نوشته شد که هرگاه زن مدتی بخورد آن مداومت نماید عقیم گردد و فرزند نشود

و جوکیان گویند هر که خواهد خورد هرتال بلکه خواید رسند و در روز سی کیمیو در رجه اکمل بکجهو رسد

باید که طعام بی نمک خورد و از ترشی و لبنیات اجتناب نماید **فصل فی تنقیة اجساد السبعه**

و آن سرب و آهن و مس و قلعی و نقره و طلا و طلق است هرگاه که خواهند ازینها ساختنی سازند

نخست باین طرز پاک کنند سرب و قلعی را گداخته در روغن کنجد بیندازند چون سرد شود دیگر بار

یابد بلبدارند و در موضعی ترشی اندازند و همچنین برآورده و گداخته در هر یک از کانجی یعنی سرکه
هندی و ترشی ماست و بول گاو و گاره کلتی یعنی آب حب القلت جدا جدا بنشانند آنگاه از آنها رسانی
رسانی سازند و باقی فلزات را خوب گرم کرده علیحده علیحده در زیت و شیر [illegible] کرده شد
فرو برند و سرد کرده برآورند بعد از آن رسانی سازند و تنقیه برادهٔ آهن چنین است که گداخته یا
گرم شود آنگاه برآورده در چیزها [illegible] فرو برند و در بعضی کتب نوشته اند که هر یک ازین اجساد
را اگر در هر یک ازین مایعات هفت بار گرم کرده چنانکه گذشت فرو برند بهتر خواهد بود **طریق عمل**

ساختن بچهناک اهل هند بچهناک را برابر [illegible] مانند رسانی دانند و طریق [illegible] بچهناک که
که در تحت خواص بچهناک ذکر کرده شد بنا بر آن [illegible] ازین [illegible] از آنجا معلوم نمایند **طریق گرفتن**

سیماب از شنجرف شنجرف اعلی را با آب لیمو صلابه کنند و خشک کرده در دیک سفالین نهند و دیک
سفالین دیگر را در وی [illegible] بطینی [illegible] که اهل هند [illegible] گویند [illegible] کرده اند و [illegible] کرده
بالا دیک [illegible] گذارند و [illegible] حکمت گرفته آتش معتدل [illegible] ساعت نجومی زیر آن برآورند
سیماب [illegible] مصعد شده ته دیک بالا [illegible] چون سرد شود [illegible] سیماب را بیرون
آرند که سیماب مصفا بهتر ازین [illegible] نیست و [illegible] در اختیارات بدیعی نوشته شد که سیماب مصعد [illegible]
بنا بر [illegible] قسم تصعید [illegible] داخل شود و [illegible] از آنها است **صفت**

تغسیل گندک شیر گاو یا گاومیش در ظرفی کرده [illegible] بسیار [illegible] کرباس [illegible] بندند و گندک [illegible] گرم
کرده بر آن کرباس بلبدارند و [illegible] کنند که ظرف سفال [illegible] نهند و [illegible] تا [illegible] کنند

که در زیر آنست که ریخته و از جامه گذشته در شیر بیفشند پس آنگاه کنندک را از شیر برآورده

نگاه دارند و عند الحاجت بکار فرمایند که کنندک مشغول اینست صفت گل حکمت پیم آهن

که گیت گویند و کنجاره کنجد و پنبه کهنه همه را به آب خمیر کرده چندان بکوبند که ریزه ریزه در وی نماند

پس گل تمام فرمایند و درین چیزها اگر حاضر نباشد گل کوزه گران بیارند چرک بالش مالیده بکار فرمایند

که عند الضرورت از هم خوب است صفت تیزاب جهت تصفیه سیماب و غیره بکار آید اجزا آن

نمک اشنخار آهک هر سه برابر کوفته در وی بقدر حاجت آب کنند و بعد از چند روز استعمال نمایند و بعضی

گویند زاج و شوره نیز داخل شود طریق تدبیر جیپال یعنی حب السلاطین بیارند سرگین گاو خشک نشده

و قدری آب در میان انداخته در دیگ کنند و تخم جیپال در پارچه باریک بسته بطریق دول جنتر در وی

بیاویزند و یک ساعت نجومی آتش دهند و در دیگ کنند و بر آورده پوست وی را دور سازند و مغز شکسته

زبان شیر که سم است دور انداخته و استعمال نمایند الباب الخامس عشر در دواهای مرکبه ترکیب

جستامی از ترکیب مشهور اهل هند است و جهت گشنیز نمیانی در رسایی از امراض صعب مثل

آکلیج و قولنج نجات یافته اند ترکیب یعنی آسمان در زمین و آنچه در زیر زمین است جستامی خاطر

خاطر خواه اکسیر کیمیا است از آنکه خاطر خواه تمام عالم است قوت بدن دهد و منی را افزاید و زهر

گزندگان و جمیع زهرها و کرم و سر در را نافع است و تبهای کهنه و سرفه و دمه و درد سر و کرمهای بلغمی

و بادی را دفع نماید و گوشت بدن را سخت گرداند و زنگ رخساره نیکو سازد و در استسقا و سنگ و شقیقه و

اسهال دموی که از کثرت فضول الخلط باشد زایل سازد و عقرب در یک شانه بریزاند و از عاج

۱۰۳

بلغمی و بادی و بواسیر دفع نماید و بیست را سودمند است و گویند چون با آن مداومت نماید
موی سفید افتاده موی سیاه برآید و چینی که از پیری در چهره ظاهر شود برطرف گردد و جمیع
مرضهای بلغمی و بادی که علاج آن دشوار باشد باذن الله بوسیلهٔ این ترکیب دفع شود و
حرارت غریزی برانگیزد و غلوی شکم و یرقان و تشنج و لقوه را نافع است و بکرات آزموده شد.
گر چندین کسی صحیح در حالت نزع روان مقداری از این ترکیب با شهد خورانیده اند بمحض
بهوش آمده سخن گفته اند خدا برکت دهد اجزاء آن زر بسم سیم بسم سنگ بسم هیرا بسم مس سوخته بسم برنج بسم
تانبه بسم پولاد بسم ابرک بسم گندک بسم مغسول کاهی لوه بسم مروارید بسم مرجان بسم یاقوت بسم
پرورده هم مساوی اوزان کوفته بیخته با آب چترک بیست و هفت بهاون دهند و هر بار خوب
صلایه نموده در آفتاب خشک کنند و در جمیع بهاونها همچنین باید کرد آنگاه از شیره اک سه بهاون
دهند و بشیره زقوم چهار دارد سه بهاون و بشیره سنبهالی سه بهاون و یکباره با شیره شوران
سه بهاون پس بسایند خرمهرها که مایل بزردی باشند و آنرا بهندی کودی گویند و جانب دندانهای
آنها اندکی ثقبه کنند و با اجزاء مذکور آنها را مملو سازند و سهاگه را با شیره اک صلایه کرده
سوراخ خرمهرها را بآن مسدود سازند و در دیگچهٔ گلی کرده ته بته مهر کنند و در آن
پاچک دشتی صحرائی که در دشت آتش چوب برافروزند چون سرد شود خرمهرها برآورده مسحوق سازند
و این اجزاء مجموع را رس بسم گویند کاعلی که آنرا مورت رس نیز گویند و آنرا حل سازند و مورت رس
سیمابی را گویند که خوب کشته باشند و چهارم حصه رس بسم و نبات بسم کنند پس خشیره

بیخ سیکوه هفت بهاون بدهند و یکباره تر پهلا ستّه بهاون و شیره تبک یعنی حشیشی تازه

ستّه بهاون و شیره ادرک هفت بهاون انگاه بوزن ربع مجموع اشیا سهاگه بریان کرده یعنی

دارا بسکت شده داخل نمایند و چهاک سفید مدبر فلفل کرده فلفل دراز و فلفل زنجبیل هلیله کابلی جوز

نیز هر یک بوزن سهاگه کوفته بیخته داخل سازند و یک مرتبه دیگر با آب تبخ و یکم [illegible] باب

زنجبیل تر بهاون دهند شربت آن یک تنج است تا چهار تنج است با عسل و فلفل دراز بخورند

یا با عسل و شیره زنجبیل تر و اگر باد و بلغم زیاده از حد داشته باشند با زنجبیل و قند [illegible] بخورند

پرتاب لنکیسر جهت تسکین بادی و بلغمی که اهل هند آنرا فرنگ باد گویند و اعلیج و علتهای که [illegible] را

که بعد از آتشک بهم رسد مفید است شربت آن دو تنج است تا چهار تنج و چون مصلح آن آب زنجبیل

تر است جهت دفع علل بادی با آب آن بخورند اجزاء آن سیماب مصفا ابرک بسم کندک نحاس [illegible]

فلفل دراز ستّه ماشه سهاگه بسم چهار ماشه لوه بسم بیخ ماشه [illegible] بیخ [illegible]

ماشه سهاگه تیلیا شانزده ماشه حصه مجموع سیماب و کندک را کجلی سازند و در مسقوف اجزاء

دیگر داخل کرده با آب ادرک و [illegible] هر کدام ستّه بهاون دهند و قرص [illegible] نگاه دارند و در

تعویض [illegible] لوه بسم چهار ماشه [illegible] بهتر است بیخ امرت برتی بهیجی اسهال و درد شکم

و درد ناف و اسهال که از کثرت باد و فضول بلغم باشند زایل گردانند و در استسقا و تب [illegible]

و سنگرهنی اگر از بعض فضول باشد نافع آید و با اطفال نیز توان داد و باید که با عسل بخورد

اجزاء آن تانبه بسم ابرک بسم لوه بسم [illegible] و هر کدام یک تولکه [illegible] هشت [illegible]

بساخته در ظرف آهنی کنند و بالاء آتش چوب گنار بنهند تا گداخته گردد پس فصله تازه
ماده گاو بر زمین پهن کنند و بالاء آن نیز برگ کیله تازه فرش کرده اجزا گداخته مذکوره را بالاء
برگ کیله ریزند و تنک سازند و بالاء آن نیز برگ کیله گذاشته بالایش باز فصله ماده گاو پهن کنند و
و یک پهر بگذارند پس پنج امرت بر تنی یا بر آبگینه کرده نگاه دارند بوقت حاجت استعمال نمایند و دیگر خواص رسایین
مرکب را از تطویل اندیشیده ثبت ننموده در مفتاح المنافع که کلیه اینست رسایین بتمامه مذکور اند
از آن دریابند مقاله سوم در معالجات که اکثر به تجربه مقرون شده و این مقاله مشتمل است
بر صد و شصت فصل فصل اول در صداع فصل دوم در درد شقیقه فصل سیوم در سرسام
فصل چهارم در برسام فصل پنجم در دوار فصل ششم در [illegible] فصل هفتم در لقوه فصل هشتم در سکته
فصل نهم در خدر فصل دهم در سبات فصل یازدهم در کابوس فصل دوازدهم در صرع فصل سیزدهم
در مالیخولیا فصل چهاردهم در عشق فصل پانزدهم در تشنج فصل شانزدهم در نسیان و غفلت
فصل هفدهم در اختلاج فصل هژدهم در رعشه فصل نوزدهم در شارب فصل بیستم در زکام
فصل بیست و یکم در نزله فصل بیست و دویم در امراض چشم فصل بیست و سیوم در درد گوش
فصل بیست و چهارم در رعاف فصل بیست و پنجم در خیشوم فصل بیست و ششم در گنده و خلط
بینی فصل بیست و هفتم در جراحت بینی فصل بیست و هشتم در ناصور بینی فصل بیست و نهم
در باسور بینی فصل سی ام در درد دندان فصل سی و یکم در ورم لثات و فساد گوشت بن
دندان فصل سی و دوم در جنبیدن دندان فصل سی و سیوم در گند شدن دندان فصل سی
و چهارم در قلاع کرم دندان فصل سی و پنجم در قلاع فصل سی و ششم در رفتن خون از دهان

فصل سی و هفتم در خناق فصل سی و هشتم در گرفتگی آواز فصل سی و نهم در بحه فصل چهلم
در ثقل زبان و عظم آن فصل چهل و یکم در ضفدع زبان و آماس گلو فصل چهل و دویم در [illegible]
ترقیدن لب فصل چهل و سیوم در افتادن کام و علق حلق فصل چهل و چهارم در بند شدن چیزها در گلو
فصل چهل و پنجم در سعال فصل چهل و ششم در شرقه و دق فصل چهل و هفتم در سل فصل چهل و هشتم
در ضیق النفس فصل چهل و نهم در ربو فصل پنجاهم در ذات الریه فصل پنجاه و یکم در ذات الجنب
فصل پنجاه و دویم در ورم شش فصل پنجاه و سیوم در درد دل فصل پنجاه و چهارم در خفقان فصل
پنجاه و پنجم در عطش فصل پنجاه و ششم در غشی فصل پنجاه و هفتم در وجع معده فصل پنجاه و
هشتم در ورم معده فصل پنجاه و نهم در قی آمدن از طعام فصل شصتم در قلت جوع فصل شصت
و یکم در فواق فصل شصت و دویم در جوع الکلب فصل شصت و سیوم در جوع البقر فصل
شصت و چهارم در [illegible] فصل شصت و پنجم در هیضه فصل شصت و ششم در عسر البلع
فصل شصت و هفتم در ترجیه فصل شصت و هشتم در زحیر فصل شصت و نهم در سحج امعا
فصل هفتادم در ذرب فصل هفتاد و یکم در ضعف کبد فصل هفتاد و دویم در ضعف و درد طحال
فصل هفتاد و سیوم در استسقا فصل هفتاد و چهارم در زلق امعا فصل هفتاد و پنجم در یرقان فصل
هفتاد و ششم در اکله فصل هفتاد و هفتم در نار فارسی فصل هفتاد و هشتم در خنازیر فصل هفتاد و نهم
در دمل فصل هشتادم در سلعه فصل هشتاد و دوم در طاعون فصل هشتاد و سیوم در سرطان
فصل هشتاد و یکم در دبیله
فصل هشتاد و چهارم در شکنج و بغلک و گره پستان فصل هشتاد و پنجم در جمره فصل
هشتاد و ششم در داد فصل هشتاد و هفتم در جرب فصل هشتاد و هشتم در کلف فصل
هشتاد و نهم در بهق فصل نودم در ثؤلول فصل نود و یکم در برش و نمش فصل نود و دوم در

105

جراحت فصل نود و سیوم در شری فصل نود و چهارم در سعفه فصل نود و پنجم در شیر بنیه فصل
نود و ششم در حصف فصل نود و هفتم در بابجیه فصل نود و هشتم تنفط فصل نود و نهم در حصبه
فصل صدم در ابله اطفال فصل صد و یکم در جاورشیه فصل صد و دویم در تدبیر اطفال فصل
صد و سیوم در اورام فصل صد و چهارم در جذام فصل صد و پنجم در برص فصل صد و ششم در
قروح رحم فصل صد و هفتم در خروج رحم فصل صد و هشتم در اختناق رحم فصل صد و نهم در شقاق
قبل فصل صد و دهم در اطراد طمث فصل صد و یازدهم در قطع طمث فصل صد و دوازدهم
در افتادن جنین فصل صد و سیزدهم در اسقاط جنین فصل صد و چهاردهم در انقطاع
حمل فصل صد و پانزدهم در اعانت حمل فصل صد و شانزدهم در حفظ جنین فصل صد و هفدهم
در عسر ولادت فصل صد و هژدهم در سقوط مشیمه فصل صد و نوزدهم در اماس گرده فصل صد
و بیستم در سنگ و ریگ گرده و مثانه فصل صد و بیست یکم در جرب مثانه فصل صد
و بیست دویم در قروح ذکر فصل صد و بیست سیوم در بول الدم فصل صد و بیست چهارم
در سلسل البول فصل صد و بیست پنجم در حرقت بول فصل صد و بیست ششم در عسر بول
فصل صد و بیست هفتم در سیلان منی فصل صد و بیست هشتم در کثرت احتلام فصل
صد و بیست نهم در اماس خصیه فصل صد و سیام در شقاق مقعد فصل صد و سی یکم در
ناصور مقعد فصل صد و سی دویم در بواسیر فصل صد و سی ~~دویم در بواسیر~~ و سیوم در کرم
شکم فصل صد و سی و چهارم در درد پشت فصل صد و سی و پنجم در خلله فصل صد و سی
ششم در درد مفاصل فصل صد و سی هفتم در نقرس فصل صد و سی هشتم در
درد کمر و پشت و ریاح و مانند آن فصل صد و سی و نهم در فتق فصل صد و چهلم در عرق
مدنی فصل صد و چهل و یکم در عرق النسا فصل صد و چهل و دویم در داء الفیل فصل

خرخش

صد و چهل و سیوم در دوالی فصل صد و چهل و چهارم در سپیدی ناخن فصل صد و چهل و پنجم در داحس
فصل صد و چهل و ششم در انشقاق الاظافیر فصل صد و چهل و هفتم در حزاز فصل صد و چهل و هشتم
در داء الثعلب فصل صد و چهل و نهم در انتشار شعر فصل صد و پنجاهم در تشقق شعر فصل
صد و پنجاه یکم در نبات شعر فصل صد و پنجاه دویم در جعودت موی فصل صد و پنجاه سیوم
در قمل فصل صد و پنجاه چهارم در شقاق پاشنه فصل صد و پنجاه و پنجم در ثآلیل فصل صد و پنجاه
ششم در گزند نعل فصل صد و پنجاه هفتم در تیهها فصل صد و پنجاه و هشتم در مباشرت فصل صد
و پنجاه و نهم در اوجاعات جماع فصل صد و شصتم در منضج و مسهل فصل اول در صداع بدانکه
درین کتاب چون طریق اختصار پیموده است بنابران اکثر معالجه که بتجربه مقرون گشته
بقلم در آورده باید دانست که درد سر از گرمی و سردی بهم رسد خواه مادی خواه بلغمی و گاه
از مشارکت فساد معده بود و بار درد سر مادی یا غیر مادی بود تفصیل لایق بحال این نسخه
نیست اگر از گرمی مادی بود مثل آنکه از گرمی آفتاب و آتش یا از خوردن چیز گرم
و خشک و خشم کردن و ریاضت کشیدن بهم رسیده باشد علاج صندل و کافور مع
گلاب ساییده بر پیشانی طلا کنند و اگر درد سر شدت داشته باشد بر مغز نمالند نوع دیگر
گل گنجشک که از دمی گویند با شاهتره و برگ بکوبند و در آب جوشش بسیار دهند و در دیگ سر پوش
خود گذاشته و چادر بر سر گرفته بخار بگیرند و بعد از برطرف شدن عرق چادر دور کنند و این
عمل تا یکبار نمایند نوع دیگر تخم گشنیز نبات زعفران هر یک نیم درم ساییده با روغن کتان یا
روغن ستور سعوط کنند و اگر درد سر از ماده صفرا بود خواه خالص خواه با رطوبات
فضلی باشد علاج جهار ... بکار بندند نوع دیگر صندل سفید بنفشه سوس ...

۱۰۶

گلوی یا زنجبیل بالنگو مویز منابات کشمش هر یک نیم درم نرم کرده با شیر و شهد و روغن ستور
بخورد نوع دیگر تر پهلا مویز کشمش کرابیته تخم کشنیز بیخ سوسن خیار چنبر هر یک نیم درم جو کوب
کرده در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند بپالایند و بخورند تا سه روز یا یک هفته دیگر
انواع اطریفلات مفید است و اگر درد سر از غلبهٔ خون باشد از این نیز علاج همین است که
گفته شد نوع دیگر بیخ بالنگ پنج درم بجوشانند و شش درم عسل در وی انداخته شیر گرم بخورند
و درد سر خون به رفع گردد و اگر دور نشود رگ باسلیق گشایند و یا بر جای پهلو کردن کلک زده
همیکنند
خون گرفتن و هر چه کند اشتن نیز خوب است و اگر صفرائی بسیار با خون باشد بخور الفی و
قی کردن و مسهل خوردن نیک است و اگر درد سر از مشارکت معده بود نیز قی و مسهل بهترین
علاج است و اگر درد سر غیر مادی از سردی هوا و باد های مختلف و یا از مشارکت معده سرد بود
علاج خود را گرم نگاه داشتن و چیزهای حار مانند قرنفل و زنجبیل و فلفل بر پیشانی طلا کردن
و طعام اندک خوردن بود نوع دیگر هلیله زنجبیل تخم کشنیز سبز هر یک یک درم در آب جوشانیده
بخورد تا یک هفته نوع دیگر فلفلین بیخ سوسن زنجبیل مویز زیره سفید تخم کرفس هر یک یک درم
جوشانیده شیر گرم بخورد نوع دیگر افیون زرد درم روغن کنجد دو سیر آب جاه پنج سیر بجوشانند
تا آب بماند روغن سر و پیشانی بمالند نوع دیگر زرد چوبه قرنفل کافور مشک هر یک یک ماشه با
روغن ستور سعوط کند سعوط را به هندی ناس گویند و اگر درد سر از باد و اندام و بلغم باشد
هر علاجی که جهت درد سر از سردی هوا بهم رسیده باشد نوشته شد برای این نیز
مفید است نوع دیگر فلفل دراز شیطرج زنجبیل تخم کشنیز هر یک یک درم بجوشانند و شیر گرم
بخورند صحت شود دیگر شنو نیز که به هندی کلنجی گویند با شکر و روغن ستور حلوا ساخته

چند روز بخورد **فصل دوم در درد شقیقه که بهندی ادهاسیسی گوید** علاج درد شقیقه و درد سر
یکیست حاجت تکرار نبود ادویه همان کنند که گفته شد اگر از گرمی بود ادویه سرد و اگر از سردی
باشد دواهای گرم کار فرمایند و اگر از فساد معده بود قی و مسهل علاج است **فصل سیوم**
در سرسام و آن آماسی بود در پرده مغز سر و نشان اینست در دماغ تب گرم و درد سر و سرخی
چشم و هذیان و گریه کردن و گاه خندیدن و از روشنی آزار کشیدن لازم باشند و این
دو قسم بود یکی از غلبه صفرا و خون پدید آید دوم از صفرا تنها علاج هر دو قسم یکیست
اگر در ابتدا علاج نکنند هلاک کنند **علاج** صندل سفید کافور جو دانه با گلاب بر سر بسایند
و سعوط کنند همه علاجی که برای درد سر گرم گفته شد در سرسام بکار برند و اگر بیدار و
به نشود و بر جا هلاک گردن حجامت کنند و یا رگ قیفال کشایند و بقدر دفع خون بگیرند بعده
بمطبوخ خیارشنبر و مطبوخ هلیله و آب نیلوفر و یا شیرخشت طبع بکشایند و حقنه نیز
نفع عظیم بخشد و اگر در سرسام خون از بینی بر آید بحران باشد از آن نترسند که علامت
صحت است اما اگر از اعتدال بگذرد دلیل هلاکت باشد **فصل چهارم در برسام** و آن آماسی
پرده دل است بخار آن بدماغ رسیده عقل مشوش گردد و تب و بیخوابی و خشکی دهان
آرد باید که با آب یخ نیلوفر استعمال فرمایند بعده رگ باسلیق کشایند و جهد نمایند که بزودی
دفع گردد و الا علاج نپذیرد و بکشد **فصل پنجم در دوار** یعنی گشتن سر و آن از صفرا و
خون و باد و بلغم بهم رسد علامتش آنکه اگر از خون بود چشم سرخ گردد و گرانی سر و گهگاه خارش
باشد **علاج** فصد قیفال و یا حجامت بر دو ساق کردن و اگر گرانی در جمیع بدن باشد
رگ اکحل کشادن بعده مطبوخ خیارشنبر خوردن به گردد و اگر از صفرا بود تلخی دهان و تاریکی

چشم و تشنگی بسیار و زردی چهره و زردی بول لازم باشد **علاج** شش سیر خشخاش سفید کوفته در چهار
من آب بجوشانند چون پانزده سیر بماند صاف نمایند و ده سیر نبات در آن کرده باز بجوشانند و کف برآرند
و صاف کرده دانند بسیر و یا پایه بیضه چون جلاب بقوام آید پس در خمره چرب نگاه دارند و هر روز ناهار پنج درم برآورده
با آب شربت کنند و بخورند گرمی حرارت دفع شود **نوع دیگر** سیر پهنونگه تخم کاسنی پوست هلیله زرد
هر یک نه درم جوکوب کرده در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند بخورند تا یک هفته و اگر آن سر گر
از صفرا و خون حادث شده باشد دفع شود و اگر در آن سر از باد و بلغم بود و سپیدی بشره و
عروق سرد خاصه بر پیشانی و قصور تشنگی و گرسنگی لازم باشد **علاج** عاقرقرحا ده درم فلفل گرد
بیست درم سوده و بیخته با شهد مقدار نیم درم حب سازند صبح و شام یک یک حب بخورند
و از جمیع ترشیها پرهیز کنند درد آن سر دفع گردد **نوع دیگر** زرد چوبه شش درم شکر تری شش درم روغن شتر
بیست و پنج درم یکجا کرده ناهار بخورند و بغیر از آنچه [illegible] روغن شتر چیزی دیگر بخورند و از
جمله چیزها احتراز کنند انواع درد آن سر خواه بلغمی و صفرائی و خونی یا بادی [illegible] دفع گردد و جرب و
و سنبات جمله علل سردی را نیز نفع بخشد و اگر بانی ها دفع نشود بر تارک و یا بر چار پهلوی گردن داغ
نهند که آخرین دوا است و اگر بانی هم دفع نشود با جان برود **فصل** ششم در علاج نیمه تن مردم [illegible] شود
بطول و بیکار گردد و آن از غلبه بلغم دماغ پدید آید یا ضربتی که بر سر رسیده باشد اگر طبیعت قوت
گیرد و نیم مغز بود دماغ را از فرو گرفتن بلغم نگاه دارد فالج بود و اگر دماغ را بلغم فرو گیرد و بر تمام بدن بیفتد
سکته باشد و فالج بر چهار قسم است یکی آنکه اعضاء جسم معوج گشته از تن نماند و بیهوشی و صرع [illegible]
یار بود و زبان از گفتن بماند و کف از دهن برآرد و اگر یک هفته بسر برد و نمیرد و بهوش آید بعلاج پردازند

شاید مفید افتد و در ابتدا همی کوشند خاصه بروغن بیدانجیر و روغن نسناو روغن زیتی و قسط و بابسان و روغن

دهنوره و روغن سداب بر روغن شونیز و همچنین برگ بیدانجیر و سنیف و برگ سپستانها و دهنوره بر اعضاء

آفت رسیده بر بندند و اگر در اول این حال رعشه یا بلغمی بهاد در ابتدا قی یا بکوشند و گر ز دست باز دارند و اگر

جسمی حرکت بالکلیه زایل شده باشد و در آخر معالجت کنند امید بهبود دیر باشد باید که حقنه تیز

کنند و اگر تا هفت روز ماء العسل که دو حصه آب و یک حصه عسل بدهند کافی است احتیاج حقنه

نیست بعد هم روز ماء العسل بدهند آب صرف جوشیده گرم دهند و بعد از آن غذا نخود آب یا

مونک آب تا هفت روز و آب گرم کرده و سرد ساخته آنگاه تا هفت روز جوشیده تخم شبت

و نخود آب هم چنان بس از آن گوشت کبوتر بچه و دراج و گنجشک با فلفل کرده دهند و اچار سیر و ادرک

و شونیز و فلفلین و استرغاز و بنیج سنجخته و ماء حبوب مثل این چیزها بدهند خوردن جایز است آب

کرده سرد ساخته و این مطبوخ چهل روز بنوشند اجزاء دوا برگ رازیانه اسگند یعنی

بهمن سفید زنجبیل کلونجی و نیور دار بنیج بیدانجیر سپستانها هر یک ملیده جوکوب کرده در چهار سیر آب

بجوشانند چون نیم سیر بماند شیر گرم بنوشند و پیوسته روغنها ادهان مذکور بر بدن میمالیده باشند

و جوز بوا و قرنفل و عاقرقرحا و جاوشیر و زنجبیل هر کدام که حاضر باشد در دهان داشته باشند و کاره

را شناکه مشهور هند است میخورده باشند و بر بستر برگها که مذکور شد می گسترده باشند دیگر

این معجون و زرک را که جهت از فالیج و لقوه و جمله امراض بلغمی و درد سر سرد مفید است میخورده باشند

و زرک ده سیر آمله کف گرفته بیخ سیر و زرک را کوفته و بیخته با عسل سرشته و هر روز دو

درم بخورند و فالیج دو نوع بود تر و خشک خشک آنست که روز بروز نیمه تن خشک گردد

و این نوع بسیار صعب است دوم آنکه نه چنین باشد علاج همان است که گفته شد علاج

١٠٨

Facial paralysis

گیسی را دست و پای خشک شوند بگیرند سرگین کبوتر و عسل بر اعضای خشک مالیدن و جای
گرم نشستن و عرق کردن و نگاه بآب گرم نشستن نخورد و اگر گرم نگاه داشتن تا یک هفته چنین کنند
البته رو و پای بهی بینند **فصل** هفتم در لقوه این علت کج شدن نیمه روی و فراخ گشتن یک
چشم است و سبب رطوبت غلیظ لزج است که در دماغ گرداید و کیموس سرد و غلیظ در اعضا
بهم رسد و طبیعت قوت کرده بر نیمه روی ریزد پس ماده لقوه و فالج یکی باشد تا چهار روز خوف مفاجات
بود و اگر زنده ماند روز پنجم شروع در علاج کنند و علاج فالج و لقوه یکیست مگر علاج چند که مخصوص
لقوه است چون در خانه تاریک نشستن و غرغره و سعوط کردن باید که نوشادر ساییده با سکنجبین غرغره
کنند و برگ سنبهالو ساییده با آب چغندر سعوط کنند و روغن جوز بیا و روغن [illegible] اگر بر روی مالیده باشند
بهتر بود و بعد از تنقیه روغن بادام و مشک و عنبر بر رخسار طلا کرده باشند و این چیزها بخورده باشند
اجزا آن قسط زنجبیل کبابه [illegible] هر یک سه درم تخم [illegible] رسیان [illegible] عاقرقرحا فلفل دراز
بهلیله هر یک [illegible] درم کوفته و بیخته با هم قند [illegible] ادعیه مقل ازرق [illegible] و مقدار دو درم با عسل [illegible]
سازند [illegible] صبح و شام با آب گرم بخورده باشند و حکیم احمد [illegible] می‌گوید که سعوط این روغن
بسی مفید است **اجزا آن** برگ نیم [illegible] [illegible] [illegible]
کرده [illegible] زنجبیل فلفل [illegible] روغن [illegible] ادویه
[illegible]
بچکانند نفع خواهد بود **فصل** هشتم در سکته هرگاه رطوبتی سرد و غلیظ در تجاویف دماغ جمع شده

همچنین ممتلی گردانند پس همه حواس و حرکات ازو دریابد باطل شود و اگر آن رطوبات بسیار بود
بهوش نیاید و اگر اندک باشد بهوش آید اما اکثر مفلوج شود بقراط گوید المسکوت
لا یفیق و آن از خلق مفلوج گردد و سکته قوی را از ضعیف بنفس کشیدن معلوم توان کرد
و چون آن تا چهار روز باشد بمیرد یا بهوش آید و سکته دو نوع است دموی و بلغمی اگر دموی
باشد رگ قیفال گشایند و بر ساق هر دو پا حجامت کنند و بعد از فصد سر بینی و بازو محکم
بندند و طبع را نرم کنند و هر علاجی که برای درد سر گرم و سرسام گرم گفته شد اینجا نیز همان کنند
و اگر سکته بلغمی باشد کمتر خلاصی یابد و زنده را از مرده چنین تمیز کنند قدری پشم رنگ
کرده پیش بینی بدارند اگر پشم حرکت کرد زنده است و همچنین اگر آینه پیش
بینی بدارند و مورچه از نفس نشان زند کیست دیگر اگر رگ گشایند و خون بجهد زنده است
و اگر بر پوست بر و خشن ده علاج بلغمی تحلیلی دهان بگشایند و گوی پشمی در دهان کنند تا باز
ماند و پر مرغ بروغن دستور چرب کرده در حلق فرو ریزند تا حرکت در طبع پدید آید آنگاه
آب شبت و کرنب گرم شهد و نمک بحلق ریزند تا قی آید و حقنه کنند شحم حنظل و منو بیدانجیر
و چهار ... که معطش است در بینی دمند و تخم سپندان گرد با سرکه ساییده بر بینی بمالند تا مسلم
گشاده خلط به تحلیل رود و بعضی گویند سر را تراشیده با بادام تر و یک مسح ... تا اخلاط بتحلیل رود
و بعضی گویند سر تراشیده نمک بسیار زنند و بجهانک باشد ... اگر آدمی ساییده بمالند زود بهوش آید
و این تجربه مقرر و گشته است فصل نهم در علت خدر و در هندی ... خوانند و خدر عبارت از بیحس شدن است

و گوشت اعضاست و این چهار قسم بود یکی از غلبهٔ خلط سرد و خام دوم از بسیار ریختن خون سیوم از زبون
کردن و غیره چهارم از بلندی افتادن علاج قسم اول نخست قی فرمودن و حقنه کردن آنگاه بنفشه و نیل شوده
بپخته هر روز ناهار خورد و دوم باب گرم با تشنیاه خوردن و از جمیع ترشیها احتراز کردن و اگر عضو خدر
قابل کلک زدن باشد کلک زده توتیای سبز و نوشادر با آب لیمو سائیده بمالند و اگر احتیاج افتد
کرت دوم نیز چنین کنند و اگر از بسیار ریختن خون باشد علاج طعام کم خوردن و خون بسیار کم کردن
و علاج دو قسم دیگر در جای خود نوشته خواهد شد فصل دهم در سبات و آن خوابی بود بر خلاف
خواب طبیعی از بخارات فاسده رطب که بدماغ رفته باشد بهم رسد چون خواهند از خواب طبیعی
بیدار کنند دست و پای او بجنبانند و در گوش بانگ کنند خواب دهد اما چشم باز نکند و اگر باز کند
در دم باز بندد و هر چند با این بخارات تری بیشتر باشد خواب گرانتر بود باید که فلفل گرد کس
کرده در آب شوره کنند و در بینی بدمند و تخم کتائی و چهکنی اسکر و صعتر در بینی بدمند تا عطسه آید
و دماغ پاک شود و اگر با اینها به نشود تخم حنظل ده درم خردل پنج درم در ده سیر آب بجوشانند
چون پنج سیر بماند بصاف کرده حقنه نمایند و هر علاجی که در فالج کنند درین علت نیز اعمال کنند
فصل یازدهم در کابوس کابوس علتیست که کسی در خواب پندارد که بار گران بر سینه او است
یا کسی حلق او خفه میکند و میفشارد و او میخواهد بانگ کند اما آواز بر نمی آید و این علت
مقدمهٔ صرع است یا سکته یا دیوانگی و ماده این مرض خلط سوداوی و بلغمی غلیظ است
که حرارت غریزی در عمق بدن فرو میرود و پیوسته بخار غلیظ از اخلاط بر میخیزد تا از آنکس بیدار است

و حرکت میکند بتحلیل میرود و چون خواهید تحلیل نیافته در دماغ جمع میشود و بعضی گویند
کابوس از بسیاری خون باشد از این بباید ترسید و برودی خون گرفتن از رگ باسلیق
و در این مسهل خوردن شاید که بهتر و گویند سنجد درم هلیله زنگی دو درم در چهار سکرجه آب
بجوشانیده یک سیر مانند شیر گرم بیاشامند بعضی بخور داقی و نمک سنگ و استفراغ نمایند
پس جوارش مصطکی بخورند اجزاء اینست بیخ سوسن شش درم هلیله زرد یک نیم درم مصطکی و دارچینی هر یک یک درم
تربد دو درم زنجبیل چهار درم کاشنه یک درم سوده بروغن بادام یا گاو چرب کنند و در نیم سیر شهد سرشته و هر روز
شش درم ناهار بخورند کابوس دفع گردد و باقی علاج صرع اینجا نیز بکار آید و گاه باشد که کابوس کار
سرمای سخت بهم رسد **فصل** دوازدهم در صرع و این از غلبه بلغم لزج آمیخته با سودا بود یا
بلغم تنها باشد که در دماغ در مجاری روح نفسانی حادث شود و شره غیر تمام بهم رسد بر عکس
سکته و حرکات خلاف شایسته و تشنج لازم این مرض باشد سبب اول خود ظاهر است اما تشنج
برای آنکه چون بخار خام ناخوش بدماغ رسد گریز جوید و خواهد خود را فراهم آورد و این تشنج باشد
از این است که بوی کوگرد و بوی سوخته قیر و قطران و جنبیدن مردار موجب صرع باشد و در روح
متلاشی گشته بیم مرگ مفاجات بود و گاه صرع از غلبه خون باشد کف از دهن برآید و بیهوشی
گردد و اگر در آغاز علاج این رنج نمایند موافق آید و بعضی بر آنند که خداوند صرع را چون بیست
و پنج سال بگذرد علاج نباید کرد که نفع نبخشد و مصروع از این چیزها خود را نگاهدارد و گرمای گرم
سرمای سخت باد تند و فرو نگریستن از بلندیها تاختن از اسب چیلاک دود و در بینی بستن چیزهای گرم

را ذخیره سازد خوردن کرفس خردل گزبره و مانند آن و اگر صرع کودکان را پدید آید بدارو رنجه
ننمایند که چون بحد از ده سالگی رسد خود بخود دفع شود اما دوا به اشتهای از چیزها بلغم افزا و ترشیها بگریز
مثل شیر و شیرینی و چربی پرهیز فرمایند علاج غیر جوفی وقت عصر هر روز شیر آک بر کفها و پاها بسیار مالیده
فلفل سوده بر آن بپاشند و برگ آک بر آنها بربندند تا چهل روز متواتر درین مدت پا نشویند
امید است که دفع شود نوع دیگر عرق بناگوش پیل مست در پنبه کرده خشک کنند و وقت صرع
تا به بستر ساخته سعوط کنند بسیار علاج رسه کنند دفع شود دیگر بیخ کهریه بیخ فلفل نمک سنگ با
شاشه گوسفند سائیده سعوط کنند نوع دیگر مهره گاو که بهندی روچن و گوروچن گویند بر
خوانند و آن جلوی زرد بود که در زهره گاو بندد و هر روز قدری با جوشانیده بخورند دیگر عاقرقرحا
سوده یک سیر عسل چهار سیر معجون ساخته هر روز یک درم بخورند و اگر صرع از غلبه خون باشد
رگ قیفال کشایند و بر ساقها حجامت نمایند و رگ صافن هم بگشایند و مطبوخ هلیله نرم
دارند و اگر صرع از مشارکت معده بود قی فرمایند و سنبل و گلسرخ و مصطکی و کندر نرم کرده
بر شکم طلا نمایند نوع دیگر ملخی که بر درخت آک میباشد و رنگ گوناگون دارد و پریدن نتواند
گرد گشته خشک کرده و بوزن آن فلفل کرده هر دو را کوفته نگاه دارند و وقت صرع در بینی
دمند فصل سیزدهم در مالیخولیا و آن عبارت از دیوانگی سوداویست بود خلط سودا بر دماغ و
معده و جگر و سپرز غالب گشته قوت مفکره را تاریک گرداند و پیوسته از افکار غم و فزع بسیار ورزد
و خداوند این مرض همیشه از مریض و غیره بترسد و خیالات سرخ و زرد و سبز و سیاه بیند حدیث نفس

مدام آید و تنهایی و تاریکی جوید و هندیان گویند و اند و همچنین باشد و این علت بیشتر
مردم التنغ را افتد و التنغ را کسی را گویند که بجای حرف سین تا گوید علاج آب گلاب بر
سر ریزند و روغنهای تری افزاینده و خواب آورنده بر سر مالند و غذا نوجرب نرم دهند و
شوربا دهلکه گوسفند بسیار خوب است و شوربای گوسفند با روغن بریان کرده یا شکر تری
و نان میده خورند و سعوط از روغن بنفشه و نیلوفر مفید است و این شربت مجرب دیده باشند
حوره یک سیر خلوبیر یک سیر کسیلی بچور یعنی زرنباد زنجبیل ملعلیس موتهه یعنی سعد هندی یک یک سیر
کسیله دو سیر عاقرقرحا لب ساجور بوبه قرنفل مصطکی خولنجان کبابه بابرنگ الاچی کوست
خنجی اکسی بجو عل جوک میده جها میده حیرک بالنگ بان خواه زنگ تر هتی اجمود هر یک نیم سیر دم
گل دهاوه چهار سیر همه را جوکوب کرده در نیم من آب بجوشانند چون نصف آید فرود آرند
و بعد از سرد شدن قند هندی یکمن مویز طائفی ده سیر در وی انداخته در آوند چرب
سفالین کنند و در سر کین اسب فرو برند و پس از بیست روز آورده بدست بسیار بمالند
و صاف کرده در آوند چرب کنند هر روز یک قدح صبح نهار و یک قدح شام بخورند و پرهیز نمایند
از ترشی و چیزهای بادی کین بکرم الهی مرض دفع گردد و اگر شربت مذکور بعد از خوردن مسهل
بکار برند بهتر است و جامهای نرم رنگین می پوشیده باشند و بوی خوش بکار برند و سرود
شنوند والشفاء من الله فصل چهارم در عشق هرگاه عاشق را بید ... بسیار در فکر معشوق
روی نماید سودا برجن مزاج دماغ بلکه تمامی تن راه یافته بدبوئی گشته و سودا ایهام رسد و چون طبیعت

۱۵ ۱۱۱

سودا امرود و خشک است هر چه در وی بسیار گرفت دیر ماند پس چون از فکر معشوق افتد نگاه یک
از آن باز نیاید **علاج** روغن بنفشه در گوشت و بینی چکانیدن و غذاها که در مالیخولیا نوشته شد خوردن
و بحمام بسیار رفتن و دل را بچیزی مشغول داشتن و اکثر حکما بر آنند که عشق را بی وصال معشوق چاره نگردد

فصل پانزدهم در تشنج و آن علتیست که رگ و پی کشیده گردد و عضوها بهم آیند و این علت را بهندی
دهنک باد خوانند و چون وجود بطریق کمان میشود و بعربی اسم خوانند چه کرد و بلغت هندی دهنک کمانرا گویند و
تشنج بر دو قسم است یکی تر و دیگری خشک هر دو مهلک اند اما خشک زودتر بکشد و احتلاء و امید نجات بیشت
و تشنج تر کلاهی بدارو یا علاج پذیرد و تشنج خشک بیشتر در گردن و مواضع خالی افتد و راه گلو طعام و شراب و نفس
تنگ کند و دشوار شود از بسیار خوردن و راشامیدن و دم گرفتن بفصل کیر از ابتدا تا چهارم روز اگر به شود دیگر علاج نه
پذیرد و در ابتدا همان علاج کنند که در تپ دقی گفته شود و شیر خر خورانیدن بسیار مفید است **دیگر** مغز
ساق گاو و روغن پیه مرغ و موم سفید یکجا گداخته بر بدن بمالند و ملازم دارند و غذا تر بسیار فرانیده دهند
و از نمک و ترشی و سرکه و چیزها که خشکی فزاید احتراز نمایند و در تشنج رطب اکثر از طعام غلیظ و بد هضم بهم رسد
علاجش آن مثل علاج افلیج است

فصل شانزدهم در نسیان و غفلت ماده این علت سردی و تری است
در بطن میانین دماغ بهم رسیده بر قوت متذکره غالب آید و قوت حافظه را باطل گرداند و گاه سردی و تری
در بطن پسین غلبه کند و قوت حافظه نقصان پذیرد و فراموشی حاصل آید بهم چیز نفهمد لیکن نسیان
بر وی غالب باشد **علاج** کندر و بغدادی و شکر تری هر یک یک مثقال کوفته بیخته هر روز بخورد **دیگر** کندر و زیره
فلفل دراز هر یک سه درم سوده با عسل و چند شب صبح و شام بخورند **دیگر** روغن مالکنگنی بر [illegible]

بمالند و بکیجه سیماب بران گذاشته بمالند که فی الفور مضمحل خواهد شد انرا با بیره تنبول بخایانند قسعار فساد
بخورند و مداومت نمایند چند گاه ملازمت کنند قوه حافظه و نسیان و غفلت دور شود و اگر نسیان بسیار
غالب بود حقنه تیز چنانکه در سکته مذکور شد بکنند **فصل** بیست و نهم در اختلاج و آن جنبیدن اندامهاست
از خلط غلیظ سرد که از کیموس خام حاصل شود و در دماغ قرار گیرد بهم رسد **علاج** بروغن قسط و نارینی
و غیره تدهین نمایند و در معالجه بکوشند که مقدمه رعشه است **فصل** سی ام در رعشه و آن بر سه نوع است
یکی آنکه از سردی بهم رسد دوم آنکه از خشکی پیدا آید سیوم آنکه از شراب حادث شود آنکه از تری است
از کیموس سرد لزج است که در اعصاب جمع شده گنده و روح نفسانی خواهد که قوت نفسانی را
بدان عضو برده حرکت دهد پس رعشه پیدا آید علاج این بعینه علاج فالج است و اگر از تشنگی و خشکی بود
نسخه دیگر قسط زرد چوبه برگ نیم شیر برشته هر یک دو درم ادویه جات را سفوف کرده هر روز یک کف در
شیر مخلوط کرده ناشتا بخورند و از جماع و گوشت گندم و ترشی احتراز نمایند نافع آید نوع دوم که از خشکی
دماغ است بروغن کدو و از اندک اندک حادث شود و تمام بدن فرو گیرد و این نوع علاج نپذیرد
و هلاک کند مگر نادراً و علاج این علاج تپ دق است نوع سیوم که از شراب بهم رسد علاجش
ترک شراب است و دماغ خروس بریان کرده خوردن و دماغ را بروغنهای خوشبو چرب داشتن
و یک قسم رعشه هست که از ضعف قوت حیوانی بهم رسد چنانکه بسیار تعب کشیده باشد و یا جماع
بافراط کرده و خوف و اندوه و قهر و غم و خشم رعشه پیدا آرد علاج تقویت نفس و دفع اسباب
مذکوره است **فصل** نوزدهم در [illegible] که بهندی [illegible] گویند و آن از کثرت خون و بلغم بود اگر از

غلبهٔ خون باشد رگ کشایند و اگر از بسیاری بلغم باشد تنقیه باید کرد بعضی گفته اند شیاف ... که تازه نیز خوانند
تشنج است که بیمار را افتد از خشکی و بیشتر این حال کودکان را افتد هر روز سر بروغن بنفشه و با روغن سوسن
یا در روغن بید انجیر و با شیر زنان یا مالیده باشند بشویند و گاه در مقدم زکام تازه بسیار افتد بهم رسد

فصل بیستم در علت زکام

زکام از بخاری که لطیف بود و مسام ها در دماغ گشاده باشد دفع شود و دماغ را المی نرسد و اگر بخاری
و غیر طبیعی بود از مسامات نگذرد خاصه که مسام ها بسته باشد هم آنجا بماند و تباه گردد و در این حال اگر
دماغ قوی بود او را از خود دفع کند پس اگر بجانب گوش افتد کری یا ورم اندر گوش حادث شود و اگر
بسوی بیخ افتد ورم ملازه بهم رسد و اگر بسوی حلق افتد خناق و اگر بجانب سینه افتد سرفه و اگر
بجانب بینی افتد زکام شود و اگر بسوی کام افتد نزله و اگر بسوی پهلو افتد ذات الجنب و اگر بشش افتد
سل و اگر بمعده افتد در معده و اگر معده سرد بوده اندر [illegible] قولنج پدید آید و اگر دماغ ضعیف بود از او را
از خود نتواند دفع کرد و بخارها رفع شود و بسیار بیماریها بدو تولد کنند چون اسبات و غشی و صرع و جنون و سکته و
صداع و سرسام و جذام و برص اما اخلاطی که در زکام از بینی بر آید و بد بوی یا کبود رنگ باشد علاج نکنند
که دلیل عفونت است و اگر اخلاط بد بوی یا بد رنگ نباشد در علاج باید کوشید پس اگر در آغاز پرهیز کنند
و بخور از [illegible] مشک ... دیگر نخورد در سوم روز نیم پخته شده نیک شود و اگر در آغاز پرهیز نکنند از جهت
مدار گشود و عقیده رمد آنست که تا زکام تازه شده باشد و نضج نیافته تب لازم بود و علامت نضج
شدن زکام آنست که ستبر ... شود ... اخلاط است پس اگر زکام از بخارات گرم بود و اخلاط سوزان و رقیق
باشد او را آب کشکاب و دوغ ... بخورانند دیگر نشاسته و کثیرا و افیون نیم ... کرده هر شب ...

گیرند و آب آن غرغره کنند بعد گشنیز ترشانند و زکام را ببرد و خواب آرد و اگر بعد از روی نیشنود که گوشت برسد و اگر زکام
از سر درین بود خلط سطبر و درشت شود بیرون آید و فرامُوشی و گاه‌ها بهم رسد بنفشه سر را گرم کنند و اگر ارزن
گرم کرده در جامه بپیچند و بر سر نهند و یا پارچه کرباس یا خشت پخته گرم کرده بر سر گذارند مفید باشد و
بخور قسط و شونیز و چندن و عود و اگر بادیان حل کرده ببویند و دود در دماغ و بینی رسانند نفع بخشد دیگر عود و مشک
و زعفران و کندر و شونیز سائیده در جامه بسته ببویند دیگر شونیز درست دریا ... در جامه بسته بخلط سرکه بدست
مالیده می بوئیده باشند زکام پاره پاره گردد و مزمن نفع دهد و اگر دود شی در دماغ رسانند بهتر باشد
دیگر دود کاغذ و خلخل و زیره سیاه و الایچی و قرنفل و تمبرج گرفتن نافع است و اگر زکام دراز کشد
پس تا هفت روز کندر و شونیز سوده با شهد سرشته هر روز قدری بلیسند زکام سرد را نفع شود دیگر
پوست خشخاش شکوفه در زنجبیل یک درم گل ... یک درم ... در سه سیر آب جوشانیده چون نیم سیر بماند
وقت خفتن با شیر گرم بخورد و اگر سر فرونگذارد زکام باشد این هفت روز بخورد زنجبیل کلوی یا انیسون
بهار نیک کا گر ... یا ... چهار ... هر یک یک درم جوکوب کرده در چهار سیر آب بجوشانیده
چون نیم سیر بماند با شیر گرم بخورد و غذا ... چیزی نخورد فصل بیست و یکم در نزله
علاج نزله و زکام هر دو یکیست بر آن عمل نمایند فصل بیست و دوم در امراض چشم بدانکه ... بخشت
چشم ... نیست ... چون ... این کتاب یکپاره ... بهره باشد
چشم ... طبقه گسترده شده ... را که ... ملتحمه ... صلبیه گویند
دوم را مشیمیه سیوم را شبکیه ... در میان این طبقات نهاده شده اول ملتحم را
زجاجیه گویند دوم را جلیدیه ... سیوم را بیضیه ... زجاجی ... عنکبوتیه

بقوام سپیدۀ گداخته و جلیدیه صاف و روشن است و فرده چون مخ و گرد شکل است بسان
تگرگ از این جهت بردیه ام نیز خوانند و بیضیه سفید است بقوام سپیدۀ تخم مرغ و چهار طبقه دیگر اندر پیش
رطوبتهاست نخستین را عنکبوتیه خوانند در لطافت بمثال تار عنکبوت است و در میان او ثقبه است
بسان ثقبه انگور هرگاه این ثقبه بسته شود بینائی باطل گردد و این طبقه آسمان گون است تا بینا
چشم را موافق تر از رنگ آسمان نیست سیوم طبقه قرنیه است صلب و شفاف و صاف
باشد مانند قرون بیرون تراشیده چهارم طبقه ملتحمه است و وی گوشت است سپید و چرب و
با عضلهای چشم آمیخته و بر طبقه قرنیه التحام گشته بدین سبب او را ملتحمه خوانند پس چشم مرکب باشد
از سه آب و هفت پرده پس هرگاه سپیدی چشم که آنرا ملتحمه خوانند سرخ گردد و اماس کند و آب دویدن
گیرد این علت را رمد خوانند اگر از گرمی و خون باشد تنگی و سوزندگی لازم باشد و بر روشنائی نتواند دید
و اگر خون با صفرا آمیخته بود اندک زردی نیز باشد علاج رمد رگ قیفال گشایند از آن جانب
که چشم درد کند و اگر هر دو چشم درد کند از هر دو دست قیفال گشایند و روز دوم نیز قدری خون بگیرند و اگر
و اگر بسبب مانعی رگ نتواند گشود بر جای چنگ کردن حجامت نمایند و یا میان دو شانه و اگر اینجا
نفع نبخشند رگ پیشانی گشایند و اگر بیمار با قوت باشد مطبوخ هلیله و یا خیار چنبر و گشنیز و طبع
نرم گردانند و وقت خفتن تخم کشنیز خشک یک درم نبات یک درم کوفته میخورده باشند و درد چشم که
از حرارت و خون حادث شده باشد آنرا دفع گرداند و بخار باز گیرد و گرمی و شور اشک چشم را
دور کند نوع دیگر داروی که درد و بخط درد چشم را بر طرف سازد توده چهار درم سپیده گندم چهار درم
روغن گاو چهار درم همه را خمیر کنند و چهار علوله سازد و سفالی بر آتش ملایم نهند و یک علوله را
بر آن گذارد چون گرم شود نرم گردد بر چشم نهند تا آنزمانیکه سرد شود پس علوله دیگر گرم شده

باشد آنرا بر چشم نهند همچنین کنند تا درد برطرف شود نوع دیگر زردچوبه و دیودار و دارهلد سوده بیخته
با شیر زنان یا شیر گوسفند بجوشانند و کف آنرا در چشم کشند نافع آید و اگر درد چشم از بلغم بود
گرانی و خلیدن کمتر باشد و آب دویدن بسیار و چرک بیشتر باید که زنجبیل و برگ نیم و نمکسنگ
بآب سوده در چشم کشند نافع آید و اگر بخور اتقی و نمکسنگ نی فرمایند بسی مفید است و اگر
درد چشم از باد بود درد بمثابه بود که گوئی چشم بیرون میکشند و خشکی و خارش بسیار بود
و چشم سرخ نماید و درد بیشتر آرد و آب از چشم فرود آید و بهر دارو که بر پشت چشم نهند زود
خشک گردد علاج صندل برگ نیم بیخ سوسن و دیودار و نمکسنگ سوده بآب گرم گرد چشم طلا
کنند گرانی باد و دویدن آب دفع کند و اگر درد چشم را فرق نتوان کرد که از غلبه کدام خلط است
علاج مشترک باید کرد که اقسام را نافع بهمه باشد و آن اینست اجزای آن سوده شش درم پوست هلیله
سه درم بآب سایند و پنبه بهلیلج تر کرده بر پشت چشم گذارند و بربندند صحت یابد نوع دیگر قدری
آب لیمون بر آهنی گذارند و باهنی پاره دیگر بسایند و لحظه بلحظه آب لیمو اندازند تا غلیظ شود پس آنرا
بر پلک چشم یا پلک دو چشم بمالند و تکرار دو سه کرت نمایند جمله انواع درد چشم دفع شود مجرب است
و اگر انبه خام را در ظرف آهنی بکوبند تا نیک نرم شود آنرا بر چشم بندند همین خاصیت بخشد
نوع دیگر پوست نیم برگ بانسه کرو کرایته زنجبیل گلوی صندل سرخ موتهه ترپهلا زردچوبه
اندرجو هر یک پانزده درم نیم کوب کرده پنجدرم ازین مجموع در چهار سیر آب بجوشانند نیم
سیر صاف کرده بنشیند و یکروز پیوسته بخورند انواع درد چشم را زایل گرداند علاج قرحه چشم
و اگر در چشم قرحه بهم رسد از شیر یا خون باشد فصد کنند و مطبوخ ترپهلا با قدری نبات
بخورند و تخم کتان و شملیت در آب تر کرده لعاب در چشم چکانند بهتر شود چون بهتر شود

از

زرده بیضه مرغ و زعفران ساییده طلا کنند تمام نیکو شود و دیگر معالجات قرحه از شیاف و غیره
از کتب مبسوط بخاطر آورند **علاج بیاض چشم** هرگاه قرحه کرده طبقه قرنیه و یا طبقه عنبیه بهم رسیده به
شده باشد و اثری مانده باشد آنرا بیاض خوانند اگر تنک و نو باشد زود علاج پذیرد و چون
کهنه شود علاج نه پذیرد و علاج آن اول از خون [illegible] غالب بود رگ کشودن و حجامت کردن و [illegible]
داشتن و یا [illegible] روغن و [illegible] روغن [illegible] با زنجبیل تر خورده چشم را [illegible] بلیسد
نوع دیگر پنبه دانه را بکوبند و مغز آن آورده روغن کشند و آنرا [illegible] و یا کوفته بیخته [illegible] روغن
مذکور [illegible] در چشم کشند و مداومت نمایند سفیدی چشم اگرچه منتشر شده باشد و دیده را پوشیده
باشد برطرف شود و مجرب است **علاج گل چشم** که بهندی [illegible] گویند و آن نقطه سفید [illegible] در سیاهی چشم
ناخن فیل و توتیا و سبز زعفران با شیر [illegible] برداشته باشد ساییده در چشم کشند گل را دفع کرده **دیگر** [illegible]
بر در چشم کشند **دیگر** زنجبیل [illegible] نمک سنگ جمله برابر کوفته بیخته هر روز دو سه نوبت در چشم میکشیده باشد
گل چشم [illegible] و فیل برطرف شود و مکرر بتجربه رسیده است **دیگر** زهره [illegible] در چشم
کشند **دیگر** [illegible] سفید با آب [illegible] بهندی [illegible] ساییده در چشم کشند دفع کرده **علاج جرب چشم** از خارش
در پلک چشم از طرف درونی بهم رسد نخست قیفال کشایند و بعد از [illegible] مطبوخ هلیله دهند با عاده علیه
شود و او را [illegible] و از [illegible] ترش و [illegible] پرهیز کنند و [illegible]
و طعامهای شور و آنکه خوردن آن پرهیز نمایند و شیاف احمر در چشم کشند و اجزای شیاف احمر این است [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] درم [illegible] سوخته [illegible] درم زعفران [illegible] یک [illegible] فلفل [illegible]
کوفته بیخته [illegible] شیاف کنند و [illegible] ساییده در چشم کشند دفع کرده [illegible]
شیاف احمر خوانند **علاج غده چشم** اگر در پوست چشم [illegible] گوشت زیاده [illegible] بهم رسد [illegible]

شود انرا غده خوانند علاج زنگار و نوشادر در آب سائیده بروی نهند چند روز [illegible]

علاج ناخنه چشم

دفع گردد و اگر به [illegible] شود گوشت زیادتی بر بریده زده بعد مرهم بر وی طلا کنند تا دفع گردد

و آن حجر بسیست عصبی که از کنج چشم بر می آید و بتدریج بطبقه ملتحمه و تا قرنیه رسیده مانع دیدن

شود و اگر ناخنه ضعیف و تنک بود مرهم گوشت آدمی با [illegible] انجا بر ناخنه چشم کشند تحقیقی

دفع گردد و اگر دفع نشود دوای تیز [illegible] و اگر قوی و مستحکم شده باشد بکحال دانا ناخنه با نشتر بر دارد

علاج نقطه چشم

مرهم [illegible] را باسترده ببرد و [illegible] بچسپاند و بر کشند تا از بیخ بر کنده شده دیگر باز نروید

و اگر در طبقه ملتحمه یعنی سفید سیاه چشم نقطه سرخ مانند قطره خون بهم رسد انرا [illegible] خوانند

رگ قیفال باید گشود و دیگر چیزهائی که از شیر [illegible] بر آید گرم در چشم میکشیده باشند دفع گردد

علاج سبل چشم هرگاه رگهای که بر سفیدی و سیاهی چشم است پر خون گشته مایل بسرخی گردد انرا

سبل خوانند و [illegible] علاج بدین [illegible] نخست قیفال و یا صافن گشایند و هر روز [illegible]

میخورده باشند دیگر زنجبیل فلفل دراز و کف دریا و [illegible] و پوست [illegible] و بادیان [illegible]

و [illegible] خشک سائیده در چشم میکشیده باشند امید است که دفع گردد [illegible]

گاو یا نان [illegible] خالص علاج زیادتی موی چشم در کتب [illegible]

اما اغلب موافق [illegible] باده و رطوبت [illegible] برکشیده [illegible]

موی [illegible] گرم کرده [illegible] بر آن طلا کنند [illegible] موی

[illegible] چون از شتر و یا روغن [illegible] بر آن طلا کنند و [illegible] باز نروید و خون [illegible] حکم دارد

علاج سلاق چشم یعنی [illegible] موی [illegible] و سرخ [illegible] بود [illegible] کناره [illegible]

[illegible] و درشت شود و [illegible] علاج بدین [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] خورد و [illegible] آب گرم [illegible] بسیار [illegible]

و [illegible] و نبات و کافور [illegible] سائیده [illegible]

[illegible]

سائیده در چشم کشند و اگر از خارش چشم دانند که از رطوبت غلیظ است که در پلکها گرد
آمده است رگ گوش بزنند **علاج شب کوری چشم** و این علت که عشا گویند از رطوبات
غلیظ بهم رسد روز که از حرارت آفتاب رقیق شود ببیند و شب که غلیظ گردد نتواند دید
اگر از خون باشد رگ قیفال را بزنند و یا رگ میان هر دو ابرو و یا رگ بن گوشه چشم
بگشایند و یا بر جای رگ گردن حجامت کنند بعده مسهل خورند و استفراغ کنند و باید
بار گشنیز بخورد دماغ را پاک نمایند بسعوط و اگر از غلبه بلغم بود تنقیه کنند و شهد و فلفل
در چشم کشند شب کوری دفع شود **دیگر** تلخه ماهی رود و یا کلیوزن و یا فلفل سوده در چشم میل کشیده
باشند شب کوری را بی شبهه دفع کرده **دیگر** بریان گوشت گوسفند با شهد در چشم کشند و اگر بهیچ
چیز دفع نشود بحسب ضرورت سعوطات و شحم حنظل طبیخ نرم نمایند **علاج نزول آب** فرود آمدن آب
از رطوبت غلیظ است اگر چهارم حصه مردمک فرو گیرد در این صورت تیز رگ چند نماید و
نزدیک شمع دو دو نماید و یکی را دو بیند و چون بیشتر فرو گیرد بعضی را چنان نماید که
پیش چشم میگردد و بعضی پندارند که موی پیش چشم او بیخته است و بعضی را پشه
وسیله نماید و نزول آب بر سه قسم است چون علاج کمتر پذیرد و بسته شد باید که بعد از پیدا
شدن علامات مذکور بکحال حاذق پناه برند تا کحال آنرا به سوزن بشکافد و دفع کند و گاه نزول
آب بسته نشود و مریض را باید که در خوردن مسهل و منقی خود را معاف ندارد **علاج دمعه**
هرگاه مدام آب در چشم بدود علاجش زود تر کنند سنگ لاجوردی هلیله زرد هر یک دو درم
مرزنجوش فلفل گرد هر یک نیم درم سوده بیخته در چشم میل کشیده باشند آب دویدن نماند
دیگر مرچ و نوشادر در چشم میل کشیده باشند بر گردد **علاج ریوه** ریوه آنست که از رطوبت تار یک
مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بچسبد و مردمان چنان گمان کنند که چیزی از بیرون
بچشم در آمده است **علاج کف** کف دریا سنگ لاجوردی نمک توتیای سبز و توتیای سفید
بجا کسوی متفرق هر را برابر سوده در چشم میل کشیده باشند **علاج شعیره** شعیره آنست که کنار

پلک آماس و در لب ابیان چو پدید آید باید که موم گرم کنند و چند کرت بر شعیره نهند تا تحلیل
دیگر ملکس او جدا کرده بر شعیره طلا کنند دفع شود و چشم بر بخار آب گرم نهند تا زود تحلیل
پذیرد موم گرم بهتر از همه است تحلیل برد علاج قرنباقی آنست که شعیره زیاد شود بر پلک از زیر
پدید آید و آنکه از آن چشم گشادن دشوار گردد علاج متخصص و دشوار تا قش پلک را بالا کشیده
بیرون آورده بپیچه را احتیاط نیز نشانیده و تمام بریده ستش کرده باقی نگذارند و موضع مجروح
را دوخته تو داس اینده بر پشت چشم ببندند تحت نمایند علاج انتشار انتشار آنست که طبقه عنبیه
فراخ گردد و نور بصر پراکنده شود تفصیل علاج در کتب دیگر بخاطر آورند علاج غرب علت
غرب یعنی ناصور چشم بدر تبدا نخوز زرد آب نشده دوا کنند و دماغ را با آب برگ گشنیز
و مانند آن پاک کنند و آنگاه زرد چوبه بکیدرم با نخواه بکیدرم گوگرد سنجیده جدا باشند و از علت
اول آماس کنند بعده حک کنند آنگاه زرد آب گردد بعد زرد آب علاج متخصص در آنست که بمیل گرم
کرده داغ کنند اما بدون کمال از نامیز نشود علاج تحجر تحجر غدد سیاه باشد که در پلک از زیر
پدید شود و مردم چشم بانحو زحمت باز نتواند کرد و در آنکار اگر توتیا سبز و نوشادر بآب ساخته
بمالند و نیکو از بمانند دفع گردد چون مایه خام بود بضرورت بکشند اما چون کهنه و بزرگ گردد علاج
آنست که پلک را گرد انیده از سوی سیاه درون شکافند و غدد بیرون آرند علاج جرب علت
جرب آنست که پوست چشم خشکی بهم رساند و چون از خواب بیدار گردد بدشواری چشم
باز شود باید که هر روز دو سه کرت بکرمابه بسیار رود و اگر گرمابه موجود نبود هر روز آب
شیر گرم بر سر و تارک بسیار ریزد و سر و چشم بر بخار آب گرم بدارد و گلاب گشنیز تر بخورد
و اگر بعد بیدار شدن درد و نجاست گرد چشم بیش از حد گرد قیفال گشایند و حلوا بسیار
بیرکنند و غذا زبان گوشتها بود و شد با انجیر و دوشیدن در گوشت اندازند و در چشم نیز
بکشند که انواع درد چشم را نافع است علاج خیرگی چشم زنجبیل فلفلین تخم گزنج زرد چوبه
دار چوبه نمک سنگ پوست نیخ بید انجیر سنگ یعنی نوتی برابر سوده سنجیده با غذیر نوشند
سحق کنند و در چشم بکشند تا شد خیره که و شب کور رسد دفع گردد علاج ضعف بصر

۱۱۶

اگر بعد از شصت سالگی باشد سعی بی فایده نکنند و اگر قبل از شصت سالگی باشد اول
دفع مواد را پاک کنند بعده معده از آن نگاه این حلوا بخورد و طریقه از پنج سیر سیده دو سیر شکر سرخ
هفت سیر روغن بقدر ضرورت حلوا بسازند هر صبح نهار هفت تولچه بسیده وزن بخورد و کنند بجز
ذبح کرده نوع دیگر زعفران سه ماشه صندل سفید دو ماشه کافور چهار دانه قسط الذریحی
پنج ماشه جمله برابر سوده با عرق گلاب بسازند و بوقت حاجت با آب سرد ساییده در چشم
کشند جمله انواع کنند ... [illegible] کرده اند و در اوایل درد چشم تر شدن مضر است از آن پرهیز
نمایند **فصل بیست و سیوم در درد گوش** بدانکه چشم و گوش بر بسیاری از اعضا
شرف دارند اما حکما در این باب سخن گفته اند که کدام افضل است بعضی گفته اند که چشم
زیادتی دارد و بعضی بر آن رفته که گوش زیرا که چشم در تاریکی عاجز است و گوش در تاریکی
و روشنی یکسان است الغرض درد گوش از باد سرد و گرم بود گاه از اخلاط خون و صفرا و دماغی
پس اگر از خون بود رگ قیفال کشایند و روغن کنجد یا روغن گل با شکر ساییده در گوش چکانند
و شیر دختران بعد خون کشیدن در گوش بچکانند و اگر از غلبه صفرا بود تخم کاسنی یکدرم خشخاش دو درم
گل ... مصطکی دو درم صندل سرخ یکدرم روغن کنجد نیم سیر نیم کوب کرده در چهار سیر آب ... [illegible]
و چون آب تمام در گذرد و روغن باقی ماند صاف کرده سرد و نیم گرم در گوش بچکانند با آن ... [illegible]
صحت یابد **حکیم** اگر آب کافور در گوش بچکانند البته درد گوش تسکین شود و اگر درد از باد سرد و اخلاط
دماغی بود اول تنقیه کنند بعد نگاه داروها گرم و روغنها در کار کنند و گوش را از باد سرد و
سرما محفوظ دارند و همچنانکه ... [illegible] ساییده در گوش بچکانند و گاه درد گوش از کرم
نیز باشد در آن حال روغنهای گرم ... [illegible] باشد غافل نشوند و سیر و پنج ... [illegible]
... [illegible] نافع است و اگر درد گوش از سردی و رطوبت بود در هندوستان این علت
بسیار افتد خاصه در موسم برسات باید که عاقرقرحا و سنبل ... [illegible] گرفته ... [illegible]
غرغره میکرده باشند و تخم ... [illegible] خشک کوفته ببویند تا عطسه آید و ... [illegible]

فالج گوش شده باشد بجهت همان ادویه را بکار فرمایند **دیگر** روغن بلبخ و روغن کرنج و روغن کنجد
و گلاب یکجا بجوشانند و فرود آورده قدری نمک سنگ و زنجبیل و فلفل اندازند و نیم گرم بیالایند و آن
روغن کرده شیر گرم در گوش چکانند صحت یابد **نوع دیگر** برگ اک تازه و سیر سبز کوفته
در برگ اک پیچیده بر آتش نهند چون نرم گردد بدست فشرده قطره چند در گوش چکانند
دفع شود و کرمی که در گوش باشد نیز بر طرف سازد **دیگر** اگر خشک سیب یا کسیس تازه در بجاره کرده
در گوش قطره چند چکانند نفع بخشد و اگر در گوش ریم و ... شود ... شود و باید
گرد درون گوش را پاک کرده دست و ... کنند علاج برگ ... که اصل ... از آن
ساکت پخته بخورند بلکه بپوشیده و قطرها در گوش چکانند چون چند نوبت چنین کنند ریم ... بیرو
و آب پیاز سفید پخته و با لعاب ... و با لعاب اسپغول و با لعاب تخم کتان ...
همین بکار کنند اگر در گوش چکانند زود ... کنند و ... دفع شود و صحت یابد **جرب گوش**
اگر طفلان را افتد و احتیاج نیست بعد از بلوغت خود بخود بر طرف شود و اگر بعد از بلوغت
نیز دفع نشود بباید بر کار ... سنگ ... سائیده خشک در گوش کنند و بالای آن قطره چند
از آب لیمو در گوش چکانند و مداومت نمایند و ... بباز البسته ... گرفته دفع گردد
مجرب است و اگر در گوش مانند کاغذ سفید چیزی پیچیده باشد باید از ... برداشت و روغنها گرم چکانند **کرم و آب رفتن اندر گوش** اگر در گوش آب یا کرم رفته باشد
بیارند ... و ... که درون آن متخلخل باشد یک سر آن را در گوش کنند
و ... را ... محکم ... بروغن کنجد چرب کرده آتش ... تا آن ... از ...
با گوش ... رسیده ... گردانند و کرم را ... صحت یابد **دیگر** زنگشت ... شهادت
در گوش نهاده زور کنند و ... خطمی جلد ... بر جهد و حرکت ... کنند آب
گوش افتاده باشد بیرون آید **دیگر** ... را بآب حل کرده در گوش چکانند **دیگر** ... بآب
حل کرده بچکانند چنانکه گوش پر از آب شود و ... کرم بمیرد **دیگر** حنظل تازه در آتش کنند
چون پخته شود ... آن ... در گوش چکانند کرم بمیرد **طنین گوش** اگر

طنین از خشکی باشد طعامها لطیف مرطب بکار برند و روغن گل و یاسمین و مانند آن در گوش
چکانند **دیگر** تحلیل سه درم جندبیدستر هفت درم سیر کابلی بیست درم کوفته کرده در سه سیر
شیر بجای و بجوشانند پس صاف کرده هفت درم شکر سرخ داخل کرده و نیم درم زعفران
پاشیده بخورد تا باد و بهفته طنین که از خشکی دماغ بود دفع شود و اگر طنین از باد باشد روغنهای گرم
در گوش چکانند و از غذاهای نفاخ پرهیز کنند و بعد طعام نخسپند و اگر طنین از خلطها باشد [illegible]
گر [illegible] غذا بهم رسد پدید آید علاج تن و علاج درد گوش که از سردی پدید آید بکنند
در [illegible] گوش [illegible] و از فضول پاک باید داشت **کری گوش** اگر طرش یعنی کری گوش
عارض گردد [illegible] علاج نپذیرد و اگر از اخلاط غلیظ در بدن و دماغ محکم شده
باشد گوش را به بخار آب گرم [illegible] حنظل کوفته در گوش [illegible] چکانند **دیگر** [illegible]
در گوش چکانند و [illegible] دفع گردد و اگر کری گوش از صفرا بود [illegible] تحلیل
رود و احتباس [illegible] علاج صفرا نمایند و اگر در گوش دانه و مانند آن
رفته باشد [illegible] چسبنده مثل [illegible] در گوش
کنند تا [illegible] و وقت عطسه دهان و بینی محکم [illegible]
دیگر [illegible] گوش [illegible] محکم [illegible] **اماس**
بن گوش هرگاه از جانب بیرون اماس پدید آید فصد کنند [illegible]
فصل هشتم [illegible] پاک سازند
در رعاف خون که از بینی [illegible] بیاید [illegible] که موجب صحت است
و اگر از حد بگذرد علاج کنند [illegible] در رعاف [illegible] خون باشد
هرگاه [illegible] بجوشد رگ [illegible] باید [illegible]
دماغ گرم گشته بجوشد و صداع و رعاف بهم رسد و اگر رگ بجای دیگر گشاده شود علاج
نپذیرد و هرگاه رعاف [illegible] علاج آنست که [illegible]
و پوست [illegible] **دیگر** برگ [illegible]

مساوی با سوده بر پیشانی طلا کنند و رعاف اگر جانب چپ بود زیر پستان چپ و اگر
طرف راست بود زیر پستان راست کدو بی شرط حجامت نهی از آنکه علاج از نزدیک گشته
بکشند و بر دو بازو و ران و خصیتین رشته بندند و بینی را محکم بندند و آب گشنیز و کافور در بینی چکانند
و اگر رعاف از علت سرسام باشد اگر از نیز پستان منع است مگر آنکه از حد بگذرد
و اگر رعاف از غلبه حرارت و خون و گرمی آفتاب باشد علاج آن پرداز… صندل سفید
بنفشه … هر یک یک درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بماند صاف کرده
بنوشند نافع آید دیگر هلیله کابلی مقشر … خام برابر سوده با آب سعوط کنند خون بینی را منع
کرده باشد دفع گردد و اگر کهنه باشد با آب سائیده بر پیشانی بمالند بر طرف شود دیگر … درم اهلیه
در دو سیر آب تر کنند چون تر گردد آب بستانند و نیم درم شکر ترسه در خلل کرده بخورد و از …
آسی کرده بر … نهند صحت یابد فصل بیست و پنجم در خشم این علت از بستگی …
مشامی باشد از کثرت بلغم غلیظ شام ادراک بوی نکنند و منفذ نفس تنگ گردد علاج
با زنبق … چوب … برابر روغن … بجوشانند و روغن …
در بینی بچکانند … باشد دیگر شونیز با شاش خر سائیده … سعوط کنند دفع شود
دیگر بول شتر هر روز سعوط کنند دیگر بول شتر تازه سعوط کنند بتحقیق دفع گردد و …
… باشد زیره … گشنیز … نمک … فلفل گرد …
هر یک یک درم …
سفوف کرده هر روز دو درم بخورد فصل بیست و ششم در گند و خلط بینی علاج …
یک درم … سوده با شهد بخورد و شاش شتر هر روز سعوط کند … گردد
فصل بیست و هفتم در جراحت بینی … بجوشانند و …
بشویند … دیگر …
در بینی بمالند … صحت یابد فصل بیست و هشتم در ناصور بینی … گوشت افزونی

١١٨

بود اغاذ از ناصور گوشت چسبیده باشد یا استخوان بینی یا غضروف و باسور معلق الیه
گردد و از بینی ابهر رسد علاج کمتر پذیرد و باید که نیز برند و دارو ها تند بر نشد **فصل بیست و نهم**
در باسور بینی و آن نیز گوشت افزونی بود اما در ناصور گوشت چسبیده باشد یا استخوان بینی
یا غضروف و باسور معلق بود کاهی فرو آید چنانکه انگشت باو رسد و کاهی بالا
رود چنانکه انگشت بان نرسد و باسور بار ایم گوشت معلق باشد درد ماغ و از چهار
[illegible] باشد چون بر چهار صورت گیرند از چهار باسور [illegible] گوشت هم بینی یا سر بر آرند [illegible]
وقوع شود **علاج** [illegible] که نزدیک آمده باشد در پیشانی بتابند و او را حلق چوب کنند
و بجنبانند بفرمان خدای تعالی در دست بیرون خواهد آمد و اگر نزدیک نباشد و قابل نبود
که دام در حلق او افتد مریض را ریسمان خواباند باریک باشد بروغن [illegible] چرب کرده
در سوراخ بینی کنند تا [illegible] دارد با صورت بسیار و [illegible] که گوشت [illegible] در دست [illegible] سوراخ کام
[illegible] سوراخ حلق بیرون خواهد آمد و دست دیگر در زیر کام در آرد چون بیرون آید باد دست
بهم بستانند و اگر با دست بستدن نتوانند در شکم فرو برد [illegible] که باشد که مریض
در وقت کندن بیهوش شود از آن نترسند باز بهوش خواهد آمد و اگر از بینی [illegible] نوع
علاج میسر نشود زنگار و نوشادر و [illegible] یکجا کرده بشهد [illegible] و بر فتیله [illegible] در سوراخ
بینی نهند نافع آید و از گوشت و شیرینی پرهیزد **فصل سی ام در درد دندان** اگر از تری بود [illegible]
باشد دماغ را [illegible] پاک کنند بعده مسهل دهند و نگاه [illegible] پس [illegible]
دارو خورانند تخم [illegible] زرد چوبه [illegible] همه را برابر با شهد امیخته [illegible]
[illegible] ببندد و شبها [illegible] زیر دندان نیز گیرند **دیگر** [illegible] برگ [illegible] نمک [illegible]
[illegible] کوب کرده در جامه بندند و زیر دندان گیرند **دیگر** چوب [illegible] نرم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کنند تا نرم شود [illegible] زیر دندان گیرند و بخایند و اگر [illegible] دندان از [illegible]
بود رگ قیفال [illegible] یا چهار [illegible]
[illegible] نکنند طبع نرم کرده اند **فصل سی و یکم در درد لهات و فساد گوشت بن دندان**

لثات را بفارسی ملازه گویند و بهندی برجهی گویند و این گاه اماس کنند و گاه مسترخی گردد
و بر سر خنجره و حلق بایستد دوائی در کتب فارسی و هندی بسیار نوشته‌اند از آن جمله
اینست نخست سفوف هلیله بر سر انگشت سبابه نهاده و دست در دهان کنند
و سر انگشت بر ملازه نهاده باهستگی بمالند و اگر ورم اماس کرده باشد انگشت را
بنفشه آلوده بمالند که خون نیز برآید و دارو [illegible] دیگر برود داشته بمالند که در آن جا ورم اماس
دفع شود و مازو ببر کرساییده پس بر ملازه طلا کردن نیز نافع است و علاج فساد بن دندان
اینست سفوف مازو را با شیره بهکره هفت نوبت تر کنند و خشک گردانند آنگاه
به بیخ دندان مالند و علاج کرم دندان و خوره اینست برگ سنبالو با نمک بر برگ
با روغن کتان دو سه گرم طلا نمایند **فصل بیست و دوم در جنبیدن دندان** اگر از گرمی و
عفونت باشد برگ گل و جانی یا بار زنگ آلوده جوشانیده مضمضه کنند و اگر شب یمانی
و کف دریا کشند بهتر است و اگر از رطوبت بود صندل و مازو و هلیله [illegible] سفوف
کرده به بیخ دندان نهند **فصل بیست و سیوم در کند شدن دندان** اگر از خوردن چیز ترش باشد [illegible]
نان گرم و بادام [illegible] ترشی بهتر باشد بر دندان نهند و موم زرد خائیدن نیز نافع است و اگر از
بلغم ترشی بود [illegible] باشد تنقیه کنند و پیوسته دندان را چرب دارند **فصل بیست و
چهارم در کرم دندان** [illegible] اگر [illegible] بیخ دندان را بسیار ضایع کرده باشد باید بیخ و برگ
[illegible] شیره [illegible] آب [illegible] غرغره کنند **فصل
بیست و پنجم در قلاع** چون خون از جگر بجائی آید سفید گردد و [illegible] عبارت از آن است اگر بلغم در
جگر غلبه کند قطره آب دهان شور گردد و بوی دهان گنده و اگر سودا در جگر غالب شود قطره آب دهان
ترش شود و اگر صفرا غالب شود قطره آب دهن تلخ گردد و اگر خون صافی در جگر غالب بود دهان شیرین
بود [illegible] و چون [illegible] ثابت شد باید دانست که [illegible] دهن جمیع احوال
بدان معلوم توان نمود و قلاع بر سه قسم است سرخ و سیاه و سپید [illegible] از صفرا [illegible]
[illegible] قلاع سیاه بدتر از سرخ است و سرخ دشوارتر از سفید **علاج** قلاع سیاه و سرخ اینست

119

داروی دیگر بیخ سوس و هلیله برگ چغندر با شهد ساییده طلا کنند دیگر الایچی را بریان نبات مساوی سفوف
ساخته اندک اندک در دهان می انداخته باشند و آب فرو برد کذلک بیخ سوس و نبات مخلوط
با هم مخلوط بلیسند و صندل سفید و تباشیر نیز خوب است و قلاع سفید بیشتر کودکان را افتد علاج
مرضعه را تغییر دادن و یا شیر با صلاح آوردن با فصد و حجامت و پرهیز و دوا و اگر پستان را کوبند
در دهان کودک بدوشند قلاع برطرف شود و باید دانست که اگر قلاع به علاج جهار برطرف نشود
بالکل گشنیز زیر زنخ حجامت نمایند و یا رگ قیفال کشایند بعده زیر زنخ و حجابرا بر [illegible] سوده مالند
فصل بیست و ششم در رفتن خون از دهان از بحار معده بود و باید که مقعد مرسل برود باشد
و باشد که رگی [illegible] آزار یافته باشد بهم حال خطرناک بود و اگر خون سیاه بود رگ باسلیق
کشایند و مسهل دهند و اگر به نشود و خون از شش باشد این معالجه کنند با [illegible] ارمنی و آب سیر
در آب بجوشانند و چون نیم سیر بماند صاف کرده و [illegible] عسل کرده بنوشند و چند روز متواتر نماید
بر کرده و بجز کهربا [illegible] روغن [illegible] دیگر بخورد دیگر صندل سفید با برگ [illegible]
با هم کوب کرده بجوشانند و سرد ساخته بنوشند و اگر خون رفتن از قفا و ملازه بود علاج
آن گذشت و اگر آب از دهان آید و دانند که از صفرا است قی فرمایند تا صفرا از معده دفع شود
و هلیله زرد مع خرما پرورده و خرما عنبر پرورده خوردن نافع است چیزها را که دافع صفرا بخورد و اگر از غلبه
بلغم و رطوبات بود نخست قی فرمایند و [illegible] کندر برابر سوده [illegible] خشک ساخته [illegible] بخورد و از اشتها
و تقلیل طعام مطلوب است فصل بیست و هفتم در خناق اگر از صفرا و خون بود از [illegible] دست
رگ قیفال کشایند و یا زلو بر زیر زنخ نهند و یا بر جای [illegible] گردن حجامت نمایند اگر ازین
تسکین نگردد رگ زیر زبان بکشایند و طبیعت را نرم کنند مطبوخ هلیله و یا خیار چنبر [illegible]
کنند به شیره [illegible] و فلفل گرد و [illegible] روغن [illegible] و علامت آنکه از باد و بلغم [illegible]
باشد و گذشت که هیچ علامت خناق گرم در وی یافته نشود و درد زیاد بود و [illegible] از دهان
بسیار بیرون آید و [illegible] در وی [illegible] و اما [illegible] باشد چون دست نهند [illegible] و علاج آن
سپندان [illegible] عاقرقرحا غرغره کنند نفع کند دیگر [illegible] نامی نام گیاه است برگ آن [illegible]
بجوشانند و بدان آب گلو بشویند و غرغره کنند و آن برگ جوشیده را بر گلو بندند [illegible] دفع

شود نوع دیگر فلفل را از حوالی جو کهار برابر سوده با شهد بخورد و چند روز مداومت نماید دیگر
کاشنی یا تخم گشنیز ده درم زنجبیل پانزده درم [illegible] در چهار سیر شیر شش ماده گاو نازاده بجوشانند چون نیم سیر
بماند صاف کنند و جامه را بدان تر کنند بر اماس حلق نهند و هر گاه جامه سرد شود باز بدان بجوشیده
گرم باشد تر سازد و همچنین تکرار کنند تا سه روز فصل بیست و هشتم در گرفتگی آواز بعضی
گرفتگی آواز بهنگ خوانند بیشتر از غلبه بلغم بود علاج [illegible] فلفل را با [illegible] مسطگی
نیم درم سوده هر روز یا سه درم عسل بخورد و سه درم شیره زنجبیل تر نیز بار گیرند علامت آنست که چون
آفتاب بلند شود آواز گرفته شروع گرفتن کند هم بر این منوال تمام زمستان بخورد او را نیک شاید و صاف گردد دیگر
فلفل دراز [illegible] زنجبیل قسط زیره [illegible] قرنفل برابر سوده هر روز دو درم بخورد و در آب
گرم یا با شهد از گرفتگی [illegible] باید دیگر نوشادر قدری در آب حل کرده بدان غرغره نمایند بستگی
گلو [illegible] باید دیگر فلفل گرد زنگره برابر سوده با شهد معجون سازد هر روز نیم درم بخورد فصل بیست
و نهم در بخر بعضی گند بوی دهان را حدوث او از تباهی معده یا از فساد گوشت بیخ بن دندان
باشد آنکه از تباهی معده بود اگر از حرارت غریبه معده بود که رطوبت معده را گنده گرداند
علامت وی آنست که بعد خوردن طعام ساکن گردد و باید که صبح زود چیزی ترش بخورد و دیگر گاه
بگذارد و دیگر [illegible] این سفوف بخورد مصطگی کبابه ناگرموتهه جوز بویا قرنفل سباسه
عود [illegible] برابر سوده با قند [illegible] شکر بیامیزد و در باب [illegible] حب ساخته [illegible] کنند و هر روز
یک [illegible] در دهان اندازند لعاب او فرو برند [illegible] نوع دیگر سیر پاک کرده هر روز بخورد و اگر با ناهار [illegible]
نشود در معده بر روده اخلاط متعفن غلیظ جمع شده باشد [illegible] مسهل [illegible] باشد معده
قصد باسلیق فرمایند و بعد تحلیل و تلطیف غذا کوشند و از غذاهای رطب احتراز کنند و اگر گنده
گندگی از گندیدن گوشت بیخ دندان بود علاج آنست که [illegible] ناگرموتهه [illegible] قسط برابر کرده
حب سازند و یکی از آن در دهان در داشته لعاب آن [illegible] دندان رسانند [illegible] گندگی دفع شود نوع دیگر
گل سرخ [illegible] جاتی قسط تخم مرزه برابر سوده حب ساخته یکی در دهان گیرد بوی دهان دفع
گردد و اصل آنست که در دهان چیزی که سبب تباهی گوشت بیخ دندان باشد نگاه کنند
فصل چهلم در ثقل زبان و عظم آن یا از کثرت خون باشد یا از غلبه بلغم و بخارات غلیظ

۶۶

۱۳۰

اگر از قسم آخر باشد علاج خردل و فلفل و نوشادر بیکجا برابر سوده هر روز ناهار بمالند بر
زبان تا لعاب بیرون زند چند مرتبه ملازمت کنند دفع گردد و اگر در این ادویه که ذکر کرده شد
مرزنگوش و سعتر نیز و حوکهار داخل نموده غرغره نیز کنند نافع بود نوع دیگر و برگ عاقرقرحا
نوشادر فلفل دراز اهلیلج برابر سوده در بن زبان بمالند بسیار نافع بود و اگر با ثقل زبان گوشت
زبان برآمده باشد و نا شگافته شود علاج کتیرا و بارسنگ پستان برابر سوده در
دهان گیرند نافع آید و بلعاب اسپغول غرغره کنند و اگر مضطر شود فصد چهار رگ نماید
و بهتر آنست که رگ زیر زبان گشاید و اگر ثقل زبان از غلبه خون باشد و نیک گران
و سرخ بود و گرمی بسیار دارد آنچه علاج قلاع سرخ است بعینه باید کرد و اگر زبان
مجروح شود و دندانها بهم رسند و از چیزی خوردن عاجز گردند علاج چوب درخت گنار درو
پرکاله کنند و بدان زبان تر باشد بعده بآب برگ حنیه مضمضه نماید دو سه روز مداومت
نماید و اگر زبان آنقدر بزرگ شود از دهان بیرون افتد علاج نوشادر و سرکه بکار بر
زبان چیزی مالیده باشند و قیفال از هر دو دست گشایند و طبیعت نرم و زبان چرب
دارند بحال آید **فصل چهل و یکم در ضفدع زبان** یعنی غوک غده زیر زبانی و آن علت سخت
باشد که اندر زیر زبان پدید آید و از سبزی رنگها مانند ضفدع نماید و اگر بالا زبان
باشد بهندی پرجیبهی گویند که زبان دیگر دارد در اصل علاج هر دو دستکار است
بعد از آن دارو و اگر در آغاز علاج کنند و تحلیل پذیرد آسان بود و اگر کهنه گردد
بزرگ شود بجز قطع علاج نبود و در آغاز زیر زنخ خون بگیرند و نوشادر و بورق و
سوده زیر زبان مالند به گردد نوع دیگر حوکهار نوشادر شنجار سوده برگ بمالند و
چند روز ملازمت کنند دفع گردد نوع دیگر زنجبیل فلفل زردچوبه هر یک
بر صفال بریان کنند و ثلث موم چرب نه خشک داخل کرده زیر زبان مالند
چند روز ملازمت نمایند به شود دیگر حوکهار شنجار فلفل گرد زنگار

برابر سوده زیر زبان مالند دفع گردد فصل چهل و دویم در ترقیدن لب از غایت خشکی بهم رسد
علاج انگبین و مازو بسایند بر لب طلا کنند خوب بهم آید نوع دیگر پیه بط با پیه ماکیان
گداخته بر لب بمالند نیکو شود و دیگر کتیرا در آب نشسته به پیه مرغ و گوسفند یکجا کرده بمالند البته
برطرف شود فصل چهل و سیوم در افتادن کام و حلق یعنی فرود آمدن گلو بدانکه
بدانکه بریدن کام مخاطره بود اما بالضرورت توان برید باید که به مقراض ببرند تا
به شود و علاج فرو افتادن گلو اینست که نوشادر و نمک سنگ سوده بر انگشت
شهادت نهند و انگشت بر کام نهاده زور زنند چون سه روز چنین کنند البته دفع شود
آنقدر بقوه انگشت باید فشرد که اندک خون از کام ظاهر شود و دیگر ادویه به کار برد
و آنچه در اماس زبان گفته شد درین علت همان باید کرد فصل چهل و چهارم در بند
شدن چیزها در گلو اگر چیزی سخت چون استخوان یا خسته یا لقمه و غیره در حلق
بگیرد علاج فی‌الفور مشت بر قفا محکم زد نشست و اگر خار ماهی در حلق بگیرد و اگر
ریزه و کوچک بود نان سخت نیم خائیده فرو برند تا پائین کند و اگر خار سخت و
بزرگ باشد علاج ندارد و هلاک کند پس در خوردن ماهی بسیار احتیاط واجب باید کرد
فصل چهل و پنجم در سعال بدانکه سرفه و گشنش را چون عطسه را سبب مردفع
و این علت مخصوص شش است اگر سرفه از سردی و تری باشد اخلاط سبز و
بر آید و بیشتر پیران و مرطوبان را افتد خاصه در هوای سرد و عقب خواب علاج
آمله مقل با اسنج بسپیل زنجبیل هر یک سه درم در چهار سیر آب بجوشانند چون یک سیر
بماند و شکر سرخ خورد نافع آید نوع دیگر زنجبیل کلونجی با انیسون کنگنج خورد و همچنین بسیار سود
هر یک یک درم کوب کرده در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند شکر گرم
خورد یک هفته صحت یابد نوع دیگر فلفل گرد و بیخ آک برابر سوده با پان

۱۳۱

حب سازد و در سایه خشک کرده هر روز صبح و شام در دهان اندازد و لعاب بتدریج
فرو برد صحت یابد نوع دیگر صمغ کتیرا ده درم شکر تری سه درم مویز سه درم با روغن
ستور بخورد سرفه دفع شود و قوت بدن پدید آید و اگر سرفه از گرمی باشد دل و
حلق بسوزد و تشنگی بسیار باشد و تنفس گرم از هوا سرد و استنشاق
هوا راحت یابد و بیشتر این علت از اخلاط غلیظ حادث گردد که از دماغ بشغشه
ریزد و سرفه خشک از تشنگی خیزد علامت وی آنست که صبح بلغم بر نیاید علاج
قرنفل عناب سپستان صندل سپید گل نیلوفر زیره سفید الاچی خورد اگر در حب تاکید اصل السوس
بیخ بابونه بوره کافور خورد هر برابر بقدر مجموع نبات هر روز سه درم سفوف ترتیب
صبح و سه درم شام بخورد نافع آید و این رنج بوقت غصه و تشنگی بیشتر گردد و گاه
گاهی خون بر آید بهتر آنکه در ابتدا ازین علاج کنند و پرهیز فرمایند علاج زردچوبه ده درم
فلفل دراز بلیدم سوده هر روز ناهار بخورد رنج آن پیاز موینک بخورد و روغن ستور
جایز است اما اگر تب باشد روغن مطلق نخورد و سه هفته بلا رست نماید دفع
گردد نوع دیگر شکر سرخ ده سیر خرما سنگ شگفتی سه سیر زنجبیل یک نیم سیر
سفوف کرده بکار آید هر روز بخورد خشکی آید بخورد سرفه خشک دفع شود نوع دیگر
صمغ عربی شکر تری هر یک ده درم حلاقو تباشیر سوس هر یک دو درم سوده هر روز دو درم
بخورد نافع آید فصل چهل و ششم در سرفه دق از بیماری که آن شخص نحیف و ضعیف
گردد و اگر چه طعام بسیار خورد از آن بجز غذای بدن این روک خوانند بهمه حال در این علت
که سرفه با دق باشد تنگی نفس و تب دایمی نباشد غایت گرمی و زردی لون و درد سینه
و دل و سرفه خالی و خشک از بلغم لازم باشد و سبب حدوث این علت بیماری اندیشه
بسیار و غصه و غم ماندن بسیار باشد و بعضی حرارت را جهت استسقاط حمل بدرگ

و اگر این علت کهنه گردد علاج نپذیرد و در آغاز این معالجه نمایند علاج فلفلمونه زرشک زرده
درم فلفل گرد هشت درم تمالیتر چهار درم زنجبیل چهار درم اهلیله کابلی و بلیله هر یک [illegible]
و کرویا چنین گویند بیست درم دارچینی دو درم الائچی یک درم شکر سپید صد درم سفوف کرده
هر روز چهار درم بخورد و بخار ادویه [illegible] دیگر بخورد نافع آید دیگر نوره که بلغمی [illegible]
گویند از جو یا برنج ساخته در آشیدا ازین علت [illegible] بخورده باشند دیگر نبات و شهد
و مسکه پرسته یکجا کرده هر روز بلیسد نافع آید نوع دیگر طباشیر پنج درم فلفلمونه زر
چهار درم زنجبیل سه درم فلفل گرد دو درم تمالیتر دو درم الائچی دو درم [illegible] دو درم
پنج دو درم نبات بوزن مجموع سفوف ساخته هر روز سه درم بخورد نافع آید

فصل

چهل و هفتم در علت سبل و آن ریشی بود اندر چشم و سبب حدوث آن اخلاط
تیز است که از دماغ فرود آید و چشم را ریش کند یا آنکه چشم علت خارش
را مالش کرده ریش شود و از خون و ریم پر شود [illegible] و سبل [illegible] علاج
نپذیرد [illegible] و [illegible] جهت [illegible] دهند در ریش چشم [illegible] جهت ریش
[illegible] و علت آن [illegible] باید که در آغاز [illegible]
[illegible] باشد بمعالجه قیام نمایند اول علاج تب کنند و اگر وقت تنگ باشد
حال تب [illegible] در [illegible] باشد علاج کنند و او را
در حرکات [illegible] باز دارد [illegible] کنند [illegible] دماغ خالص
[illegible] دوای [illegible] باید [illegible]
باشد [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible]

بادسلیقی ببر دست چپ و اگر از آن نیز خلاصی نگردد فرود کردن میان زانو و شانه حجامت نمایند
و اگر از آن هم نتوانند بر ساق هر دو پا را حجامت فرمایند زیرا که خاصیت وی نسبت کلی جای را
از بالا به زیر کشد و اگر علت به زیر نجیب باشد علاج آنکه تربد و صبر و ریوند افتیمون اسطوخودوس هر یک یک درم سوده
یا بد باز آن حب ساخته باشند و در سایه خشک کرده یک مثقال از وی به دستور در آب گرم حل کرده
نهار بدهند و اگر قوت مریض بیشتر باشد دو مثقال بدهند و چند روز مداومت نمایند
تا طبیعت پاک شود نوعی دیگر گیل کانته نام گیاهی هست تلخ و گل او خارباک بود و از بیخ و
شاخ و برگ و گل از زمین بر آورده در سایه خشک کنند و سفوف ساخته با شکر و
شکر تری در آب حل کنند و هر روز دو درم بخورد نافع آید و درین علت از چیزها که شکم نرم کند
بپرهیزد و اگر نرم باشد بادویه قابض ببندد و اگر از خوردن رخصت اسهال آرد وقت مرت
مسلول رسیده باشد در دو سه روز باشد و شکم روان مسلول را این مطبوخ مناسب
باشد و بار و درد نماز زنجبیل کثیرا بیل بخورد هر یک یکدرم نیم کوب کرده در چهار
سیر آب بجوشانند تا نیم سیر بماند و شیر گرم بخورانند و غذا ماهی بدهند فصل
پنجم در ضیق النفس
بلغم غلیظ در نایره شش جمع شده نفس تنگ گیرد و در هوای سرد و تر
بیشتر شود و چون بر قفا خسپد و بلند بنشیند نفس زیاده گردد باید که چیزهای چرب و گوشت
و طعام غلیظ نخورد و آنچه در صرع ذکر کرده شد بکار کنند و شیره زنجبیل با کاو قند دهند
و گاه تنگی نفس از باد بود و علامت تنگی نفس بادی خاصه در وقت حرکت و سرد و خشک
و حلو و دوائی که برای هر دو قسم مفید است آن نسخه است هو زنجبیل فلفلین
حرف بازنگ بخورد مشک هر یک دو درم نیم حدید نیم سفوف ساخته هر روز
سه درم بخورد با شهد بادی و بلغمی دفع کردد دیگر هر روز نهار سه درم شلغم بخورد نافع آید

دیگر هر روز یکدرم موم میاشا بخورد نافع اید دیگر کلوی تخم [illegible] سیاه دانه زنجبیل کلوی بانسه بهار مولی
یعنی بیخ انجره وسبت کم کلر نیز کوبیده و همه را هر یک یکدرم جوکوب کرده در چهار سیر آب پخته نهند
تا یکسیر بماند صاف کرده شیر گرم بخورد نوع دیگر فلفل دراز چهار ده درم فلفل گرد دو درم
درم دار فلفل هشت درم زنجبیل هشت و چهار درم مار [illegible] ده درم [illegible] هشت درم شکر
سی و شش درم سفوف کرده هر روز سه درم بهار بخورد نافع اید **فصل چهل و نهم در ربو**
در اسرار الاطبا بعد از مبحث ضیق النفس مبحث دمه برنشته از ین معلوم شود که ربو و دمه
یک گفته انی رحمتی است ضعف معالجات کثیره دفع شود اول استفراغ نمایند تا ماده که در
فضاء سینه و قصبه شش جمع شده متنقی شود انگاه مسهل دهند [illegible] خورد و معمول گرده
درم جوشانیده و صاف کنند و یکدرم زنجبیل کرده و درین علت [illegible] حرکت [illegible]
و دایم باشد و در دیگر و گرده و سینه بهم رسد و بیشتر جوانرا افتد از عادت [illegible]
فتق [illegible] بپدید آید علاج این علت همچو علاج دق است و شش را داغ باید کرد
چهارده سینه و یکی بر شش و یکی بر جگر اگر اغاز باشد بتحقیق نیک کرد و تجربه رسیده
فصل پنجاهم در ذات الریه تپ محرقه و تنگی نفس و سرخی رخسار لازم باشد
و ذات الریه بی ورم بود علاج باسلیق از دست راست گشایند یا حجامت [illegible]
و غذا اسفاناخ و کدو و مانند آن نمایند و اگر علاج نشود مسهل دهند و با حقنه و غذای
بیشتر حریره میده و شکر و روغن بادام یا گاو سازند **فصل پنجاه و یکم در ذات الجنب**
و آن آماسی بود در موسی بلغمی و صفراوی که در حجاب اضلاع و متعالقی جگر بپدید آید تنگی
نفس و [illegible] زدن و تپ و سرفه لازم باشد علاج ضماد [illegible] بر موسی [illegible] قسط
[illegible] کلوی صندل [illegible] بیخ سوسن [illegible] یکدرم جوکوب کرده در چهار سیر آب

بجوشانند چون یک سیر بماند پالوده و نبات اضافه کرده بنوشد صحت یابد و اگر تب زایل نشود
حقنه کنند و اگر از بیرون پهلو آماس باشد بیخ بید انجیر یا منضج طلا کنند چون آرد جو و
خردل و اکلیل و کتیرا و بیخ موسلی سفید و تخم خربزه هندی و شماسیت هر کدام که
بمالند تا تاثیر کند بعده شهد در وی کنند و غذا از نیز برانند و دهند مانند حریره و بادام و
شکر و اسفاناخ و باقلا و کدو و سرکه و آب برنج نیز بدهند که زبان قلق دارد و بود از آن تجنب
اگر بلغمی باشد در رو پهلو اسکتر باشد نخست حقنه تیز کنند و انجیر و مویز طایفی و
زرد آلو هر یک چهار درم در هشت سیر آب بجوشانند چون یک سیر بماند گرم بخورند و غذا و
نمایند صحت یابد و او را بدل آن انگبین و آب بکار کرده جو جوشانیده سرد کرده بدهند و اگر
ورم ذات الجنب از خون سوخته بود در وی خون بیشتر بود و تب قوی تر و این از انواع دیگر
بدتر بود باشد بهترین علاج بعد فصد کردن داغ است **فصل پنجاه و دوم در ورم**
شش از غایت سختی و گرانی شش مریض سکینی و کاهل گردد و راه نتواند رفت
و زردی لون بهم رسد و گاه تب کند علاج فصد یا حجامت کنند جانب جیب برد
و نیم پهلو بالاتر از گرده بگاه و اگر نه فشرد از تحتین جیب تا تیز زانو ریسمان بسبط و نرم
بر هم محکم بپیچند چنانچه کمان را شکنجه کنند پس بر تیز زانو رسند انجا گره زنند
و بر ساق از کعک تا زده مبلغی چون بر آرند چون خون بیرون آید گیرد در شیاف بکسانند
و بجای گوی سنگ خیر سانند تا هفت روز بر یعقوب ال بکرید و اگر باین اهم بکرد
داغ باید کرد **نوع دیگر** بیخ آسکند بیخ حنظل ترس کرده با آب بانسه بخورد نافع آید
نوع دیگر برشف با آب بسایند متواتر بر شش مالند نافع آید **نوع دیگر** بهار دیگر شکسته
و در قرع و انبیق اندازند بر آتش ملایم نهند تا بجوشد قدری بچکد پس از شیشه
نگاه دارد و هر روز ... بخورد ورم شش و آماس جگر و علو شکم و جلد زیادها

کرمها در روده اندر شکم بود دفع گردد مجربست نوع دیگر چو بهار ترشتخار پخ کرک فلفلین زنجبیل

تخم ... حنظل نمک هندی نمک ... نمک دریا بر ... سوده هر روز یک درم با ... درم روغن

... بخورد آماس ... گردد **فصل پنجاه و سیوم در وجع القلب** اگر درد دل

گران باشد ... صنوبری شکلست ... حیات ممکن نیست و اگر ...

دیگر اعضا ... دل ... شود علاج توان کرد و اگر سوء مزاج دل از حرارت باشد بسیار

باشد تب لازم بود و نفس عظیم باشد باید که فصد از دست راست کنند و اگر حرارت

کم بود مسهل کافیست و آب خیار و آب کدو و آب ... مفید است ...

... خوردن نافع بود باید که ... هر روز ... بکار برد و اگر ... سفوف بخورد

گشنیز خشک ... طباشیر هر یک ... کافور ... سوده هر روز یک درم بخورد

و اگر تب ... شیر ... گاو خورد بهتر بود و دل را قوی کند و حرارت ...

و ... را ... گردد مجربست و ... علت را طعامی دهند ...

... باشند **نوع دیگر** ... آمله طباشیر هر یک ... درم مروارید

ناسفته یک درم سوده هر روز یک درم با آب سرد بخورد نافع بود و اگر بیماری ... بود

طعام خورده باشد وقت هضم طعام در آب شیر گرم نشیند فربه گردد و اگر مزاج

دل ... علامت آنست که نبض وی ... تفاوت

... سینه وی کمتر بود و چون دست بر رگ شریان او نهند ... یابند در

جرم وی ... و حرکت کاهل باشند ... از لون پوست او ... و در حالت

خفقان ... دل ... در میان آب ... علاج تخم ...

... با آب ... مانند آن ...

خشک ... هر یک ...

۱۸ دور

سیب

هر روز با آب سیب شیرین و یا آب به بخورد و در هفته ملازمت نماید بعده عود و مشک و مصطکی
و قرنفل بوزن برابر سوده کرده با آب سیب سازند و یکدانه در دهن دارند صحت یابند و اگر
بخشکی گراید شکر و مسکه و روغن گاو موافق بود فصل پنجاه و چهارم در خفقان و آن
طپیدن دل بود یا از کثرت حرارت اصلی یا از تصاعد بخارات جگر و در اصل آن بلغم رسد یا بخار
معده بجگر رسد و از جگر بدل متصاعد شود و بعضی طپش از جانب چپ درد و سخت بود و کم علاج
پذیرد و اگر گاهی چپ و گاهی راست درد علاج پذیرد علاج لسان الثور هفت درم گوهر باسفند مروارید ناسفته
ابریشم خام از هر یک سه درم گل ارمنی پنج درم شب یمانی بریان کرده سه درم کشنیز خشک بریان
کرده پنج درم تخم خرفه خشک و سعد و طباشیر از هر یک دو درم و کافور نیم درم جمله کوفته بیخته برابر
نهار دو درم در سیر جلاب شکر ترسه و یا نبات بخورد [illegible] نافع است و بتجربه رسیده است
و معالجه الواح دیگر از کتب مستند او را بخاطر آورده بود در هوای هند اکثر خفقان از ضعف معده
و قبض و کیلوس و بخارات پدید آید اولی آنکه نخست در تقویت معده کوشند و جهت این
قسم خفقان جوارشیده قرنفل یا سفوف قرنفل صبح نبات و شربت گاوزبان نیز مفید است
تشخیص این نوع خفقان و جانب چپ درد الم و دشت با جهرک گاوزبان و قلیه جوز [illegible]
بر طرف شد فصل پنجاه و پنجم در عطش اگر از گرمی و خشکی معده باشد دفع علاج کنند گلقند از
با [illegible] ریحت بر گل نیلوفر الاچی برابر سوده و بوزن مجموعه نبات داخل کرده هر روز تو دو درم
با آب سرد بخورد و از ترشی پرهیز دو تشنگی که از اماس جگر باشد دفع شود نوعدیگر قسط و [illegible]
بیخ سوس الاچی کرد پنج [illegible] برابر کوفته بیخته هر روز یک درم با آب سرد بخورد تشنگی که از گرمی معده
بود بر طرف شود و اگر تشنگی از اماس جگر بود علامت [illegible] زردی رخساره و جگر گرم گشته و دو میل [illegible]
و یا کف باشد و گاه یرقان پدید آید علاج وی در ورم جگر گذشت و اگر تشنگی از گرمی مزاج بود
یا از گرمی آتش علاج در جای سرد مقام کردن و جامه نرم تر کرده بر سر و بر سینه نهادن و [illegible]
و لخلخه از آب تر کردن باشد نوعدیگر صندل سفید کشنیز پوست تخم الاچی یا گل [illegible] هر یک [illegible]

۱۲۳

در چهار سیر آب بجوشانند و نیم سیر بماند صاف کرده بخورد نافع آید و اگر تشنگی از گرمی معده باشد
علامت تلخی دهان و معده افروخته بود و مخلخلد خشکی حلق و مری باشد علاج نبات
فلفلمونیا از زیره سپید و قرنفل ناردان برابر سوده با شهد بخورد نافع آید و اگر تشنگی از خشکی
معده بود علامت سوزش سینه و حلق علاج آب هندوانه که شیره نیز بکوبند و از آب شیرین
و لعاب اسبغول بخورد و اگر تشنگی از گرمی معده اعصار بود و تفصیل این انست که در جوانی بعد
استخوان قطن که نزدیک بهار نشست است پیوسته بحکم صانع همچنان گرمی میباشد و کار وی
آنست که رطوبات اعصاب بخشکد و منشف کند از این جهت بر از خشک شود و قبض شکم بهم رسد
و مزاج آن گرم نیز بسیار خشک بود و از بخار آن گرم اعضا گرم شود و خون بدن را گرم کرده
خارشی بدن پدید آید و تشنگی بهم رسد باید که رگ باسلیق از دست چپ بگشایند و مسهل
دهند و چیزها که یبوست را کم کند بخورند مانند شیر شتر مع روغن گاو و بدان مداومت کنند
و اگر تشنگی از اخلاط خام معده بود قی فرمایند و مسهل دهند و چند روز شیر گوسفند و یا شیر گاو
بخورند **فصل پنجاه و ششم در غشی** و آن انواع است که از سردی و استلای بدن و گرمی از
اخلاط و قی و اسهال مفرط و رفتن خون بسیار و یا مباشرت بافراط و سنبیات و
و سردی و یا بوقت بحران تب عرق بسیار کند و بیهوشی گردد پس اگر بیهوشی از سردی
و سنبیات بود **علاج** زنجبیل فلفلین علقلمو زنجم کرو بلغ اجوائن خراسانی هر یک سه درم
نانخواه کهنه هر یک هفت درم سفوف کرده باریک بر بینی بمالند نافع آید **نوع دیگر** عاقرقرحا ده درم
فلفل دار پنج درم کوفته بقدر یکدرم با شهد حب سازد یکی صبح یکی شام بخورد **نوع دیگر** سرد و خوبه
بیست درم زنجبیل و فلفل دراز و فلفل هر یک پنج درم سفوف کرده هر روز دو درم با آب گرم
نافع آید **نوع دیگر** شونیز سوده هر روز دو درم بخورد نافع است و اگر بیهوشی از رفتن خون بسیار
بهم رسد علاج آن طلا کردن و خوردن همین ادویه است که گذشت و اگر بیهوشی از
اسهال بهم رسد علاج در فصل آن مسطور است و اگر بیهوشی از گرمی بود آنچه در خفقان

۱۲۵

گرم مذکور شد و بخار ارند و اگر از کثرت جماع بود تخفیف جماع نماید و آنچه برای قوت باه
گفته شد همان باید کرد و مر بیهوشی بجز از علاج نکنند اگر طبیعت غالب است عرق کرده
بهوش آید و اگر بعکس است کار تمام بود **فصل پنجاه و هفتم در وجع معده** معده عضویست
عصبانی بهیئت کدو و این را سه قسم است یکی آنکه طعام از مری خوانند دوم معده
سیوم زرف معده مری از دهانست تا سر سینه که از قص گویند و دو استخوان قص و او
پیوسته بقصبه شش است و فم معده از قص است تا بزیر استخوان نرم که بوقت
جنبانیدن فرو رو گردد بهندی ازا کو نیلی خوانند و قعر معده بسوی دست چپ شکم میل دارد
و بالا از ناف است و منفعت او آنست که طعام را هضم کند و بگوارد و معده را چهار خانه است مثل
خریطه چهار تو خانه اول را جاذبه خوانند دوم را ماسکه سیوم را هاضمه چهارم را دافعه چون جاذبه ضعیف
گردد از رو ها طعام نکشد و درد سر و گرانی چشم و دیگر علتها پدید آید علاج هلیله سیاه شش درم فلفل دراز
چهار درم چترک سه درم نمک سنگ دو درم سفوف کرده با آب ترنج خمیر کنند و حبها کرده و در
سایه خشک سازند و هر روز نهار دو درم بخورند نافع آید و اگر ماسکه ضعیف گردد طعام را تا بهاضمه
نرساند و بجگر ناکام رود و از جگر این علتها و اسهالها و تبلها و خناز و سرطان و داء الفیل
و جذام و مانند آن پدید آید علاج مقدار خشخاش یا شیر گلیس افیون را هر روز بخورد ماسکه
قوت گیرد و اگر هاضمه ضعیف گردد معده از هضم عاجز آید و طعام نا هضم کرده بدافعه فرستد
و از روی علت قولنج و یرقان و باصور و بواسیر و علتهای شکم پدید آید علاج با نخود رازیانه
هر روز دو درم بخورد هاضمه قوت گیرد و اگر دافعه ضعیف گردد زیر ناف درد کنند و پیچش شکم
بهم رسد و خون اندر شکم برود علاج قیر با شکر تری دهند و با شیر میش و یا شیر گاو میش نهار
بخورد نافع باشد دیگر اگر درد معده از سردی بود گرسنگی بسیار گردد و تشنگی کم کند و پیوسته
آب دهن ترشی آید و طبع نرم باشد باید که معده را بتدبیر گرم کنند بمثل جوارشات و سفوف
و روغن مصطکی بر بطن طلا کنند **صفت روغن مصطکی** روغن زیت یا روغن کنجد پنجاه درم

مصطکی کمرخته یازده درم هر دو را در شیشه کرده شیشه را در دیگ پر آب معلق بیاویزند
چنانکه تا حلق شیشه در آب باشد و سر شیشه بیرون آب آنگاه آتش کنند و
بجوشانند تا مصطکی گداخته با روغن یکی شود بیرون آورده بر معده طلا کنند دفع
کرده دیگر خیرک دو درم فلفل زنجبیل بیخ فلفل‌دراز نانخواه تخم کرفس هر کدام دو درم
سوده با شکر دو درم پیش از طعام بخورند درد معده و ناگوارنده را دفع کند **انعقاد خون**
در معده و اگر جا به دیگر خون در معده بسته شده باشد باید که سرکین کبوتر و سرکین ماکیان
هر یک چهار درم سفوف ساخته بخورند تا گداخته برآید و درد معده که از سردی باشد و حادث
بادی بود علامت گردش شکم و غلبه خواب باشد علاج جوز القی تخم ترب تخم شبت هر یک
یک درم نمک هندی نیم دانگ هر یک شش درم بخورانند و اگر استفراغ خوب نشود قدری روغن کنجد
و نمک بر کف هر دو دست مالند و پیش تف آتش بدارند تا گرم شده در حال قی برآید
آید و اگر درد معده از حرارت بود علامت آروغ دودناک و کم‌اشتهایی و تشنگی بسیار بود
و طعام غلیظ خوب بگوارد و طعام لطیف زود تباه گشته آروغ دودناک آید و درد
بود و از چیزهای سرد راحت یابد و علاج چیزهای سرد دادن است **فصل پنجاه و هشتم در**
ورم معده اگر ورم معده از زیادتی خون بوده باشد که خون قی کند رگ باسلیق باید گشود
و چیزهای خنک خوشبوی قابض خورد مثل صندل و کافور و اگر ورم از باد بود از چیزهای نفاخ پرهیز
کرده و زیره و دارچینی و زنجبیل بخورد و باقی از ترکیب قصد او بخاطر آرد **فصل** پنجاه و نهم در قی
از طعام و شراب و از خوردن نمک بسیار و مگس و موی به هم رسد و از اطعمه و اشربه
فاسده نیز قی عارض شود باید که چندان قی کنند که اینها دفع شوند و اگر با وجود آن قی آید
از غلبه باد و صفرا بود و یا از باد و بلغم و رطوبات نوع اولین را هر روز سفوف سه دو درم
با شهد بخورانند **دیگر** گلوی نیم کوب کرده شب در آب بخیسانند و علی الصباح صاف کرده
آب بنوشند قی صفراوی دفع شود **دیگر** طباشیر سفید فلفل‌دراز چهار درم زنجبیل سه درم
فلفل و دارچینی تیز طالیسفر ناگیسر هر یک دو درم نبات ... مجموع سفوف کرده هر روز

در معده بادی

صبر حبی ...

دو

دو درم بخورند دیگر قرنفل الاچی مویز کهی ناگکیسر بازنگ ناگرموتهه صندل سفید فلفلدراز هر یک سه
درم سفوف کرده هر صبح نهار دو درم بخورند با آب شبانه جمله انواع قی را دفع گرداند و قسم ثانی
را بعضی دیگر از باد و صفرا و بلغم باشد این دارو بخورد بازنگ ناگکیسر سیاه فلفلدراز
زنجبیل برابر سوده با شهد بخورد دیگر عود هندی ناگکیسر دارچینی طالیس الاچی کوچک
هلیله زنجبیل برابر سوده هر روز سه درم با شهد نهار بخورد صحت یابد نوع دیگر
جوز بویه قرنفل هر یک یکدرم الاچی نیم درم با شهد بخورد نافع آید و خوردن تنها نیز مجرب
و اگر قی چون خرف یا پاره اخلاط باشد علاج بیخ بهنی ناگرموتهه لسان العصافیر
ملتهی صندل سفید هر یک ده درم خشک سوده هر روز سه درم از این با دو درم شهد
بخورد قی صفرائی و خونی را ببرد دیگر بیخ چنبه صندل سپید برگ برول پوست نیم
هر یک سه درم کاره کرده با دو درم نبات بخورد صحت یابد دیگر لب برگ بانسه با شهد
بخورد صحت یابد مجرب است فصل هشتم در علامت جوع نقصان شهوت طعام از
ضعف معده و سردی باشد علاج پوست هلیله شش درم فلفلدراز چهار درم چیته
سه درم نمک سنگ دو درم سفوف کرده با آب برنج خمیر کنند و در باد خشک ساخته
هر شب دو درم بخورند نوع دیگر سماق شنگدر اوک ناردانه اجوائن زنجبیل هر یک چهار درم
دارچینی فلفلدراز الاچی زیره سفید هر یک دو درم قرنفل یکدرم چورن کرده هر روز
دو درم صبح نهار و شام بخورد و دیگر اگر بلغم بسیار بود مسهل بخورند بعده هلیله و شبت
و چیرک هر یک هشت درم نمک سنگ ده درم فلفلدراز چهار درم چورن کرده هر روز نهار
سه درم بخورد و اگر علت جوع نه از گرمی معده باشد تشنگی و نفس بد بود و گاه قی افتد این چورن
بخورد هلیله سفید بلیله آمله گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر یک نیم درم کوفته بیخته با شهد
معجون سازد و هر روز سه درم با آب سرد شربت کرده بخورند اشتها شود و اگر خور شود متفق شود
باب در نقصان هاضمه این علت از آن بهم رسد که در قعر معده خلط غلیظ جمع شود
و آتش غریزی را بکشد علاج الاچی ... زنجبیل فلفل گرد فلفلمور چیرک

زیره سپید بادام هر یک دو درم مغز گوزیت هشت درم گل و بادوه خود بالی هر یک سه درم شکر
تر سیاه شش درم کوفته بیخته سفوف سازند هر روز دو درم بخورند نوع دیگر زنجبیل و انگزه
بسیار سوده با نیم کوب کرده و در روغن ستور بریان کنند و هر روز صبح و در سیاه بخورند و بعلی
کرده این مرض اول منقیه کنند آنگاه دارو بخشند بخورند دیگر سفوف و با جو خشیده و زنقل
هر صبح بخورند فصل شصت و یکم در علت فواق هکهک خوانند و آن پنج نوع بود یکی از
خلط دوم از باد سیوم از امتلاء جگر و پنجم از خشکی معده علاج هر یک از نسخ طب شهابی جویند
فصل شصت دوم در جوع الکلب و این آنست که رغبت طعام بسیار باشد و با خوردن طعام
بس بسیار بخورد معده از ساعتی پاره قی کند و سگ نیز این حال دارد و علاج این علت نیز
از طب شهابی جویند فصل شصت و سیوم در جوع البقر این علت که گرسنگی همه اندام باشد طعام
بسیار خورد و سیر نشود و همیشه مبتلا بود و ضعیف و نزار باشد علاج این هم از طب شهابی
و دیگر کتب بخاطر آرند فصل شصت و چهارم در وحم یعنی آرزوی خوردنیها بود و این علت
بیشتر مر زنان حامله را افتد چه که معده ضعف پیدا کند و معده ضعیف چیزها شور و ترش
و مختلف آرزو کند مانند گل و انگشت حامله را علاج نکنند که در ماه چهارم چون حیض صرف
غذای فرزند شود مرض زایل گردد و باید که در با لطیف و تقلیل غذا کوشند و دیگر از کیلوس
و کیموس فاسده منع کنند علاج معده را از اخلاط فاسده بقی و مسهل پاک کنند و این
سفوف بخورند تر هلیله زرد بازیک نانخواه [illegible] چوک قاقلی زنجبیل [illegible] هر یک
دو درم پولاد مغسول نیم درم سفوف سازند هر روز یک کف با آب گرم بخورند و اگر احتیاج
بفصد باشد فصد کنند فصل شصت و پنجم در هیضه و آنرا بهندی [illegible] اجیرن گویند چون غذا
در معده نگوارد و به جگر گرمی او بیشتر باشد بقی دفع کنند و اگر به درد سر و سینه زیاده بود از راه
پائین دفع کنند و این علت قاتل باشد علاج لیمو خشک در دهان اندازند و صندل سپید و برگو
بر شکم طلا کنند و در هر دو گوش انگشت زنند و بسیار بدمند صحت یابد نوع دیگر جوز بویه یک درم
قرنفل اللاچی هر یک نیم درم سوده با شهد [illegible] دیگر [illegible] خورد [illegible] شیره بخورد نافع آید دیگر

آب سماق و رب و لیمون یکجا کرده یا آب لیمون و سرکه یکجا کرده بخورد نافع آید دیگر بیخ اگ
در دهن گیرد استفراغ و تشنگی برطرف شود **فصل شصت و ششم در غشی و تهوع**
علاج اینست ضعف و غشی و تهوع بکشیت نهایت نفس در غشی و تهوع اگر نخست آب گرم و سکنجبین
خورده قی کند صواب باشد یا بخور آلی عقیم حمده بمالند **فصل شصت و هفتم در ترحیه**
ترحیه یعنی اسهال غیر خونی با هندی سپید مرمرجهی گویند و چون کهنه گردد آنرا تیسمار خوانند و ترحیه گاه
منجر به زحیر میشود و این علت از فساد طعام بهم رسد شکم بر شود و قی نباشد و در این خطر
نبود مگر نادر و اگر در روز اول امتلا و پیچش بود باید که آب گرم خورانیده قی فرمایند و در آب
گرم بنشانند و اگر ربط و در اسهال و رفع شود این دارو بدهند طباشیر زنجبیل کتیره گوند بیل
خسته نغرک یعنی انبه گل مایه دو برابر گل انار برابر سفوف ساخته هر روز ناهار با آب نشینه
بخورد نافع آید **دیگر** گل شکر زیره سپید مصطکی از یک نیم درم سوده با آب سرد بخورد نافع آید
دیگر صندل گلاب گاوزبان سائیده بر شکم و سینه طلا کنند نافع آید **دیگر** پودینه خشک تخم گشنیز سوده
با آب ترنج یا لیمو بخورد و اگر با نهار بر نشود ادویه قابض دهند و اگر معلوم شود که علت جست مسهل
حقیقت صواب است **فصل شصت و هشتم در زحیر** زحیر بفارسی کناک و به هندی مروز خوانند و آن از
اخلاط فاسد باشد یا از بستگی طبیعت و گاه با اسهال باشد و گاه قبض اگر قبض باشد البته
مسهل دهند و یا منضجات مانند کاره و مان پنجک در زحیر بقاعده ضرور است و چون به زحیر
قدم رود خیار چنبر باید بر از رفع شود بلکه اکثر اوقات خلط خام زعفاده بهمان اکتفا شود
خواه خون خواه غیر خون و یا پر از حاجت شود اگر از گرمی بود خلط زرد و سوزش مقعده تشنگی
و اندوه و ملول دل لازم باشد **علاج** پوست بیخ کنار زمار و انار شیرین املج طباشیر همه مساوی
سوده و بریان کرده صباح دو درم و شام دو درم میخورده باشد **دیگر** گل بانسه تخم بیل سوده
با شهد بخورد و اگر کناک قوی باشد و خون بسیار آید و گرمی غالب بود این علاج مطلوب است
مغز بیل مغز تخم انبه خسته جامون مغز کوت جدوار گل انار زردچوبه بالجمله که سهل مرحی
و تخم بنگ اطریفل ... سوده برابر کشته درم با آب ترنج بخورد غذا بخور خشکه برنج سماقی

و بهیت نمک چیزی دیگر نخورد و درین علت چون طبیعت جهت دفع زور آورد و مقعد بیرون آید
و گاه باشد که از زحیر اندام مقعد ریش گشاده خلطی سرخ خون بیرون آید از آن زحیر نامند و بستر
و ملین کرده طبیعت بگشاید و اگر با گشادگی تب و تشنگی بود جاری نخوری باشد و اگر گشادگی از
باد بود علامت نرمی شکم و قرقره و درد زیر ناف باشد علاج گلو بنفشه سه تب روز بخورد پس
با آرد خطمی تا کرم تبره با تخم هر یک یکدرم کوفته کرده در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بماند صاف
کرده بنوشند نافع آید نوع دیگر فلفل دراز فلفل گرد زنجبیل انگژه بسپس برابر سوده
هر روز دو درم بخورد با آب نافع آید نوع دیگر یکدرم پوست خشخاش سوده با یکدرم شکر سپید
ناهار بخورد و بغایت نفع بخشد و اگر براز بسوزد و بدبوی بود و مقعد درد کند و بسیار
بسوزد و تلواس و اندوه و تب و پیچ زیاد و قلت اشتها باشد علامت صفراست و مهلک
باشد علاج طباشیر کتیرا تخم خرفه هلیله برابر سوده با آب بخورد نافع آید دیگر تا کرم تبره تخم خرفه
با آب بیل گل انار هر یک یکدرم نرم کرده با آب بخورد تب شیرین ماده گاو ناهار بخورد دیگر تا کرم تبره
در سه سیر شیر ماده گاو بجوشانند چون دو سیر بماند صاف کرده سرد کنند و بخورد تا یک هفته همین
قسم شیر بخورد و دیگر چیزی نخورد و صحت یابد مولف گوید و سیر شیر بکرت یکدفعه بخورد
بد ساعات بخورد و ماهده از بسیار علاج نیابد و اگر گشادگی بلغمی باشد براز سفید و لعاب تیره و سپید
بود و سستی و خواب و گرانی اندام غلبه کند و آب دهان رود علاج زردچوبه و دارچینی نمک سیاه
نمک سنگ انگژه بسپس برابر سوده هر صبح دو درم با آب گرم بخورد نافع آید دیگر بهیته جرک
[illegible] برابر سوده هر روز دو درم بخورد فصل شصت و نهم در پیچ امعا یعنی در اسهال خون
گاه از حرارت معده و روده باشد که از سبب بیرون آمدن اخلاط تیز بهم رسد و بسیار باشد
که مانند پاره‌های گوشت بیرون آید و مقعد درد کند و گاه اسهال خون سیاه از جگر باشد و اگر خون
سیاه [illegible] بر آید علاج [illegible] در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند
صاف کرده بامداد [illegible] با شهد بخورد نوع دیگر پوست درخت اکاس تا کرم تبره زنجبیل [illegible]

متفرق بیلی گو در انند چو پوست درخت نوک تیتیس یا نه هریک نیم درم با شهد آمیخته بخورد دیگر بیخ
چو بالرتی سوده با آب برنج بخورد بسیار نفع دهد و اسهال خونی دفع شود دیگر پوست حسنی کرده
درم شکر تری کده یک سفوف کرده بخورند جمیع اسهال را نافع آید مجربست دیگر طباشیر
املی موچرس هلیله برابر سفوف کرده هر روز دو درم با آب سرد بخورند نافع آید دیگر زنجبیل شکر
هریک یک درم با آب سرد بخورد نافع آید دیگر هلیله اجوائن زیره سفید هریک هشت درم بعد ازان
بریان کنند و سفوف ساخته هر روز پنج درم با ماست چکیده بخورند اسهال و کمناک که بهیچ چیز
نماند ازین ادویه دفع گردد مجربست دیگر مازو موچرس کل انگوره پوست تخم انبلی برابر سفوف
کرده در انار خام که تخم آنرا خالی کرده باشند پر کنند و بگل حکمت گرفته در آتش خوب بپزند
و بر آورده انار را مع ادویه در هاون بکوبند و قرصها ساخته نگاه دارند و هر صبح دو درم نرم کرده
با ماست چکیده یا دوغ غلیظ بخورند اقسام اسهال و خون شکم دفع گردد مجربست و آزموده

فصل هفتادم در ذرب بدانکه حکمای هند از حلق تا ته معده را شش قسمت کرده اند و هر کدام را
نامی گذاشته و هر قسمی مقدار چهار انگشت است و قعر معده که بناف متصل است و معدن حرارت
غریزیست مقدار چهار انگشت را گرهنی خوانند چون بلغم غلیظ در آنجا جمع شود و با صفرا آمیخته رقیق
گردد و چشمهای ته معده را که حلق گویند مملو سازد و حرارت غریزیه زیر رطوبات فرو رود و طعام
بهضم نا شده با معا نیز ضرر رساند و علت خلفه و ذرب و تخمه حادث گردد که بهندی آن را سنگرهنی
خوانند هرگاه در قعر معده و امعا رطوبات غلیظ بهم رسد پر زینه از جماع و خشم و اندوه و دویدن
و آب بسیار خوردن خاصه بر نهار و عقب جماع و امتلا و طعام و بسیار خوردن ترشیها و [illegible]
موجب حرارت غریبه باشد ازان رطوبات زود فساد پیدا کرده [illegible] متعفن شود و چون حرارت
غریزیه غرق رطوبات است و با حرارت غریبه مقاومت نتواند نمود صفرا غیر طبیعی و بلغم حادث
گردد و از بخار آن شده بالا میل کند و ازان صدر و طنین گوش و امراض چشم و دندان و زبان و
دل و تنگی نفس و درد سینه و لرزیدن دست و پا و تشنگی و عرق و غشیان پدید آورد و اگر بپایین
میل کند درد مقعده و ساقها و بی اشتهائی و نقصان هاضمه بهم رساند و گاهی شکم چهار روز قبض می‌شود
و گاهی بکشاید و درین علت [illegible] از اخلاط کیا باشد [illegible] از چیزی که سبب این علت باشد احتراز
لازم دانند خاصه از جماع بجز آنکه حرکات جسمانی و نفسانی [illegible] بهم رسد و آنها موجب حرارت غریبه اند

وچنانکه گوشت حرارت غریبه باعث صفرای غیرطبیعی است و در مباشرت خواه منی برآید و خواه
برنیاید حرارت غریزیه نقصان پذیرد و وقتی که منی برآید سبب معلوم است اما وقت عدم خروج
منی سبب این است که حرارت غریزیه مغلوب حرارت غریبه میگردد و در تحلیل میرود پس شخص
این علت گشته را احتراز مباشرت امری باشد و از امتلاء طعام و بسیار خوردن آب و چیزهای رطب
نفاخ بسیار احتراز نمایند مثل فواکه و بقول و خضریات و مساها که در هند متعارف است و این علت
در برسات هندوستان که موافق تابستان ولایت است اشتداد پیدا میکند چرا که بمقتضای
فصل اگرچه بلغم به تحلیل رفته صفرا زیاده می شود لیکن بسبب ابر و کثرت بارندگی رطوبت بر
جوهر هوا بسیار کرده ظاهر ابدان برودت بهم میرساند و در کام هندوستان فرو و اشتمال ملک حار رطب شده
بیوست از دماغ بلغم و رطوبات وارد و در اعضا می شود و معده را ضایع میسازد پس درین وقت
از اغذیه و اشربه رطبه بیشتر پرهیز باید کرد و دماغ را به بخارات گرم و خشک باید
خوردن ادویه حاره یابسه که تقویت هاضمه نیز نماید پرورش کنند و از حال سر و سینه و جمله ظاهر
بدن غافل نشوند و چون درین فصل صفرا غلبه دارد در استعمال ادویه حاره یابسه ملاحظه باشد
و بموقت حکیم دانا عمل کنند تا چیزها مصلح بکار برند و نوعی نمایند که صفرا زیاده نشود و اگر صفرا زیاده
فساد بیشتر شود چرا که بلغم دماغ و بلغم فم معده و صفرا همه یکجا گشته علت را بیشتر گرداند خاصه
که علت صفراوی باشد و همچنین در زمستان هندوستان که بهار ولایت است هشیار باشند که از
حرارت هوا فارغ نباید بخوردن اغذیه و اشربه و ادویه سرد و رطب بکار نبرند چرا که درین فصل بلغمی
که در زمستان منجمد شده که ... گشته در بدن پهن می شود و درین موقع نیز طبیب حاذق باید در ...
بلغمی دفع بلغم نماید و ظاهر بدن را هم از حرارت هوا محافظت کنند علاج سنگرهنی بادی و بلغمی
نخست این منضج تا سه روز بخورند زنجبیل ... مقشر ... درم ... درم آب ... شبانه
بچون بده ... بخورند بعده ... روز تا هفت روز ... منضج ... ماده
بدوا ... و ملطف رغبت نمایند ... زنجبیل ... کنند بعد

برابر سوده هر روز دو درم با روغن ستور علو دست فرو برد دیگر سنبل یعنی زنجبیل آنقدر که خواهد برابر
نخود قطع کنند و در میان قوی نان گندم کنند اسپ در تنور کبس خروج کنند و چون نان نیم سوخته گردد زنجبیل
بر آورده در سایه خشک کنند کوفته بیخته بوزن آن شکر سرخ داخل سازد و هر روز سه درم بخورد
دیگر سفوف زنجبیل در روغن ستور چرب نمائیده سرخ کرده از آتش بر آورده در شهد اندازد و
هر روز یکدرم کما بیش بخورد بواسیر و یرقان و درد کمر و مفاصل و کم اشتهائی دفع شود نوع دیگر
آمله زرد چوب جیس نگره هلیله کنند بیر برابر سوده هر روز دو درم با آب سرد بخورند نوع دیگر هر روز قدری
افیون بخورد دیگر چند معالجات که در زحیر و بیچ گفته شد در زحیر نیز مفید است علاج سنگرهنی
ضوری این قسم را قبل از آن که قوت ساقط گردد در علاج کوشند و یکباره از مجامعت پرهیز
نمایند و بآواز بلند سخن نگویند و حرکت عنیف نکنند و چیزهای سرد و شیرین و تیز مداومت نمایند
و این چیزها را بر خویش مبارک شناسند آچمود نار دانه تیز سیه نمک سنک زیره سپید و سیاه
زنجبیل هر یک چهار درم مغز کیته هفتاد درم نبات دویست و هشت درم کوفته بیخته
هر روز ناهار چهار درم با آب سرد بخورد تا سه هفته بلکه یک چله صحت یابد نوع دیگر صمغ کیکر تخم
دهتوره هر یک ده درم شکر شخ درم سوده هر روز ناهار دو درم بخورد با آب سرد صحت یابد علاج
نوع سنگرهنی ضوری که قوت ساقط شده باشد بتدریج طعام کم کنند و بجای آن دوغ
شیرین ماده گاو بخورند بعد از سه هفته اصلا طعام نخورند و که یک آب هم دوغ شیرین ماده گاو
بخورند و اگر از خوردن دوغ ملول شوند نمک سنک زنجبیل و چترک بر دوغ پاشیده بخورند
دوغ هر قدر که هضم شود بخورند اما شب نخورند و اگر احتیاج شود در پهر اول شب جائز است
و در هندوستان این عمل را تکرو پند میگویند و مؤلف شخصی را که این علت داشت دیده که
هر روز یکمن و نیم ماست را دوغ کرده و شکر بر آورده تنقیحات میخورد و از آن صحت یافته
و اگر کسی بر دوغ تنها نتواند که زنده بماند از غذاها که نسبت بخورد اهو شد قدری میل کند خشکه برنج
بهت خشکه ساک انبوه قی اچار بنبیل انار ترش مغز کوبیت بخته بار کشته بزرگ سور بار

و هر پنج گرده هر کدام از اینها میکرده باشند و گری که متعارف اهل هند است خواه از دوغ خواه از
زماره انه و منو پیل و کوبت در اقسام سنگها بنا تقلیل غذا مطلوب است فصل هشتاد و نهم

بدانکه ضعف جگر بر دو نوع بود یکی آنکه از روی مشارکت دیگر عضوی پدید آید ضعف جگر
دوم آنکه بی مشارکت بهم رسد آنکه بی مشارکت افتد اما پس قرحه و جراحت در جگر بود
و اسباب مشارکت آنست که جگر را با معده و سینه و زهره و اندامهای دم زدن و سپرز و گرده و رحم
مشارکت است اما مشارکت او با معده چنان است که اگر در معده خلل افتد و کیلوس ناگوارده
و تباه گشته بجگر آید خلل در کار جگر پدید آید و خون صاف نتواند تولد کرد و مشارکت با زهره و روده
چنان است که اگر در منفذی که میان زهره و روده است سده افتد و خلط صفرا که در آن باید در رفت
در زهره بماند و آن فضله صفرا از زهره نتواند گذاشت به همه اندام فرستد و مضرت به همه تن رسد و خلل در
کار جگر افتد و مشارکت با سینه و اندام دم زدن یعنی شش چنانست که اگر در سینه و حوالی آن المی
و ماسی افتد مضرت آن بجگر باز آید و بسبب پیوستگی غشا که جگر را و پیوستگی رگهای که از
جانب جگر بدین اندامها آمده است و غذا می ستانند و مشارکت جگر با سپرز چنانست که
اگر در سپرز المی افتد و یا در منفذی که میان جگر و سپرز است سده بهم رسد و فضله که در جگر است
به سپرز نتواند کشید خلل کار در جگر پدید آید و مضرت آن به همه اندامها رسد و مشارکت جگر
با گرده چنان است که اگر در گرده ضعف پدید آید و یا در منفذی که میان گرده و جگر است سده
افتد و گرده فضله را که با کیلوس در جگر آمده باشد نتواند کشید خلل در کار جگر افتد و مضرت
آن به همه اندامها رسد و مشارکت جگر با رحم چنان است که چون خون حیض بسته شود فضله
جگر که بدان طریق دفع شدی اندر جگر مانده ضعیف سازد علامات ضعف جگر

زردی روی و تیرگی رنگ و بی رغبتی طعام بود و بعضی را رنگ متغیر مایل بسیاهی
و بول رقیق باشد و این نشانها ضعف جگر بود و اندر کیلوس طعام خون ناکردن و باندامها
فرستادن و در هنگام هضم دوم یعنی کیلوس را خون گردانیدن هر جگر الم نرم پدید آید و تا

۱۳۰

باضعف بی تخلف برسد و جگر گرم اخلاط را گرم گردانیده باندامها فرستد و بدان سبب تن گرم گردد و
از روی طعام تشنگی کند و تب و تشنگی پدید آید و بول رنگین شود و جگر سرد اخلاط غلیظ کند و از روی طعام
زیاده کند و جگر تر اخلاط را آبکی کند و طبیعت را نرم گرداند و آخر باستسقا کشد و جگر خشک اخلاط
را غلیظ کند و بول اندک آرد و اما ضعف جگر که بمشارکت زهره بود علامت تب تیز و زردی رنگ
رخساره باشد و اگر جگر بمشارکت سپرز بود سوء القنیه پدید آید و اگر بمشارکت رحم بود احوال
مرض بران گواهی دهد و اگر سبب ضعف گرمی باشد علامت آن در محل او یاد کرده خواهد آمد
و اگر ضعف جگر در قوت جاذبه او باشد تشنگی اندک و ثقل بسیار باشد و طبع نرم باشد و اگر ضعف
اندر قوت ماسکه او باشد طبع نرم بود و ثقل بسرخی گراید و اگر قوت هاضمه ضعیف بود براز
غسالی بود و طبع نرم بود و استسقا لحمی پدید آید و رنگ بشره تغیر یابد و یرقان زرد و سیاه پدید
و براز کف ناک و بول سیاه بود علاج او آنکه سبب باید جست و در دفع او قیام نموده باید دانست
که بیشتر اوقات ضعف جگر از سبب سوء المزاج سرد تر باشد و خشک کمتر بود برین جهت در
علاج او داروها گرم کننده و لطیف کننده و گشاینده بکار آید و از داروها که در وی قبض و عفوصت
باز دارنده بود استعمال باید کرد چون زعفران و رب انار شیرین و ترش و آنچه بدین ماند سنبل نافع است
از بهر آنکه در وی قوت قبض هست و ترشی رطوبت غلیظ را تقطیع کند و حرارت را تسکین دهد و شربت
رطوبات باز دارد و سده بگشاید و ترشی او برودت را معتدل کند و اگر مویز را [illegible] و از ان جا باید
کند و در وی قوت بر انیدن قبض هست و گوهر جگر را قوت بخشد لیکن در وی از خشکی غالب بود داروها
قابض بکار باید بست و اگر ماده دموی بود فصد باید کرد و اگر اخلاط غلیظ باشد استفراغ بحب غاریقون
باید کرد و اگر اخلاط رقیق بود استفراغ با فتیمون و غافث و اگر اسهال افتد تامل باید نمود و باز باید
داشت و اگر احتیاج افتد بداروها خوشبو گشاینده و قوت دهنده بار باید داشت که در وی قبض
معتدل بود صفت داروی که سده بگشاید و جگر را [illegible] و قوت بخشد بیار دانگ سنبل
و ریوند چینی هر یک سه درم عصاره غافث تخم شاهتره تخم بادیان هر یک پنج درم [illegible] درم
تخم کاسنی ده درم تخم کشوث هشت درم تخم کرفس چهار درم جمله سوده گرد و در شربت سازد

معجون جالینوس که در بیماریهای جگر صحیح معجون از وی نافع تر نیست **اجزاء آن** تخم [illegible]
هشت و نیم مثقال [illegible] یکمثقال قصب الذریره دو مثقال مقل ازرق دو و نیم مثقال
ترنجبین شانزده مثقال مرمکی چهار مثقال دارچینی دو مثقال [illegible] مقل را در شراب حل کند
و جمله داروها در وی آمیخته با انگبین سرشته شود شربتی یکمثقال بود و اگر حرارت بسیار بود
یکمثقال [illegible] و یکمثقال [illegible] دروی [illegible] زیاده سازند و هرگاه که علاجها بشرط
ترتیب کرده باشند شیر شتر عربی سود دارد و ضماد از این نوع سازند که از جهت ضعف
معده یاد کرده شده است و اندر ضعف قوتهای جگر نگاه باید کرد اگر هاضمه ضعیف باشد
سنبل و کباسه و جوز و کندر و مصطکی و سعد و قصب الذریره سود دارد و اگر ماسکه
ضعیف بود داروهای قابض بکار باید داشت چون گل انار و گل سرخ و اگر بادی داروهای
گرم برابر کنند روا باشد و اگر دافعه ضعیف بود تدبیر سده گشادن و گرده گرم کردن باید
علامت آماس و درد جگر آماس جگر گاه از سوء المزاج مادی باشد و گاه از [illegible] بیمار
دیگر از جگر قسم آخر بیشتر از بار گران و بگمان سخت کشیدن و امثال آن بهم رسد
اگر آماس و درد جگر از گرمی بود تشنگی و تب و [illegible] نبض [illegible] باشد در تن جگر حجامت
کنند یا [illegible] کنند و اگر احتیاج افتد رگ باسلیق گشاید [illegible] بخورد [illegible] شیر [illegible]
هر یک [illegible] درم نبات هفت درم سفوف [illegible] هر روز دو درم با [illegible] بخورد و اگر با سکنجبین
فرو برد بهتر باشد **و دیگر** [illegible] بر جگر طلا کنند و [illegible] دارد و [illegible]
[illegible] صحت باید و اگر حرارت بسیار شود [illegible] احتیاج نباشد [illegible] دارو
دفع کرد و اگر طبع مریض سخت باشد شربت [illegible] خیار چنبر نرم گشتند که برای دفع حرارت
جگر به از این دوا [illegible] نیست [illegible] آماس و درد جگر بلغمی باشد گونه روی سپید تیره
مایل [illegible] بود و چون از خواب برخیزد پشت چشم و روی و پشت دست و پای [illegible]
[illegible] باشد باید که [illegible] کرده باشد [illegible] طلا کنند [illegible] نمایند **دیگر** [illegible]

۱۳۱

بلعند اند نوعی دیگر شناخشن نیز هر روز یکی بخورند مجرب است و اگر هر دو نوع آماس در جگر خود و
باطن یابی هیچ دارو به نکرد در موضع جگر شتر داغ کنند مجرب و آزموده است و اگر گره بر جگر افتد
و قوت او [illegible] دریابد [illegible] هلاک کرد [illegible] قادر [illegible] **فصل هفتاد و دوم در ضعف سپرز و درد طحال**
بود آنکه خداوند تعالی سپرز را از [illegible] جگر آفرید زیرا که جگر [illegible]
مثل [illegible] جگر را از جانب راست [illegible] سپرز از جانب چپ است [illegible]
مقابل جگر زیر دل و پیوسته است به شکم و طبع او سرد و خشک است و دو [illegible]
قوه جگر [illegible] خون را از جگر می ستاند چه اگر خون در جگر مانده شده [illegible] جگر را سرد
گرداند و آماس کرد در جگر پدید آید و دوم آنکه [illegible] معده است سودا را [illegible]
و قوت اشتها در معده از وی حاصل می آید و آنکه خداوند تعالی جای سپرز زیر دل نهاد حکمت
آن بود که تا از سردی مزاج وی گرمی مزاج دل و حرارت غریزی که در وی است به حد اعتدال
ماند و اگر سردی سپرز حرارت غریزی دل را معتدل نداشتی دماغ از حرارت دل سخت
گرم گشتی و از وی رنجها پدید آمدی و بباید دانست که سپرز خانه سودا است و جگر خانه خون
و زهره خانه صفرا و معده [illegible] خانه رطوبت [illegible] چون سپرز خون تیره از جگر بستاند و از آن
هضم کند یعنی استحالت [illegible] طعم وی [illegible] ترشی لطیف [illegible] پدید آید و [illegible] غذا
سپرز را باید از وی بگیرد باقی آن را [illegible] ترشی معتدل را به سوی معده فرستد به وقت آنکه
اندامها حاجتمند غذا گشته باشند تا بدان ترشی که در وی است سودا زیاده در [illegible] معده
آید و حس وی قوی گردد و شرح منفعت سودا بسیار است قوت [illegible] و کارهای گران
و بر مصائب صبر نمودن از وست اما وقتی که از حد اعتدال بگذرد و عفونت پدید آید بیماریها
بسیار پدید آید **علامت درد سپرز** هرگاه سپرز خون تیره از جگر نتواند کشید در تن زردی
مایل به سیاهی پدید آید علاج همانست که در باب یرقان سیاه گفته خواهد شد و کدوی حجامت
بر موضع سپرز نهاده [illegible] باید ساخت و [illegible] مالند [illegible]
از ریاضت [illegible] یا فصد [illegible] حرارت غریزی [illegible] قوت [illegible]
و اگر قوت [illegible] ضعیف گشته باشد علامت [illegible] دفع شدن سودا است [illegible] و
و اسهال [illegible] علاج [illegible] همانست که در باب [illegible] اسهال سودا [illegible] مسطور است و اگر

ضعف قوت هاضمه سپرز در آمده باشد از غلبه سردی هر غذائی که بوی یار سد نیک بریش شود
علامت وی گرسنگی بسیار است و علاج همان بعینه که در باب شهوت کلبیه گفته آمد است و از
ضعف قوت هاضمه از علت حرارت بود هر غذا که بوی رسد محترق گردد و سودا بسیار تولد
کند علامت آنست که در فصل ماخولیا و اعراض وی یاد کرده شد علاج نیز همان است و از
ضعف قوت دافعه او باشد سودا راه بسته شود و جایی بیرون افکند علاج وی چون علاج ترجیه و غشیان
تا اینجا ماهیت و سبب او بنسبت اجمال یاد نموده شد اکنون اعلام بر سر مقصود باید رفت
که ورم سپرز بیشتر آنست که سخت باشد ماننده سختی سنگی علامت صلابت بعضی سبب زیر
شانه جانب چپ دردی گرفته باشد و باشد که درد از سپرز سرایت کند و بجانب رسد و نفس
کشیدن کوتاه و تنگ گردد و چون نفس کوتاه در حالت گریه و سپرز چون ورم کند در محل خود
بزرگ و غلیظ شدن گیرد و بعد از وی بدشواری راه خود گرداند و اگر آماس در وی سپرز دیر ماند الم آن
بجگر رسد و ورم را استسقا پدید آید علاج وی مانند علاج ورم جگر است و نیز بعضی را در ورم
سپرز درد بود و بعضی را نبود و گرانی و زردی و نزاری تن بسیار بود و با دم آخر از طعام خوردن
باز نماند و بعضی را آماس در پشت دست و پای باشد علاج در ابتدا رگ باسلیق کشاید
و یا از شانه چپ حجامت کنند و هر روز سه درم خردل کوفته با نیم سیر سکنجبین بستر و یا سکنجبین بخورد و
شود و دیگر علاج که در آماس جگر گفته شد بعینه همان باید کرد نوع دیگر خردل چهار یک
سکنجبین سوده در نیم سیر سکنجبین نارزده افکنده نوشد و معده و جست کند صحت یابد و دیگر اینکه
چون نان بخورد که تجربه است جوزن اک بیاورد برگ اک که خود از درخت ریخته باشد صد
عدد ملح اندرانی نمک سنگ نشخار سهاگه زرد چوبه دار چوبه نمک کره نمک سیاه هر یک چهار یک
بیست و سه درم از انکزه ده درم همه را باریک سوده در ده درم روغن تیز شفاف ده درم شیر اک
ریخته بر برگهای اک از هر جانب طلا کنند و در دیگ گلین تو بر تو نهند و سر دیگ را گل
بگیرند و آنگاه تمام دیگ را بگل حکمت گرفته بعد خشک شدن در میان پاچک [illegible]
گذارد و آتش قوی کنند و پس سرد شدن سر دیگ بگشاید همه اجزا با خاکستر شده

نارزده

۱۳۳

خواب ... کرده نگاه دارد و هر روز مقدار یک گرده انگشت برآید با آب سپیده بخورد و از ترشی
و شیرینی و چربی و ماهی پرهیز کند علت سپرز و جگر و جمله علتها را بشکم نقل دفع کرد و بار عود
نکند دیگر هر روز سه تخم [illegible] بخورد سپرز [illegible] دارد و علت دفع کرد دیگر [illegible]
و دیگر نیز بار [illegible] کند و در سایه خشک کند [illegible] هر روز یک درم با آب نهار بخورد سپرز [illegible] دفع شود
دیگر اگر درد سپرز بقرار بود [illegible] سپند [illegible] درم پوست [illegible] درم [illegible] اهلیله
هر یک [illegible] درم کوفته بیخته هر روز دو درم با [illegible] آب [illegible] بخورد و مداومت نماید بتحقیق
علت دفع گردد غذا گوشت آهو و نخود آب و کباب [illegible] با پیاز و سیر و نان تنوره و گاه
ورم سپرز صلب باشد زیر شانه چپ درد بهم رسد و گاه در حجاب سرایت کند و راه نفس
تنگ گردد باید هر روز سه درم خردل و نیم سیر بول ماده گاو بخورد و جای [illegible] با طلا کردن روغن
[illegible] بر طرف سازد فصل هفتاد و سیوم در استسقا استسقا رقی را بهندی جلوندر
گویند سبب حدوث این ضعف جگر است و ضعف هاضمه و کیموس غیر صالح از راه ماساریقا
بر ورم ها فرستد و آن غلیظ گشته در آنجا ماند و اگر لطیف بود در رود آب زرد و با ترشح کند
و میان لباس [illegible] بوده و حجاب بایستد و شکم مانند مشک پر آب گردد و درین علت [illegible]
دارو ها بآنجا نمی رسد خطر عظیم باشد طبیب خود را بدنام نکند و گاه باشد که آب زرد
بجانب مقعد میل کند و بیرون آمده نجات حاصل آید اما این نادر افتد و علاج این مستحسن
دانسته که جراح حاذق از طرف چپ ناف بشکافد و نایژه نهاده چنانکه آب زرد [illegible]
[illegible] آن آب زرد بیرون آورد و باز داغ بر شکم او کند که بتوفیق الله تعالی از صحت
باید [illegible] این شگاف [illegible] بعد از آب زرد برآمدن [illegible] لطیف غذا
گوشت [illegible] باز آب زرد [illegible] جمع نشود [illegible] آب زرد کشیدن و داغ کنند اگر آغاز
باشد دفع گردد و اسهال [illegible] علاج این قسم استسقا رقی که با گرمی بود و بیمار قوی باشد [illegible]
آن سخت باشد [illegible] پوست [illegible] معمول [illegible] چوب [illegible]
هر یک چهار درم [illegible] بیخ حنظل [illegible] درم [illegible] کوفته [illegible] هر روز
دو درم با آب گرم بخورد صحت یابد و استسقا طبلی را بهندی [illegible] خوانند شکم مانند طبل پر باد
گردد و شکم بر آید و سخت گردد و از شکم آواز طبل آید و آب [illegible] باشد و سبب [illegible]

این علت همان است که در رقی گفته شد نهایتش در اینجا آماس سپرز نیز با وی باشد و گاه [illegible]
علاجش این علاج آماس جگر و سپرز است و استسقاء لحمی را اهل هند [illegible] گویند سبب حدوث
این رطوبتی است که [illegible] شود از علتهای بلغمی رطب روی و [illegible] باید سبک و جمله بدان
آماس گیرد و این نیز صعب باشد و گاه [illegible] گردد [illegible] بود این را نیز داغ بر جگر باید کرد
و [illegible] که در آماس بلغمی جگر گفته شد همان کار فرمایند دیگر باید دانست که هر علتی که در شکم
بهم رسد اهل هند آن را گلمه گویند و چهار قسم این علت را داخل استسقاء [illegible] علت
استسقاء هفت نوع دانند کیفیت حدوث علت همان بود که باد و بلغم غلیظ بهم آمیزد و
یک جا جمع گردد و گاهی فرو نشیند و گاهی بر آید و از جایی بجایی بگردد و در سینه و گرداگرد
اندام نقصان اشتها و قبض طبیعت و تنگی نفس و رفتن آب از دهان بهم رسد باید که
در آغاز علاج قی فرمایند [illegible] آب [illegible] بر شش [illegible] سیر آب [illegible] چهار درم زنجبیل
فلفل گرد و فلفل دراز هر یک [illegible] درم [illegible] درم نوشادر شش درم جمله را سفوف سازند
و در آب [illegible] کرده در شیشه کنند و هفت روز در آفتاب بدارند آنگاه شیشه [illegible] کنند
در سایه نگاه دارند هر روز [illegible] درم یا کم و بیش با [illegible] معلول دهند علت شکم و باد و بلغم
[illegible] گرد و استسقاء را و هر علتی که در شکم باشد نیز نافع بود نوع دیگر آرد گندم در شیر
[illegible] خمیر کنند و مقدار یک درم قرصها سازند هر روز یکی [illegible] بخورد اسهال قوی آرد و انواع
استسقاء و انواع علل شکم و اخلاط فاسده و امعا را پاک کند و دفع گرداند

فصل هفتاد و چهارم در زلق الامعا

اهل هند این را نیز از اقسام [illegible] شمارند قوت [illegible] ضعیف گردد و رطوبات [illegible]
روده بسیار شود [illegible] بر آید و [illegible] بر آید [illegible] دهان [illegible] شود
نخست مسهل دهند [illegible] بدهند زنجبیل [illegible]
یک درم [illegible] چهار [illegible] آب [illegible]
ناشتا روزی [illegible] آب [illegible] بخورند آنگاه روز چهارم [illegible]

دو درم شکر تری یکدرم سفوف ساخته نهار با آب گرم بخورند و بعد از عمل کهچری تناول نمایند اگر
فلفل گرد و فلفل دراز و قرنفل دارچینی نانخواه از هر یک یکدرم زنجبیل دو درم سوده هر روز نهار دو
درم بخورد صحت یابد و اگر قوت مسهل [illegible] نرم کرده باشد سنا مکی را در روغن [illegible] تا
یک هفته بخورد تمام اخلاط بیرون آید اما دانسته که درین علت [illegible] علت [illegible] شود بعد مسهل
این ادویه قابض [illegible] سفوف کرده بخورند نوع دیگر شراب قندی [illegible] یا
جوز بویا یا افیون قدری بعد خوردن مسهل بخورند نیک نافع آید و مولف گوید اگر هلیله
پرورده چند روز بخورند احتیاج قابض [illegible] نیست و هلیله پرورده دانسته که
ادویه منضج و قابضه بپزند و در عسل اندازند یا در شیره نبات **فصل هفتاد و پنجم در یرقان**
و آن دو نوع بود زرد و سیاه و سبب حدوث این علت گرمی جگر بود که صفرا بسبب آن از احتیاج
جمع شود و در جمیع بدن منتشر گردد و چشم زرد گرداند یا سده در مجری جگر و زهره پدید آید
و علت یرقان حادث گردد قسم اول را باید که در زرشک سکنجبین و آب جامن [illegible]
و آب خربزه هندی که آنرا [illegible] گویند هر صبح نهار بدهند و غذا خشکه و شوربا [illegible] خام
تازه دوشیده سازند یا روغن شیرین تازه بدهند چند روز ملازمت نمایند دفع گردد و اگر [illegible]
باشد و یا ادویه [illegible] زردی در وجود منتشر گردد [illegible] گردد و [illegible]
دیگر بیخ [illegible] گویند [illegible] در چهار درم [illegible] شب خیسانند [illegible]
شیر [illegible] صاف کرده بخورد و اگر قدری روغن شیرین [illegible] خواهد بود
دیگر [illegible] با آب تر کرده [illegible] و قطره چند در بینی چکانند صفرا دفع گردد
زرد آب از دماغ بیرون آید **نوع دیگر** آب [illegible] خرد چون در چشم کشند آب زرد از چشم
برآید و [illegible] یرقان دفع گردد و [illegible] که زرده [illegible] بود و تمام [illegible]
زرد مایل بسیاهی [illegible] بسبب [illegible] گردد باید که [illegible] فرو برند [illegible] برآید
بعلاج قیام نمایند هر روز چهار درم [illegible] و [illegible] ساخته با روغن نهار بدهند غذا
مزوره [illegible] **نوع دیگر** [illegible] ملازمت

غایت صحت باید تدبیر دیگر سریم آهن در آتش افکنند و بدو دهند تا نیک سرخ شود پس در شیر ماده گاو فرو برند
و هفت کرت چنین کنند بعده خشک کنند و بسایند هر روز یکدرم سریم و یکدرم شهد و یکدرم روغن
سنتور یکجا کرده بخورند و بالاء آن دوغ ماده گاو بنوشند و غذا بجز منک و روغن سنتور یکجا کرده بخورند
چیز دیگر نخورند تدبیر دیگر آمله آهنی مقشر زنجبیل فلفل دراز فلفل دراز را بوزن چونه سفوف کرده هر روز
چهار درم با دو درم عسل بخورد و اگر دو درم خبث الحدید یکدرم روغن سنتور یار کنند یرقان دفع
شود تدبیر دیگر آنشخار درستی کرده در سبو بریزد و آب درو کنند و مستور دارند و آب صاف او که بالا
باشد بخورد سیوم روز یرقان دفع گردد مجرب است اما یرقان سیاه از سودا خیزد و سپیدی
چشم با چهره سیاه مایل بزردی گردد و سپرز گران شود و باشد که جگر درد کند و تب باشد
پس اگر جگر درد کند رگ باسلیق گشایند و اطریفل و نمک سنگ و زیره هر یک نیم درم صبر
سقوطری مقدار سه سفوف کرده بخورد که مجرب مولف است و اگر شکم بار بریانی کرده با
جبر و قند هندی بر سر شسته بخورند دفع گردد و در این علت چون سپرز ضعیف گردد و از هضم
خون تیره که از جگر بوی رسد کما حقه نتواند کرد یا بلکه در اصل آن خون را از جگر نتواند
گرفتن پس در تن زردی مایل بسیاهی پدید آید علاج انواع یرقان اینست که مغز خیار شنبر
و آب نیشکر صبح بخورند طبیعت نرم گشته علت دفع گردد و آب نیشکر در تمام روز چهار
صبح بسیار اگر بخورد سه باید نوشید اگر بلیله خوب شود تر بدیار سازند غذا مشک آب و روغن
سنتور موافق بود فصل هفتاد و ششم در آکله این علت از صفرای تیز بهم رسد و در عضو که
کرانید از شب تا بامداد ننگ کوشت بخورد و این صعب ترین همه زخمها است جهت
نه هر روز نگذشت و اطبا از علاج آن بعجز اعتراف نموده اند اما باین نوع در علاج کوشند
دیگر صاف باقی باشد علاج بگیر آن داغ کنند بعده جراحت را بمرهم تیز به کنند
و بر گرو آب می شسته باشند و به مسهل بخورند و خون بسیار بر آورند نیز خوب است
و در دنبی هم سلکوست زرنیخ زرد اعلی ... اب تابیده ... برگ ... بیا موم و

ادوغن

روغن گلکو بیامیزند و بر وی نهند تا بسوزد و منع کند و معالجت نمایند و اگر بینی به نگردد روغن گنجد جوشانی
بر موضع معلوم بریزند و اگر بینی ایام علاج نه پذیرد ناچار بغفته داغ کنند که غایة العلاج آنست و بالاتر ازین
قطع عضوست اگر عضوی باشد که توان آنرا برید ببرند که زنده ماندن آن ممکن نیست فصل هفتاد و پنجم
در نار فارسی بفارسی آنرا آتش خوانند که بهندی پهالکا نامند و آن دانها سوزنده بود علاج
چون بسیار بود نخست فصد نمایند بعده مسهل دهند چون هلیله و ماهی زهره و کلوبیه و از تحلیل برین مسحوق کرده
هر روز دو درم و نیم منخور ده باشند دیگر پوست نیم بزرگ بر دل دار چوبه کلوبیه برابر ابجال بسیج سوس
صندل سرخ فاقله زرد چوبه لودنا کیسر برابر نیم کوب ساده نجوشانند و روغن گنجد بتر بحرز روغن
بستانند و بر آبله کاره سازند دو درم شهد در آن کرده بخورند دیگر کنبیله با زنک دار چوبه
بسیج سوس صندل سرخ فاقله زرد چوبه لودنا کیسر برابر نیم کوب کرده بجوشانند و روغن گنجد بتر بحرز
روغن بستانند و بر جای ماهی مالیده باشند فصل هفتاد و ششم در خنازیر و آن آماسی بود
مشکل غدد و در گوشت نرم خاصه در گردن گاه پدید آید و گاه در موضع دیگر مثل بغل و بیخ ران
همچنین گاه پدید آید و این علت از بلغم خیزد که بلغم لزج حادث شود از طعامهای چرب
چون با اعضا رشیبه رسید آنرا منجاب کردن اندازد و اصل علاج تحلیل غدد است و
امساک از طعام و اجتناب از چیزها بلغم و علامت خنازیر بغفت که چون انگشت بر وی
نهند بغلطد و از زیر انگشت بدر رود و یکی ایام باشد و بسیار نیز ایام بود علاج هلیله بلیله آمله
زنجبیل فلفل دراز فلفل گرد بیخ بسیل الاچی بیخ بیسمج تنتری زیره سیاه و سفید بازنگ ترنج
پاتته بر ابجال و هلیله تخم بلدر اندرجو دیودار مکاسنگ نمک سیاه بر کوال نمک قریا یم کرفس با تحلا
بهار ملی باو دیان برگ زرد چوبه دار هلد کنتونه پهکر مول کشیر جوکهار اشتیکی جوکهار هندیسی
ترشی انبل بید و تیز دار هر یک دو درم کوکل ازرده درم جمله کوفته بیخته با سرشته پدیان ادویه عسل
سرشته مثل بزرالن کان درم سازند هر روز یکی بر آر و یکی بوقت خفتن بخورد خنازیر را
کزدلکی کلوبیه و آماسی کلوبیه و غدد بینی گوشی و کلوی کرده و بو در ممالکت بنگاله از خوردن
ماهی و غیره بهم رسید نفع کرده و اگر خنازیر بدا شوند و مانند کور یه نگردد موضع خنازیر قدری بفشکاف

در سیم الفار سوده با آب طلا کنند چون دهان پخته گردد و فراخ تر شود از اطراف انگشت سبابه نهاده
با آهستگی زور کنند تا غده بر آید آنگاه چون سیاوشان با روغن گل بیشتر چرب کرده بمالند و برگ نیم
را با الطراف سالک بخور برو سه بیفزود تا فراهم آید مجرب است نوع دیگر اطریفل زنجبیلی مفید است
نسخه آن هلیله بلیله آمله زنجبیل چترک وار فلفل مساوی با شهد معجون سازد و معجون
مقل نیز بسی مفید است دیگر استخوان شیر با آب ساییده بر خنازیر طلا کنند و چند روز مداومت
نماید دفع گردد و از برای غده زیر حلق که بر سمت الحلقوم شود علاج آن علیحده نبشته اند
علاج خاکستر چوب چترک بیخ اسپند استخوان شتر مرغ ناکرده یک بیضه نیم سیر آهک آب نادیده نمک شوره
کار زار شیر زنگ شیر زقوم هر یک یک سیر گوگرد نیم سیر جمله یکجا نموده در طغار بزرگ انداز و
و یک سبو آب در آن نیز داخل کنند و هر روز سه کرت بچوبی بجنبانند و بعد از سه روز در پیاله چینی
تیز آب بچکانند آنگاه در ظرف کرده بر آتش گذارند تا نمک بسته شود از این نمک هر روز ربع
درم در مغز قند سیاه پیچیده بخورد و قدری با آب سائیده بر غده میمالیده باشند و از ترشی و
شیرینی و ماهی و گوشت گاو و گاومیش پرهیز کنند دیگر تخم کدو با یک دانه فلفل گرد با آب سائیده
در بینی سعوط کنند تا زنگ جمله اخلاط دفع شود و غده فرو نشیند دیگر بیخ سوسن با آب شسته
بیخ آب باید و جامه تر کرده بخورد و دفع گردد فصل هفتاد و نهم در دمل ماده دمل از خون و صفرا
بود و آن چهار نوع باشد یکی آنکه از پوست خیزد و از او درد کمتر بود دوم آنکه از گوشت و پوست هر دو
خیزد با وجع بود و دیر پخته شود و ریم بسیار دهد سیوم آنکه از گوشت تنها خیزد و از سرطان مانند
و این دمل را پانته خوانند و این قسم چون بیخ قایم کند علاج صعب گردد چهارم آنکه در استخوان و مفاصل
و استخوان هر بزرگ همی شود و اقسام دمل بسیار است و هر کدام نام علیحده دارد و در
کتب مبسوط نجات او رند چون ابتدای برآمدن دمل خفقان و غشی و عرق گرم پیدا آید علامت
بد است و بعضی چنان باشند که هر سالی دمل بسیار بر آورند از آن جمله سرطان بود و اکله و امثال
آن باشد باید هر سال چون آفتاب حمل آید مسهل خورند و پس شربت منقی بکار برند و بعد از آن
بهفت روز فصد نمایند و یا میان دو شانه حجامت کنند اما فصد اولیتر است و خون بسیار

برگیرند و بعده متوخیار چنبر بکیرم هلیله بکیرم جوشانیده نهار تا پنج روز بخورد و غذا نخودآب و مونگ
و سیخ و روغن شتر بسیار رود و از شیر پیه و گوشت گاو و میش و چیزهای غلیظ پرهیز کنند و دیگر
باید که روز اول کونین در غایت بخار گردد و جوز با روغن کنجد یا سفیده تخم مرغ نرم کرده طلا کنند
باز گردد و هرگز زیاده نشود و هم اندر آنجا بنشیند و اگر اهلیلج کوفته با آب حل کرده روز اول
بمالند و دو سه روز نیز دفع شود و اگر دو سه روز بکند رود دفع منفعت بعید مگر طلا در خشبه
و ظاهر و عقد نیز بیرون آرد و در آغاز طلا کنند بر گرد او و اگر در آخر طلا به نمایند نضج داده نشتر
باید خاصه که اندک زنجبیل خشک با آن بیار سانیده دیگر پوست انار کوفته بیخته با موم و
روغن اگر بمالند زود بخیر گردد و اگر دمل بزرگ شده باشد و نمی گذرد باشد و نشتر نکنند قدری روغن
بلادر بر روی نهند نشتر کنند دیگر اگر پوست درخت ببیل البسوزند خاکستر آن با آب دمل نهند در
حال نشتر کنند فصل هشتادم در ثالیل و از ثالیل غدد خوانند و بهندی رسولی گویند و آن امراضی
بود بشکل غدد که در میان گوشت و پوست افتد و بر گوشت چسبیده باشد و اندر زیر انگشت غلطد
و بلغم و دو سه بسیار از رطوبت سودا بود روز بروز زیاده گردد و گاه باشد که بحال خود ماند
و در آغاز اگر داغ بر روی نهند صواب تر بود و بزرگ نشود و بعد از بزرگ شدن بهتر آنست که شکافته
غدد بیرون آرند و نشتر شدند که ضرر نکند و حکیم شهاب گوید اول این معالجه کنند اگر نشود داغ کنند
یا شکافته بیرون آرند علاج صابون و اشخار و نوشادر و سکاعی هم برابر آرند ساییده و عاقرقرحا جمله
کوفته با روغن کنجد خمیر کنند و بر و ضماد نمایند تا پخته شود و نشتر کنند و اگر در ابتدا او یا ... مقدار
بریخته بساله افتاد حل کرده ماده را تحلیل آرد فصل هشتاد و یکم در دبیله دبیله گاه در ظاهر بدن افتد و گاه
در باطن و آن آماسی گرم بود که ریم شده باشد و شکاف نه باشد ریم ... را اگر گرد و ... و آن
باشد تباه کند و ... هم رساند و در ... آب ... کند باشد و در دیگر ... ماند ...
زیره و ... و ... ...
با عضاء رئیسه نزدیک تر باشد بدتر بود باید که شکافتند ...
برآید اگر ماند ... باشد ...

با سرکه آغشته در وی کنند و اگر مانند روغن قطره بر آید پنبه کهنه را با نمک سوده مخلوط ساخته
در وی پاک کنند نیک شود و باید که کسی بیا حرف آن بر زند و اگر به دست کاری که هم پیدا زخم دارو
تیز در او کنند آتش خار چوبه زنگار شهد با پنبه آغشته در آن کنند و بعد از آن گوشت
مرده را بر طرف شده باشد سه روز برگ نیم تمام را کوفته در آن کنند و در روز چهارم برگ
نیم را پخته با روغن کنجد بر آن بندند و مداومت نمایند تا به شود و خود او ندارد این علت را اندر
خیارچنبر در آب حل کرده بر آن بخورد و اگر سه درم روغن بید انجیر و نه درم شهد و یک سیر
آب سرد کرده هر روز بخورد نفع بود و اگر دبیله در بواطن مثل معده و غیره به هم رسد علاج
آن از کتب مبسوطه ... شرح اسباب و علامات مخاطره آورده که در اینجا موجب تطویل می‌شد

فصل هشتاد و سیم در طاعون

بهم رسد به هر سه گویند و آن ... که گرم و علامت آن که
خفقان آورنده بود و در آن ... لازم بود و قلق و اضطراب و تب و تشنگی بود و درد
قوی با سوزش و غشی بود و ماده آن سوخته با صفرا بود و بیشتر در اخر تابستان به هم رسد
بود در جای نرم و نازک ظاهر شود و سوزنده بود و در کشنده بود و شیخ الرئیس چند آن درد و ... شد
نماید ... علاج ... و سیاه و کبود بود مخاطره بود و اگر ... باشد که اعراض سبک شد
بود و میل کند که از خود او ... به شود و اگر قوی ... و دشوار بود به نشود و در آن وحشت علت
در آخر تابستان و باد در فصل تیره ماه افتاده باشد علاج باید که هر دو ... در خفقان
گفته شد استعمال نمایند و غذا از شیر برنج سازند و شیر برنج پخته بر روی بیا بندند چون درد
فرو نشیند شهد و شکر تری یکجا کرده بر روی ضماد کنند و فدر روغن نخود احتراز نمایند
نخود یک درم ... هم ... و اگر ماده بسیار ... باشد گرد ... نهند و ... خون
بکشند و اگر ... باشد ... زنند و ... بیاید که ... خون بسیار کشند
حکیم ... شهاب گوید ... گفته اند و در این علت ... خون
گرفتن شیر برنج پخته بر روی بندند و روز دوم ... برآن نهند تا ... اثر

۱۳۶

علیوض بیشحال طاعون پس بیشحال اگر سرخ است و اگر بنحلد ازو نباشد شهد و شکر تر سی طلا کنند تا بتحلیل رود و ماده
بیرون آید کت دیگر تربی سیاه زیره سپید موذی یکجا سحق کرده چند روز طلا کنند دفع گردد و در طاعون
مقویات دل دهند مانند آب انار و آب سیب آب انگور شربت حماض شربت صندل شربت طلح خاصه
با مخمور و خوشبوئیها خنک بوی کنند مثل گل بنفشه و گل نیلوفر و کافور خوردن و برگ بید
بر جامه خواب بگسترند و اطلیه بر دل نیز نافع است چون صندلین و کافور و گشنیز تر و دوای
طاعون این مطبوخ صبح و شام خوردن مفید است **نسخه طاعون** گل معصفر صندل سرخ زرد چوبه
برگ نیم گلوی چوب ... گشتاریه دهمایه دار چوبه زنا کبر ... سعد هر یک دو درم نیم کوب
کرده دو حصه کنند و هر روز یک حصه جوشانیده بخورند **فصل هشتاد و ... در سرطان** بهندی ... گویند
و آن آماسی بود گرد و سودا و در نخست مثل دانه نخود باشد روز بروز بزرگ شود تا مقدار
خربوزه گردد و زیر او رگها سبز و باریک و کج مایل به سیاهی بسبب ... بود و گرداگرد آن رگها
بر خاسته و ممتلی باشد و چون بزرگ شود درد و ... بطریق ... شف پدید آید و در فتح گرفته
سوراخ کنند و متوجه اندرون گردد و میان گوشت نه بود و در دو سوراخش بسیار دراز باشد
چنانچه مریض خیال کند که انگار به نشسته و نهاده اند و این علت مهلک است زیرا چه در
موضعی بود که محل اجتماع عصب بود و بیشتر در ... پدید آید و ... ورم افتد و ... دل
کنند و اگر سرطان میان گوشت نباشد مهلک بود مگر که لطف الهی شامل شود و زود جراح
حاذق با آلت آهنین بشکافد و از گوشت ... کرده ... بر آورد و نمک ... پر کنند و اگر میانه
بود ... الحال ببرند و داغ آهنی بر آن کنند تا اثر نکند آنگاه بعلاج پردازند و اگر بمرتبه آخر رسیده
باشد لا دوا بود و اگر سرطان غیر میان گوشت نباشد گاهی علاج پذیرد و چنین گویند که اگر در
موضعی افتد که نظر مریض بر آن افتد نجات یابد والله اعلم **علاج** رگ اکحل گشایند و گرد بر گرد
وی زخم نهند و خون بسیار گیرند و صمغ لادن با سرکه سائیده بمالند و سه کرت خون بر آورند و عوض
صمغ لادن پوست درخت ... سفید با سرکه سائیده با روغن بمالند و بعد از آن هر روز برگ نیم ... کرده

به بندند تا گوشت مرده نخورد و در آغاز سرطان پلپل کرده سائیده با شکر هندی مالیدن
نافع است کذالک غوک بزرگ دو پاره کرده پختن و بر آن بستن نجات نافع بود و بعضی
گویند که اگر گیاه شاه ایجوبان سائیده با آب شیر گرم محل سرطان بشویند و آن گیاه جوشیده بر آن
بنهند به شود **فصل هشتاد و چهارم در شکنج و شقاق سر کره پستان هنگام شیر دادن** علاج
هر دو یکی باشد سنگهار زرد چوبه قند هندی کهنه مساوی کوفته بر آن ضماد کنند نافع آید **نوع دیگر**
در آغاز تعلیک و شکنج شیر درخت بر بالای آن طلا کنند زیاده نشود و دفع شود و بعد بزرگ
شدن تخم تختی آب جو و نمک سانبهر طلا کنند نافع آید **فصل هشتاد و پنجم در علت حمره**
نکهاری سرخ باده و بهندی رکت پت خوانند و در وجود بعضی جوشش کند برنگ سرخ و بیکدیگر
پیوسته باشد و خورش و خارش بادی بود و در ابتدا خرد باشد مانند خردل و بیشتر در سر
و روی پدید آید گاه خشک شود گاه تر و زرد آب تراشح کند و در کتاب اسرار مسطور است که اگر این را
علاج نکنند منجر بجذام گردد **علاج** نخست فصد و حجامت فرمایند و تسهیل و بهند الکاه این دارو بدهند
یعنی شینه کشنوانی برگ گل معصفر صندل سرخ زیره سفید نیم سرخ محمود بنج ملهوتی برگ شفتالو
از هر یک یکدرم با آب سائیده نهار بخورد تا دو هفته و بجز کهچری خشک یا گوشت فی نمک چیزی نخورد
نوع دیگر حنا گل معصفر صندل سرخ کاکچنک بیخ پوته بیخ پنبه جو کوفته ده در چهار سیر آب
بجوشانند چون نیم سیر بماند پالوده سرد کرده بخورد و چند روز مداومت نماید **نوع دیگر** بهتر ازینست
که در ابتدا هلیله یکدرم مویز کهنی ده درم بکوبد و با آب بخورد تا شکم نرم شده صفرا و اخلاط
دیگر دفع گردد **نوع دیگر** مرزنکوش زیره سفید برابر با آب سائیده طلا کنند هفته نیکو شود
دیگر گل معصفر زردچوبه صندل سرخ برگ نیم برابر با آب سوده طلا کنند **نوع دیگر** زردچوبه
دار چوبه با کیر روغنی کود جو برون با آب سائیده بر بدن مالد نیکو شود **نوع دیگر** بان سه بوته
با سنگهاره مویز کهنی خرما تر گل سرخ گر هندی کیر و خوامند برابر سفوف کنند و هر روز سه درم
با شهد بخورد مرض دفع گردد **فصل هشتاد و ششم در علت داد** که دو نوع بود سرخ و سیاه

۱۳۷

سرخ زود تر علاج پذیرد و سیاه سطبر باشد و دیر تر به شود و گاه باشد که زرداب تیز ترشح کند
و علاج او دشوار تر باشد اگر خون سوداوی سوخته باشد رگ اکحل از هر دو بازو گشایند و خون
بسیار برآرند و بعد از دو هفته باز اکحل گشایند و اگر پایین تنه باشد صافن از هر دو پای
نیز گشایند و مسهل دهند و قی فرمایند بعده این جوشانده بدهند زنجبیل برگ نیم بکاینی
کرنیته گرو فلفلدراز باتره زرد چوب دند هلیله زرد هلیله کابلی هلیله بلیله آمله گلوی بالسه باوچی
روغن نیشن هماره جرکه بیخ خیار چنبر تخم کندر بهار نیکی مشک کافور یا صندل سرخ باریک
چوب کهنه بیخ خربوزه تلخ ستاروان فلفل واحد پنج درم جوشانده کرده هر روز پنج درم در چهار
آب بجوشانند نیم بمانند با لوده شیر گرم تا چهل روز بخورد مداومت نماید نوع دیگر پوست
جوز هندی دو سیر باوچی یک سیر گوگرد شتری ربع سیر اشخار پنج درم نیم کوب کرده در شیشه
کنند و بطریق چوبه بچکانند و بر موضع داء بمالند و اگر خورشیده بمالند بهتر است دفع شود مجرب
پیوسته و اگر داء کهنه باشد اول گلکاری کنند تا خون فاسد برود بعده دارو زنند تا گوشت
بخورد و نگاه مرهم نهند و در طب شهابی مسطور است که داد را اگر به چابک دستی بخراشند تا خون آید
و توتیا ارزیز با سیماب سائیده و دو سه کرت بمالند البته برطرف شود فصل هشتاد و هفتم در جرب او دو
نوع بود خشک و تر و وی از امراض مزمنی است جالینوس گوید جرب و خارش از چهار چیز
خیزد یکی دست باز داشتن از گرمابه و ریختن آب گرم بر بدن دوم دیگر ریم در بدن بسیار شود
و مسامها بسته گردد سوم از سوء هضم چهارم بد عوردن طعامهای خشک که از وی کیموس
فاسد تولد گردد علاج کنند بعد مسهل سیاه دانه زرد بیخ سرخ مرد سنگ گوگرد آملسار زرد چوب سنجرف
را و سپاری زرد کیهن هندی کنیشی کم گندهک بیدمشک حلبه برابر کوفته بعد از احتیاج با روغن سرشته مالیده برستر روز متواتر
بر موضع جرب بمالند و ساعت در آفتاب بنشینند و روز چهارم با آب و شیر گرم بشویند نفع کند
نوع دیگر هلیله بلیله آمله باوچی گوگرد نخته هر یک دو درم بخورد که خارش دفع گردد نوع دیگر
پوست نیم پوست بکاینی باوچی بلادر لوزی برابر آس کرده هر روز دو درم بخورد نفع کند
نوع دیگر سه روز روغن بادام نیم تنها بمالد به شود و اگر قدیم دفع گردد نوع دیگر تخم پنبواڑ خشک

برگ

کوفته بیخته در شیر ماده گاو دو سه روز در میان با شیر مذکوره بیارد تا خوردن بیند و مسکه
برآورده هر روز بمالد گر و خارشتی برود مجرب است نوعی دیگر چهار سیر چرب بیم کوب کرده
در یکمن شیر ماده گاو بجوشانند و چغندر بست روغنی بستانند و هفت روز بمالد و علاج
زردی روغنی قندرسی با طعام بخورد اشتها پیدا آید **فصل هشتاد و هشتم در کلف** اگر
قوی باشد زیره زرنیخ حجامت کنند و مسهل خورد و آنگاه شیر خرگوش و گل محجر برنم کرده
طلا کنند **دیگر** خون خرگوش گرم چند کرت بمالد **دیگر** خون خرگوش گرم گرم مالیدن ایمنی
نفع بخشد **دیگر** مغز ناملحوین با آب زعفران شسته طلا نمایند **دیگر** گوگرد اشنجار زرد چوب
سهاگه بینوا رحب سرح جلم برابر در گمیز ماده گاو شب بخیسانند و سائیده بمالند و نفع شود
مجرب است **نوعی دیگر** به تخم خشخاش با سرکه هندی که کانجی گویند سائیده طلا کنند نفع شود
نوعی دیگر سپند سوخته حنا ملکنگ هر یک دو درم هلیله سیاه عنزروت هر یک پنج درم
کوفته بیخته با آب قند دو درم غلولها سازند و هر روز ناهار یکی بخورد **نوعی دیگر** تخم سپید بسیار زیره
پوست درخت [illegible] برابر با شیر ماده گاو سائیده طلا کنند کلف تنک را نفع کرده اند **نوعی دیگر**
مغز تخم خربزه پنج درم مغز بادام شسته سه درم سیماب دو درم همه یکجا بسایند چنانکه مغز سیاه گردند
و ذره سیماب اثر نماند و کشته معدوم گردد صبح و شام بمالند تا یک هفته روی بشویند
کلف دفع شود **فصل هشتاد و نهم در بهق** و آن دو نوع بود سپید و سیاه سپید بیشتر
در ... به سالکی به رسد اگر کهنه بود و در گوشت فرو رفته باشد یعنی از خلال نیدن
سوزن خون بر نیاید سه روز منضج دهند از تخم کشنیز و زنجبیل بعده مسهل خورد و اگر
گوشت فرو نرفته باشد طلا آنچه خیست سم الفار ریب لیمو یا سرکه هندی بمالند **دیگر**
سیماب پنج درم کبریت زرد ده درم بحلبی سازند و بمالند **دیگر** گوگرد و شیر بآب لیمو سائیده
بمالند و نفع کرده **دیگر** خاکستر پوست بلیله آهک کهنه برابر نرم کرده در گمیز ماده گاو
بجوشانند و بر بهق بمالند و در آفتاب نشسته بعده شوبا سر روغن سر دود بمانند

کنجد

هرده

و با آب گرم بشویند و با این مداومت نمایند دفع گردد نوع دیگر گوگرد و شیر شتر و تخم شبت و تخم بابچی
زردچوبه برابر در گمیز ماده گاو و هفت روز تر کنند آنگاه مرهم طلا نمایند دفع گردد و بعضی
سیاه از خون سودا و ... چیزی فصد اکحل نمایند آنگاه روز سه چند گوشت روباه
خورند دفع گردد و جمیع ادویه آنچه در جذام میکنند اینجا نیز بعمل آرند و احتمال یافتن مقدمه
جذام است نوع دیگر اگر کسی را بلادر سازگار باشد تا آب سائیده طلا کنند صاحب
اسرار الاطبا گفته که در بهق سیاه رگ اکحل گشایند و مسهل دهند و سودا کم کنند و در بعضی
نسخه گفته که دست از فصد و حجامت باز دارند از اینجا معلوم میشود که در برص فصد
خون نتواند گرفت و حال آنکه حکیم شهاب در برص بگشادن رگ امر کرده و جمیع اطبای هند را نیز
عقیده اینست **فصل نود و دوم در علت ثؤلول** آنرا فارسی زخ خوانند و اهل هندیه مسه گویند و آن
دو قسم بود یکی نرم و دوم محکم که آنرا مسمار نیز خوانند بلغم زخ است که نزدیک نبود و اکثر باشد
و طبیعت آنرا بجانب پوست اندازد **علاج** اول فصد کردن و مسهل خوردن که سودا را از
آنگاه مطبوخ هلیله و باتربد و شکر تری بخورند و غافل نشوند که ... تمام بدان
فرو گیرد بعد فصد و مسهل گوگرد و شیر شتر و بابچی در شاش ماده گاو و هفت روز تر کنند
و بالایش کوره شوره بمالند و در آفتاب نشینند و مداومت کنند دفع شود **نوع دیگر**
تخم رگ سنهاله سائیده بر زخ بمالند دفع شود **نوع دیگر** توتیای سبز جهوک برابر با شاش
ماده گاو سائیده بمالد چون خشک شود بروغن ... چرب کنند زخ دفع شود **فصل نود
و سیم در برش و نمش** برش نقطها زنگ بود که بسبزی زند و بر ظاهر پوست پدید آید
و این نوع کم باشد و نمش نقطها بود بر پوست بدن و لون او مخالف لون بدن
بود و این را ... نیز خوانند علاج هر دو یکیست آنچه جهت کلف گفته شد بجای آرند
فصل نود و چهارم در علاج جراحات بدانکه در جمیع جراحات ترشی و شیرینی خوردن
منع است تا زود باصلاح آید و بمجرد زخم شدن روغن کنجد بر وی بمالند تا بدارو دیگر
محتاج نشود و اگر چند ساعت بگذرد و نمالند چندان نفع نبخشد اگر نمالند و جراحت

شش نوع بود یکی آنکه بریده شده باشد بزخم خنجر و شمشیر و غیره دوم آنکه گسیخته باشد
سیوم ضربه و سقطه مثل گرز و چوب و سنگ رسیده باشد چهارم آنکه گوشت و یا استخوان
بسبب ضرب از هم پاشیده و شکسته باشد پنجم آنکه گوشت و پوست سائیده شده باشد
ششم آنکه سوخته باشد **علاج زخم شمشیر و خنجر و تیر و تبر** اول موضع زخم را از خون و گوشت
و استخوان و موی پاک کردن تا بعد از دوختن و بستن درد نکند بعده چنانچه رسم است
لیمون یا روغن کنجد گرم کرده زخم را بدان داغ کنند و یا پاره سفالینی را گرم کنند و پارچه
کرباس بر زخم گذارند و داغ کنند و اگر خون از زخم نایستد چون اول روز روغن گرم کرده از
طرفی که خون می‌آمده باشد بفاصله یک انگشت از زخم داغ کنند آنگاه دو خرقه بالای آن
حجام بر روغن کنجد چرب کرده بگذارند بعد از آن پس ناخواه و زرد چوبه کوفته بیخته با آرد گندم و روغن
کنجد قرص ببندند و بر آن پشمی بخیه بالای حجام بند گوی بنهند و محکم ببندند و روز سیوم
بکشایند و کرباسی با زاک با آب گرم تر کرده زخم را بآن گرم بشویند و اگر خون رفته باشد
آن را پاک کنند و باز قرص همان ادویه ببندند بعد روز نهم گشوده بخیاط آورده باز ببندند
و روز سیوم باز چون برگ نیم در آن جوشانیده باشند شسته حجام کرباس بروغن کنجد تر کرده
باشند بر آن ببندند و بالای آن برگ نیم گذارند و هر روز چنین کنند تا زخم نیکو پیدا کنند
و اگر زخم عمیق و دراز باشد باید که فتیله روغن کنجد یا شهد و موم و دال آلوده کرده در زخم
فرو برند و هر روز چنین کنند تا بهتر شود اما رفوزا القصد فتیله که بالا مانده ببرند و اگر پیکان
تیر در زخم مانده بر نیاید مغز سر ماهی که بهندی جهینگه خوانند سوده بر دهن زخم ببندند تا
پیکان برآید و اگر خون خرگوش یا گنجشک یا خرگوش همچنان گرم بر زخم بنهند و چند
کرت تکرار نمایند آن محل نرم شده بر چهار انگشت برسند کشیده و اگر چوب یا ذرنگ تازه باشد گنگ

وزیره سفید بریان کرده سه روز بخورند خلیده که سالها مانده باشد برآید و اگر خون در شکم مانده
باشد هر روز یک شراب آب بچه بیخ بلیه درم چهار بخورند خون را برآرند دیگر اگر زیره را با
آب لیمو ساییده بمالند و حوالی زخم بیشتر شود و اگر بیخ انور را که بهندی یادهلی گویند باب ساییده
بر هر دو جانب زخم بمالند تیر فی الحال بسته گردد و اگر خواهند امتحان کنند گوسفند را تیر زنند
که گذاره شود و فی الحال دارو مذکور بمالند و قدرت صانع بیچون مشاهده نمایند علاج
لغوریدن و گنجیدن که بهندی موچ گویند چون از لغوریدن پا ... از در پاید فی الحال حلک زنند
و پا دیوچ گذاشته خون کم کنند صحت یابد و اگر چهار پاس بگذرد خون بکشند که زیان کلی
دارد و اگر کهنه شده باشد علاج چنین کنند که در زمین بکنند مقدار یک گز عمق و عرض
آن قدر که پا بگنجد بعد از آن که در آتش قوی کنند و چون خوب گرم شود آتش کشیده
قدری آب در آن کو بپاشند پس برگ آک بسیار در آن اندازند و لنوارده تا
زانو سالم در آن برگ ... گذاشته با جامه بپیچند و پا را تا زانو در کو نهند و گرد بر گرد بساق
و شتالنگ برگ آک بسیار نهند و به پاجامه پا یا خود را بپوشند تا عرق آید و خون بشگافد
چون دو سه کرت چنین کنند درد بر طرف شود و موچ دیرینه نیکو شود دیگر اگر در ابتدا
فی الحال با آب تر ... کنند تا سه روز خشک شدن نهند و روز چهارم کشاده
روز چهارم زرد چوبه نمک سوده با روغن ... طلا کنند به شود مجرب است دیگر
چوب ... را آب ساییده و گرم کرده با ... به بندند به شود علاج ضربه و سقطه
و غیر آن چون از سنگ و چوب و امثال آن المی رسد یا از جا افتاده عضوی کوفته
شود باید که خاک گهریه و زرد چوبه و صندل ... با آب ساییده طلا کنند دیگر برگ ...
در آتش ... بپزد و از شگاف قدری ... و زرد چوبه نمک سوده بپاشند
و همچنان گرم بر موضع درد بند بر بند به شود دیگر اگر استخوان شکسته باشد مومیایی ...
دهند و اگر آن نباشد خشت پخته را سوده در شیر ... به پزند بخورند مجرب است

علاج سوختگی آتش و غیر آن هرگاه عضوی از آتش و یا آب و روغن گرم سوخته گردد باید که
فی الحال شیره برگ بید انجیر طلا کنند به شود و سپیده تخم مرغ نیز همین خاصیت دارد و
و کذا سنگ لاهوری با آب سائیده مالیدن نافع آید نوع دیگر اگر کلاک زده خون آدمی بگیرند
و در حال بر موضع سوخته مالند به شود مجرب است نوع دیگر و اگر از سوختن آبله گردد فصد
قیفال نماید و خیار چنبر دهند تا صفرا براند و اگر از سوختن داغ نماید برگ حنا و صابون با آب
سائیده بمالند و برگ انار نیز همین خاصیت دارد و ترپهلا و شیره بنگاره مسح مرکب
مالیدن داغ سفیدی ببرد فصل نود و سیوم در شری و آن پهنی دمیده که پیها باشد و گرد بمقدار
درم حادث گردد و حرارتش چلنده و خارش آورد و بعد از ساعتی ناپدید شود و اگر از کثرت
خون و صفرا بود علامات وی آنست که وقت شب تخفیف یابد و رنگش سرخ باشد
علاج تخم کشنیز در آب تر کرده بدست بمالند و صاف نموده اندک شکر سرخ داخل کنند و
بخورند دفع گردد دیگر تخم خرفه از آتش کرده با دوغ ترش بادرنگ و صندل سوده روز بر علت بمالند
دفع گردد دیگر هلیله زرد ده درم کشنیز تر ده درم بجوشانند و شش درم نبات در آن کرده بخورند
نوع دیگر مویز منقی زنجبیل سنگهاره گل سیوتی نبات برابر سوده با گلاب سحق نمایند و حبها
بمقدار دو درم ساخته هر صبح دو حب بخورند و اگر با اینها دفع نشود فصد اکحل نمایند و مسهل
دهند دفع گردد و اگر بلغمی بود در روز و یا وقت شب غلبه کند و گوشت مایل بسفیدی
بود مسهل دهند بعده دو درم سفوف زنجبیل و فلفل با دو درم شهد بخورانند دفع گردد
فصل نود و چهارم در سعفه و آن دمیده که در ریشها خرد در پشت گردن و سر باشد و از سودا خیزد
علاج اول رطوبت از سر بتراشند و در رگ پیشانی و رگهای دست بگشایند و بر جای حک گردن
حجامت نمایند بعده قنبیل تخم و زرنیخ در روغن کنجد خلط کرده بمالند نافع.
آید و اگر کم قوت بود حاجت خون کم کردن نیست طلای کافی است نوع دیگر قنبیل حنا

و دراکل

مرداسنگ مازو و پوست انار زرد چوب هر یک سه درم کوفته بیخته بعده موم را در روغن گل و سرکه
گداخته گردانند و جمله را با دارویها یکجا کرده مرهم سازند و بمالند دفع گردد فصل نود و چهارم در
شیر بنیه و آن دمیدگی باشد که بر روی پدید آید و ثقبه او فراخ تر از ثقبه سعفه باشد و رطوبت
لزج مانند شهد بر آید او را شیر بنیه گویند بیشتر این علت مر زنان را حادث گردد علاج
برگ صابون کشایند و سپیده ارزیز و مرداسنگ و کاغذ سوخته برابر با سرکه سائیده طلا نمایند
نوعی دیگر برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس برابر با آب سائیده بر روی طلا کنند دفع شود
فصل نود و ششم در حصف بهندی سیا و هیوری گویند و آن دانها خرد بود که در قلب
تابستان بر پوست پدید آید اگر شدت داشته باشد فصد و یا سینه و دوشانه حجامت کنند
و مسهل صفرا راست و الا طلا به صندل سفید و زعفران و کافور کافیست کذلک طلا به
برگ نیم و شستن با آب گرم فصل نود و هفتم در بجیه و آن ریشی باشد یا ریشها و از
وی زرد آب رود مانند سعفه و علاجش مثل علاج سعفه بود نوعی دیگر خاکستر پا چکیده سستی
تور بر تو طلا نمایند فصل نود و هشتم در تنفط و آن آبلها بود که بر بدن پدید آید مانند آبله
که از سوختگی آتش بهم رسد پر از آب علاج فصد قیفال کنند و طبیعت را بخیار شنبر نرم سازند
و مرداسنگ و سپیده ارزیز سوده با سرکه و روغن ستبر طلا نمایند دفع شود و هر علاجی که جهت
آتش گرفته گفته شد کنند فصل نود و نهم در بودری یعنی چیچک بهندی گوبیچه گویند و آن
مانند آبله طفلان است و بیشتر مر کودکان را نیز بهم رسد نهایتش در حصبه بود از ظهور دانها
تب زایل نشود و دانه آن خرد است مایل بسرخی و جدا جدا بیرون آید و بعد از آنست که
دانه بسیار روز زرد رنگ و سپید بود و بعد بیرون آمدن تب زایل نشود علاج همان باید کرد که
در آبله گفته و خطرش بیشتر بود و پرهیز صعب تر در ابتدا آب مونگ و برنج دهند و بعد
پخته شدن خشکه برنج و مزوره شیر گاو و نخود برین طریق تند دهند و تا شش ماه پرهیز
فرمایند خاصه از گندم و گوشت و روغن و گرنه کناک شود و هلاک گردد و علاجی نیز بود
و در آغاز این علت قبل از ظهور تب دوا از خون کشیدن فی نفسه نافع است فصل صدم در آبله
اطفال و آن را بهندی سیتلا خوانند و سیل فیز گویند بیشتر اطفال را افتد و بعضی گویند

که این مرض البته بنی آدم را حادث گردد و اگر در طفلی بر نیاید در کبر سن البته بر می آید و اگر
آن وقت هم بر نیاید در قبر قبل از ریختن گوشت ظاهر شود و ظاهر این همان نوع است و لیکن
آبله انواع است هم از جوشیدن خون است لیکن هر یکی را علامتی و علاجی علیحده است
چنانچه در طب شهابی مسطور است که هرگاه آبله خواهد بر آید نخست تپ محرقه کند و درد
پشت بهم رسد و بینی بخارد و سر گران گردد و خمیازه و بیخوابی و بیقراری بود و در مفاصل
و شکرفه و تنگی نفس و سرخی چشم پدید آید و آب از چشم و بینی مترشح گردد و در خواب بترسد
علاج هرگاه تپ ظاهر گردد اگر مریض بزرگ شود رگ اکحل بگشایند و اگر شیرخواره باشد حجامت بود
فرمایند و باید خون کم کنند و چیزها که غلیان خون را فرو نشانند بدهند انار و ترشی ترنج
خوب است و اگر غلیان خون کم بود و قوی نبود و آبله کم باشد چیزها که خشک اصلاح دهند و
آبله که پراکنده بر آید و زود بر آید و زود پخته گردد بی خطر باشد و آنکه سبز و سیاه و انبوه
بود و بر سینه و شکم بیشتر و باهم پیوسته باشد و دیر بیرون آید و دیر پخته گردد خطر
ناک باشد و آنکه نخست آبله بر آید بعده تپ کنند و یا آنکه بعد از آبله تپ بطرف نشود نیز
خطرناک بود و انواع آبله بیشتر در فصل تابستان بر آید خاصه در سالی که حرارت بسیار
باشد و باد گرم بسیار وزد و باید که چنانچه ذکر کرده شد اول خون کم کنند و از شیرینی
و گوشت و روغن پرهیز کنند و در خانه که هوا معتدل باشد مسکن بگیرند و تن بجامه پشمینه
پوشیده دارند و آب زرشک و تمر هندی دهند تا عرق کند و صندل و گلاب و کافور ببویانند و سرکه و
گلاب در بینی چکانند تا شده نشود و آب کشنیز خورانند و در چشم اندازند و در ابتدا یکدرم
زیره و کرویا نیم درم آسیا کرده بدهند تا زود بیرون آید و تپ کم شود و بعد از کم شدن
تپ آب انار اندک دهند و عدس مقشر و نخود بریان مقشر بیش از ظهور آبله بدهند
تا زود بر آید و بعد از پختن آبله در خاکستر نرم یا چکیده یا در آرد ارزن یا آرد
جو بغلطانند و در اثنای تپ غذا آب غورک و برنج یعنی بهتی و خشکه دهند و چون
تمام بر آید و تپ کم شود نخود نرم دهند و انار شیرین را نیز جایز است و بعد از آنکه

اهله از بر آمدن باز ایستد خشک و دوغ شیرینی دهند تا به پزد و خون بخته شود نان جو از یا شهد
دهند تا خشک کند **فصل صد و یکم در جاورسیه** و آن دمیدن کیها خرد باشد بلون سپید
و سرخ باشد و ماسی کند و زرد آب دهد **علاج** فصد قیفال بجانند الکاه بفلوس خیار شنبر
و تربد مسهل دهند تا صفرا و رطوبت را براند بعده طلا به صندل و پوست انار و گل ارمنی
نمایند **فصل صد و دوم در تدبیر اطفال** چون بچه بیرون آید در حال کوشش بینی او پاک
کنند و شهد یا قطره روغن بید انجیر در کام او طلا کنند تا شکم او پاک شود و چند روزی
در روشنی تمام بیرون بر نیاورند و پیوسته بینی را چرب دارند و با آب گرم شستشو نمایند و
شیر بسیار ندهند که علتها پدید آید و گریه بسیار کند و جهد کنند که خواب بسیار کند و دایه را
دار روی با ر متنوم دهند و همواره طفل را آهسته بجنبانند تا شیر در معده قرار گیرد و شیر همواره
از یک پستان دادن ممنوع است بیم کج شدن چشم و گردن بود و دایه غذا غیر صالح نخورد
و از انواع ترشیها و شوربها و مسهل پرهیز نموده از تعجیل نگاه دارد
و اگر شیر کم باشد زیره سفید نمک را از بانج سفوف ساخته با دوغ گاو بخورد شیر
زیاده شود و اگر شیر در پستان به بندد و فسرده مختلی آهن سرد اگر از گرمی بود موم و روغن
و کتیرا یکجا کرده بمالد و اگر از سردی باشد برگ دهتوره یا برگ بید انجیر به بندد و
شیر در پیش نهند و شیر دختر بدختر دهند تا موافق باشد و اگر شکم بچه نرم گردد دایه را
چیزهای قابض دهند و اگر طفل قی بسیار کند با جوا گل زنبور خانه یا گل نیلوفر زنگ شیر نقره
در کاسه شیشه یکجا کرده در آب بجوشانند و صاف نموده شیر کنند و تیز قطره قطره
در گلوی بچه بچکانند و دایه را هم بخورانند زایل شود و اگر بچه تب کند بهار نکی دیو دار گلوی
اصل السوس کشیده بدایه دهند و قطره بگلوی بچه نیز بچکانند و اگر وقت بر آمدن دندان
شکم بچه نرم میشده باشد منفرد بیل گیر آمله پوست انار سفوف ساخته با شکر
بدهند قبض میشود **دیگر** گل سرخ زیره سپید بگلو بندد و با شکر و آب سرشته بر شکم طلا کنند

و در آغاز دندان بر آمدن موضع دندان را بروغن گاو چرب سازند و مغز گوش خرگوش بمالند زود بر آید
پیه مرغ و روغن بنفشه همین حکم دارد و اگر شکم بچه منقبض شود از [illegible] شیاف کنند بکشاید
دیگر اگر شکم طفل نفخ کند و درد بهم رسد بدو [illegible] بلیله یک درم سفوف این ادویه بدهند زنجبیل
نانخواه جوز کف فلفل دراز بهار نارنج خشک **فصل صد و سیوم در اورام** اما علامات اسباب حدوث ریاح که از
ریاح باد و علامت وی آنست که آماس از جائی بجائی نقل کند و پوست خشک و درشت باشد و سوی
آن محل درشت بود و اندک خلیده و خارش نیز باشد و رنگش همان بحس سرخی و سپیدی و سیاهی
بود و از علامات خون چیزی گرم شود و در روز بیشتر از شب باشد دوم صفرا علامات وی
حلیه و دوران و بیهوشی و ضعف و سوزش و وجع و نرمی شکم و بدبوئی بول [illegible] رنگ
و از اطلیه سرد تخفیف یابد سیوم بلغم علامت وی سفیدی موضع آماس است و از اطلیه گرم
فرو نشیند [illegible] کم شدن و نقل نکردن از جائی بجائی چهارم خون و رگها صلبی سرخی و سوزش
به [illegible] انجامید ذکر اسباب ناکرده علاج هر چهار قسم منسوب بعمل [illegible] آورند تیطول
اگر مادهٔ آن از سودا و غلیظه باشد علاج آن کنند **علاج بادی** زنجبیل [illegible] بدهند آنچه برگ
خورد [illegible] جوشانیده بخورد و قدری [illegible] گرم کرده طلا کنند **علاج صفراوی**
بنفشه خطمی تربد ترپهلا [illegible] زرد چوبه زنجبیل [illegible] جوشانیده بخورد و صندل [illegible]
خشک ضماد کنند **علاج بلغمی** دار چوبه ده درم در چهار سیر آب جوشانیده بخورد و [illegible] را
با شاخ و برگ [illegible] گل بنفشه در آب جوشانیده شیر گرم بر آماس طلا کنند **دیگر** [illegible] زنجبیل
[illegible] جوشانیده با سفوف زیره [illegible] بخورد **علاج خونی**
رگ [illegible] مسهل دهند و صندل [illegible] طلا نمایند **دیگر** طلاء موضع [illegible]
بخشد **دیگر** ترپهلا در آب [illegible] موضع [illegible] نهند و تا سه روز بگذارند
که حمام خشک شود و بهمان آب [illegible] باشد **فصل صد و چهارم در جذام** [illegible] حکما نهند
هر ده نوع امراض جلدیه [illegible] را اگر ماده همه خون است [illegible] باشد [illegible] نیز
گویند [illegible] قسم علاج پذیر است [illegible] که جذام باشد و از [illegible] کشت

گوید

گویند علاج نمی‌پذیرد و روی مریض مانند روی شیر بود **اسباب** حدوث آن خوردن ماهی با دواط
و گوشت جانوران آبی و شیر با هم و افراط در ترشی خوردن مداومت بخوردن ترب و ماش و
کنجد و گوشت گاو و میش و چربها و دیر هضم و شیر برنج و طعام سرد و خشک در هوای گرم و راه
بسیار رفتن و همچنان گرم خوردن و در آب سرد افکندن تمام زمستان پیش آتش نشستن
بجماع صحبت عادت کردن و عادت بخواب اول روز و آخر روز کردن و شیر برنج نیم جوش
اکثر اوقات خوردن چربی بسیار خوردن سال بسال مسهل نخوردن و استفراغ نا کردن
و بجماع رفتن و فصد حجامت ننمودن خون در بدن فاسد گشته درین علت حادث گردد
و این مرض گیرنده باشد بدیگری سرایت کند و گویند از پدر بفرزند نیز رسد نجاست اعضا
احساس کند و بعده ریش شده و لخت لخت بیفتد بهند جذام خوانند چه در عربی جذام بمعنی
قطع است و جذام اگرچه چهار قسم است اما چون علاج نزدیک بهم است مفصل بیان نکرد
علاج اگر بینی و حلق فرو نشسته باشد و انگشتان نریخته بعلاج قیام نمایند شاید کرم
الهی نجات بخشد اول بفرمایند تا موی و ناخن بگیرد و رخت سپید پوشد و دهان و مو و رگ
پاک کند آنگاه دو درم تخم زرالقی و یک درم علک آنکه سوده با آب گرم بخورد و قی کند و ساعت ساعت
آب گرم خورده قی میکرده باشند ده دوازده دفعه بعده خشکه برنج بخورد و آب سرد نخورد بعد از
تا سه روز همین طور کند آنگاه پس از یک هفته دو درم تربد کوفته بیخته در شیره تخم خیار کند و در
سایه و در سایه خشک سازد و نرم کرده با آب گرم بخورد چون اطلاق خوب شود خشکه
برنج و آب سرد بخورد تا سه روز چنین مسهل بخورد بعد از یک هفته پنج رگ گشاید روزی که
ابر و باد و باران نباشد دو رگ از هر دو دست دو از هر دو پای از پیشانی آنگاه شش ماه
این مطبوخ بخورد **اجزای آن** ریوند چینی پوست نیم پوست کتیرا پوست هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه
گلو گل سرخ صندل سرخ بابونه حب الصنوبر زرشک تخم خربوزه تلخ بالا بادرنگ
سنبل الطیب ترنجان پاره پاره برگ مرزنجوش مساوی نیم کوب کرده هر روز

پنجم در چهار سیر آب جوش سانیده چون نیم سیر ماند با پالوده شیر گرم ناهار بخورد و غذای نخود [illegible] و نمک [illegible]
روغن یا [illegible] دلیده نجم بنوازد و برنج هیچ چیز نخورد نوع دیگر مغز چوب نیم [illegible] صد [illegible] بطریق
ضمال بساید مقدار نیم [illegible] شراب و شش درم [illegible] تازه بساید و یکجا پالوده کرده بخورد و قریب [illegible]
هفته نوع دیگر تخم بابچی دو حصه پوست [illegible] درخت نیم [illegible] گوفته تخم [illegible] یک کف بخورد
تا [illegible] نشود نوع دیگر تخم درخت آزاد که اهل هند [illegible] خوانند رسیده [illegible] شده تا [illegible]
و [illegible] نیم سیر تخم درست [illegible] کنند و آب [illegible] اندازند که بالا آید [illegible] هفته در
زمین [illegible] کنند نیم [illegible] را [illegible] کرده [illegible] مقدار [illegible] کف [illegible] ساخته با شهد بخورد
[illegible] شد فصل [illegible] سبب حدوث آن بلغم فاسد است که در
پوست افتد و بخار کند و رنگ پوست را [illegible] کرد اند و [illegible] پرده عنکبوت سازد و [illegible]
خارش [illegible] اگر نو باشد و [illegible] نشود [illegible] گردد [illegible]
برآید امید نجات باشد و [illegible] بعضی مرض [illegible] و بعضی عرض و [illegible] تقدیر علاج [illegible]
[illegible] فصد و مسهل [illegible] نوع دیگر [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] مقتول [illegible] ده درم [illegible] ساخته هر روز [illegible] درم ناهار بخورد و [illegible]
کنند نوع دیگر سیماب کشته [illegible] روغن کنند [illegible] کرده [illegible]
بمالند که سیماب [illegible] نشود [illegible]
خائیده بخورند و غذا نان گندم بی نمک [illegible] روغن گاو یا [illegible] برنج بی نمک و [illegible] سازند
و مولف شخصی را دید که [illegible] داشت و [illegible] گرفت و [illegible] غلبه کرد [illegible]
ایام [illegible] کرد [illegible] خورده شفا یافت با وجود آنکه زیاده از [illegible] روز
نخورده [illegible] نهم [illegible] سانیده [illegible] ورم کرد [illegible] شد
و ضعف غالب گشت از این جهت [illegible] روز [illegible] خوردن [illegible] ساخت نوع دیگر اگر [illegible]
باشد [illegible] را [illegible] بخورانند [illegible] سانیده [illegible]

نمایند بعد از آنکه گوشت بر دو و عمق پیدا گردد بر رفد پوست تنه درخت مغیلان در آب
بجوشانند و بدان آب زخم را بشویند بهتر شود و اگر از این دارو نیز نیکو نشود بر داغ پی‌ضرر باغض
گرم داغ کنند به تحقیق به شود **فصل صد و ششم در جرح رحم** اگر از زخم ریم برود نخست
حقنه فرمایند بماء العسل و قدری ماء العسل فرزجه سازند و چون از ریم نماند بجام
باب مازو و عفص فرزجه فرمایند و قدری این علت رگ باسلیق گشودن نفع بخشد **فصل صد
و هفتم در خروج رحم** هرگاه عقب وضع حمل سنگینی با ورسد و باری برگیرد و یا از بلندی
فرو جستن بیفتد رحم بیرون آید و این علاج پذیر نشود و بعکس علاج نمی‌شود مگر حکیم
مهارت دارد که بتصرف طبیعت نمود در کتاب شفاء خانی نوشته که بحسب دو روز حقنه
ملین کنند تا روده‌ها از ثقل پاک شود و بار او بر رحم کم کند بعده چند روز مطبوخ
دهند که مثانه از بول و خلط غلیظ پاک سازد و سبک گرداند آنگاه قدری روغن
خاطر نیم گرم در رحم ریزند بعده عصاره لحیة التیس و اقاقیا سائیده در آبی که مازو و
پوست انار و برگ مورد و نیز قدری این چیزها جوشانیده باشند مخلوط سازند و
قدری در رحم ریخته و باقی همان آب با پارچه کتان یا پنبه تر کنند و فرزجه سازند و
بر دهن فرج جامی بیخ کشیش تا نگاه داشته پنکو بیندند و محجمه زیر پستان نهاده بمکند
و اگر محجمه بزر ناف و بیخ ران‌ها نیز نهند صواب می‌نماید اگر ابتدای مرض باشد بسیار شفاء
حاصل گردد **فصل صد و هشتم در اختناق رحم** اختناق رحم علتی است مخوف که نفس گرفته
شود و بیهوشی گردد و بصرعی مشابه شود نهایتش در صرع کف از دهان آید و درین
نیاید و این گاه از بسته شدن حیض بهم رسد و گاه از ماندن منی در رحم تباه شود
و بیشتر این علت دختران و شیره زنان جوان را افتد نیش بعضی را وصال مرد علاج
باشد و بعضی را حیض کشایند و بعضی را مسهل و شیر تنها دهند که رحم را از فساد منی
پاک گرداند **فصل صد و نهم در شقاق قبل** از کثرت جماع و ضربات و غضب اطراف فرج
بترقد یابد و عقب را نیدن علاج و این علاج شقاق مقعد است و بیاید **فصل صد و دهم**

در ادرار طمث هرگاه خون حیض بسیار رود و نایستد آنرا استحاضه گویند اگر از غلبه
خون باشد رگ باسلیق گشایند و بر ساق هر دو پای حجامت فرمایند و پستانش به پارچه
کرباس محکم بندند و بیشتر غذا از عدس سازند و آب سرد بسیار خورد و از چیزهای گرم پرهیز کند
خون حیض باز ایستد و اگر از غلبه صفرا یا بلغم یا سودا باشد خون کهنه شود علاج نه
پذیرد و هلاک گرداند و اگر تازه باشد علاج جمیع انواع این علت اینست
پنج درم افیون پنج [illegible] ثلاث [illegible] هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با آب برنج یک هفته بخورند نوع دیگر
پنج [illegible] دو درم نبات چهار درم سفوف ساخته با آب برنج بخورد خون حیض که از گرمی بود
دفع کرد نوع دیگر [illegible] ده درم صمغ ده درم هر روز اینقدر بخورند یا روغن [illegible] بلیسند
جمیع انواع خون حیض را باز دارد دیگر [illegible] سوده با شهد بخورد و مداومت نماید رفتن خون کم گردد
نوع دیگر [illegible] یک عدد [illegible] دو درم [illegible] دو درم سوده هر روز ناهار با آب سرد دو درم تا یک هفته بخورد
خون حیض و بول [illegible] و خون اسهال باز ایستد گویند اگر زنی از کثرت حیض عاجز شود یک سیر گشنیز
با یک سیر [illegible] العصافیر سفوف ساخته یکبار بخورد خون حیض چنان ایستد که در مدت عمر
حائض نشود **فصل صد و یازدهم در قطع طمث** این از رطوبت و سردی بود یا از غلبه
صفرا اگر از سردی بود مقل [illegible] از [illegible] تخم کدو [illegible] سفوف ساخته
با شیر [illegible] هر روز [illegible] بردارد حیض بگشاید و [illegible] بود و اگر بسته شدن
حیض از [illegible] و گرمی و اختناق رحم و سکته و صرع حادث گردد رگ صافن گشایند
و بر ساق هر دو پا حجامت کنند و از ترشی و گوشت و گندم پرهیز نمایند و [illegible] یا
برنج یا نخود غذا سازند و گاه باشد که از جماع [illegible] بسته شود و خون حیض آید **فصل
صد و دوازدهم در افتادن جنین بچه** اگر در ماه اول و دوم و سیوم حمل افکند از گرمی
بود و نشان از حمل خالی بود باسلیق هر دو دست گشایند و اگر در ماه پنجم و ششم
ساقط شود بیشتر از رطوبت غلیظ باشد شاف [illegible] بکنند تا جذب
رطوبت کند **فصل صد و سیزدهم در اسقاط جنین** داروها که جهت اسقاط حمل

دارو

عورات بهم رسانند و پوست مار اگر زیر عورت دود کنند البته سقط گردد **فصل صد و چهاردهم در انقطاع**
حمل اگر یک سیر شبت را سفوف ساخته هر روز یک کف بخورد و قدری فرزجه سازد بار نگیرد
و اگر گیرد فرزند نرینه زاید **دیگر** اگر پیاز را کوفته آب آن از وقت مجامعت بر قضیب
طلا کنند زن البته آبستن شود و اگر پیاز دشتی باشد بهتر باشد **دیگر** اگر دو درم شبرم عربی
هر روز زن بخورد و قدری برگیرد بار نگیرد **فصل صد و پانزدهم در اعانت حمل** اگر از کوتاهی
قضیب حمل نگیرد علاجش زن کوتاه بالا و خرد خواستن است تا رحم او نزدیک باشد
و اگر مرد عقیم باشد علاج آن از طبیب شهابی جویند و اگر منی رقیق بود و از منی تنک
فرزند تولد نکند و علاج منیت تخم انکلی تخم ملکهاره تخم کونجد شقاقل بهمن تخم کونجد موسلی سیاه
موسلی سفید عاقرقرحا موچرس جمله برابر سفوف ساخته و اگر تابستان باشد دو چندان جمله آن دو برابر
شکر تری یار کنند و اگر زمستان باشد با شهد علوه سازند هر روز بقدر حال بخورند
و چند روز از جماع پرهیز نمایند تا منی بسیار و غلیظ گردد و غرض حاصل آید **فصل صد و شانزدهم**
در حفظ جنین در ابتدای حمل از چیزهای تیز مانند سیر و فلفل و زنجبیل پرهیز نمایند و زیره سیاه و سنداب
و سیاه دانه و چیزهای تلخ و مدر نخورند و از فصد و حجامت و مسهل و نزدیکی مرد و قی پرهیز جویند
خاصه در اول حمل **فصل صد و هفدهم در عسر ولادت** چیزهای معطر ببویند و روغن بخورند یا
لعاب تخم کتان در رحم افکنند یا قی فرمودند و این مجرب است **فصل صد و هجدهم در**
سقط مشیمه بعضی مشیمه را اول گویند چون بچه برآید و مشیمه بماند همان علاج کنند که عسر
ولادت را کنند **فصل صد و نوزدهم در آماس گرده** تب و درد در سرین و بیخوابی و تشنگی و
عسر بول و صداع لازم باشد اگر در گرده راست باشد درد گرده تا جگر رسد و اگر در
گرده چپ بهم رسد تا او حبس بول پدید آید علاجش رگ باسلیق کشایند از جانب که درد باشد و یا
بر ساق حجامت فرمایند و اگر آماس هر دو گرده باشد باسلیق از هر دو دست بکشایند
و بر هر دو ساق یا بر حجامت کنند بعده آب خربزه هندی و نبات لشگاب دهند و هر علاجی که کنند
بعد خون برداشتن کنند تا موافق آید **فصل صد و بیستم در سنگ و ریگ گرده و مثانه**

سنگ گرده ریزه باشد بواسطه تنگی مجاری و سنگ مثانه خرد و بزرگ میتواند بود و بزرگ
سخت را علاج شکافتن برآوردن دست اما جراح کامل باید چرا اگر قطع بر رگ عظیم
عصبی افتد قطع نسل میشود و اگر قطع بر جزو عصبی افتد خون بند نشود [illegible] جراحت
التیام نپذیرد و بول از آن راه بیرون آید و اگر سنگ بزرگ نرم باشد بعلاج بگدازند و اگر خرد
بود اما بقضیب تنگ نتواند در آمدن آنرا هم بعلاج بگدازند و اگر بثقبه در آید و در راه بند شود و حال آن
معلوم شود علاج او منحصر در شق آلت اما چیزها که منفعت بسنگ دارد بطریق اجمال نوشته
می شود الاچی کلان [illegible] بیخ [illegible] و [illegible] زنجبیل [illegible] سفوف ساخته با شهد
میخورده باشد دیگر شقاقل [illegible] هر روز سه درم سفوف کرده با روغن شیرینی گاو بخورد دیگر بیخ [illegible]
برگ [illegible] الاچی [illegible] سفوف ساخته هر روز ده درم [illegible] بجوشانند و صاف کرده
بعد سرد شدن بخورد دیگر اگر سنگ خرد باشد مریض را در [illegible] نشانند [illegible] درم سیماب در
احلیل بکنند و سعی نمایند که در مثانه رود و ساعتی [illegible] بمانند بعده بنشینند اول سنگ
بیرون آید [illegible] سیماب دیگر [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] سنگ بگدازد دیگر
[illegible] سفوف کرده هر روز [illegible] درم با روغن شیرینی گاو [illegible] بخورد سنگ [illegible] علاج [illegible]
و سنگ مثانه [illegible] دیگر بیخ [illegible] خشک کرده [illegible] هر روز [illegible] درم
با شیر گاو بخورد مجرب است **فصل صد و بیست و یکم در جرب مثانه** سبب آن خلط غلیظ [illegible] مثانه
پیدا آید علامات [illegible] در بول [illegible] پیدا آید **فصل صد و بیست و دوم در قروح ذکر** از کثرت جماع
1 و مباشرت با حائضه بهم رسد علاج با آب گرم [illegible] با شهد [illegible]
مرهم نهادن **فصل صد و بیست و سیوم در بول الدم** اگر بعد افتادن از اسپ یا بلندی یا زخمی حادث
گردد علاج [illegible] با شهد خوردن [illegible] نباشد [illegible] بیخ [illegible] شقاقل
بیخ [illegible] کشنیز [illegible] هر یک یک درم [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] شهد [illegible]

چند روز نافع آید نوع دیگر ناگ بهلا سنگهاره هر یک دو درم سوده با چهار درم نبات بخورد و این قرص
بسیار مفید است کتیرا دو درم شب بآب [illegible] یکدرم [illegible] بسیار و نشاسته کهربا گل ارمنی هر یک دو درم سوده
قرص سازند بوزن دو درم هر روز یک قرص با آب زبان بره بدهند فصل صد و بیست و چهارم در
سلسل البول این علت از گرمی و خشکی حاصل آید و تشنگی غالب گردد زود علاج کنند علاج
تخم شبت چهار سیر [illegible] ده سیر میده دو سیر شکر سرخ هشت سیر روغن گاو بقدر احتیاج همه را
بطریق حلوا سازند و هر روز نیم سیر صبح و نیم سیر شام بخورند نافع آید علاج دیگر گندم کنجد سیاه
مویز منقی تخم کتان هر یک یک سیر جدا جدا بریان کنند بعده نیم سیر زنجبیل داخل کرده همه را سفوف
کنند و هر یک سیر سفوف جلاب ساده در آن بپزند و [illegible] زنند و مقدار ده درم قرص ساخته یکی
صبح و یکی شام بخورند نافع آید فصل صد و بیست و پنجم در حرقت البول اگر وقت بول کردن سوزش
و درد و حرارت باشد و رنگ بول سفید باشد علامت بلغم است و اگر سرخ باشد و
بول در مجرا [illegible] و تشنگی بود علامت صفرا است و اگر درد در رگ قضیب بیشتر بود و در مثانه
نفخ باشد علامت باد است و اگر علامات مذکوره همه باشد و احساس [illegible] نبود دلیل است
که باد و بلغم و صفرا هر سه غلبه نموده است علاج اگر بلغمی باشد پنج ماشه فلفل گرد جو کهار
سوده با آب گرمی بخورد نوع دیگر هلیله خار خسک خیار شنبر فلفل از هر یک برابر بجوشانند و قدری
روغن بید انجیر کرده بخورد و اگر صفرا باشد برنگ کابلی [illegible] زنجبیل بالا هر یک سه درم
بجوشانند و دو درم شهد و نیم درم [illegible] کرده بنوشند نوع دیگر پوست درخت [illegible]
نیم [illegible] سعد برابر [illegible] هر روز چهار درم با دو درم عسل و یکدرم [illegible]
بخورد نوع دیگر پنج [illegible] هلیله هر یک یکدرم [illegible] هفت درم [illegible] بخورد
و اگر بادی باشد هلیله خار خسک [illegible] کشنیز [illegible] بجوشانند و با شکر بخورد
نوع دیگر [illegible] هلیله چوب [illegible] هر یک نیم درم بجوشانند و با دو درم
شهد و نیم درم [illegible] بخورد و اگر از هر سه اخلاط باشد [illegible] سوده با شهد بخورد

نوع دیگر بیخ سوسن و خار خسک هر یک سه درم بجوشانند و سه درم روغن بید انجیر کرده بخورد

فصل صد و بیست و ششم در عسر بول

دشوار ریختن بول یا از سنگ مثانه بود یا از رطوبت غلیظ که در مثانه جمع شود علاج قسم اول همان است که در باب سنگ مثانه گفته شد و علاج نوع ثانی این است که روغنها را حار در احلیل بچکانند مانند روغن عقرب و قسط و روغن سداب و روغن [illegible] و روغن زیت و اگر عسر بول از آماس بوده که نزدیک مثانه است [illegible] شیر [illegible] نه درم روغن بید انجیر هر روز بخورد و اگر عسر بول از جهت مثانه باشد و ریم و خون باشد باید که رگ صافن بگشایند و شیر خر و شکر بجا کرده بخورند و از دشوار [illegible] و تیز [illegible] پرهیز فرمایند

فصل صد و بیست و هفتم در سیلان البول

بیند سیلان را [illegible] و بیست نوع دانند و شانزده قسم علاج پذیرد و چهار نوع نپذیرد یکی [illegible] که عبارت از بول شیرین باشد دایم [illegible] و [illegible] بول [illegible] اگر قوت [illegible] ساقط شده باشد علاج ممکن باشد و اگر اندام برقرار باشد و قوت قوی بود اگر چه روزگار بر آن [illegible] کرده باشد از روی [illegible] نباید ترسید و زود علاج پذیرد اما در معالجه اهمال نباید کرد که در این نوع عاجل گردد **علاج** برگ [illegible] پخته [illegible] باشد و اگر [illegible] بخورد بهتر [illegible] دیگر زنگ [illegible] رنگ بول باشد اما [illegible] لعاب [illegible] و در آغاز علاج کنند نخست [illegible] که قریب صد سال باشد [illegible] پخته هر روز ده درم با شیر گاو ناشتا بخورد و از جماع ترش و تیز و گرمی احتراز نماید و جماع نکنند صحت یابد **نوع دیگر** هر روز ده درم سفوف خار خسک و نبات هر یک [illegible] با شیر گاو بخورد سیوم اگر [illegible] مانند [illegible] نماید و در هنگام بول کردن خصیه درد کند این را هم در ابتدا علاج کنند کبریت ده درم سیماب پنج درم سیماب را در سفوف کبریت [illegible] مالیده [illegible] کنند چندانکه خاکستر سیاه گردد بعده زنجبیل و فلفل عاقرقرحا کبابه هر یک پنج درم سوده [illegible] داخل کرده هر روز ده درم ناشتا با هفت درم عسل خالص بخورد امید است صحت یابد چهارم [illegible] بول [illegible] علاج این نیز همان سفوف کبریت است که گفته شد [illegible] موجب اطناب میشد انواع دیگر را تفصیل

بیان نکرده علاج جهت کرم شکم دست میدهد سپید و آن اینست که روز اول نخود سیاه سلیخه خشک
چهار نخود تا بیست و یکروز هر روز یکی زیاده کند چنانکه روز بیست و یکم بیست و یک عدد
خورده شود و همچنین هر روز یکی کم کند بعده باز از سر گیرد تا یکسال چنین کند و فواصل
نکنند جمله انواع [illegible] جز چهار نوع باقی همه دفع گردد نوع دیگر تخم کوکنار تخم [illegible] عاقرقرحه
[illegible] برابر سوده [illegible] آن از دو [illegible] کند چهار درم با شیر گاو بخورد فصل صد و
بیست و هشتم در کثرت احتلام و این از کثرت و تیزی ماده منی باشد یا از گرمی
و غلبه منی علامات اول سوزش مجری بول باشد و زردی و تخافت منی علاج تخم
کوکنار پنج درم سوده بخورد نوع دیگر [illegible] خشک کند و سفوف ساخته همچو نبات
کند هر روز سه چهار درم با شیر گاو بخورد و غذا اشربه اسفاناخ و [illegible] مرده و سپید گرد
و گوشت تعلیه و بریان علامات دوم آنست که منی رقیق و سپید بود علاج بیخ
درخت سنبل سوده با شکر مقدار پنج درم بخورد و عادت کند مجرب دست
فصل صد و بیست و نهم در اماس خصیه اگر از حرارت و غلبه خون بود رگ باسلیق
گشایند یا بر تیزی خون کم کنند و اگر از سردی بود گل بابونه در آب جوشانیده همچنان
گرم بر اماس بندند و بدان آب بشویند نوع دیگر فلفل دارچینی زنجبیل موم عسلی
سپید و سیاه هر یک یک درم صاف کرده ده درم روغن بید انجیر در وی اندازند چند روز بخورند
فصل صد و سی ام در شقاق مقعد اگر از غیر بواسیر باشد رگ باسلیق گشایند و
مرهم نهند فصل صد و سی و یکم در ناسور مقعد بهندوی بهگندر خوانند جای این علت
گرد مقعد باشد از جانب درون آغاز کند و گاه از طرف بیرون چنانکه خواهد شروع شود
[illegible] نهند مانند شیر درخت [illegible] سفوف [illegible] پخته کهنه [illegible]
زنجبیل [illegible] برابر [illegible] باشد [illegible] بر علت نهند [illegible]
[illegible] پخته نشده باشد دفع گردد و بعد از پخته [illegible]
غالبا [illegible] علاج نپذیرد مگر بطریق ندرت و علاج در طب شهابی بسیار نوشته

شده است از رنج اخلاط او رسند از انجیلی باسی نسبت ترپهلا زنجبیل دارفلفل فوفل چترک پاتهه
ترا ایهان قسمها بیه اندر جو در حب الالاچی پترج اتانگ نمک کمک سیاه نانخواه کرفس مرار باتج برابر
تیغ جو کهار کوفته بیخته با شهد و روغن امسوریا سیاه بیامیزد و هر روز چهار درم با آب گرم بخورد ناصور و جراحت
زیر قدیم و لوطار خشک شود و زخم دفع گردد **فصل صد و بیست و دوم در بواسیر** گویند این اندرون بسیار بهام باشند
گرمای نوبتی بسیار انتقال کنند و بمیراث نیز رسد و آنچه بمیراث رسد علاج نپذیرد و باقی را اگر
چندین نوع است هرگاه خون تیره میرفته باشد نه بندد و با لون خون از سیاهی بسرخی زند
و الادوات الحسب و ورم الزیرو و زکام و خون و تب و سل و جذام و جرب و سرطان و دوار و تفیل
بهم رسد بعد از آن که خون بسرخی زند چنانکه در شرحها بی مسطور است معالجه قیام نمایند و
بقول حکما از پنج نوع است و نزد حکماء هند سی قسم معجون سوران جهت دفع جمیع
انواع بواسیر بی نظیر است اجزای آن پوست بیخ چترک ده درم زنجبیل پنج درم فلفل گرد
سه درم هلیله زرد هشت درم بلیله امله فلفلمول از طالیس پتر بلادر از هر یک
شش درم پیتر مول ده درم بیخ فلفل ده درم ایل الاچی پترج از هر یک چهار درم سوران
خشک صد درم قند بوزن مجموع کوفته بیخته معجون سازند و غلوله کرده هر روز یک غلوله با آب
گرم بخورند **نوع دیگر** فلفلین بیخ پاپیل چترک هلیله هر یک ده درم سوران خشک صد درم
با پانصد و پنجاه درم قند معجون سازند و هر روز یک پنج درم با آب گرم میخورده باشند تا
شش ماه هر شش قسم بواسیر دفع شود دیگر اگر کعب پای چپ را فصد کنند از جانب نیز اثر کند
بر طرف شود **فصل صد و بیست و سیوم در کرم شکم** کرم حب القرع که از انواع حیات نیز گویند در
جای معده بهم رسد و کدو دراز در روده و کرم باریک مانند کرم سرکه در مقعده متولد شود
علاج یکدرم مرداسنگ سوده با شش درم روغن تخم سپند حب القرع دفع گردد **نوع دیگر**
اول قدری کباب بخورند تا کرمها متوجه آن شوند آنگاه یکدرم اجوائن کرمانی کوفته بیخته
با آب گرم بخورند همه کرمها بمیرند لیکن باید که وقت خوردن اجواین نفس کشیده دارد
تا بوی آن بکرمها نرسد علاج کدو دراز تا بزنگ هشت درم ترید [illegible] درم [illegible] ده درم

خرمای هندی ده درم کوفته وقت خفتن بخورند و بخوابند علی الصباح چون برخیزند اگر کرم باشد
در شکم بیرون افتند دیگر قنبیل دو درم [illegible] ترکا یک درم تخم بالنگو یک درم سفوف کرده با دوغ
ترش یا دوغ گاو بخورند تا سه روز کدو دانه دفع گردد علاج کرم خوردن بیخ خربزهٔ تلخ با آب
سوده در مقعد کودک نهند دفع گردد فصل صد و بیست و چهارم در درد پشت اگر از
خون بود حجامت میان دو کتف کرده خون کم کنند و اگر از باد بود شاخ گاو را روغن
کرده بجای حجامت گیرند و در آتش افکنده بسوزند انگاه برآورده آسی کنند و هر روز
قدری از آن با روغن گاو بخورند درد پشت زایل گردد مجرب است نوع دیگر اول پشت را
بروغن چرب کنند بعده سپندان یعنی اسالیون که بهندی اهلیم خوانند با آب آسی کرده
طلا نمایند و در آفتاب نشینند درد پشت و تهیگاه دفع گردد و هر علاجی که برای درد مفاصل
نوشته شده برای درد پشت بکار آید خواه از تداخلی و غیره فصل صد و بیست و پنجم
در خلع هندوی آنرا اسول خوانند اگر بادی باشد از جای بجای نقل کند علاج نمک
سونچل زنجبیل بهار مسل هر یک [illegible] درم در چهار سیر آب بجوشانند و چون نیم سیر بماند صاف
کنند و یک درم [illegible] بار بخورند تا سه روز دفع گردد و اگر خلع کهنه باشد بعد منقی معالجه
نمایند و اگر صفراوی باشد علامت [illegible] اندوه و [illegible] و تلخی دهان و [illegible] سوختن
موضع خلع بود و درد ثابت علامت بود علاج جوشیدهٔ تمر هندی و آمله و خیار شنبر هر روز با شهد
بخورد نافع آید و اگر بلغمی باشد خلط ثابت بود و آب از دهان آید و گرانی [illegible] سستی
زانو بود علاج بیخ بید انجیر [illegible] خورد و بزرگ با زنجبیل خار خسک هر یک یک درم
نیم کوب کرده بجوشانند و صاف ساخته اندک جوکهار یار کنند و بخورند دفع گردد فصل صد و
بیست و ششم در درد مفاصل اگر از بلغم باشد باید که رگ باسلیق کشایند و در عقب آن سه درم
فلفلدراز و یک سیر شیر گاو جوشانیده هر روز بخورد صحت یابد و اگر از رطوبت و باد باشد علامت
آن [illegible] باشد و [illegible] جمله اعضا حرکت نتوانند کرد علاج برگ [illegible] آسی کنند زنجبیل [illegible]

دیو دار و بیخ بید انجیر سنبهالو هر یک یک درم کوفته در چهار سیر آب جوش دهند چون نیم سیر بماند صاف
کرده شیر گرم بخورد ناشتا تا سه هفته و از چیزهای بادی و از جمیع ترشیها پرهیز کند صحت یابد
دیگر فلفل دراز چوک فلفلمور چیرک زنجبیل پاته بابرنگ اندرجو هنگ زیره بهاریکی
بیخ سر شف چهار زنجبیل اجمود کرو مر زیره سیاه هر یک چهار درم زر نیهالی سه درم شش درم
کوفته بیخته منقل یک سیر کوفته بقیه ادویه شش درم غلولها بندد هر صبح نهار یکی ناشتا یکی میخورده
باشد و از جمیع ترشیها و خمیر نهار نفاخ پرهیز نماید انواع باد مفاصل را زایل کند و به تجربه
مقرون گشته است دیگر برگ راسن خشک هشت درم بید انجیر سپید یاف هر کدام
بچور دیو دار بید اما لتاس زنجبیل ستیس بیخ بسبهره بیخ کسیلو اسکند کلوی منقل از
ستانور کستاس خورد و بزرگ هر یک فله درم سفوف ساخته هر روز دوازده درم در هشت
سیر آب جوشانیده یک سیر بماند بپالایند شیر گرم بخورند تا سه هفته بخورد هر بادی که در وجود
تر و خشک باشد دفع کرد و این از دوا های مشهور هند است دیگر چوک اجوایین نمک سنگ
برگ راسن خشک قسط و حماب و خشک کشنیز و ناگکیسر جمله برابر منقل نوبان اسر کوفته
بقدر چهار درم غلولها بندد هر صبح نهار یکی بخورد صحت یابد دیگر شملیت والان خرد و بزرگ
ناخوده سپند دانه سیاه و ازتخم ترب تخم خربزه منقی هر یک سه درم و نیم سپند سفوف هفت
درم سفوف سازند و یک سیر سنگ شیخ در حل کرده هر روز پنج درم با آب بخورد جمله بادها
بشکند و باه بیفزاید و چهره رنگ روشن گرداند دیگر جمیع روغنها گرم محلل که در
هندوستان می سازند جهت درد مفاصل مفید است مانند روغن ستانور و روغن
نارنی و روغن بید انجیر و سرشف و روغن قسط و روغن بابسان و روغن نفط هر کدام
تنها مالیدن در علت باد هفت اندام نافع باشد دیگر باید دانست که درد زانو
گر کهنه شود و بسیار درد کند اهل هند آنرا انو بات خوانند و علاج علیحده برای آن
ترتیب داده اند زنجبیل بانس سیاه و دیودار هر یک سه درم کوفته در چهار سیر آب جوشانند

حب پنج فلفل [illegible]

نیم سیر عسل بمالند بالا یده هر روز ناشتا بخورد و باین مداومت نماید صحت یابد نوع دیگر برگ ارلیسی
و با برگ آک سه روز متواتر بسته دارد درد زانو دفع گردد نوع دیگر روغن تخم سپنجبه
طلا کنند که نفع عجیب بینند و درد زانو که در پیری باشد دفع گردد نوع دیگر سیر پاک کرده
[illegible] سیر خردل نیم سیر باریک کرده و [illegible] کوفته در آن [illegible] کنند که چوب باشد و یک شب بالا
بجوشد و در زمین ننهد و علی الصباح یک و نیم سیر روغن [illegible] و نمک سنگ [illegible] در آن نیم
کوفته در آن افکنند بر هم زده همچنان بیاویزد و بر زمین ننهد و بعد از سه روز فرود
آرد بقدر تاب و طاقت هر روز ناشتا با نان گندم بخورد درد زانو و انواع درد مفاصل و بادها
و علو از شکم و هر علتی که در شکم باشد و علل احشا دفع شود نوع دیگر بر موضع درد برگ آک
زنند و شیر برگ آک طلا کرده کاغذ بچسبانند و بر آن بپاشند و اگر هلاک زدن دشوار باشد
همین شیر آک تا سه روز متواتر بمالند بعده با آب گرم مسکه مالیده بشویند نوع دیگر زقوم
خاردار شگافته بر موضع درد ببندند و چند روز مداومت نمایند و در شب از [illegible] باز نکنند

فصل هفدهم در [illegible] و علت نقرس

و آن آماسی و دردی بود که در بند انگشتان پای
خصوصا در بند انگشت بزرگ و در بند پا پدید آید و بیشتر از ماده حاره رقیقه بود و یا از
ماده دموی و یا از اخلاط فاسد که در وی ریزد یا از افراط جماع و یا از راه رفتن بسیار
و اگر منع درد آماس [illegible] زانو باشد و در بند پای هم بود آنرا نیز نقرس خوانند و اگر در بند
دست و انگشتان او حادث گردد آنهم نقرس است و اگر آماس در [illegible] زانو باشد
و در بند پای نبود آنرا نقرس نخوانند اگر ماده رقیق و اندک بود درد در سه هفته ماده
تحلیل یابد و اگر غلیظ و بسیار باشد چهل روز و نقرس اگر از جانب چپ افتد
دیرتر علاج پذیرد و باشد که هلاک کند [illegible] بعد سیوم روز رگ باسلیق یا
اکحل بگشایند اگر علت جانب راست باشد رگ از طرف چپ باید گشود و اگر جانب
چپ باشد از راست [illegible] موافق علاج او زند و هر روز ناشتا [illegible] سوده درم

در یک سیر شیر گرم تازه تا جوشیده اند آمیخته بخورند صحت یابد و نقرس بلغمی را طبیب گرامی
بیشتر در سن کهولت و پیری بهم رسد خاصه مرطوبین را چون زمستان بود قی فرمایند
و اگر تابستان باشد مسهل دهند الگاه دواها را که در درد مفاصل گفته شد بکار دارند
و این چند دوا که بهندوی اسرا جوک راج گویند جهت درد مفاصل و کمر و زانو و نقرس و
عرق النسا و قولنج و فالج و لقوه و جمله امراض بلغمی و سوداوی را نفع عظیم بخشد فلفل دراز
بیخ فلفل فلفل مرچ چترک زنجبیل اندرجو زنگ دهاونای ببسیس مرسنف زیره سفید الالا
بزرگ گیاه بجبیل اجمود گرو ناگیسر بازنگ تخم گشنیز زنبیک هر یک یک درم تربد سپید چهل درم
مقل شصت درم پاک کرده جمله ادویه کوفته بیخته هر روز دو درم تا پنج درم بکار ده را شتا بخورد
غذا گوشت گوسفند و حلوا و چوزه مرغ و دراج قلیه و کباب و ماشوربا با تنبر بها سازند
فصل صد و شصت و هشتم در درد کمر و پشت و پا و مانند آن چون معالجات اینجا همه معالجات
اوجاع مفاصل و نقرس است تکرار حاجت نیفتاد فصل صد و شصت و نهم در علت فتق
این علت علاج نپذیرد از ابتدا سعی کنند که زیاده نشود مریض را راست خوابانند و
بر آن موضع نشان کنند بعده دست بر روی نهند چون روده باید زیر آن رود داغ آهنی بر آن
نشان کنند و باد انگ نشود حرکت نکنند و بیشتر در تابستان غلطیده باشد و بعضی جابجا داغ
آن موضع را شکافته حجاب که دریده بریسمان بدوزند و مرهم به سازند و چنانچه گفته شد حرکت
نکنند و طعام شوربا و خشکه دهند و این تجربه حکیم شهاب است و مولف گوید که در ابتدا
این انگشتان هر دو پای را از جانب بالا شش آهن خوب گرم کرده داغ کنند علت زیاده نگردد
و بعضی گویند که هر دو پای داغ حاجت نیست از چپ بر راست و از راست بچپ کافی است
و بعضی گویند رگ ستبر در شست فرو دو جانبی که نبض مریض می بینند بالا زیر انگشت
داغ کنند بترتیب که گفته شد از چپ براست و از راست بچپ دیگر اگر در خصیه
زرد آب جمع شود اصل معالجه این است که فرو خصیه شق کنند و غایزه نهاد و طرابی

گزر در آب اسپغول میکنند و بار در آب استسقا رقی میکنند بیرون آرند و برگ خصیه
نزدیک به آلت داغ کنند تا منفذ بسته شود الاگاه کبر ابهم به بسازند

فصل صد و چهلم در عرق مدنی

هندوی نارو خوانند و بفارسی رشته گویند و بعربی عرق مدنی از آن نامند که در
مدینه حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بسیار می شود و این علت بیشتر از خوردن طعامها
غلیظ و نوشیدن آبهای که سرگین و بول حیوانات در آن افتاده باشد و کشیدن رنج بسیار
پدید آید اکثر در ساق پا بهم رسد اول در گوشت شود چون کرم خراطین که در روده متولد گردد
بعده بجانب پوست آید بعضی را از علامات درد و تاب از تب و سوزش پدید آید و آماس
بهم رسد علاج چون نارو آبله اندازد و آماس گیرد بمالند اسپغول و تخم و صندل سپید و آب
برگ حسک مرو و آب [illegible] یکجا کنند و بر وی نهند تا حدت ماده کم گردد و نارو سر کشد پس اگر سر کشد
در رشته نمایان گردد عمل شرب و یا لیل کاغذ به پیچد و آهسته آهسته بکشند و اگر تمام بالفور برنیاید و
زور کنند شیر و روغن بخورد و لحاف بر سر پوشانیده نگهدارند که یک پاس بخواب تا عرق کند پس لحاف دور کرده
نارو را باز آهسته آهسته کشند و اگر تمام برنیاید و زور کنند باز چندان تکرار این عمل نمایند که رشته
جمله برآید و خلاص گردد و اگر بشکند قبل از آن که موضع نارو آبله کند از آتش داغ کنند و اگر به یک
شکاف برنیاید پنج شش جا شکافند و برآورد و اگر موضع نازک بود و شکاف نتوان کرد
باید که از حرکت و تردد باز آید و این شربت سه هفته بخورد هلیله بلیله آمله زنجبیل قرنفل [illegible]
برابر سفوف ساخته هر روز دو درم با شش درم شهد و قدری آب شربت سازد و
بخورد نهار سه هفته ملازمت کند خلاص یابد و اگر نارو ورم کند و وجع بسیار کند [illegible]
[illegible] چون بلنیر (؟) بعده برگ اک بسیار بر و بندند تا سه روز بسته دارند بعد از سیوم روز
بگشایند سه کرت همچنین کنند و هر روز بسته دارند متصلاً نارو دفع شود دیگر هر که در اوقات
این علت هر روز نهار شیر و روغن بسیار بخورد و ملازمت کند رشته با سلامت برآید و رنج
نه نماید **دیگر** [illegible] نیز در موضع جوش نشانیده بر نارو بندند دفع شود **دیگر** شیره برگ [illegible]
نیم سیر فلفل گرد دو درم سوده با ده درم روغن [illegible] نهار بخورد و اگر آغاز باشد دفع گردد
والا با سلامت برآید

فصل صد و چهل و یکم در عرق النسا

هندوی [illegible] خوانند باید که

۱۵۹

رگ عرق النسا را کشایند و بعده قی فرمایند و مسهل داده این دارو خورانند هلیله زنجبیل تربد و تینی
مقل جمله متساوی کوفته بیخته یکجا کنند و قند بوزن جمله ادویه یار کنند و هر روز بخورند بخورد و بعد از اسهال
خواهد آورد و از نوشیدن شد که موجب صحت است و بعضی بر سر رگ بالاتر ستالنگ انگشت
انگشت داغ کنند و یا میان انگشت خرد و یا ر و انگشت دیگر که با او متصل است با آهنی
گرم کرده خطی کشند بعضی نافع آید و اگر اینها مفید نیفتد میان ساق بشکافند و آن رگ را
بقلاب بر دارند و ببرند و داغ کنند و پرهیز از جماع و ترشی مطلوب است و تیل ستار و فرفیونی
و غیره مالیده باشند **فصل صد و چهل و دوم در داء الفیل** این علت اگر کهنه گردد کم علاج
پذیر و اگر تازه باشد چنین علاج کنند رگ باسلیق کشایند از هر دو دست لیکن از آن دست که
مقابل پای معلول باشد خون بیشتر گیرند و مسهل دهند و بر ساق پای حجامت فرمایند و بر پلید
پای سائیده بر آن موضع طلا کنند و بسیار چنیدن و از طعام غلیظ سودا انگیز پرهیز **فصل
صد و چهل و سیوم در دوالی** رگهای ساق لب آن انگشت بزرگ گردند و کجها بدان نمایان
گردد و این علت بیشتر حمالان و مانند ایشان را افتد از غذای غلیظ سودا انگیز هم رسد
قبل از کهنه شدن علاج چنان کنند که در داء الفیل گفته شده بعده آن رگها که ستبر شده
بگشایند و انگشت بر آنها بمالند تا خون خوب بر آید پس ببندند و در پرهیز بکوشند و
در این علت بعد از کشودن رگ اکحل یا باسلیق و صافن نیز بگشایند و هر روز قدری
زنجبیل فلفلین میخورده باشند **فصل صد و چهل و چهارم در سپیدی ناخن** ماده سپیدی
بر ناخن و ماده بهقی سپید و برص یکی باشد پس پرهیز همان تغیر بجا آرند تخم کتان و تخم بسلیت
کوفته از حریر بیخته باشند و با شهد و موم سرشته بر وی میکند داشته باشند رفع گردد
فصل صد و چهل و پنجم در داحس و آن ورم دموی است که در بن ناخن پدید آید و گاهی
از غایت درد تپ نیز عارض گردد علاج رگ اکحل کشایند اگر بر دست چپ بود
از دست راست و اگر بر راست باشد از چپ بعده مسهل دهند و در فیون و تخم تنبک
با سرکه و گلاب سوده بر ورم طلا کنند تا سه روز تا درد فرو نشیند و آن مایه دفع

۱۵۰

گندد و راحت پدید آید آنگاه اسپغول در سرکه بپزند و تا سه روز بمالند و پس از سه روز انگشت را در آب بگذارد تا پوست نرم شود بعده شهد و شکر یکجا کرده هر روز بمالد تا زود و نیشتر کنند و ماده دفع شود و اگر باین نیز نکنند یک غوک چاه را شکم پاره کرده همچنان گرم بر روی بندند که در ساعت باز شاید و درد ساکن گردد مجرب است و اگر در کف دست و یا پا و چنین ماده بریزد علاجش همین است و مولف مصحح را دید که در کف پای چنین علت بهم رسانیده بهیچ علاج بهتر نگشت و مشرف به هلاک گردید پس آهنی را گرم سرخ کرده بودند و برای همین ساخته بودند در موضع درد بقدر فرو بردند قطره چرک و خون برآمده اسباب آن یافت و بهتر گشت که بالای داغ حاصل خشک برنج و ماست شیرین مخلوط ساخته گذارند تا سوزش آتش تخفیف یابد **فصل صد و چهل و ششم در انشقاق الاظافیر** شکستن ناخنها مانند دندان موش گردد و این علت از باد و صفرا پدید آید از اطعمه سودا انگیز پرهیزند و هلیله و بلیله و آمله مساوی کوفته بیخته هر روز سه درم بر نهار بخورند دفع گردد و مصطکی و نمک سنگ را با آب سرشته بر سر ناخنها بمالند و چند روز بلا زحمت نمایند و اکثر اوقات ناخنها را چرب نگاه دارند و روغن کشند و پس آن نفع عظیم بخشد **فصل صد و چهل و هفتم در [illegible]** نقار ریش سیوس نیز میخوانند و آنرا افعاهم گویند و این در ریش و بروت نیز بهم رسد اگر قوی باشد و در جای یک سر حجامت کنند و آرد نخود در سرکه تر کرده ساعتی نگاه دارند پس بر سر مالند بعده از ریگ پاش آب گرم بشویند و با این دوا دست نمایند دفع گردد **دیگر** تخم حنظل و سرکه بهم آمیخته بر سر مالیده باشند نیکو گردد **دیگر** فلفل گرد یک جزو زعفران دو جزو دوازده جزو روغن کنجد آمیخته سائیده و صاف کرده بر سر میمالیده باشند هر سیوس که محکم شده باشد بر رود **دیگر** آب لیمو و جوهر [illegible] آب یکجا کرده در سر مالند دفع شود مجرب است **دیگر** نشا شستن نیز همین حکم دارد **فصل صد و چهل و هشتم در داء الثعلب** بیشتر این علت در موی سر و ریش افتد و ماده در سر نیز جمع بهم رسید از رطوبات فاسده محترقه موی از غذا باز ماند و ریختن گیرد و اول در بن موی خارش پدید آید آنگاه بریزد و اگر از غلبه خون باشد رگ آن موضع رگ قیفال کشایند

و زیر سر حجامت کنند و در آن مرض که موی ریخته است حلق زنند و یا دیر جو و بعد
حلق زدن اگر حنظل و موش با روغن مرهم کرده طلا کنند نفع عظیم بخشد و اگر پشک بز سوخته
با مگس طلا کنند نفع بخشد و موی برآید و هیچ چیز بدین نماند **نوع دیگر** تخم سیر آمله ورزده
آثار آن یک شبانروز بچسبانند بعد از آن بدست بمالند و صاف کرده و چو سیر روغن نخود
در موی زیر ... بجوشانند چون آب نماند روغن را صاف ساخته بعد فصد بر روز می
مالیده باشند دفع کرده و اگر بلغمی بود رنگ آن مرض سپید باشد دو درم شحم حنظل و
دو درم کتیرا یکجا آس کرده با آب بخورد تا دو ... و سنت استفراغ کرده و به همین طریق تا عاصر
یک یک بهفته دو نوبت و دیگر نیز مسهل بدو بدهند بعده مرضی که مذکور شد را با حجامه ستر
چندان مالند که سرخ کرده و پیاز را کوبیده گل کنند و اندر آن مرض بمالند اگر آن مرض سرخ
نشود و بداند علاج پذیرد و نیکو گردد و اگر بمالیدن حجامه و پیاز سرخ نشود علاج نپذیرد
اگر موضع موی آن مرض بزوید و خون سرخ نشود و پیاز و عاقرقرحا و فلفل گرد ساییده
شوده با زهره گاو خلط کرده طلا فرمایند موی برآرد **نوع دیگر** حلق زنند و زرد چوبه
و شنجار و سرشف و خردل نماند چند اینکه زرد آب دفع کرده و اگر بعد حلق سر کینی
مگس ... با خون خرگوش طلا نمایند نفع عظیم ... و اگر [illegible] بود
در آن موضع خارش و سوزش و خشکی باشد موی آن موضع دور کرده زیر سر حجامت
فرمایند و ... [illegible] ... اگر روغن بنفشه و یا روغن بادام بمالند و با آب
نیم گرم بشویند و ... غرغره کنند و روغن آمله ... طلا کنند نیکو شود **نوع دیگر** آن موضع را
با ... بخراشند چون سرخ شود خون ... بمالند و ... [illegible]
نوع دیگر حلق زده بعد آن خطمی ... [illegible] ... عبارت ... [illegible]
تا ... طلا کنند ... [illegible] ... **فصل ...**
... [illegible] ... تمام موی سر و ریش ریختن گیرد و سبب این علت از
نقصان رطوبت غاذیه و فراخی مسام و تحلیل ماده است علاجش آنکه ... [illegible]

۱۵۱

خشک و مزاج بارد باشد علاجش نخست فصد کنند آنگاه آن موضع را با آب ابلو و یا با آب هلیله سیاه شستن
و لادن را در روغن کنجد حل کرده مالیدن البته باقی موی که اندر بغلش بماند مجرب است و روغن آمله
کوکنار نیز نفع عظیم بخشد **فصل صد و پنجاهم در تشقق شعر** پیوسته موی را به روغن بادام
چرب دارند و با طعام نیز بخورند **نوع دیگر** بنفشه و آمله و بلیله و بیخ نیل و زاک سوخته ابلهی با آب سائیده
طلا کنند از ترقیدن و شکستن موی را دفع کرده و روغن آمله که گفته شد بسیار نافع است و موی را نیز
دراز کرده و شکستن موی را دفع کرده و ترقیدن موی نیز دفع شود **فصل صد و پنجاه یکم در
انبات شعر** روغن کنجد دوازده سیر آب بهنگره سیاه چهار سیر سپید سوخته تر هلیله هر کدام
یک سیر ترواشه چوب کهیر نیم سیر در یکمن آب بجوشانند و چون روغن خالص بماند صاف کرده
در آوند گیرند و در استعمال نمایند موی را دراز کرده **نوع دیگر** بیضه در آب بجوشانند و لطیفی جوده
روغن از زرده او بگیرند و چند عدد مگس بریان کرده بمالند البته موی بروید اما باید که آسترده
کشیده بعد از آن بمالند **نوع دیگر** شتر نیز بکوبند و در روغن زیت و یا روغن بید انجیر سرشته بر ابرو
نهند موی بر آید و مالیدن مغز سر روباه نیز همین حکم دارد **فصل صد و پنجاه دوم در جعودت مو**
یعنی موی بطرزی موی زنگیان در هم پیچیده شود و این علت از گرمی و خشکی باشد باید که
مغز بادام و رخت بیل با قند و آب سوده بمالد پیچیدگی بر طرف شود **فصل صد و پنجاه سیوم
در قمل** اگر در سر و بدن سپش بسیار شود و نشستن آب گرم بر طرف نشود دلقی و مسهل بلغم
پاک سازد و صبر و سیر بدن و سر مالیده هر روز بشویند **نوع دیگر** سیماب را در خاکستر تا جلد بگیرد
و در روغن کنجد چند روز بمالند که سیماب مضمحل شود و سپش بمیرد و اندام بمالد اگر در اندام باشد چلکی
بمیرد مجرب است **نوع دیگر** گوگرد با زرنیخ برابر با شراب شش ماهه سائیده و با روغن کنجد
سرشته بمالند سپش دفع شود **دیگر** برگ و گل و بار درخت نیم هر کدام که حاضر باشد نرم
کرده بمالند سپش بمیرد **فایده** در کفایه مینویسد که اگر در روز شنبه ماه شانه در سر کنند
سپش نمیرد **فصل صد و پنجاه چهارم در تشقق پاشنه** بعضی را از ترقیدن پاشنه درد و الم
باشد و آن بیشتر از غلبه باد و صفرا بود و بعضی را در زمستان بهم رسد علاجش یکمثقال نوع نخست

قند مقل قیر شهد نمک موم جمله را در شاش گاو بجوشانند گرم بر آن بمالند نافع
آید فصل صد و پنجاه و پنجم در بفر این علت بیشتر بر پوست و بر پشت پا و دست و
سر پدید آید و ماده آن نزدیک بماده خنازیر و سعفه باشد در آغاز باید بدست بسیار بمالند
بعده شیر پستان ماهی و نمک باهم بسایند و بر وی نهاده محکم ببندند دفع شود و هر روز بر وی بمالند
شود و هلیله زرد باشد فصل صد و پنجاه و ششم در گند بغل نخست مسهل دهند بعده فصد
قیفال بگشایند از هر دو دست و بر هر دو ساق حجامت کنند و توتیا و مرداسنگ و کافور
سوده هر روز در بغل بمالند و هر سال این علاج کنند نوعی دیگر آهک کهنه بسایند و با سپیدهٔ
تخم مرغ آمیخته در بغل بمالند بوی بد تباه دفع گردد و اگر بر دست و پا بمالند عرق در این کف
پا و دست کم شود و بعضی را بهم رسد دفع شود فصل صد و پنجاه و هفتم در انواع تپ بدانکه تپ نزدیک حکمای
هند شصت و نه قسم است گفته تپ که نزد حکمای پارس است حمی یوم حمی دق حمی غب حمی بلغم حمی مطبقه
حمی مرکب حمی ربع حمی محرقه حمی شطر الغب و شصت قسم دیگر پس طبیب در انواع تپ نیکو شناسا شد
در معالجه خطا نکند کلیه در تپ بلغمی اگر در تشخیص اقسام تپ علاج گردد نخجامه فرمودن و آب
گرم خورانیدن کار نیک کنند تا شش روز و اگر قدری قرنفل و کشنیز خشک جوشانیده بدهد صواب بود
و در جمیع تپها بعد از برطرف شدن تا یک هفته روغن نخورد که منع است حکما در تپ بادی که در
درجه سیوم باشد و تپ مفرد بادی را بهندوی بات جر خوانند سر خواستن و همه اندام
درد و پرده شدن روی کرانی و کشیده گشتن دست و پا و سیاهی ناخنها و شکم و رشح بود و در
و تنگی نفس و هذیان و مغازه و سیر نبضی و دهان و صداع و خلاف بیخ از لازم بود اگر در درجه
اول باشد در آغاز لرزه نیز شود علاج گلو سستا و ... هر یک یک درم جو کوب کرده در
چهار سیر آب جوشانیده تا نیم سیر بماند شیر گرم یک هفته بخورند نیکو شود دیگر زنجبیل برگ را سنی
گشنیز بزرگ و دیودار گلو کرایته پهکرمول ... هر یک یک درم در چهار سیر آب
جوشانیده نیم سیر بماند شیر گرم بخورد دفع شود و اگر در درجه دوم باشد درد در مفاصل
و انقلاب جگر سستی شکم و درد ... بود و اگر در درجه سیوم باشد ازین جانب ... باد و قوت

کنند یک عضو بیکار گردد پس ملاحظه نمایند اگر آن عضو فراهم آید قابل علاج باشد و الا فلا علاج
خوردن طعام چرب و گرم و نرم و قلیه گوشت گوسفند و شراب و قند سیاه اندام بر روغن بید انجیر
و نفط و روغن کستا و روغن نارین و غیره و پرهیز از ترشی و شیرینی نماید و جوشیده که بالا ذکر
کرده شد نوشیدن و برگ بید انجیر گرم کرده بر عضو معلول بستن **تپ دوم صفراوی**
که بهندوی پت جر گویند تلخی دهان و بلوراست درد چشم و سر و زردی بشره و چهره و بد بوی دهن
و بدن و هذیان گفتن لازم باشد علاج جاری نشود گلی نمودن و غذا در گرم حیات سرد باشد خوردن
و آش مطبوخ نوشیدن و موی و کاسنی سبت یا پره تا که موتهه گرو هیار سنبر **نوع دیگر** مهوجایه یا پره
با نر بنگ کراینیه تا گره و هر یک یکدرم جو کوب کرده در دو سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند
صاف کرده بنوشند و نکاره آن نیز وقت شب بخورد **نوع دیگر** ملیتی یعنی بیخ سوس برنگ
بورست نیم موتهه کلوی سیلوفر و گشنیز بزرگ کراینیه هر یک دودرم در چهار سیر آب
بجوشانیده نیم سیر بماند سرد کرده مع سه درم نبات بخورد تا یکهفته یا بیشتر **سیوم تپ بلغمی**
که بهندوی سیلکمیا جر خوانند و در معده و سینه بیشتر اخلاط بلغمی میباشد چاشه مرطوب فرحا نزاکاه
متعفن گردد و بخارات آن بدل رسد تب بلغمی حادث گردد علامت گرمی و تنگی نفس و نقصان اشتها
و آب چشم فرود آید و گرانی اندام و سستی و درد مفاصل و بسیاری خواب و درد بلغم باد و فرونسه
آب دهان و سپیدی رنگ و شراسی و ناخن زرد و گشت و شیرینی دهن باشد علاج باید که تا اشتها صادق
بهم رسد طعام نخورد و بعده آب ملکی جوشانیده تا سه روز بخورد و روز چهارم دلیه منک پخته بی روغن و قلب
و نمک بخورد و بعد روز همین بکار دارد و نگاه این جوشیده میخورده باشد فلفلمور و سونیده زنجبیل
هر یک یکدرم و در چهار سیر آب جوشانیده بخورد **نوع دیگر** ترپهلا کتوره ناگرموتهه اندرجو برگ برول چابر چترا
چترک اور پلپامور هر یک دو درم در چهار سیر آب جوشانیده و دو درم شهد یار کرده بخورد
صحت یابد **دیگر** زنجبیل بهارنگی کلوی بانس کتهانگی مهوجایه هر یک یکدرم جو کوب کرده در
چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر گرم گرم بخورد تا یکهفته چنین کنند نافع آید و تپ سیوم از
حرارت غریزیست که با حرارت اصلی که معدن آن دلست یار می شود و بجمله تن میرسد
چون نزد اهل هند علل دموی نمیباشد و خون را در اخل اخلاط نمی دانند مولف تپ دموی

نشنو تب است اما تپهای مرکب یکی تپی است مرکب از صفرا و باد که بهندوی انرا ودت پت
جر گویند نشان گرمی و تنگی نفس و سیلان آب دهان و کمی اشتها و زیاد دستی اندوه و تشنگی و درد سر
و گردن و مفاصل و قبض شکم و سفیدی چشم و حرارت اندام لازم باشد علاج تریپهله
سارودن باردودن ... پس خیار چنبر هر یک دو درم کوفته بجوشانیده شیر گرم بخورد تا یکهفته
صحت یابد نوع دیگر ناگرموته خیار چنبر زرد چوبه دارچوبه بالا برگ بروال پوست نیم
علیقی بالا سیاه بزنبک بال هر یک دو درم در چهار سیر آب بجوشانیده نیم سیر بخورد همه دوران
و بیخودی و تپ زایل گردد دوم تپ مرکب از صفرا و بلغم است بهندوی سلیکهم پت جر
گویند علامت لرزه و تلخی دهن و کمی اشتها و ناخوشی آمدن طعام و اماس بعضی اندام و تشنگی و
سوزش اندرون و عرق و ... روی و درد اندام و در تپیدن اندامها و سر و گردن و بسیار بلغم لعقی
و بیشتر افتاده بودن و بیخودی و گرانی گوش و دریدگی زبان و قبض شکم و سرخی چشمها
و سیاهی اندام و بیرون آمدن اخلاط و سرفه و تلخی دهان علاج برگ بروال ... بیخ ...
تریپهله هر یک دو درم نیم کوب کرده بجوشانند و دو درم شهد کرده شیر گرم بخورد تا یکهفته بهتر
شود نوع دیگر چهار زنگی بیخ پپت پاپره خشک تخم گشنیز هلیله بلیله آمله ناگرموته هر یک دو
درم زنجبیل ... کوفته در چهار سیر آب بجوشانیده با دو درم شهد بخورد دیگر اتیس موتهه ...
بجرد ... هر یک ... درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانیده نیم سیر گرم بخورد سیوم
تپی است مرکب از باد و بلغم بهندوی بات سلیکهم جر گویند قبض شکم و ...
درد و بیرون آمدن اخلاط از بینی و دهان و تنگی نفس و نفس دراز کشیدن و بسیار لعقی
و جنگ کردن و ... سفید شدن ... لازم بود علاج بیخ ... خیار چنبر فلفلدراز
... سیاه ... چوبه ... سیاه دانه ... ناگرموته چهار زنگی ...
... کوب کرده بجوشانند و ... کرده بخورد یکهفته ... غذا ...
آب بخورد دیگر فلفلدراز فلفل گرد ... اتیس پوست درخت نیم برگ بروال

تا کم شود هر یکی یکدرم جوشانیده بخورد دیگر کاکنج یا پیپل گل کل روغن باکرم تنده دیودار زنجبیل هیچ
کشنیز هر یک دو درم بجوشانند شیمه درم هر یک بریان کرده اضافه نموده بخورند صحت شود
و یکی دیگر اقسام تپ آنست که از بدن شخص پدید آید علامت آن رعشه تن و ثقل جسم
و غاره بسیار و گرانی سر و گردن درد اندام و عروق منتفض سه روز فاقه کنند
و بعد از آب عناب چیزی دیگر بخورد و این مطبوخ بکار داشتن هلیله گرد و فلفله را
تا کم شود خیار چنبر هر یک دو درم در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر شیر گرم بخورند
نوع دیگر فلفل سیاه زیره سفید تخم ... هر یک یکدرم سفوف کرده هر صبح یکدرم بخورد
صحت یابد نوع دیگر زرد چوبه گرد تا کم شود دیودار کتکی ... هر یک دو درم
سفوف ساخته هر روز سه درم با آب گرم بخورد صحت یابد و یکی دیگر از اقسام تپ
تپی است مرکب از باد و بلغم و صفرا ... بزرگ ... خوانند بعضی تپی که از
طغیان سه خلط عارض شده علاج این همان دوا است که در دیگر تپها مرکب ذکر
کرده بیشتر این علت پیران را هم رسد و یا زنانی را که زائیده باشند و خون بسیار ریخته
یا حمل سقط شده این دوا بخصوص نوشته اند ... انگزه بیخ بید انجیر زنجبیل دیودار
تریپهلا ... هر یک یکدرم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بماند بعد صاف کردن
یکدرم فلفل ... شیر گرم بخورد دیگر قسم حمی تپ لرزه است و این دو نوع است
یکی آنکه اول سرما و لرزه بود و آخر اندوه آورد دوم آنکه اول اندوه ظاهر گردد بعده سرما
ظاهر گردد نوع اول علامت زیادتی بلغم و یکی صفرا است و قسم آخر بر عکس علاج هر دو
یکیست باید که ... یا ... را ... و آب ... گرفته با شیر ... آدمی بخورانند بتحقیق
هر دو نوع دفع گردد نوع دیگر سه درم سفوف فلفل ... سه درم ...
درم شهد ... درم شیر تازه گوسفند هر روز بخورد یک هفته دفع گردد نوع دیگر ...
... در نوع اقسام تپ لرزه ... شمشیر ... است باید که سه روز

هر روز ملیحب بر نهار خورند با شکر تری و بغیر از خشکه و بهت نیمه روغن بیخ بخورد و اگر
حرارت غلبه کند قدری شربت نبات با شیره خرفه و یا شیر گاو با قدری شکر بخورد و از
ترشی و گوشت و چرب و نیم و ماست بسیار احتراز نماید **حب رام بانی** سم الفار خواه سپید
خواه زرد یا نج و کاپره یعنی توتیا پر قرص دو جزو هر دو را سرشته گرفته بیخچه دو روز
تا سه روز بعد تلاک بلیغ کنند و مقدار دانش چهار سازند و طریق کشتن سم الفار آنست
برگ پیس را که سهجنه نیز گویند با آب بمقدار در ظرف گلین کنند و بر سر دیگ چوبی
مانند پل گذارد و سم الفار در کیسه کرده بدان چوب آویزد بطریق که کیسه در آب باشد
و لیکن ته دیگ نرسد و یک و نیم پاس جوش دهد و برآورد و توتیا را نیز چنین
بشوید اما در آب کدو یا بلیغ آنگاه چنانکه گذشت برابر دانش چهار سازند و بکار برند
و اگر طبع خداوند تب لرزه قبض باشد اول ملینی دهد آنگاه این حب دهد و دو سال کمتر
دهد و بعد از شیر چو ازه بخورانند البته بکرم الهی شفا حاصل گردد قسم دیگر از تپهار مشهور تب
دق است که هندوی کهیتی جر خوانند اگر ابتدا علاج کنند بهتر والا کمتر علاج پذیرد و اگر
رطوبات اصلی بر تحلیل برود و حرارت غریزی کم گردد کم شود علاج پوست بیخ برو تریخ بریانی
کنند و کافور جود ازه و گل نیلوفر هر یک سحیق درم آس کرده با آب خرزه هندی بخورد
تب ... کرده **نوع دیگر** ماچه خروس را که تازه زائیده باشد بجای علف گشنیز و
کاسنی و جود هند و صبح و ظهر و شام شیر آن نوشند و نغوذ الکلاب بسازند و کافور
در گلاب حل کرده و جامه بدان تر کرده بر تارک و سینه نهند **نوع دیگر** بیخ کهیار ...
هر روز قدری با نبات بخورد و دیگر تپهار سنبات نزد اهل هند بسیار است از انجمله
چند قسم تپ نوشته شد اگرچه اکثر مهلک اند و علاج کمتر پذیرد یکی کنسپات
لذیک است که درد انده و دوران سر دهد بیان و تلیغ شکم لازم باشد **علاج**
بخورد بعضی از زنباد و جلو بیخ قسط بیخ کشاری خرد و بجای زنجبیل گرد ایشه هر یک یک درم
در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند صاف کرده شیر گرم بخورد دیگر قسم

سنبات

۲۵۲

گشنیاب زیاده است در جمله بر کهاستور تش باهم رسد هندیان گویند و گشنیاب رسد حیا و آزرم کم
گردد و هرچه دیده و شنیده بر روی مردم بگوید و گلو و اندام درد کند و سر فرو شکند و تنگی نفس و تشنگی و
زحمت سنگم لازم باشد و غمگینی و فتور حس بود و گاه بیهوشی شود علاج ناگرمیه ضیمیل جسپید
پیپل پاره پنج درم پوست درخت انار از هر یک ده درم در چهار سیر آب جوشانیده بخورد و دیگر قسم تب
گشنیاب جهت باهم راست پیوسته مهر انداخته و بیدی کاشانه بود و سخن بسیار گوید و هرچه بخاطر دارد و
سرود گوید و گاهی بخندد و گاهی بگرید و بی سبب مردم را بترساند تا آنکه گمان برند که جن گرفته است
معلوم نشده علاج برنج ناگرمیه سوبرن گشنیز خرد و بزرگ خار خسک بینج ستاور بینج حیا جیز بر جلد
فلفل چوب نیم کرانیه سالگرانی تنیم از هر یک هفت درم جو کوب کرده هفت حصه نماید و هر روز یک حصه جوشانیده
بخورد و دیگر قسم گشنیاب باهمی تب جگر است یعنی ربیعی کیرتان از جهت گرفتن فرزندان و برادران و خویشان
و مادر و پدر بخواهد و مطلوب از دست شدن مال و دولت باهم رسد و پیوسته افتاده باشد و گریه بسیار
کند و هر روز لاغر و کم زور گردد علاج اصل وصال مطلوب است و اینی مطبوخ بخورد و الایچی
خرد هم زنجبیل جلد تالیس کافور چوب چینی از هر یک نیم درم و کافور یک درم سوده هر روز یک درم با آب
سرد بخورد و صفت بینج سپید جوز دولت کوار پوست درخت کنج بینج حنظل ناگرمیه کوز بند چوب
بینج جوابیه جمله برابر جوشانیده و چهار درم شکر و چهار درم روغن سبز در داخل کرده شیر گرم
بخورد فصل چهارم و پنجاه و هشتم در مباشرت و ادویه قوت باه بعضی گویند که جماع جهت لذت
و نسل است و بعضی بر آن عقیده اند که بعضی علتها نیز بآن دفع گردد و جوکیان گویند که گاه

تحفض

زوج مخفی داشته باطنی با تمام بر آید جان نیز بر آید و طرفین را جهت باشد و برادران و دوستی
مخصوص مناسب نیست و میگویند بتر الفت که خط اعتدال مرعی دارند بنوعی که فساد لازم نیاید و ایکه
کرد برگرد حصه گوشت پستان غدود و لون سپید چون در حال مباشرت خون بدانجا رسد سرخی
گردد فصل ادویه و اغذیه که منی افزاید فندق بادام جوز هندی ... حلغوزه مویز پستا بادیان
شقاقل تخم خاصه تخم جرجیر تخم سنبل ... سنبل شهد مغز جوز جادی تخم ... گچ شحم الیت
... شربت شیرین تخم زنجبیل زعفران قسط اقاقیا ... فلفلین تخم
... تخم ... ارزان تخم پیاز تخم ... تخم بلی ... مکهاره تخم ... بیخ ... پوست بیخ ...

پوست بیخ کینکر بهمنین و بلند چینی خولنجان عقرقرحا زنگزه خار خسک تا نخود شقاقل هر یک به
فلفلدراز تخم سپید و مصطکی ادویه قوت باه انبها اند با مضرت با بعضا زر سبب زر سانند
و صندل سپستان اصل السوس طباشیر با نفسه املم و از مرکبات که قوت باه دهد و منی تولید
بکند ده درم در شیر گاو تر کنند و پوست دور سازد و بیخ بر نم فلفل گرد کوفته بیخته لوزیان یکیدم
جهار صنوبر و خشک کنند و صبح یا ... نهار بخورد دیگر بیخ کینکر خار خسک تخم گزر تخم ملها
بیخ بدبار برابر سوده هر روز سه درم با نیم سیر شیر خام گاو بنوشد قوت بسیار دهد دیگر زرد
ماش شار ده درم روغن ماده گاو هشت درم شهد شش درم یکجا کرده بخورد و بالای آن یک
سیر شیر گاو بنوشد نافع آید دیگر دو درم کمیو رسته کنند سوده با یک سیر شیر گاو جوشیده بخورد
قوت عظیم بخشد دیگر خولنجان دار چینی قرنفل زنجبیل زنجبیل تخم گزر تخم ترب تخم شلغم
تخم گزر مصری با لیلی چینی شقاقل بیخ و برگ سنبها بیخ بهمن فلفلدراز هر یک پانزده درم
مغز بادام کیل مغز چلغوزه سیاه دانه هر یک هشت درم شکر سپید شصت درم همه با ... کرده
با شهد آمیخته هر روز هفت درم کما بیش بخورد قوت بخشد و امساک نیز آورد دیگر
ماء اللحم بیش چوزه مرغ شیر گاو و آب شقاقل تازه و آب نیشکر و آب پیاز سیاه و روغن
ستور هر یک پنجاه و چهار درم یکجا کرده بجوشانند تا بقوام آید بعده بیخ کیکر و موصلی سیاه و
سفید و کمانی خرد و ریزه کرده مغز ... بیفند و هر کدام بیخ ... دو درم آب ... کرده بجوشانند
تا چهار درم حصه بماند الگاه صاف نموده و بیست درم نبات ... سفید
و کیل مغز پسته و بادام و بیخ گزر تخم موز ... و شقاقل و خرما ... هر یک
پانزده درم کبابه چینی خولنجان قرنفل بسباسه دارچینی فلفلدراز الایچی هر یک سه درم ... نیز
هر روز هشت درم صبح و هشت درم شام بخورند چند روز قوت ... افزاید ... نانخواه
... ... دارد ... ... روغن ... سیر ... کنند
دار شند و موصلی سیاه و زنجبیل هر یک هشت درم کنکول پانزده درم دارچینی خولنجان کبابه
بسباسه ... هر یک چهار درم قرنفل ... هر یک ده درم سوده ... نیز ... گراه
سه قند و سیر شکر ... دو سیر نبات ... بعد روغن ... بیفند ... و بکفچه بر هم زنند

تا مانند حلوا شود و قرصی بمقدار بیست درم علی الصباح بخورند و صبح و شام بخورند قوت باه بنهایت بیفزاید و
با خصیه خروس بریان کرده و گرده و الیت را قوت دهد نوع دیگر خصیه بز نر زیره کنند و در برنج سفید شیر گاو
بجوشانیده چون نصف باز ماند خصیه را دور کنند و شیر را اضافه کرده کنجد سیاه در آن تر سازند
و در سایه خشک ساخته هر روز شش درم کنجد و نخود بریان سه درم ... بخورد و شهوت بی اندازه
سفر و نباید دانست که تا ممکن باشد از خوردن و مواظبت نمودن ادویه قوت باه احتراز لازم است
که مبادا مزاج بگرداند و دل و جگر و دماغ را گرم گرداند و انواع امراض دیگر از زیان کندی باید کرد
که قوت باه از طبع خیزد و در وقت میان نباشد و آن با نیتهای سرور و بدن مطلوب مشاهده
جماع بو کشیدن عطرها پوشیدن جامهای نرم رقاصها و نیکو شخصی خوردن غذاهای لذیذ و معتدل
شراب موافق اندک بعد طعام خواب خوش استراحت و سکون نفس و طرب و انبساط سازد
و نمودن اشعار و حکایات عاشقانه و بهترین وقت جماع هوای معتدل است از پس خواب و در آخر
شب که معده نه پر باشد و نه تهی و محبوب دلخواه بود و بعد از جماع مدام که اعضا قرار یابد
بچیزی مشغول نشوند مگر خوردن شیر و السلام فصل صد و پنجاه نهم در ذکر اوقات جماع
و آنچه مضر بود بقوت باه چنانکه گذشت بهترین وقت جماع هوای معتدل است و جماع اول
روز بهتر است از آخر روز و آخر شب بهتر است از اول شب و در زمستان خوشتر از دیگر
فصول و در وقتی که شکم نه پر باشد و نه تهی از غم و اندیشه باز پرداخته بجماع پردازد و بعد
از فراغ لقمه چند چرب و شیرین بخورد و در حال با آب نیم گرم غسل کنند و هنگام غسل بدن
نیک بمالند و در خواب نکنند و آب نخورند و اگر بعد از یکساعت ... بخورد و شاید که
حرارت غریزی مستولی گردد و رطوبات اصلی بسوزاند و باید که در آن تکلیف بجماع باز
ندارد که در آن ضرر عظیم است و آنچه بقوت باه مضرت رساند آنچه آید جمله
ترشیها و نیز بهای سبز خصوصا گندنا و ... سپید و سیاه ... بسیار
نمک ... و دوغ و خاصه که ...
باشد مشغول گشتن ... و زیاده رفتن بسیار و اگر
... باشد ... شهوت بکلی منقطع گردد

و بعضی منضج اخلاط و مسهل چنین دانند **فصل** صد و پنجاه و هم در ترتیب منضج و مسهل خوردن بدانکه
اهل هند نخست بیست روز این منضج دهند زنجبیل گشنیز رازیانه هر کدام دو درم در چهار سیر آب
بجوشانند چون نیم سیر بماند صاف کرده شیر گرم ناهار بخورد و غذا آب شلک بی [illegible] دهند و روز دیگر
و همچنین روز چهارم [illegible] پخته دو درم با شکر سرخ یکدرم با آب گرم دهند که
اسهال آورد و اخلاط برآرد و اگر بایستی اسهال نشود دو عدد جمال گوته که عبارت از بید انجیر
خطائی باشد با یکدرم قند نرم کرده با آب گرم بخورد اطلاق آورد و امعا پاک کند **دیگر**
پوست بیخ زقوم با برگ تنبول بکوبند و با آب گرم بخورند اسهال آورد **دیگر** آرد گندم با شیر زقوم خمیر
کنند و نان پخته مقدار یکدرم از آن ناهار بخورد اطلاق آورد **دیگر** برگ بهونشینی تر و بعضی سنا مکی
الطریق سبز بهار بجوشاند شکر بخورد اطلاق آورد و باید دانست که حکمای ایران بطریق که
منضج و مسهل دهند که بحرارت غریزی رسیدن و آن اینست **منضج اخلاط**
غلبه خلط صفرا بادیان کرفس اصل السوس هر یک سه درم پوست بیخ کاسنی پوست
بیخ کرفس تخم خیارین تخم کاهو ریان گلسرخ هر یک شش درم پوست هلیله زرد مویز هر یک
نه درم پوست بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک چهار نیم درم عناب سپستان هر یک چهل و
پنج عدد مجموع را سه حصه کرده هر روز یک حصه بطریق معروف بجوشانند و بکوبند
شیره خیار افزوده بیاشامند غذا نخود آب مزعفر جوان [illegible]
مسهل اخلاط خالصه صفرا پوست هلیله زرد تربد افتیمون بسفایج شاهتره هر یک
درم تخم کاسنی غاریقون هر یک سه درم زنجبیل چهار و نیم درم گلسرخ شش درم علوس خیارشنبر
ده درم سنامکی پانزده درم محموده یک نیم درم شیر خشت سه درم آلو بخارا پانزده
عدد سپستان چهل و پنج عدد مجموع را سه حصه کرده هر روز یک حصه جوشانده
بجوشانند و بخورند غذا آب نخود و روز آخر بعد قطع عمل العمل تخم ریحان
ریحان میل کنند و نزد گرم شدن بعد از سه روز غذا بخورند
مسهل منضج اخلاط [illegible]

و پوست هلیله زرد و گاوزبان و پرسیاوشان که بهندی هنسراج گویند عوض آن پیت پاپره گیند بادیان و گل سرخ
تخم خیارین هر کدام شش درم تخم کاسنی بنفشه هر کدام سه درم بسفایج سپستان چهار و نیم درم عناب
سپستان عدد مجموع را در سه حصه کرده چنانچه رسم است بجوشانند هر بار قند و ترنجبین در آن
حل کرده بخورد و غذا نخود آب مرغ جوان مع حوایج بهتر ... غذا بعد نوشیدن ... بخورد و هر
بخورند و اگر معده قوی باشد و آب مرغ و نخود کفایت نکنند بعد ... شدن اضافه کرده
نخود دور کنند و قدری برنج اضافه کرده شوربا درست سازند و نخورد و دیگر نان هم قرار نتوان گرفت
اندکی خشکه برنج با او درست سازد **مسهل اخلاط ثلثه** خاصه سودا افتیمون پوست هلیله کابلی
مویز هر یک نه درم گل نیلوفر هلیله سیاه شاهتره تربد سفید بسفایج هر یک شش درم سنای مکی
دوازده درم زنجبیل چهار و نیم درم غاریقون یک و نیم درم شیرخشت پانزده درم عناب بیست
عدد سپستان چهل عدد مجموع را در سه حصه کنند هر روز یک حصه جوشانیده و قدری گلقند در آن
کرده بخورد و غذا نخود آب مرغ جوان و دیگر شب باشد کشکاب یا برنج آب ... گوشت
و در ایام منضج و مسهل در تقلیل غذا و آب کوشند باید که بهمین طریق که متعارف اهل
اسلام و ایران است منضج و جلاب بخورند و بر طریق اهل هند عمل نه نماید که بسی ناپسندیده است
فایده داروها در مطبوخ را در آب باید کرد و به آتش نرم باید پخت تا آتش قوت آنرا باطل
نکند و بنفشه و افتیمون و پرسیاوشان و شیرخشت و خیارشنبر از جمله داروها نازک است
... نزدیک تمام پختن رسد آنرا در مطبوخ افکنند تا اندکی بجوشد و یکساعت
بماند ... باید ... بدست و کفچه نباید مالید بلکه بچرخ باید پالود تا صاف بود و
طعم آن سخت ناخوش نبود بلکه شیرخشت و خیارچنبر را اصلا بر آتش نه نهند بعد پالودن آنها در
... و در آن حل کنند و بپاشند و دیگر داروها ... در مطبوخ کرد ... و چون ...
هندی و غیر آن مقدار آن چندان باید کرد که در کتابها مقدار آن چندان باید ...
مقدار شربت آن یاد کرده اند و داروی که ... کند ... گردد مانند تربد و غاریقون
مقدار وی زیاده کنند اگر در حب نیم درم ... کنند در مطبوخ دو درم کنند مثل ذخیره
... درم شاهی **تمام کتاب دستور الاطباء در بیان مزه و قسمت برنج مسکرانه**

بدانکه نزد حکماء هند مزه شش است شیرینی ترشی تلخی زمخت تیز شور و برای هر یک خاصیتی
قرار داده اند شیرینی باد و صفرا را دفع کند بلغم بیفزاید اما بشرطی که در جنسیت در وی باشد
پس نباتات معتدل که در جنسیت خود ارد بلغم بیفزاید ترشی بلغم و صفرا را زیاد کند و باد دفع نماید
مگر انار ترش [illegible] جنسیت بخشد و مثل آن چرا که از [illegible] شیرینی خالی نباشند
تلخ صفرا و بلغم دفع کند و باد بیفزاید زمخت بلغم و صفرا را زایل کند و باد افزاید تیز صفرا
افزاید و باد و بلغم کم نماید شور باد کم کند صفرا و بلغم زیاده سازد و بدانکه چون اصل مباحث
علم طب اکثر عقلیت میان اقوال حکماء هند و فرس خصوصا جالینوس موافقت
تمام است اما در خواص بعضی ادویه و اغذیه که مدار بر تجربه است اختلاف ظاهر میشود
مثل [illegible] شیر [illegible] را سرد میدانند و ترش [illegible] را گرم و این [illegible] قول حکما درست و نیز
اهل هند میگویند که ادویه و اغذیه در حالت [illegible] بدانکه چون [illegible] معده طبخ و هضم صالح
نشود وقت جدا شدن بجا اسمار [illegible] اگر حار بود بارد گردد و اگر بارد بود حار گردد و هم بدانکه بعد از
هضم صالح وقت جدا شدن بجا اسمار [illegible] کیفیت اصل باشد و در حرارت و برودت آن تغیر نیابد
و حال در حال [illegible] معتبر میدانند چنانکه فلفل از ادویه حاره است و بجهانک از [illegible] حاره [illegible] اگر آن
قدر بخورند که طبیعت بر آن مستولی باشد هضم صالح کند [illegible] وقت دخول بجا اسمار [illegible]
بارد یا معتدل گردد چرا که مجرد هضم شدن اجزا ناری از وی جدا گردد و اگر آن قدر بخورد
که طبیعت مغلوب گشته قادر بر هضم آن نباشد و مطبوخ آن بجا اسمار [illegible]
با اعتبار حال نیز حار بود پس اگر بعضی ادویه حاره مانند بجهانک و فلفل و زنجبیل [illegible]
و فلفل را بارد یا معتدل گویند دلیل همان است که گفته شد و همچنین کافور را حار دانند
[illegible] در معده هضم صالح بیابد و طبخ صالح [illegible] اجزا [illegible]
[illegible] از وی جدا شود و اجزاء ناریه بجا اسمار [illegible] در حالت [illegible] همچنان
باقی ماند [illegible] طبخ شیرینی بود و هضم [illegible] ترشی [illegible]
شمارند چرا که اثر شیرینی در اندک [illegible] طبخ باشد و در آن [illegible]

سازد و چون کیلوس نیک نشود و ترشی گردد و خاصیت آن مادام که در بدن باشد ظاهر گردد
مثل سنگ سفید و پوزه که بیند و قند هندی که آنرا در اشتهار طبیخ شیرین باشد و لوازم
برودت تا بظهور رسد و چون بحد کیلوس رسد ترشی گیرد و گرم شود و بیش از آنکه
از حرارت شکایت داشته باشد نشاید که بخورد و [illegible] جای بجگر [illegible] بود پس
نزد حکمای هند حالی و مالی هر دو معتبر است لیکن حالی را دوام نباشد و مالی بر عکس بود
و این بحث یک از کتب متداوله مثل قانون و شرح آن و کذلک شرح ملا نفیس الدین
و غیره بر موجز و کامل الصناعه و ذخیره و اغراض مسطور نگشته

تفصیل قسمت ممالک ربع مسکون

بدانکه حکمای هند ممالک ربع مسکون را باعتبار آب و زمین چنانکه
در بحث خواص گوشتها ذکر کرده شد سه قسمت کرده اند جانگل دیس انوپ دیس
ساد هارن دیس جانگل دیس آن قسمت چاههای آن ولایت بسی عمیق بود و ولایت
مارو لکر که بالادست گجرات واقع شده از آنجمله است چاههای آن ممالک بمثابه عمیق اند که
هرگاه دلو بلب چاه رسد [illegible] رسند دلو کش را معلوم شود که دلو از چاه برآمد و دست از
کشیدن بدارند و مردم آنجا غالبی لاغر و جلد و خرد شکم و کم [illegible] باشند و درختان
خورد و کم سال بسال میرویند و ملک زمین [illegible] و بادها تند بسیار وزد و انوپ دیس بر عکس
مملکت مذکوره است چنانکه اندک زمین حفر کنند آب برآید و ولایت بنگاله و [illegible] کنار
دریا واقع شده از آن مشهور است و درخت و رطوبت بسیار بود و مردم آنجا بزرگ شکم و
فربه باشند ساد هارن دیس آن قسمت که آب و زمین در قرب بحد معتدل بود و سبزه و درختان
در آنجا نیز بسیار است و کمی [illegible] و گرما و سرما باعتدال باشند و مردم آنجا نیز مستوی
الخلقت و صحیح البدن باشند و بار از اهل هر ممالکت را چندین قسمت کرده اند و
هر یکی را باسمی کنند [illegible] مثل [illegible] دیس [illegible] گوشت
جانوران هر ملکی خواص قرار داده اند گوشت جانوران جانگل دیس سبک باشد
و گوشت جانوران ساد هارن دیس متوسط و گوشت جانوران انوپ دیس ثقیل
[illegible] چنانچه گذشت والسلام تمام شد بتاریخ غره شهر شعبان [illegible]